مقامات مظهريّه

تأليف

حضرت غوث الاسلام و المسلمين

شاه غلام على عبد الله المجددى

«رحمة الله عليه»

المتوفى سنة ١٢٤٠ هـ. [١٨٢٤ م.]

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



HAKÎKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
HAZİRAN-2010

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

این رساله
شریفه در بیان
حالات و مقامات حضرت
شمس الدین حبیب الله جناب مرزا
جان جانان مظهر شهید قدس الله سره از تصانیف
حضرت غوث الاسلام والمسلمین الهادی الی الله حضرت شیخنا
شاه غلام علی الملقب بشاه عبد الله المجددی
طریقة والعلوی نسبا والدهلوی
مسکنا و مدفنا رحمة الله
علیه

مقامات مظهریه

سنه ۱۲۹۶

در مطبع احمدی باهتمام ظفر علی طبع شد

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş. 29 Ekim Cad. No. 23 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام علي سيّدنا محمد وعلى آله و اصحابه اجمعين **اما بعد** میگوید فقیر عبد الله معروف بغلام علی عفی عنه این رساله ایست مختصر و منتخب از کتاب مستطاب که صاحب کمالات معارف دستگاه حضرت مولوی نعیم الله[1] در احوال سیدنا و مرشدنا مطلع انوار الطریقة منبع اسرار الحقیقة مقتداء ارباب یقین و عرفان شمس الدین حبیب الله حضرت میرزا جان جانان رضی الله تعالی عنه واحوال خلفاء ایشان نوشته منت بر دل و چشم مخلصان نهاده اند فقیر بعضی مطالب ازان انتخاب نموده و آنچه خود یاد داشته بران افزوده درین اوراق درج ساخت تا سرمایهٔ سعادت این بی بضاعت گردد والله ولی التوفیق فقیر در تألیف این رساله تردد داشتم که مبادا تحریر این اوراق نامرضی آن حضرت گردد و در واقعه دیدم که حضرت ایشان در مکان بنده تشریف دارند و مولوی نعیم الله نیز حاضراند فرمودند ترا اجازت دادیم و فاتحه خواندند دانستم که اجازت تحریر این رساله فرموده اند پس آن تردد بطمانیت انجامید وامیداست که این عمل بقبول فایز شود ما قل وکفی خیر مما کثر و الهی.

---

(۱) احوال و مقامات مولوی نعیم الله در صفحهٔ صد و چهارم مذکور است.

فهرست مقامات مظهرية

فهرست رسالۀ عبد الغنی العمری

فهرست قسمی از رسالۀ (هدایة الطالبین)

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، ویهودیان در نشر سخنهای فاسدۀ حاخامهای خود اقدام میکنند وکتابخانۀ حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید وماسونها إمحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل وعلم وانصاف دارد فهم میکند حقیت یکی از اینها ویاری میکند بنشر کردن آن ودر رسیدن سعادت دارین همۀ خلایق وسیله پی شود. سودترین خدمت وعزیزترین بهره برای بشریت اینست.

اسرار توحید است و دوبم از خاندان نقشبندیه که بنور تشرع و کمال تقوی متنور است و حضرت باقی بالله رحمة الله علیه مجمع البحرین آن دو نسبت بودند حضرت مجدد بعد تحصیل آن دو نسبت از جناب ایشان سلوك نسبت نقشبندیه اختیار فرمودند که دران نسبت عزیز مزلّت اقدام پیش می آید اما کسی که در مقام قلب تمکن و ثبات پیدا کرده ازانجا برتر نرفته است البته از علوم توحید و غلبات سکر بهره دارد وتأثیرات توجهات او گرم و شوق افز است و توحید که بمعنی تخلیص دل از توجه بغیر گفته اند ارباب نسبت اینخاندان حاصل دارند ظهور خوارق عادات لازمهٔ مجاهدات شدیده است و بغیر ریاضات شاقه تصرفات در مکوّنات از نوادراست اما هیچ کرامتی بدوام ذکر قلبی و توجه الی الله و تهذیب اخلاق و اتباع سنن مصطفی نمیرسد صلی الله علیه وسلم الحمد لله که متوسلان اینطریقه را این سعادت حاصلست آنچه درین اوراق مذکور شود فلانی بولایات بآنمقامات عالیه یا بانتهای سلوك رسیده مراد آنست که بکیفیات و حالات و واردات آنمقامات مشرف شده علم بالله بر دوام دارد و متبع سنن خیر الوری است صلی الله علیه وسلم **بیت** محالست سعدی[١] که راه صفا * توان رفت جز درپیٔ مصطفیٰ * حضرت ایشان ماکسب کمال وتکمیل از خاندان نقشبندی[٢] نموده بر اذکار همان طریقه اشتغال داشتند وطالبان را برآداب و نسبت علیهٔ آن اکابر تربیت مینمودند از خاندان قادری[٣] و چشتی[٤] وسهروردی اجازت دارند و فیضی نیز یافته اند بعضی مردم را در خاندان قادری و چشتی دست بیعت گرفته شجرهٔ آن اکابر میدادند معلوم نیست که درینطریقهٔ سهروردیه[٥] بیعت گرفته باشد که درین دیار طالب اینطریقه کم یافت میشود و فقیر اسماء بزرگان اینخاندان ثلٰثه مینو یسد.

---

(١) سعدیٔ شیرازی توفی سنة ٦٩١ هـ. [١٢٩٢ م.] فی شیراز

(٢) محمد بهاء الدین شاه نقشبند توفی سنة ٧٩١ هـ. [١٣٨٩ م.] فی بخاری

(٣) السید عبدالقادر الگیلانی توفی سنة ٥٦١ هـ. [١١٦٦ م.] فی بغداد

(٤) معین الدین الچشتی توفی سنة ٦٣٤ هـ. [١٢٣٦ م.] فی اجمیر

(٥) شهاب الدین السُهرَوَرْدی عمر توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٤ م.] فی بغداد

فصل اول در ذکر طریقهٔ نقشبندیه مجددیه

پوشیده نیست‌که طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه عبارت است از دوام توجه بقلب و بمبدأ فیاض و اعتدال در نوافل عبادات و توسط در ترك مألوفات و تعمیر اوقات باوراد و اذکار که بحدیث صحیح ثابت شده اند و درینطریقه مقامات سلوك از تو به تامقام رضا باجمال معمول است و حاصل آن دوام حضور بذات الّهی و انجذاب حبی روحی و ذوق و شوق و جمعیت قلبی است و استغراق در مشهود خود موافق حدیث شریف **(الاحسان ان تعبد الله کانك تراه)** وصف حال ارباب این طریقه است بعضی مغلوب سکر و مستی غلبات جذبات قلبی میشوند و بعضی را اسرار توحید منکشف میگردد و تصرفات این عزیزان از القاء ذکر و سکینه در قلوب و از حالی بحالی رسانیدن و حل مشکلات بصرف همت فرمودن شهرت تمام دارد الله تعالی حضرت مجدد را رضی الله تعالی عنه بعنایت خود درینطرقه مقامات و مدارج دیگر عطا فرمود و از مقامی تامقامی دیگر حالات و علوم جدا جدا کرامت نمود متوسلان طریقهٔ ایشان بآن حالات و کیفیات امتیاز دارند مگر همه کس بجمیع مقامات اینطریقهٔ علیه نرسیده اند هرکس بمقامی‌که رسیده بود بواردات و حالات آنجا وقت خود خوش دارد لهذا در تأثیرات و احوال اهل این خاندان تفاوتهاست اما برهمان اذکار و اشغال قدمای نقشبندیه مواظبت دارند در مقام قلب باستغراق و بیخودی و سکر و جذبات سرشار محبت الّهیّه اند و در مقاماتیکه حضرت مجدد تعبیر ازان بولایت فرموده اند کیفیات گوناگون باطن را محظوظ میدارد و از مقاماتی که بکمالات و حقایق تفسیر نموده اند دست ادراك از لطافت و بیرنگیء حالات آنجا کوتاه است مگر استغراق که عبارت از بی خطرگی و توجه تام بلکه بیشعوری از توجه بمقصود است بی کیفیات سکر حاصلِ اوقاتِ واصلانِ آنمقامات است وصفا واطمینان لازم باطن دارند و هرکرا علم و کشف عطا میشود و سیر خود در تجلیات الّهیّه در هر مقام عیان می بیند و اسرار توحید که درینطریقه کمتر ظهور دارد وجهش آنست که بحضرت خواجه احرار قدس الله سره العزیز دو نسبت رسیده بود یکی از آبای کرام خود و مقتضای آن ظهور

فصل دویم در بیان سلسلهٔ نقشبندیه

حضرت ایشان ما طریقهٔ نقشبندیه از حضرت سید نور محمد بداونی [۱] رحمة الله علیه گرفته اند و ایشان از حضرت شیخ سیف الدین و نیز از حضرت حافظ محمد محسن استفاده نموده و ایشان از عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم و ایشان از امام طریقه مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سهرندی و ایشان از حضرت خواجه محمد باقی بالله و ایشان از حضرت مولانا خواجگی امکنگی (در ترکستان) و ایشان از حضرت مولانا درویش محمد و ایشان از حضرت مولانا محمد زاهد و ایشان از حضرت خواجه احرار (در ترکستان) و ایشان از حضرت مولانا یعقوب چرخی (در خراسان) و ایشان از علاء الدین عطار و ایشان از خواجهٔ خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند و ایشان از حضرت سید امیر کلال و ایشان از حضرت خواجه محمد بابا سماسی (در ترکستان) وایشان از خواجه علی عزیزان رامیتنی و ایشان از حضرت خواجه محمود انجیرفغنوی (در ترکستان) و ایشان از حضرت مولانا محمد عارف ریوگری (در ترکستان) و ایشان از خواجهٔ جهان حضرت عبد الخالق غجدوانی (در ترکستان) و ایشان از خواجه یوسف همدانی و ایشان از خواجه ابو علی فارمدی (در فارس) و ایشان از خواجه ابو الحسن خرقانی و ایشان از خواجه بایزید بسطامی (در فارس) و ایشان از امام همام حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و ایشان از امام قاسم بن محمدبن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم و ایشان از صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه و ایشان با وصف شرف صحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه و ایشان از رحمة للعالمین شفیع المذنبین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم.

نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق بحضرت امام محمد باقر رضی الله عنه میرسد و ایشان را بحضرت امام زین العابدین رضی الله عنه و ایشان را بحضرت امام

(۱) بداون شهریست در هندوستان حضرت نظام الدین اولیا هم از انجاست.

همام سید الشهداء امام حسین رضی الله عنه و ایشان را بحضرت امام حسن مجتبی رضی الله عنه و ایشان را بحضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه و رضی الله عنه و ایشان را بجناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و این نسبت از شرافت ائمهٔ اهل بیت درین طریقه بسلسلة الذهب مشهور است و نیز انتساب خواجه ابو علی فارمدی نیز بخواجه ابو القاسم گورگانی است و ایشان را بخواجه ابو عثمان مغربی و ایشان را بسید الطائفه خواجه جنید بغدادی و ایشان را بخواجه سری سقطی و ایشان را بخواجه معروف کرخی و ایشان را بحضرت امام علی رضا رضی الله تعالی عنه و ایشان را بحضرت امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه و ایشان را بامام جعفر صادق الی آخر السند المشهور رضی الله تعالی عنهم و خواجه معروف کرخی نیز استفاده از خواجه داود طائی دارند و ایشان از خواجه حبیب عجمی و ایشان از خواجه حسن بصری و ایشان از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت رسول خدا صلی الله تعالی علیه و سلم.

ذکر سلسلهٔ قادریه حضرت ایشان ما اجازت طریقهٔ قادریه از حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیه دارند و ایشان از شیخ عبد الاحد و ایشان از حضرت خازن الرحمة محمد سعید و ایشان از امام طریقه مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سهرندی و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه و ایشان از شاه کمال **کهتلی** (در جانب پنجاب) و ایشان از شاه فضیل رحمة الله علیه و ایشان از حضرت سید گدای رحمٰن ثانی رحمة الله علیه و ایشان از سید شمس الدین عارف رحمة الله علیه و ایشان از سید گدای رحمن اول رحمة الله علیه و ایشان از سید شمس الدین صحرائی رحمة الله علیه و ایشان از سید عقیل رحمة الله علیه و ایشان از سید عبد الوهاب رحمة الله علیه و ایشان از سید شرف الدین رحمة الله علیه و ایشان از سید السادات سید عبد الرزاق رحمة الله علیه و ایشان ازحضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و ایشان از خواجه ابو سعید مخزومی رحمة الله علیه و ایشان ازخواجه ابو الحسن قرشی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه ابو الفرج طرطوسی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه عبد الواحد تمیمی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه ابو بکر شبلی و ایشان از سید الطائفه جنید بغدادی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه سری سقطی رحمة الله علیه وایشان از خواجه معروف کرخی رحمة الله علیه و ایشان از حضرت امام علی رضا رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت

امام موسی کاظم رضی اللہ تعالی عنہ وایشان از حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ وایشان از حضرت امام محمد باقر رضی اللہ عنہ و ایشان از حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ و ایشان از حضرت سید الشهداء امام حسین رضی اللہ عنہ و ایشان از حضرت امام همام حسن مجتبی رضی اللہ عنہ و ایشان از امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ وایشان از حضرت رسالت پناه محمد رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم

سلسلۂ آبائی حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر رضی اللّه عنه عن ابیه سید ابو صالح موسی جنگی دوست رحمة اللّه علیه عن ابیه سید عبد اللّه رحمة اللّه علیه عن ابیه سید یحیی زاهد رحمة اللّه علیه عن ابیه سید موسی مورث رحمة اللّه علیه عن ابیه سید داود مورث رحمة اللّه علیه عن ابیه سید موسی الجون رحمة اللّه علیه عن ابیه سید عبد اللّه محض رحمة اللّه علیه عن ابیه سید حسن مثنی رضی اللّه تعالی عنه عن ابیه سید السادات امیر المؤمنین امام حسن مجتبی رضی اللّه عنه عن ابیه امیر الؤمنین علی مرتضی رضی اللّه عنه عن شفیع المذنبین رحمة للعالمین محمد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم.

ذکر سلسلۂ چشتیه حضرت ایشان ما اجازة طریقۂ چشتیه از شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة اللہ علیه گرفته اند وایشان از حضرت شیخ عبد الاحد وایشان از خازن الرحمة شیخ محمد سعید و ایشان از مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروقی رضی اللّه عنه اولاً و آخراً و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد رحمة اللہ علیه و ایشان از شیخ رکن الدین رحمة اللہ علیه و ایشان از حضرت شیخ عبد القدوس رحمة اللہ علیه و ایشان از شیخ محمد عارف رحمة اللہ علیه و ایشان از شیخ عبد الحق رحمة اللہ علیه و ایشان از حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی و ایشان از حضرت شمس الدین ترك رحمة اللہ علیه و ایشان از حضرت شیخ علاءالدین مخدوم علی صابر رحمة اللہ علیه و ایشان از شیخ الاسلام شیخ فرید شکر گنج رحمة اللہ علیه و ایشان از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة اللہ علیه و ایشان از امام طریقه خواجه معین الدین سنجری رحمة اللہ علیه و ایشان ازخواجه عثمان هارونی رحمة اللہ علیه و ایشان از حاجی شریف زَنْدَنی و ایشان ازخواجه مودود چشتی

رحمة الله علیه و ایشان از خواجه یوسف چشتی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه ابو احمد چشتی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه ابو محمد چشتی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه ابو اسحق شامی و ایشان از خواجه ممشاد علو دینوری رحمة الله علیه و ایشان از خواجه هبیره بصری رحمة الله علیه و ایشان از خواجه حذیفه مرعشی رحمة الله علیه و ایشان از سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه و ایشان از خواجه فضیل بن عیاض رحمة الله علیه و ایشان از خواجه عبد الواحد رحمة الله علیه و ایشان از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه و ایشان از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایشان از جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم.

فصل سیوم در بیان اندکی از احوال مشایخ اربعهٔ حضرت ایشان که نقشبندی مجددی بودند رحمة الله علیهم

سیّد السادات حضرت سید نور محمد بداونی رحمة الله علیه عالم بودند بعلوم ظاهر و باطن فقیه کامل عارف مکمل کسب مقامات سلوك طریقهٔ احمدیه از شیخ سیف الدین فرزند و خلیفهٔ عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم فرزند سجاده نشین حضرت مجدد نموده اند بخدمت حضرت حافظ محمد محسن که از اولاد شیخ عبد الحقّ محدث و خلفای حضرت ایشان محمد معصوم اند رحمة الله علیهم رسیده سالها تحصیل فیوض صحبت کرده بحالات بلند و مقامات ارجمند مشرف شده اند استغراق قوی داشتند تا پانزده سال ایشانرا هیچ افاقت نبوده مگر در وقت ادای نماز در آنحال بحقیقتی راه می یافت باز مغلوب الاحوال میشدند در آخر حال ایشانرا افاقتی پیدا آمد بکمال ورع و تقوی و اتباع سنت امتیاز داشتند و در متابعت آداب و عادات مصطفی صلی الله تعالی علیه

وسلم بغایت اهتمام میفرمودند کتاب سیر و اخلاق نبوی همواره پیش خود داشته موافق آن بعمل می آوردند یکبار خلاف سنت پای راست در بیت الخلا نهادند تا سه روز احوال باطن قبضی روی نمود باز بتضرع بسیار به بسط مبدل گشت در لقمه احتیاط نیك مینمودند بدست مبارك خود قوت چند روزه پخته وقت شدت گرسنگی پارهٔ ازان خورده بمراقبه میپرداختند از کثرت مراقبه پشت ایشان خم شده بود میفرمودند سی سال است که تعلق طبیعت بکیفیت غذا نمانده در وقت حاجت آنچه میسر میشود میخوریم ایشان اجتماع دو نانخورش بدعت دانسته از کمال تقوی به یکی از فرزندان خود روغن و بیکی شکر عطا مینمودند طعام اغنیا هرگز نمیخوردند که اکثر آن از ظلمت شبهه خالی نیست یکبار طعامی از خانهٔ دنیا داری بخدمت ایشان آمده بود فرمودند درین ظلمت معلوم میشود و از روی نوازش حضرت ایشان مارا فرمودند شما نیز درین طعام غور نمائید آنحضرت متوجه شده عرض کردند که طعام از وجه حلال است مگر بسبب نیت ریا عفونتی دران راه یافته اگر کتابی از خانهٔ اهل دنیا بعاریت میطلبیدند تاسه روز مطالعهٔ آن نمی نمودند میفرمودند ظلمت صحبت آنها غلاف وار برآن پیچیده است بعد از زوال ظلمت که از برکت صحبت مبارك زائل میشد مطالعهٔ آن میفرمودند حضرت ایشان مارا بخدمت ایشان محبت قوی بود بمجرد ذکر نام ایشان چشم پرآب میشدند میفرمودند افسوس که عزیزان زیارت حضرت سید نکردند اگر ایشان را میدیدند بقدرت کاملهٔ الٰهی ایمان تازه می نمودند که بر خلق اینچنین ارباب کمال قادر است رضی الله تعالی عنه میفرمودند که مکشوفات ایشان بسیار صحیح و مطابق واقع بود بلکه توان گفت که ما مردم را بدیدهٔ سر آنچنان محسوس نمی شود که ایشان را بچشم دل معاین میگشت و تصرفات قوی داشتند و برای برآمد حاجات مخلصان همت میگماشتند کم بودی که مراد از طبق توجه شریف تخلف نمودی یکبار زنی بخدمت ایشان عرض نمود که دختر مرا جنیان بر داشته بردند چندانکه اعمال و عزایم خوانده شد هیچ فائده نکرد درینباب توجه باید فرمود ایشان تا دیری

مراقبه نمودند فرمودند که فلان وقت دختر تو خواهد آمد بتوجهات ایشان هم چنان واقع شد ازان دختر ماجرا پرسیدند گفت در صحرائی بودم بزرگی دست مرا گرفته اینجا آورد کسی وجه سکوت و مراقبه از ایشان پرسید که چرا فوراً نفرمودید که دختر تو خواهد آمد فرمودند التجا بجناب الٰهی نمودم که اگر دعا و توجه مرا اثری باشد در احضار آن دختر همت نموده آید هرگاه بالهام الٰهی معلوم شد که همت فقیر درین امر اثر دارد گفتم که دختر خواهد آمد هر عمل ایشان موافق رضاء خدا بود سبحانه یکبار دو زن رافضی بخدمت ایشان اظهار طلب طریقه نمودند ایشان بنور فراست دریافته فرمودند اول توبه از عقیدهٔ سوء نمائید باز طریقه گیرید یکی بکمال ایشان اقرار نموده توبه کرد وطریقه گرفت و دیگری توفیق نیافت یکی را از مخلصان ایشان هوای نفسانی خواست که بمعصیت خدا مبتلا سازد صورت مثالی ایشان بحفظ او رسیده در میان حائل شد و زن از دهشت فریادی برآورده بگوشه بگریخت و آن مخلص تائب گردیده تا مدتی از ندامت بحضور نتوانست رسید یکبار بنك فروشی دوکان قریب مکان اقامت ایشان برآورد فرمودند ظلمت بُنْك نسبت باطن را مکدر ساخته مخلصان رفته دوکانش را بعنف خراب ساختند فرمودند که احوال باطن زیاده تر مکدر شد که بواسطهٔ ما احتساب خلاف شرع واقع شد اول اورا ازین عمل توبه برفق بایستی داد اگر تائب نمیشد باز بشدت و درشتی منع می‌نمودند تا ویرا بتفحص بسیار حاضر آوردند پس استعفاء جراءت عزیزان نموده بلطف تمام فرمودند که پیشه خلاف شرع خوب نیست پیشهٔ مباح اختیار باید نمود و زری باو عنایت نموده عذر خواستند وی تائب گردیده یکی از مخلصان شد ایشان میفرمودند روزی بزیارت مزار پیر خود حضرت حافظ محمد محسن رفتیم مراقبه نمودیم در غیبت بیخودی مشاهده کردیم که بدن شریف و کفن درست است مگر در پوست کف پا وکفن آنجا خاك اثر کرده بود وجه آن از ایشان باستفسار آمد فرمودند شمارا معلوم خواهد بود که سنگ بیگانه بی اذن او در جای وضو نهاده بودیم که هرگاه مالك خواهد آمد حوالهٔ او خواهیم نمود یکبار قدم بران گذاشته

بودیم از شومی این عمل خاك اثر کرده است الحق هر کرا در تقوی قدم پیشتر است قرب و ولایت او بیشتر وفات سید نور یازدهم ذی القعده سنه هزار و صد و سی و پنج هجری است ۱۱۳۵ هـ. [۱۷۲۲ م.]

حاجی محمد افضل رحمة الله علیه

ایشان از علماء متبحر و فضلاء دانشورند از اسرار ومعارف وعلوم باطن حظی وافر دارند طریقه از حجة الله نقشبند[۱] فرزند و خلیفهٔ حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهما گرفته تا ده سال استفادهٔ فیوض باطن نمودند و تا دوازده سال از حضرت شیخ عبد الاحد فرزند و خلیفهٔ خازن الرحمة شیخ محمد سعید فرزند سجاده نشین حضرت مجدد رحمة الله علیهم مشرف گردید بمقامات عالیه رسیده اند و تحصیل علوم معقول و منقول و اسناد علم حدیث از ایشان نموده از شیخ سالم بصری ثم المکی علم حدیث نیز سند دارند حضرت حجة الله نقشبند باحضرت شیخ عبد الاحد در حق ایشان فرموده اند آنچه در سینهٔ ما از پیران کبار رسیده بود تمام و کمال در باطن شما القا کردیم ایشان استغراق قوی داشتند و فنا و نیستی بر ایشان مستولی بود گویا هرگز خود را از ارباب طریقه نمیدانستند حضرت ایشان مارا بارها میفرمودند که شمارا نظر کشفی و تحقیق مقامات الٰهیه کرامت کرده اند بحال ما نظری فرمائید که از خرابی اعمال در خود هیچ نمی یابیم راقم گوید عفی الله عنه امام الطریقة حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند چنانکه احوال باطن به نکارت وجهالت کشید علامت ظهور تجلی ذاتی است و آیه شریفه (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ* الانعام :۱۰۲) نص قاطع است درینباب ایشان بشرف زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا رسیده اند و مورد الطاف الٰهی و عنایات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم شده باهزاران فتوحات مراجعت نموده مرجع طلاب حق گردیدند

(۱) محمد نقشبند توفی سنة ۱۱۱۵ هـ. [۱۷۰۳ م.]

و خلق را ظاهراً و باطناً فیضها رسانیدند حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه علم حدیث از ایشان سند دارند ایشان آنچه از نقود هدایا میرسید کتب هرفن خریده وقف میکردند یکبار پانزده هزار روپیه هدیه آمده بود همه را کتب علوم نافعه خرید کرده وقف نمودند چندین هزار کتب در راه خدا وقف کرده اشاعة علوم فرمودند جزاه‌الله خیرالجزاء ایشان میفرمودند عجب است از مخلصان که در عمر خود یکبار هم بزیارت مزار مقدس مصطفی صلی الله علیه وسلم شرف اندوز نمیشوند وحالانکه حصول مقاصد دارین بواسطهٔ آنحضرت میدانند و عجب است که حروف کلام الله موافق تجو ید ضروری که در چند روز میشود درست نمی نمایند و حال آنکه صحت نماز موقوف بر صحت قراءت است و عجب است که ذکر لطائف از توجه یکی از بزرگان نقشبندی حاصل نمیکنند و در طریقهٔ این اکابر این دولت که تخم محبت الهی و موجب بقاء ایمان است بی محنت در اندک مدت دست میدهد محمد اعظم اعظم خلفای ایشان کشفی صحیح و نسبتی قوی داشتند و بسیاری از طالبان در صحبت ایشان بحالات و واردات طریقهٔ شریفه رسیده اند رحمة الله علیهما.

جناب حسین حلمي ایشیق «رحمة الله علیه»، ناشر نشریات (**حقیقت کتاب أوی**) بوده، در سال ١٣٢٩ هجری [١٩١١ م.] در بلدهٔ -**ایوب سلطان در شهر استانبول**- تولد یافته است. (**حقیقت کتاب أوی**)، شصت وسه کتاب عربی، بیست وچهار کتاب فارسی وسه کتاب أردویی وچهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده وبا علاوه کتابهاییکه ازین کتابهای مذکور به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی وغیره ترجمه کرده شده است تعداد نشریات آن به یکصد وپنجاه ودو کتاب بالغ میگردد. همهٔ این کتابها از طرف (**حقیقت کتاب أوی**) چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه»، یک عالِم کامل ومکمِل وبا صلاحیت اسلام می باشد ومرشد ایشان سید عبدالحکیم اروازسی است که در علوم دینی عالِم متبحر، در معرفتهای تصوف نیز کامل ومکمِل بوده، صاحب کرامات وخوارق می باشد. فضیلة مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه» در شبی که روز ٢٠٠١/١٠/٢٥ (٨ شعبان ١٤٢٢) را به روز ٢٠٠١/١٠/٢٦ (٩ شعبان ١٤٢٢) وصل می کند از دنیا رحلت نموده ودر بلده ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.

حافظ سعد الله رحمة الله علیه

ایشان از کمل خلفای حضرت محمد صدیق فرزند و خلیفهٔ حضرت ایشان محمد معصوم اند رحمة الله علیهما تاسی سال التزام صحبت ایشان نموده بمقامات علیه وغایات طریقهٔ احمدیه رسیده اند لقب ایشان در فقراء خانقاه آنحضرت سید الصوفیة بود از روی مباهات میفرمودند که سی سال آب خانقاه پیر خود بر سر کشیده ام موی سر من ازینخدمت سوده شد بلکه در راه مولی گوهر نور دیدهٔ من نثار گشت ایشان در موسم شدت گرما مرا باحمد آباد فرستادند از بس حرارت آفتاب دیدهٔ من بیکار شد اما از برکت خدمت خانقاه معلی چندان خادمان بردر من گرد آمدند که نوبت خدمت بهر یکی نمیرسد و دیدهٔ دل من بنور معرفت بینا گشت و چشم سر از التفات ماسوای غنی گردید و مراقبه علی الدوام حاصل است و نقوش غیر را که از راه نظر بدل میرسد در آئینهٔ باطن من راه نیست فالحمد لله علی نواله و الصلوة والسلام علی رسوله و آله ایشان در اول ارادت طریقهٔ شریفه دیده اند که شهری است عظیم از برکات و انوار ولایات معمور در هر محله اش گروهی از اولیا اقامت دارند یکبار دران شهر شهرت یافت که جم غفیری از مقربان بارگاه می آیند ساکنان شهر باستقبال و نظارهٔ شوکت و عظمت آن عزیزان بر آمده در انوار آنها استغراقی یافتند ایشان پرسیدند اینها کیستند کسی گفت الله تعالی درینوقت اظهار کمالات جدیده فرموده این اکابر را براه اجتبا از راه واصلان حضرت ذات نموده است و سر حلقهٔ اینها شیخ احمد سهرندی ملقب بمجدد الف ثانی است بجهت مشاهدهٔ برکات این بزرگواران بر آمده ایم پس ایشان را رسوخ عقیده باینطریقه قویتر گردید و بجهد تمام در راه سلوك این طریقه در آمده سرآمد مقربان بارگاه الٰهی شدند حضرت ایشان ما میفرمودند که بر ایشان صفت تواضع و فروتنی غالب بود اگر یکی از اصحاب باعث رنجش خاطر شخصی میگشت ایشان خود پیش آن شخص معذرت میفرمودند که این تقصیر از فقیر صدور یافته مرا به بخشید بلکه سر مبارك بپای او می نهادند رحمة الله علیه نواب خان فیروز جنگ که مرید ایشان بود بخدمت ایشان عرض نمود

که سید حسن رسول نما رحمة الله علیه هر کرا میخواستند بشرف زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف میساختند ایشان فرمودند ما هرکرا خواهیم دو بار شرف زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریابد شما امشب فاتحه خوانده متوجه بروحانیت مبارك بخواب روید وی هم چنان کرد و بزیارت مشرف گشت صد روپیه هدیه مقرر کرده بار دیگر فاتحه خوانده بخواب رفت باز باین سعادت امتیاز یافت صد روپیه دیگر هدیه مقرر نموده بوقت صبح بخدمت ایشان حاضر شد صد روپیه پیش آورد که الحمد لله بتوجه شریف باین دولت سر افرازی یافتم ایشان بنور فراست دریافته فرمودند آنصد دو یم کجا است وی مضطر شده آنرا پیش گذرانید حضرت ایشان میفرمودند که ایشان در علم ظاهر مهارتی نداشتند و در صحبت ایشان از کشف واقعات مذکوری نبود محض از کثرت خدمت خانقاه پیر خود قبول دلها یافته بودند اما نسبت باطنی عالی و قوی داشتند در خانقاه ایشان گرْبَه بود کلان بتصرف ایشان بحال گنجشکان مهربان دهن خود میکشاد و دران دانه های گندم می انداختند گنجشکان از هر طرف آمده دانه ها در دهنش میچیدند و باوی بازیها مینمودند بافاضهٔ ایشان مردم بسیار بمقامات قرب رسیده اند وفات ایشان [۱] یازدهم شوال سنهٔ هزار و صد و پنجاه و دو هجری است شیخ صبغة الله از خلفاء ایشان پیری بود نورانی بنده اورا زیارت کرده ام رحمة الله علیه.

(۱) ۱۱۵۲ هـ. [۱۷۳۹ م.]

شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه

از اعاظم خلفای حضرت شیخ عبد الاحد[۱] در خلفاء اکابر سهرند بعلم و عمل و ورع و تقوی شانی عظیم داشتند در نسبت بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میرسند کثیر العبادت کثیر الذکر بودند در تهجد سورهٔ یٰسٓ شصت بار میخواندند و بعد هر دوگانه بذکر و مراقبه می پرداختند از نصف شب تا سحر در عبادت خدا و یاد مولی اشتغال داشتند در مرض موت که تا شش ماه ایشانرا بیماری اسهال بود سورهٔ یٰسٓ سی و پنج بار در تهجد میخواندند بیست هزار بار ذکر کلمهٔ طیبه و هزار بار نفی و اثبات بحبس نفس و تلاوت کلام الله و درود وظیفه داشتند یکبار حاکم بلدهٔ سهرند مواشی بغارت آورده بود ایشان تابیست سال ترك گوشت و غیره فرمودند هرگاه بدهلی می آمدند در راه بجز زاد سهلی روی که از وجه حلال باخود میگرفتند چیز دیگر نمیخوردند در هر امر رعایت عمل بعزیمت مینمودند ایشان را قبول تمام و مرجعیت خاص و عام پیدا شد و آستانه و خانقاه مأوی اهل الله گشت قریب دو صد کس از علماء و صلحا در حلقهٔ ایشان می نشستند وجماعت بسیار از طالبان بتوجهات ایشان بنهایات مقامات احمدیه رسیدند و ارباب فنا و بقا که در صحبت مبارك باستغراق و بیخودی و ارادت ولایت و تهذیب اخلاق فایز شده اند افزون از شمارند بعد درس حدیث و فقه متوجه قبله مراقب می نشستند و هر که بخدمت شریف میرسید القاء ذکر و انوار جمعیت در باطن او میفرمودند روز جمعه که اجتماع مردم بسیار میشد هر که در نظر ایشان می‌آمد بتوجه موجه دلش را ذاکر می نمودند کسی از ایشان پرسید که اینمردم هرگز ذکر قلبی نمیدانند و در حرکت طبیعیّ قلبی و حرکت ذکر امتیاز نمیکنند فرمودند کار بخداست بمعلوم کردن کسی کاری نیست در قبر خود اثر و قدر ذکر خواهند دانست که از برکت نور ذکر قلبی ایمان بسلامت میماند انوار طریقهٔ احمدیه بافاضات ایشان شیوعی پیدا نمود و نسبت شریفهٔ اینخاندان رواجی یافت لهذا لقب ایشان درعالم غیب القاسم لخزائن الله بود روزی در مسجدی تشریف آوردند آنجا شخصی مجمعی از مریدان خود داشت و مردم

(۱) عبد الاحد بن محمد سعید المجددی القادری توفی سنة ۱۱۲۷ هـ. [۱۷۱۵ م.]

و محمد سعید بن الامام الربانی توفی سنة ۱۰۷۰ هـ. [۱۶۶۰ م.] فی سرهند

را مرید میگرفت اما باطنش از نور نسبت مع الله که در صوفیهٔ علیه معروف است خالی بود و نزد مشایخ کبار بغیر فنای قلب و واردات ولایت و تهذیب اخلاق مرید گرفتن حرام است ایشان را بحال او شفقتی آمد و تادیری متوجه حالش گردیده اورا بمرتبهٔ ولایت قلبی رسانیدند از حضرت ایشان ما که در خدمت مبارك حاضر بودند از روی الطاف تصدیق احوال او خواستند معروض داشتند که بمجرد توجه شریف دلش ذاکر شد و **لطیفه‌اش** نوارنیتی بهمرسانیده بسوی اصل خود مثل هوای آتشین **پروازی** نمود و در قلب کثیر اضمحلالی یافته متوجه بسیر عالم امر گردید و بتجلی افعالی رسیده فنا حاصل نمود وقابلیت اجازت طریقه پیدا کرد فرمودند دید شما صحیح است مارا نیز همین احوال او معلوم شد روزی در مقبره میگذشتند اندکی متوجه حال اموات مراقب ایستاده فرمودند این بیچاره‌ها در خواست فیضی مینمایند و بحال آنها توجهات نمودند فقیر شنیدم از زبان مبارك مرشد خود قدس سره میفرمودند در آنوقت حاضر بودم در آنوقت ظهور حقیقت محمدی بود صلی الله علیه وسلم بتوجهات آنحضرت تمام مقبره مشمول انوار و برکات آن مقام عالی گردید ایشان بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و بالطاف سرور کائنات صلی الله علیه وسلم سرافراز گردیده میفرمودند حرقت و سوز سینهٔ من که از لی بانتهای درد طلب بود و هیچگاه کم نمیشد بعنایت مصطفوی تسکین یافت و آنچه مقصود بود حاصل شد طالبان بسیار در **آنجا** استفاضه از صحبت ایشان نمودند شخصی در مدینهٔ منوره ریاضت و مجاهده ونوافل عبادات بسیار میکرد از جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم مأمور گردید که بخدمت ایشان استفاضه نماید ایشان اورا ازین مجاهدات منع کردند و بتوسط در عبادت امر فرمودند وی چون خوگر بریاضت شاقه بود بگفتهٔ ایشان عمل نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز اورا امر بمتابعت و التزام صحبت ایشان نمودند پس بخدمت ایشان استفاده نمود بحسن تربیت ایشان بمقامات عالیه رسید وفات ایشان[١] در سنهٔ هزار و صد وشصت هجری هژدهم رمضان المبارك است خلفای ایشان بسیار اند از آنجمله خاجه موسی خان مخدوم اعظمی ده بیدی متورع و متقی صاحب کشف مقامات وتصرفات در ولایة ماوراء النهر بارشاد هدایت طالبان خدا یگانهٔ روزگار بودند دوازده خلیفه مرسل داشتند روزی به یکی را از درو یشان خود گفتند

(١) ١١٦٠ هـ. [١٧٤٧ م.]

چیست که در باطن تو کدورت معلوم میشود مگر لقمهٔ شبه خوردی گفت نی بجز طعام خانقاه چیزی نخورده ام آخر اعتراف نمود که در خانهٔ صباغی طعامی نیاز حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه خورده ام اورا زجر کردند که من نگفته ام طعام هرکس نباید خورد و مرزا مظفر رحمة الله علیه بتعمیر اوقات و قوت نسبت باطنی و وفور حالات و وارادات بی نظیر بودند مستفیدان ایشان را دیده ام آنچه ضروری ار باب اینطریقه است در دلها داشتند یکی را از اصحاب ایشان بعد وفات ایشان قبضی قوی رو نمود و تا دو سال انبساطی نیافت آخر بر مزار شریف ایشان رفت همینکه نظرش برخاك پاك ایشان افتاد احوالش تازه شد و نسبت خود را بحال یافت و محمد میر رحمة الله علیه بعلو نسبت باطن و خمول و انزوا و هدایت طالبان ممتاز بودند ز بانی صالحی شنیده ام که میگفت بیست کس در صحبت ایشان بمرتبهٔ ولایت و فنا و بقا رسیده اند جنّی بخدمت ایشان ارادتی داشت عرض نمود هر قدر خرج صرف روزگار شده باشد بنده حاضر نماید قبول نکردند مبادا مال بیگانه باشد شاه عبد الحفیظ و صوفی عبد الرحمن و میر بهادر و درویش محمد و محمد حسن و دیگر اعزه رحمة الله علیهم بمقامات قرب الٓهی امتیاز داشتند و بهدایت طالبان حق می پرداختند فقیر بعضی را ازین عزیزان زیارت کرده ام دختر شیخ محمد میر رحمة الله علیها از ولیات عصر خود بمزید قرب و عنایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اختصاص داشت از وی عجائب واقعات منقول است احوال هر که میخواست بحضور عرض نموده جواب حاصل میکرد و تبرکات موی شریف بطالبان میداد یکی از بزرگان که در نور ولایت و نبوت بکشف صحیح و وجدان صریح امتیاز میکرد میگفت خانهٔ آن صالحه از انوار مصطفی ممتلی بود صلی الله علیه وسلم ویرا از غلبهٔ محبت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فقر و بی سامانی پیش آمد چنانچه در حدیث شریف آمده **(الفقر اَسْرَعُ اِلٰی مَنْ یُحِبُّنِی مِنَ السَّیلِ الی مُنْتَهَاه)** تاب شدة بلای فقر نیاورده خواست که بملك افغانان رود آنحضرت صلی‌الله علیه وسلم اورا منع فرمودند و بصبر بر فقر و فاقه امر نمودند که صبر موجب قرب و معیت الٓهی است سبحانه **(اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِینَ* البقرة :۱۵۳)**

فصل چهارم در بیان نسب شریف و ولادت با سعادت حضرت ایشان ما رحمة الله علیه

مظهر انوار الٰهی مصدر آثار حضور و آگاهی قَیِّم طریقۀ احمدیه محیی سنن نبویه فرید العصر و الدوران شمس الدین حبیب الله حضرت میرزا جانجانان رضی الله تعالی عنه از سادات علوی اند نسب شریف ایشان به بیست و هشت واسطه بتوسط محمد بن حنفیه بامیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد آباء کرام ایشان امراء عظام بودند و قرابت بسلاطین تیموریه دارند باوصاف حمیده وخصال پسندیده موصوف بودند و بمروت وعدالت و شجاعت و سخاوت و کمال دینداری معروف امیر عبد السبحان که بدو واسطه نواسه اکبر پادشاه میشوند جدّ آنحضرت اند با وجود جاه و شوکت ظاهری در طریقۀ چشتیه حالات نیك داشتند سحرخیز و از دیدۀ محبت اشکریز بودند مردم را مرید میگرفتند و متوسلان ایشان همه ذاکر و تهجدگزار بودند جدۀ شریفۀ آنحضرت دختر اسد خان وزیر در اوصاف کامله بی نظیر بود و بیمن صحبت ایشان مذهب اهل سنت وجماعت گزیده از واردات الٰهیه حظی وافر داشت و تسبیح جمادات می شنید و مثل شوهر خود در ذوق و شوق سرشار محبت خدا بود از علم ظاهر نیز بهره داشت درس مثنوی حضرت مولوی روم میگفت رحمة الله علیهما والد ماجد حضرت ایشان مرزا جان ترك جاه و دولت و منصب پادشاهی کرده سلطنت فقر و قناعت اختیار کردند و اسباب جاه و خشم خود را در راه مولی بر فقرا قسمت فرموده بیست و پنج هزار روپیه بجهت نکاح صبیۀ خود داشته بودند شنیدند که یکی از دوستان ایشان را حاجت صعب پیش آمده آن زر تمام بوی عطا فرمودند در کمالات انسانی واخلاق رحمانی یگانۀ روزگار بودند وفا وحیا وشکر و صبر سجیۀ رضیۀ ایشان بود یکبار درخت کَدُو درخانۀ خود نشانده بودند کنیزی گفت شما بدعوی توکل درخت کدو می نشانید مبادا در دل بگذرد که در فاقه برگ و بَرِ این درخت خواهیم خورد و اعتماد بر اسباب پیدا شود ایشان سخن وی را از تعلیم الٰهی دانسته آندرخت را از بیخ بر آوردند و عزلت و انزوا گزیده وشرف دو جهانی

در یاد خدا دیده طریقه قادریه از حضرت شاه عبد الرحمن قادری رحمة الله علیه که بجذبات قویه وتصرفات جلیه شهرت داشتند گرفتند و بیمن صحبت ایشان بحالات علیه فایز شده اوقات بذکر و طاعت و تلاوت معمور داشتند یکبار پیر ایشان میوهٔ اَنْبَهْ تناول مینمودند ترش بود شیره اش را بآب دهن مبارك خود برزمین انداختند ایشان[۱] از کمال رسوخ عقیدت ترك نزاکت و میرزائی نموده آن شیره بخاك آمیخته را بز بان خود از زمین برداشته فرو بردند از برکت این عمل وخاکساری ایشانرا کیفیتیٔ خوب طاری شد رحمة الله علیهما ولادت باسعادت حضرت ایشان در سنهٔ هزار و صد و یازده یا سیزده هجری یازدهم رمضان المبارك است وقت فجر روز جمعه بود که آن آفتاب عالمتاب از مطلع ولادت طلوع فرموده جهان را منور گردانید و طلوع شمس الملة و الدین تولد صاحب شرع تاریخ ولادت آمد زایچهٔ طالع ایشان از زایچهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم دوجا اختلاف داشت باقی همه موافق بود لهذا آثار رشد و هدایت از ناصیهٔ حال ایشان ظهور داشت و انوار فهم وذکا از جبین مبین میدرخشید ار باب فراست از مشاهدهٔ علو فطرت ایشان میگفتند که ایشان سر آمد اهل کمال میشوند و از خردمندان دیده در سبقت می برند والد ماجد ایشان در تعلیم و تربیت اهتمام نمودند و با وجود صغر سن ایشانرا بجهت کسب کمال بتقسیم اوقات تأکید فرمودند که وقت عزیز و عمر شریف بدل ندارد بیجا صرف نشود و آداب پادشاهی و فنون سپاهگری و صنایع هنروری ایشانرا تعلیم نمودند میگفتند اگر شما امیر میشو ید قدر ار باب هنر خواهید شناخت واگر چنانچه دل ما میخواهد فقر و ترك اختیار میکنید حاجت باهل پیشه و هنر نخواهد افتاد پس ایشان را در هر فن مهارتی پیدا شد هنروران هرپیشه داد هنر خود از ایشان میخواستند و هر که با ایشان ملاقات مینمود باستادی ایشان در فن خودش اقرار میکرد ز بانی یکی از ثقات شنیدم که ایشان را تقطیع سراویل برپنجاه طرز می آمد حضرت ایشان میفرمودند که استعمال اسلحه بمرتبهٔ کمال رسانیده بودیم اگر بیست کس شمشیرها کشیده بر ما حمله آرند و در دست ما یك چوب عصا باشد یك کس هم زخمی بما نتواند رسانید یکبار شخصی در وقت انصراف سلام از نماز مغرب در تاریکی ابر خنجری بر ما زد و برق درخشید در لمعان برق حر به از دست او گرفتیم باز بدست او دادیم وی باز حمله آورد باز

(۱) تاریخ ولادت ۱۱۱۱ هـ. [۱۶۹۹ م.]

گرفته باو دادیم همچنین هفت بار اتفاق افتاد آخر معذرت آورد و بپای ما سر نهاد و یکبار فیـل مست در راهی می آمد و ما براسپ سوار از مقابل رسیدیم فیلبان فریاد بر آورد که دور شو کناره گیر دل نخواست از مقابلهٔ حیوانی بیجگر برگشتن فیل بغضب تمام ما را در خرطوم پیچیده برداشت خنجر از میان بر کشیده بر خرطومش زدیم فریاد بر آورده مارا دور برتافت بفضل الٓهی سلامت ماندیم یکبار جهاد باشرایط آن پیش آمد در شدت حرب که کار به تیر و نیزه رسیده بود سرداری که بر فیل ردیف ما بود گمان خوف بر ما برد دران وقت غزلی موزون نمودیم موجب تعجّب او شد طفل نه ساله بودیم که حضرت ابراهیم را علیه السلام در خواب دیدیم عنایت بسیار بحال ما مصروف داشتند و در آنوقت هرگاه ذکر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در میان می آمد صورت مبارك ایشان حاضر میشد بارها ایشان را بچشم سر دیده ایم و التفاتها بحال خود یافته میفرمودند روزی شخصی در حضور والد ما مذکور کرد که قدمای صوفیه بوحدت وجود قائل اند و حضرت مجدد رضی الله عنه بر خلاف ایشان وحدت شهود را ترجیح میدهند درین مذکورات دیدیم که نوری مثل نور خورشید درخشید و حضرت مجدد دران انوار ظهور فرموده مرا اشاره بر خواستن از آنجا نمودند اینواقعه بخدمت والد خود گفتیم فرمودند غالب است که شمارا از طریقهٔ ایشان فائده حاصل شود میفرمودند الله تعالی طبیعت مرا در غایت اعتدال آفریده است و در طینت من رغبت اتباع سنت نبوی صلی الله علیه وسلم ودیعت نهاده خورد سال بودیم که همراه والد خود بزیارت پیر ایشان حضرت شاه عبد الرحمن رحمة الله علیه [۱] از ایشان تأثیرات وکرامات ظاهر میشد اما در نماز مساهله می نمودند ازین جهت دل من از ایشان نفرتی داشت که تارك سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم قابل اقتدا نیست میترسیدم که والد من تکلیف بیعت ایشان نکند روزی پرسیدم که حضرت شاه عبد الرحمن چرا در نماز مساهله مینمایند فرمودند بر ایشان سکر غالب است معذور اند عرض نمودم در اداء نماز سکر غالب می شود و در دیگر امور هشیار می شوند ایشان بر آشفته فرمودند که خدای تعالی شمارا فهم و ذکا برای آن داده است که بر پیر ما اعتراض نمائید اما این سخن موجب امتناع ایشان از آنچه اندیشه بود

(۱) مزار شاه عبد الرحمن در میان لاهوری دروازه وکابلی دروازه شاه جهان آباد بر سر راه واقع است آن محله را مسجد بری می نامیدند

گردیده میفرمودند شور عشق و محبت خمیر مایهٔ طینت من است و خاطر را از آغاز صبا میل تمام بمظاهر جمیله ثابت مرا یاداست که طفل شش ماهه در آغوش مرضعه بودم زنی جمیله مرا در کنار گرفت جلوهٔ جمالش دل مرا از جا برد و خاطر را باو وابستگی پیدا شد و دلم بی دیدار او قرار نمیگرفت در فراقش **گریه‌ها** میکردم پنجساله بودم که آوازهٔ عاشقی من بر زبانها افتاد و در مردم مشهور گشت که این پسر مزاج عاشقانه دارد میفرمودند که جاذبهٔ محبت من آنقدر رسا بود که عوارض جسمانی شاهدان بر طبیعت من ظاهر میشد یکبار جوانی که منظور نظرم بود تپ کرد مرا نیز تپ عارض شد وی دوا خورد و اثر دوا در من پدید آمد میفرمودند نیم شبی مهتاب بود و درِ خانه بند ناگهان آن جوان درآن خانه ظاهر شد و گلهاء از درخت یاسمین چیده بر سر من نهاد و غائب گشت گلها بر سریر تا روز برجا بود میفرمودند هر که چشم و روی خود بر زمین خاکساری عشق نسوده باشد لذت شوق سجده که ساجد موافق حدیث بر قدم خدا مینماید چه داند بعضی تجلیات الٰهیه دلربای چشم و بعضی گیرای کمند طُرّه می نماید تجلیات را ذوق و تاثیر جلوه عارض و خال جدا جدا بوجدان محبت رسا دریافت میشود خواجه حافظ شیرازی و شیخ فخرالدین عراقی و شیخ اوحد کرمانی رحمة الله تعالی علیهم آنچه در اشعار اصطلاحات مقرر نموده اشاره بتجلیات کرده اند درست است هر جا دلبری حسن به بیتابی عشق پرداخته جذبهٔ جمال شاهد حقیقی است که پرتو بران انداخته **(من دیوانه رحمة الله تعالی علیه) جلوه مفت است اگر دیدهٔ بینائی هست٭ این جهان آئینه آئینه سیمائی هست٭ مهر ومه ارض وسما آئینه شکل اندهمه٭میتوان یافت که در پرده خود آرائی هست٭**درینباب عارف جامی رحمة الله تعالی علیه میفرماید برون زد خیمه ز اقلیم تقدس٭ تجلی کرد بر آفاق و انفس٭ ازان لمعی فروغی بر گل افتاد٭ زگل شوری بجان بلبل افتاد٭ رخ خود شمع زان آتش بر افروخت٭ بهر کاشانه صد پروانه را سوخت٭ عشق مجازی برای گرمی دلها وافسرده آتش الٰهی است بشرطیکه فیما بین ملاقات نشود تا آب وصال حرارت دل را سرد نماید از اینجا گفته اند هر کرا عشق شور انگیز نیست طریقه برو حرام میفرمودند الحسن ماحسّنه الشرع و القبیح ماقبّحه الشرع اگرچه در راه ورع و تقوی نور و صفا است

اما در طریق محبت از سوز و گداز ذوقها است و در حدیث شریف آمده که مغیث نام شخصی بر بریره کنیز حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی **عنها** عاشق بود وهرگاه بریره در بازار برآمدی دنبالش گرفتی واشك از دیده ریختی آه برآه شکستی ریش او از آب اشك ترگشتی رحمةً للعالمین را صلی الله علیه وسلم بر وی رحم آمد سفارش او پیش بریره فرمودند که با او مناکحت کند گفت یا رسول الله اگر وحی درین امر نزول یافته مرا قبول است والا من مختارم که من از دیدن او بیزارم پس بسی بر آمد که مغیث بدرد عشق در گذشت پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم(**من عشق وکتم و عف ثُمَّ مَاتَ مَاتَ شهیداً**) رواه الدارمی از نوادر تأثیرات محبت میفرمودند عاشقی تاب آتش هجر نیاورده خودرا در آب دریا غرق ساخت معشوقش خبر مرگش شنیده خودرا در ماتم او نیز در دریا انداخت بجستجوی تمام هر دو را بر آوردند از اتحاد جذب محبت دست درآغوش یکدیگر داشتند **بیت** بسیار دیده ام که یکی را دو کرد تیغ* شمشیر عشق بین که دو کس را یکی کند* میفرمودند عاشق بی تابی طاقت پیش رقایب نیاورده از دیوانگیهاء سودا میخواست که زخم بیارش رساند کسی گفت تقصیرش چیست تقصیر دل هرزه کردنست سینۀ خود شکافته دل برآورد و بزخمهای خنجر پاره پاره کرد میفرمودند عاشقی یار خودرا از رفتن در بزم اغیار منع کرد از غرور حسن سخنش بخاطر نیاورد جائیکه میخواست برفت عاشق بیچاره تا دیری از غیرت سر بگریبان غم داشت آتش غیرت جان ناتوانش را بسوخت دیدند مرده بود معشوقش را خبر شد از حسرت سر بجیب ندامت فرو برد ساعتی نگذشته بود که جانش بدنبال جان یارش شتافت هر دو را نزدیك بهم دفن کردند **بیت** دوزخم سوزد اگر جنت هوس باشد مرا* یك وجب جاازسرکوی تو بس باشد مرا* میفرمودند طاؤسی بر زن جمیله عاشق بود گرد سرش میگشت و رقصها می نمود در افواه ملامت گران افتاد که معشوقۀ جانوران است زن را از طعنۀ مردم غیرت آمد طاؤس را طلبید طاؤس رقص کنان بنزدیکش رفت گفت چشم خود سوی من کن طاؤس که عاشق جانباز بود چشم خود بسوی وی نهاد میل گرم در چشمش کرد گفت چشم دیگرپیش من نه طاؤس که اختیار بدست بی تابی عشق داشت چشم دیگرپیش گذاشت زن بیرحم میل گرم درین چشم نیز کشید طاؤس تا دیری بر خاك طپیده

گوهرجان در قدم یار نثار نمود زن نیز در حسرت چنین ستم پس از چند روز در گذشت میفرمودند جوانی بیرحم یکی را از جفت فاخته شکار کرد فاخته دو یم تاب درد تنهائی نیاورده خواست خود را هلاك سازد خس و خاشاك چیده برپرهای او فراهم آورد و اخگری سوزان بمنقار برداشته بران خاشاك نهاد دیری چند برآتش زده خود را فرا سوختن داد و گفت **بیت** مرا چون خلیل آتشی در دل است* که پندارم این شعله بر من گل است* میفرمودند در موسم بهار گلی در قفس بلبلی آو یختند بلبل رو بر برگ گل گذاشته نالهای موزون آغاز کرد زمانی دراز فریادها می نمود ناگهان خاموش گردیده دیدند مرده بود **بیت** عجب از مرده نباشد بدر خیمهٔ دوست* عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم* گفت فقیر راقم بسا سبکروان راه محبت که در مذکورات محبت شعله افروز کانون محبت مودعه دلهای دوستان است جان داده اند ودست از کونین افشانده و در مشاهدهٔ محبوب استغراقی یافته اللهم احینی فی حبك و امتنی فی حبك و احشرنی فی حبك میفرمودند والد ماجد ما **میگفتند** که قدم شما بر ما مبارك شد که در سال تولد شما دست از تعلقات دنیا بر داشتیم و دولت فقر و قناعت بر گزیدیم پس مارا از برکت صحبت ایشان در طبیعت رغبت ترك و تجرید پیدا شد و فقر بر غنا راجح گردید میفرمودند شانزده ساله بودیم که پدر ما ازین جهان انتقال نمودند [۱] وقت مرگ وصیت فرمودند که اوقات بهمین قسم در کسب کمالات تقسیم خواهید داشت و عمر در اشغال لاطائل صرف نخواهید نمود پدر را بر سر زنده انگارید که مقصود از وجود پدر تربیت در کسب هنر و کمال است میفرمودند **بیمن** وصیت ایشان اوقات خود بر علم وعمل و صحبت احباب تقسیم نموده ایم و از عمر و زندگانی بهره وافی برداشته میفرمودند بعد انتقال ایشان از دنیا خیر خواهان باعث بر حصول منصب موروثئ پادشاهی گردیده مارا بملازمت فرخ سیرپادشاه بردند اتفاقاً پادشاه را عارضهٔ زکام بود در دربار نه بر آمد همان شب بخواب دیدیم که بزرگی از مزار خود بر آمده کلاه خود بر سر ما نهادندهمانا آن بزرگ حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بودند پس دل را هیچ رغبت بمنصب و جاه نماند و شوق زیارت درو یشان استیلا یافت هرجا صاحب کمال میشنیدیم بزیارت وی

---

(۱) سنهٔ وفات پدر ایشان: ۱۱۲۷ هـ. [۱۷۱۵ م.]

میرفتیم یکبار بجهت دیدن شیخ کلیم الله چشتی رحمة الله علیه که از مشایخ وقت بودند رفتیم درس حدیث میفرمودند در حدیث بر آمد که وقت شب عفریتی از جن بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم حمله آورد میخواستند که بگیرند بملاحظه دعای حضرت سلیمان علیه السلام بر وی تصرفی نفرمودند در دل ما آمد که شیخ تأویل حدیث چه خواهند فرمود ایشان فرمودند که ازینحدیث معلوم میشود که شیخ را باید که تصرف بر مرید بیگانه بی اذن پیر او ننماید میفرمودند بزیارت شاه مظفر قادری رفتیم کسی از ایشان پرسید درینوقت ابدال و اوتاد میباشند گفتند زمانه از دوستان خدا خالی نیست هر که زیارت ابدال میخواهد اینجوان را به بیند هنوز طریقه اختیار نکرده بودیم اما شیخ این سخن در حق ما بنور فراست فرموده باشند میفرمودند زیارت شاه غلام محمد موحد کرده ام خانقاه ایشان از صبر و قناعت و زهد و توکل خانقاه حضرت جنید بود رحمة الله علیه میفرمودند بزیارت میر هاشم جالیسری رسیده ایم میگفتند پیر ما پنجهزار ختم کلام الله مینمودند میر هاشم را الهام شد که وقت مرگ شما قریب شده مدفن شما خطهٔ کشمیر است بطی ارض در کشمیر رفته انتقال کردند [۱] رحمة الله علیه همچنین صحبت بسیاری از بزرگان دریافته بنظر عنایت ایشان رسیده اند

---

(۱) مزار حضرت سید بیرون کوٹله سلطان المشایخ جانب پائین واقع است قبر یست خام درمیان کوٹله و مزار ناله آب است.

فصل پنجم در ذکر استفادهٔ حضرت ایشان از حضرت نور محمد بداونی رحمة الله علیه

میفرمودند هژده ساله بودیم که شخصی مذکورکمالات حضرت سید قدس سره نزد ما کرد بمجرد استماع اوصاف ایشان دل بی اختیار مشتاق سعادت قدمبوس گردید پس شرف دیدار معرفت بار آنحضرت دریافتیم بزرگی یافتیم متشرع متبع سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم متخلق باخلاق خدا سبحانه انوار صحبت مبارك صفا بخش دل وراحت افزای جان گردیده دیدهٔ یقین بینا گشت که شاهد مقصود اینجاست وطمانینة دل مرده رسانید که شهود حق درینجا جلوه فرما است فرمودند بچه کار آمدید عرض نمودیم بهجت استفاده اگر چه عادت ایشان نبود که بی استخاره تلقین طریقه فرمایند اما بتفضلات الٰهی بی توقف بحال بنده توجه فرمودند لطائف خمسهٔ من بذکر اسم ذات گو یا گردید و این از خصائص ایشان است که بیك توجه شریفه لطائف خمسه جاری بذکر الٰهی می شود وسالك مورد تجلی صفاتی میگردد تأثیر توجه ایشان باطن را برنگی متأثر گردانید که خود را در آئینه بصورت و هیأت شریف ایشان یافتیم دل را محبت مفرط و عقیدهٔ راسخ بخدمت ایشان پیدا شد میفرمودند ایشان التفات بسیار بحال مستفیدان داشتند و اینهارا برزلات تنبیه می نمودند چنانچه روزی بیکی از نا محرمان در راه نظر افتاده بود همینکه بحضور پرنور رسیدیم فرمودند از شما ظلمت زنا معلوم میشود شاید نگاه برنا محرمی افتاده است درین اثنا توجهی نمودند ظلمت آن نَظَرِ بیجا در باطن خود معاینه کردیم روزی در راه ملاقات شراب خواری شد فرمودند امروز در باطن شما ظلمت شراب بنظر می آید شاید بشارب خمر در خوردی شده باشد و نظری بحال ما مصروف داشتند کدورت شراب در خود عیان دیدیم فرمودند ملاقات فساق اینهمه نور باطن را مکدر میسازد معاذالله که کسی ارتکاب معاصی نماید همچنین انوار اعمالی که از اصحاب بظهور می آمد در باطن اینها مشاهده مینمودند اگر تهلیل خوانده میرفتیم میفرمودند که امروز تکرار کلمهٔ طیبه کرده اید و اگر درود خوانده بودیم میفرمودند امروز انوار درود از

شما ظاهر میشود روزی فرمودند در درود رعایت عدد ملحوظ نموده آید بنده عرض نمودم آری اما قید عدد چکونه دریافت میشود فرمودند انوار مثل گل صدبرك متجزی بنظر می آید میفرمودند روزی بامر ایشان دوای اصل السوس میکوفتم فرمودند باریك شد گفتم آری ایشان بدست مبارك خود احساس نموده گفتند هنوز باریك نشده سخن بتحقیق باید گفت تا عادت بکذب نشود میفرمودند بیمن صحبت آنحضرت در اندك مدت حالات و کیفیات طریقه باطن را در گرفت جذبات متواتره در رسیده دل را از محبتِ غیر تهی ساخت و انس بحضرت حق سبحانه استیلا یافته به هیچ کس الفتی نگذاشت از بیتابیهای شوق خواب و خور و آرام برهم شد و سر و پا برهنه در ویرانه‌ها میگشتیم در شدت جوع اندکی برگ درختان خورده میشد اکثر اوقات باستغراق مراقبه میگذشت و نگرانی و انتظار دل را بحقیقت الحقایق متوجه فرما میگشت حضور و احسان بحسب اقتضای لطیفهٔ قلب دست داد و مرتبه **(أنْ تعبد الله كانك تراه)** وصف حال گردید و محویت و فناء و بقاء و وصل و یافت مقصود که در ارباب قلب متعارف است حاصل شد و خواطر را در دل جولانی نماند سرّ توحید انکشاف یافت و هر مدر و حجر بصورت محبوبی در نظر آمد گاهی وحدت در کثرت مشهود میشد گاهی وهم غیریت ازپیش خیال مرتفع میگشت گریه نقد حال بود و آه و ناله بیتابی دل را می افزود گریه یا از خوف الهی وندامت ارتکاب مناهی می آید یا از سوز و گداز ذکر جهر رقت دل میفزاید یا از انعکاس کیفیات ارباب وجد و حال اشك ریزان می شود یا از حرارت و بیتابی مقام جذبه گوهر اشك نقد وقت میگردد **بیت** بلبلی برگ گلی خوشرنك در منقار داشت* واندران برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت* گفتمش درین وصل این ناله و فریاد چیست* گفت مارا جلوهٔ معشوق در این کار داشت* وصلی که لطیفهٔ قلب را باصلش میشود مقتضی بیتابهای شوق است باعث نظارهٔ جمال شاهدان و استماع نغمات و گریه های ذوق بالجمله روزگاری در ذوق و شوق گذشت و سکر و مستی بیهوش فرما از ماسوا گشت تا آنکه سلطنت لطیفهٔ قلب بآخر رسید وکار بلطیفه دماغی افتاد آتش شوق افسردگی یافت آه و ناله را مجالی نماند و اطمینان و بیذوقی دست داد شکایت حال بخدمت ایشان بردیم از غایت تأسف فرمودند حالا آن کیفیات کجا این بیمزگی‌ها

مبارکباد درین مقام حالات دیگر فایض شد و جذبات و نگرانی و انتظار چنانچه لطیفهٔ قلب را از خود میر بود لطائف اربعه و لطیفهٔ نفس را حاصل گردید و فنای نفس و تهذیب اخلاق و استهلاك و اضمحلال و زوال عین و اثر و فنای انا بهمرسید صفات و کمالات را منسوب باصل یافته خود را عدم محض مشاهده کردیم و علوم و معارف مناسب اینمقام دست داد و در انوار نسبت وسعتی پیدا شده بدن را احاطه نمود و خطرات که از لطیفهٔ دماغ بر قلب ریزان میشد آن نیز زائل گشت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه تسلیك هر لطیفه جدا جدا میفرمودند بعد ایشان تسلیك و تهذیب لطیفهٔ قلب و لطیفهٔ نفس مقرر داشته اند که در ضمن این هر دو لطیفه لطیفهٔ روح و لطیفهٔ سرّ و لطیفهٔ خفی و لطیفهٔ اخفی نیز نور و صفا و باصل خود فنا و بقا می یابد میفرمودند تا چار سال بخدمت حضرت سید قدس سره استفاده کردیم اجازت تعلیم طریقه و تبرك خرقهٔ شریفه عنایت فرموده وصیت بملازمت عقیدهٔ اهل سنت و جماعت و عمل باتباع سنت و اجتناب بدعت نمودند میفرمودند شاه گلشن خلیفهٔ حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیهما از ما پرسیدند که پیر شما بشارت کدام مقام بشما فرموده اند و سیر و سلوک باطن تا بکجا رسیده وآنچه آنحضرت در بارهٔ بنده فرموده بودند وحالات و واردات آنمقام در خود می یافتیم ظاهر نمودیم ایشان به تعجب و انکار گفتند که پیر شما دعو یهای بلند مینمایند این نسبت در مقابر مشهوره هم یافت نیست فقیر شکایت پیش حضرت سید بردم که شاه گلشن انکار آنحضرت مینمایند و چنین مفرمایند فرمودند شما چرا بد برو ید علم ایشان علم خدا نیست که محیط هر چیز باشد ما پیغمبر نیستیم که انکار ما موجب کفر گردد ودعوی ولایة نمیکنم که انکار بفسق کشد لیکن ترک ملاقات شاه گلشن نموده شد که هر که با پیر تو بد باشد و تو با او نیک سگ از تو بهتر است [۱] بعد یک سال اتفاق ملاقات ایشان شد گفتند شما از ما ناخوش شدید که انکار پیر شما کردیم گفتیم آری فرمودند الله تعالی کمال پیر شما بر ما ظاهر نمود روزی در بازار نشسته بودیم پالکی سواری رسید تمام بازار منور گردید کسی گفت پیر مرزا جانجانان اند ما در عقب ایشان رفته درون خانه در آمدیم خانهٔ ایشان مثل خانهٔ خدا لبریز انوار و صفا یافتیم از هر حجر و مدر آنجا کیفیات الهیه میجوشید که در اکثر قبور اولیا دیده نمیشود

(۱) قول شیخ الاسلام عبد الله انصاری است

فقیر رفته نزد حضرت سید عرض نمودم که امروز شاه گلشن تعریف آنحضرت بسیار کردند چنانچه سخن انکار در ایشان تأثیری نکرده بود کلمۂ مدح و اقرار هرگز موجب انبساط نگشت که نفس قدسی ایشان از مدح و ذم مردم پاک بود رضا و تسلیم صفت ایشان بود میفرمودند بعد واقعۂ ایشان اقتباس انوار مزار مقدس اختیار کردیم تا شش سال بزیارت میرفتیم و بتوجهات روحانی آنحضرت ترقیات در باطن خود یافته سلوک باطن از سیر صفات و شیونات و اصول آن در گذشت و معامله بتجلیات اسم هو الباطن افتاد و تغیرات نمایان و احوال عجیبه در نسبت باطن مشاهده افتاد چنانچه علی کشمیری خلیفۂ حضرت محمد صدیق رحمة الله علیهما در بارۂ فقیر فرمودند که از ملازمت مزار حضرت سید نسبت شما رونقی دیگر و علوی پیدا نمود گفتم فقیر نیز در حالات خود ترقی می یابم میفرمودند حضرت سید در واقعه فرمودند که کمالات الهی بی نهایت است عمر متناهی خود در طلب صرف باید نمود و استفاده از قبور دستور نیست پیش بزرگی از احیا رفته تحصیل مقامات قرب باید نمود و بکرات درینباب امر شریف ایشان صادر شد پس فقیر حسب الامر بخدمت بزرگان وقت رجوع نمود.

دُعَاءُ التَّوْحِيد

يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلأَخْوَالِي وَخَالاَتِي وَلأُسْتَاذِي عَبْدِ الْحَكِيمِ اْلآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اَلاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَاْلاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللّٰهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَاْلحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ اْلاسْتِغْفَار

اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ اْلحَيَّ الْقَيُّومَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

فصل ششم دربیان استفادهٔ حضرت ایشان از حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله علیه

میفرمودند بخدمت حضرت شاه گلشن رحمة الله علیه اظهار طلب نمودیم فرمودند شمارا شیخ روزگار شدن است و فقیر چندان مقید آداب طریقه نیست گاهی سماع می شنیدند وگاهی نماز بی جماعت میکردند جای دیگر رو ید پس نزد حضرت محمد زبیر[۱] نبیره و خلیفهٔ حضرت حجة الله نقشبند رحمة الله علیهما رفتیم التفات بسیار بحال فقیر فرمودند بفرزند خود گفتند که ملاقات اینچنین عزیزان که بآداب ظاهر و انوار باطن آراسته اند لازم باید گرفت بنده قدم بوس ایشان نمودم فرمودند شما از مائید درینطریقه صحبت شرط است ومکان اقامت شما دور هر روز نتوانید رسید نسبتی که از حضرت بشما رسیده اصیل است. و بسیار بمحافظت آن پردازند کفایت میکند پس بخدمت حضرت حاجی محمد افضل [۲] التماس توجهات نمودیم فرمودند شما علی البصیرت سلوك کرده اید و کشف مقامات دارید و مارا چندان کشف و علم مقامات نیست استفاده باحسن وجوه نتواند شد حضرت ایشان میفرمودند اگر چه ازان حضرت در ظاهر استفاده کرده نشد لیکن در ضمن سبق حدیث فیوض از باطن شریف ایشان فایض میشد و در عرض نسبت قوت بهم میرسید ایشان را در ذکر حدیث در نسبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم استغراقی دست میداد و انوار و برکات بسیار ظاهر میشد گو یا در معنی صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاصل میشد و درین اثنا توجه و التفات نبوی صلی الله علیه وسلم مشهود میگشت و نسبت کمالات نبوت در غایت وسعت و کثرت انوار جلوه گر می گردید و معنی حدیث شریف **(العلماء ورثة الانبياء)** علیهم السلام **واضح میشد ایشان شیخ الحدیث هستند واز روی صحبت پیرفقیر اند فواید بسیار درظاهر**

---

(۱) حضرت محمد زبیر غوث وقت بودند خواجه ناصر و شاه عبد العدل و مردمان بسیار در طریقه ایشان هستند تابوت شان از دهلی بسرهند برده دفن نموده اند و پیش تابوت ایشان مردمان اسپ سوار دیده اند خرق عادات ایشان از بیان بیرون تاریخ وفات مظهر جه ۱۱۵۲ هـ. [۱۷۳۹ م.]

(۲) مزار حاجی صاحب متصل مزار پر انوار حضرت خواجه باقی بالله است.

و باطن تا بیست سال از خدمت ایشان حاصل نموده ایم بعد واقعهٔ حضرت محمد زبیر که قطب ارشاد بودند شیخ محمد اعظم [۱] خلیفه حضرت حاجی صاحب گفتند که مرتبهٔ قطبیت به من انتقال یافته و نهر ارشاد که در سینهٔ حضرت محمد زبیر جاری بود در باطن من سیلانی نمود ایشان فرمودند رویش به بین آن مرتبه بمرزا جانجانان عنایت کردند و درینوقت مدار طریقه ذات ایشان است کثرت رجوع طالبان بخدمت ایشان دلیل اینمدعا است نمی بینی که اصحاب ایشان بمقامات ارجمند رسیده اند و هر روز افاضهٔ ایشان در ترقی است میفرمودند روزی شخصی در حضور ایشان گفت در خوابی دیده ام که صحرائی است پر از آتش و کشن درون آتش است و رام‌چندر[۲] در کنارهٔ آن آتش شخصی در تعبیر آنخواب گفت که کشن و رام‌چندر از کبرای کفار اند در آتش دوزخ معذب اند فقیر گفتم اینخواب را تعبیری دیگر است بر شخصی معین از گذشتگان بی آنکه کفر او از شرع ثابت شود حکم بکفر جایز نیست از احوال این هر دو کتاب و سنت ساکت است و بمقتضای آیة شریفه **(وَ انْ مِنْ امّةٍ الاّ خَلا فيهَا نَذيرٌ * فاطر: ٢٤)** ظاهر است که درینجماعه نیز بشیری ونذیری گذشته باشد درینصورت محتمل است که اینها ولی یا نبی باشند **رام چندر** که در ابتدای خلقت جن پیدا شد در آنوقت عمرها دراز **وقوتها بسیار بود اهل زمانه را به نسبت** سلوکی تربیت میکرد و کشن آخرین بزرگان اینها است و در آنوقت نسبت به سابق عمرها کوتاه وقوتها ضعیف گردید پس اهل زمانهٔ خود را به نسبت جذبی هدایت میکرد کثرت غنا و سماع که از وی منقول است دلیل است بر ذوق و شوق نسبت جذبه پس حرارتهای نسبت عشق و محبت بصورت صحرای آتش نمودار شد کشن که مستغرق کیفیتهای محبت بود درون آتش ظاهر گردیده و راچندر که راه سلوك داشت در کنارهٔ آن پدیدار شد و الله اعلم حضرت حاجی صاحب رحمة الله علیه بسیار پسندیدند و ازین تعبیر خوش شدند گفت فقیر راقم[۳] ابو صالح خان از خلفای حضرت حاجی صاحب رحمة الله علیه در زمین منتهرا رفته بود حاجتی داشت که بهفت روپیه سر انجام میشد شبی نماز تهجد میکرد شخصی **بهیئت** کشن که هنود بیان کرده

(۱) مزار شیخ محمد اعظم در بلدهٔ بجهرانوهست.

(۲) کشن و رام چندر هردو از الههٔ باطلهٔ هنود است.

(۳) عبد الله دهلوی قدس سرّه.

اند ظاهر شده تحیة سلام گفت ومبلغ پیش نهاد وی گفت باش تا از نماز فارغ شوم بعد از ادای نماز پرسید که نام تو چیست گفت کشن و این هفت روپیه ضیافت شما است که در زمین ما آمده‌اید گفت من محمدیم و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبر ما وسیله بر آمدن حاجات ما کافی است ما هدیۀ بیگانه نگیریم وی بگریست که ما وصف نبی آخر زمان و اخلاص اَتْباع او صلی‌الله علیه وسلم شنیده بودیم زیاده ازان مشاهده کردیم حضرت ایشان میفرمودند که نسبت شریفۀ ایشان در غایت بیرنگی و لطافت بود دست ادراك ارباب ولایت ازان کوتاهی داشت روزی بخدمت ایشان حاضر شدم فرمودند امروز شخصی از اصحاب حضرت محمد زبیر نزد ما نشسته بود شخصی دیگر از اصحاب ایشان آمد هر دو مراقبه نموده با هم گفتند که در باطن ما وشما نسبت و کیفیات آن ظاهر است و در باطن حضرت حاجی صاحب چندانکه تعمق کردیم هیچ ظاهر نشد بنده عرض نمودم که حضرت شما از پیر حضرت محمد زبیر و از حضرت شیخ عبد الاحد سالها کسب نسبت باطنی نموده اید نسبت بینهایت علوی و لطافتی پیدا نموده اهل نسبتهای سافله از مقامات عالیه چه در یابند و بحقیقت معامله چه وا رسند اینمردم گرمیهای نسبت ذوق و شوق معلوم توانند نمود و بس کارخانه نسبت خاندان احمدیه[۱] ورای طور متعارف صوفیه است و ظهور کمالات الهیه بر انحاء شتی است و از احاطۀ عقل مبرّا کما ورد (وَلَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً* طٰهٰ : ۱۱۰) ازین تقریر بسیار اظهار انبساط فرمودند می فرمودند بر خدمت ایشان فنا ونیستی غلبه داشت زلاتِ مردم بتأویل معقول نموده معذور میداشتند و بنده این نصیحت از ایشان گرفته فوائد بسیار ازان مشاهده نموده ام.

---

(۱) طریقه احمدیه منسوب بشیخ احمد مجدد الف ثانی رحمة الله علیه.

فصل هفتم دربیان استفادهٔ حضرت ایشان از حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه

میفرمودند بجناب حضرت حافظ سعد الله[۱] رحمة الله علیه التماس تحصیل فیض طریقه نمودیم امر باستخاره کردند در استخاره فهو المراد بر آمد پس التزام صحبت شریف کرده خدمت کفش برداری ایشان اختیار نمودیم از برکت خدمت فوائد بسیار حاصل شد هر روز در انوار باطن ترقی می یافتیم و وسعت نسبت زیاده میشد ایشان از ضعف کبر سن که زیاده از هشتاد شده بود طاقت توجه بحال طالبان نداشتند وقت صبح یك سپارهٔ کلام الله میخواندند و مستفیدان گرد ایشان حلقه مینمودند و در استماع قران مجید بترقیات میرسیدند تا دوازده سال استفاضهٔ فیوض صحبت مبارك ایشان نموده ایم و عنایات بسیار بحال خود دیده احوال یاران خود از فقیر می پرسیدند آنچه معروض میداشتم تصدیق آن میفرمودند و برای تربیت اصحاب خود بنده را میگفتند که مسائل شریعت و طریقت باآنها تلقین نمائید روزی در خدمت ایشان مجمعی از صلحا بود حضرت خواجه محمد ناصر رحمة الله علیه نیز آمده بودند بجهت دریافت احوال نسبت بحال ایشان توجه فرمودند فقیر این شعر خواجه حافظ رحمة الله علیه **بیت** هرکس که دید **روی تو** پوشید چشم من* کاری که کرد دیده ما بی بصر تکرد * برخواند گفتند نسبت ایشان در غایت لطافت و قوت جلوه فرما است و انوار کمالات ایشان مانند خورشید ظلمت زدا حاجت بیان نیست میفرمودند ایشان یکبار فقیر را بجهت نگهبانی لشکر امیری که بایشان ارادت داشت و بمهم دشمنان میرفت فرستادند فقیر دعای حزب البحر برای حفاظت لشکر میخواند وهمت بر ظفرمندی وی داشت واستمداد از باطن ایشان و پیران کبار رحمة الله علیهم مینمود الحمد لله که لشکر محفوظ و منصور گشت و دشمنان از بیم رو بفرار نهادند میفرمودند بعد استفادهٔ فقیر از خدمت ایشان خلق بسیار بایشان رجوع نمود و امراء و اغنیا بکثرت تمام حاضر شدند نواب خان فیروزجنگ دست بیعت و ارادت بخدمت ایشان داد و هر روز بجهت کسب فیض جمعیت در حلقه حاضر میشد در خانقاه ایشان درویشان بسیار جمع آمدند هر روز هشتاد کس ازمطبخ ایشان وظیفه خوار

(۱) مزار حافظ صاحب بیرون اجمیری دروازه شاهجهان اباد عقب مدرسه غازالدین خان واقع هست.

بودند میفرمودند ایشان درکلمة الخیر وسفارش بسیارمصروف بودند در خانهٔ امراء بجهت مهمات ارباب حاجت تشریف می بردند میفرمودند ایشان کمال غیرت داشتند اگر کسی بی اجازت بزیارتگاهی میرفت در باطن خود فتور میبافت تا عذر نمیکرد نسبت باطن درست نمیشد میفرمودند روزی فقیر در خدمت ایشان عرض نمود که درینطریقه مدار ترقی بر توجه مرشد است درینمدت سالها بنده را بعنایت یك توجه سر افراز نه فرموده اند همیشه آرزوی حصول این سعادت در خاطر میباشد ازین جرأت بسیار متغیر شدند و در باطن و ظاهر فقیر تغیری راه یافت تا سه ماه بیماری کشیدم چون ایشان بعیادت آمدند صحت روی نمود ونسبت باطن بحال آمد میفرمودند چون ایشان از ضعف پیری بحال طالبان نتوانستند پرداخت فقیر بخدمت شیخ الشیوخ حضرت محمد عابد[1] قدس سره رجوع نمود و بخدمت ایشان نیز حاضر میشد شیخ صبغة الله خلیفهٔ ایشان اینخبر بسمع ایشان رسانید ملالتی بخاطر عاطر راه یافت فرمودند شما درینجا چه قصور در فیوض و برکات وتأثیرات دیدید که جای دیگر رجوع نمودید معروضداشتم که فقیر سوای ذات خدا ونسبت علیا مقصودی ندارد وحصول آن موقوف بر توجهات علیه است و اینمعنی بسبب ضعف وناتوانی جسمانی آنحضرت نمی تواند شد بخدمت یکی از برادران آنحضرت رجوع آورده ام و اخلاص و بندگی راسخ دارم اما ازین معروض رفع ملالت نشد بعد واقعهٔ ایشان که بر مزار شریف حاضر میشدم ایشان را ناخوش میبافتم و روی مبارك از من میگردانیدند بعد سالها شیخ صبغة الله بشارتی داد که ایشان در واقعه مرا فرمودند ما از میرزا صاحب راضی هستیم آنچه ایشان اختیار کرده اند مرضی الهی است فقیر سجدات شکر بجا آورده که رضای اهل حقوق از اجله نعمای خداوندی است سبحانه گفت فقیر راقم یکی از اصحاب حضرت محمد زبیر بعد واقعهٔ ایشان بخدمت حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیهما رجوع آورد روح ایشان را ناخوش یافت بلکه شمشیری بر وی کشیدند وی پناه بحضرت شیخ آورد ایشان گفتند اینقدر ناخوشی چراست برای خدا بیکی از خاندان شما رجوع آورده است معذور باید داشت شخصی از اولاد شیخ جلال پانی پتی رحمة الله علیه طریقه از فقیر گرفته بود درخواب دید که ایشان میفرمایند تو نقشبندی چرا شدی طریقهٔ مارا گذاشتی این

(۱) محمد عابد السنامی خلیفة عبد الأحد توفی سنة ۱۱۶۰ هـ. [۱۷۴۷ م.]

رنجشهای مزاجی است و الا بعض مرشدان مستفیدان خود را پیش بزرگان فرستاده اند چنانچه حضرت ایشان ما بامرپیر خود بخدمت اکابر استفاده نموده اند هزکه نفع خود در خدمت بزرگی زیاده بیند یا اشتغال طریقه ورزیده جهدی نموده است وآداب خدمت پیرخود بجا آورده هیچ مقصود نیافته یا بسبب بعد مسافت و دوری ضروری استفاده متعذر گردیده ضرور است که بجای دیگر رجوع نماید و از فیض الٰهی محروم نماند میفرمودند شبی بهشت را در خواب دیدیم ناگاه جماعهٔ انبیا علیهم السلام نمودار شدند و حضرت حافظ صاحب پیش آن اکابر میرفتند مرا تعجب شد که جهت پیش رفتن ایشان چیست حضرت نوح علیه السلام فرمودند که منیب ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشتر نشسته اند بزیارت آنجناب مقدس میروند صلی الله علیه وسلم.

فصل هشتم در بیان استفادهٔ حضرت ایشان از حضرت شیخ محمد عابد [١] رحمة الله علیه

میفرمودند ولایات ثلثه و کیفیات و علوم و واردات آن از حضرت سید قدس سره بفضل الٰهی حاصل شد و کمالات ثلثه و حقایق سبعه و غیرها بتوجهات حضرت شیخ در عرصهٔ هفت سال کسب کردیم بعد ازان بار دیگر از ابتدا تا انتها در مدت یکسال بسیر مرادی از جمیع مقامات گذرانیدند و در کیفیات و حالات هر مقام قوتی دیگر بهم رسید ذکر کیفیاتی که در مقامات عالیهٔ مجددیه حاصل می بود میفرمودند اذواق و اشواق و ظهور واردات توحید در ولایات بود درینمقامات آنهمه احوال ومواجید زائل شد و جوش و خروش عشق و محبت که از مقتضیات تجلیات صفات بود در سطوت تجلیات ذاتی اضمحلال یافت و جز افتقار و عبودیت هیچ حاصل نگشت و نسبت عینیت و اتحاد با ربط ظلّیت که عالم را با صانع خود ثابت مینمایند از غایت تنزیه حضرت ذات او سبحانه مسلوب گردید اینهمه شعبده از غلبات سکر حال بود درینمرتبه بغیر نسبت بندگی حاصل نیست ما للتراب و رب الارباب حقایق و معارف درینجا عقاید حقه اسلام و شرایع و احکام اند و برو یقین و اتصال بیکیف و احوال بیرنگ و

(١) مزار حضرت شیخ عابد متصل مناره دوم بر راه لاهور از لاهوری دروازه شاهجهان آباد واقع هست.

لطافت نسبت نقد وقت است چنانچه امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات خود بیان فرموده اند درین مقامات در هر مرتبه بیکیفی و بیرنگی دست داد و ورود فیوض که در مقامات سافله مثل باران بزرگ قطره بود درینجا بلطایف کشید و در آخر مثل شبنم گردید از نهایت بیرنگی برکات توجهات آنحضرت بادراك کمتر می آید بلکه در آخر حالات در صحبت شریف ایشان یك گونه صفای حاصل میشد و هیچ ذوقی و کیفیتی نماند از عدم دریافت کیفیات فقیر بجناب ایشان عرض نمودم فرمودند ازین راه اندیشه بخاطر نباید آورد فیضان الّهی متصل میرسد اگر چه از غایت بیرنگی بادراك نیاید حوضی که از میزاب پر میشود تا وقتی است که خالی است آواز درآمد آب معلوم میشود چون لبریز میگردد و متصل بمیزاب میشود آب در وی می آید و شوری دران نمی ماند میفرمودند بتوجهات ایشان در نسبت باطنی طولی و عرضی پیدا شد که نظر کشفی ازان کوتاه است و قوتی در تسلیك مقامات طریقه حاصل شد که اظهار آن مشعر از عجب و مباهات میفرمودند حضرت شیخ بحال بنده عنایات بسیار میفرمودند در اصحاب ایشان کسی باین خصوصیت نبود فقیر را بضمنیت خود سر افراز فرموده بودند و در فیوض و برکات خود شریك نموده روزی فرمودند الله تعالی دوش بعطای کمالات جدیده و فیوض تازه بر ما منت نهاد که کمالات سابقه در جنب آنهمه کمالات و واردات اعتباری ندارد بنده عرض نمودم اینقدر شب باقی بود که ظهور اینهمه تفضلات الّهیه بر باطن شریف ایشان گردید و بنده نیز بتوسل اتحاد و محبت جناب مبارك در باطن خود احوال عجیبه دریافت فرمودند راست گفتید شما را ضمنی ما نموده اند هر عطائی و کرامتی که مارا بآن مینوازند شما را نیز ازان بهرهٔ وافر و حظ کامل حاصل است میفرمودند الله تعالی ایشان را بچند کرامت ممتاز فرموده بود یکی ضمنیت کبری که مقامی است بس عالی و مخصوص بحضرت صدیق اکبر رضی الله تعال عنه چنانچه اینحدیث شریف **(ما صَبَّ اللهُ فی صَدْرِی شَیْئاً اِلّا صَبَبْتُهُ فی صَدْرِ ابی بکرٍ)** مشعر این معنی است دویم هر که در جوار قبر ایشان مدفون شود تا آنجا که نظر کار کند مغفور گردد سیوم هر که ایشانرا بیند آمرزیده شود چهارم سیر ایشان را مرادی ساختند پنجم الهام فرمودند که درینوقت بر حلقهٔ ایشان تجلی ذاتی فایض است بنده عرض نمود الحمد لله که

فقیر نیز درینحلقه حاضر است فرمودند سیر شما را نیز مرادی ساختند و بر حلقهٔ شما نیز تجلی ذاتی وارد است شکر این موهبت بجا باید آورد میفرمودند بنده بجهت اجازت خاندان قادری بخدمت ایشان عرض نمود فرمودند شمارا از اجازت خاندان قادری ما اجازت این خاندان از جناب رسول خدا صلی الله علیه وسلم سر افراز مینمایم وبجناب سرور عالم متوجه نشستند بنده نیز بامر ایشان مراقبه نمود دیدم که حبیب خدا صلی الله علیه وسلم در بارگاهی عالی با اصحاب عظام و اولیای کرام رضی الله تعالی عنهم نشسته اند و حضرت غوث الثقلین در حضور پرنور ایستاده حضرت شیخ بجناب مبارك عرض نمودند که مرزا جانجانان امیدوار اجازت خاندان قادریه اند فرمودند درین امر بسید عبدالقادر بگوئید پس ایشان اجابت التماس حضرت شیخ نموده بعطای تبرك خرقه اجازت بنده را ممتاز فرمودند و بنده در باطن خود حالات و برکات نسبت شریفهٔ قادریه احساس نموده و سینه از انوار آن نسبت لبریز گردید در نسبت نقشبندی اضمحلال و ربودگی بسیار است و در نسبت قادری صفا و لمعان انوار میفرمودند حضرت شیخ فقیر را باجازت طریقهٔ قادریه و طریقهٔ چشتیه و طریقهٔ سهروردیه سر افراز فرمودند و از روح خواجه قطب الدین قدس سرّه نسبت چشتیه که باو رسیده بود بما رسیده میفرمودند گاهی که نسبت خاندان چشتیه ظهور مینماید سماع خوش می آید و سوز وگداز عشق و محبت که لازم نسبت آن اکابر است باطن را برنگ خود می برآرد شبی فقیر راقم بعد عشا بخدمت ایشان حاضر شد خلوتی بود در غایت کیفیات و حالات آنحضرت تنها تغنی مینمودند و گریه استیلا داشت بعد انقضاء چنین حالت فرمودند درینوقت نسبت بزرگان چشتی ظهور داشت رحمة الله علیهم میفرمودند بعد واقعه حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه نواب خان فیروز جنگ آرزو نمود که بجهت استفاده بخدمت حضرت شیخ حاضر شود بنده معروض بحضور ایشان کذارش نمود بسیار منقص شده فرمودند میخواهد که خانقاه ما مثل خانقاه حضرت حافظ سعد الله بی برکت شود قدم اهل دنیا منحوس است و باعث بی برکتی باطن میگردد میفرمودند روزی کسی در حضور ایشان گفت فلان دنیا دار دولتمند کلان است فرمودند اینها محتاجان اند دولت و نعمت سرمدی ارباب نسبت مع الله دارند **(الغناء غنا النفس)** حدیث شریف است صلی الله علیه وسلم.

فصل نهم در بیان مقدماتی که دلالت بر علوشان وتفرد ایشان از اهل زمان دارد رضی الله عنه

میفرمودند رسائل محاورهٔ فارسی وغیره از والد ماجد خود خوانده ایم وکلام الله از خدمت قاری عبد الرسول و علم تجوید و قراءت نزد ایشان سند کرده ایم مختصرات علم معقول و منقول از علمای آنوقت تحصیل نموده بعد واقعهٔ ناگریز والد ماجد خود کتب مبسوطه در علوم از حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله علیه تحصیل کرده ایم و علم حدیث و تفسیر از خدمت ایشان باسناد رسانیده بعد فراغت از تحصیل علوم ایشان کلاه تبرك که تا پانزده سال در زیر عمامهٔ ایشان میبود عنایت فرمودند تا آن کلاه شریف را وقت شب در آب گرم تر کردیم پگاه غسالهٔ آنرا که در رنگ از شربت مغز **بلوط** سیاه تر بود خوردیم از برکت آن غساله ذهنی رسا و طبعی بازکا پیدا شدکه هیچ کتاب مشکل نمی ماند مدتها درس علم ظاهر بطالبان گفتیم آخر چون نسبت باطنی غلبه کرد شغل کتاب متروك گردید میفرمودند در واقعه دیدیم که از غیب کسی گفت مارا بشما کارها ست هدایت خلق و اشاعت طریقه بوجود شما وابسته است لهذا در وقت افادهٔ انوار نسبت باطنی صریح معلوم میشود که تأیید و قوت درین امر از غیب میرسد و وجود فقیر گو یا در میان نیست **بیت** دو دهان داریم گو یا همچو نَیْ* یکدهان پنهان است درلبهای وی* میفرمودند فقیر ابراهیم المشرب بود علیه السلام حضرت شیخ بتصرف باطنی بنده را محمدی المشرب ساختند علیه السلام میفرمودند در ایامی که ایشان بنده را بشارت حقیقت محمدی دادند صلی الله علیه وسلم و فنای در انوار آنمقام عالی دست داد می بینم که سرور عالم صلی الله علیه وسلم در مقابلهٔ فقیر نشسته اند باز می بینم که بجای بنده آنحضرت تشریف دارند و بجای حبیب خدا صلی الله علیه وسلم فقیر نشسته است باز میبینم که در هر دو جا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشریف دارند باز می بینم که در هر دو جا فقیر نشسته است ازین فنا و بقا که در حقیقة الحقایق علی صاحبها الصلوات و التسلیمات حضرت ایشان را حاصل شد علو شان ایشان دریاب میفرمودند روزی در حضور حضرت شیخ حاضر بودم در بارهٔ فقیر فرمودند دو آفتاب

مقابل یکدیگر نشسته اند که از غایت شعشعان انوار امتیاز یکی از دیگری نتوان نمود اگر متوجه تربیت طالبان خدا می شوند عالمی را منور میسازند میفرمودند روزی از غایت تواضع زانو بوس فقیر نموده فرمودند مثل ایشان در اصحاب من کسی نیست روزی فرمودند از نهایت محبت که شما را باخدا و رسول ثابت است ترو یج طریقه بتوجهات شما خواهد شد از جناب الٰہی لقب شما شمس الدین حبیب الله عطا شده میفرمودند حضرت شیخ تربیت بعضی اصحاب خود حوالۂ فقیر نمودند فقیر ایشانرا بنهایات مقامات طریقه رسانیده بخدمت ایشان بردم فرمودند حالات و کیفیات هر مقام که از شما کسب کرده اند صحیح است و موافق تحریر امام طریقه مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فالحمد لله و سلمکم الله میفرمودند از اجلۂ نعمای الٰہی در بارۂ فقیر آن است که بنده را بجناب مشایخ کرام خود رحمة الله علیهم خصوصا حضرت سید و حضرت شیخ محبّت و رسوخ تمام عطا فرمود اگر چه شرف زیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه دریافتم لیکن صد شکر که سعادت صحبت اینچنین نائبان او صلی الله علیه وسلم حاصل شد و ثمرۂ حیات خاطر خواه دست داد همچنین این اکابر از روی بنده نوازی توقیر و اکرام فقیر زیاده از قدر بنده می نمودند روزی حضرت سید کفش بنده درست کرده نهادند فرمودند شمارا بجناب الٰہی قبول تمام است حضرت حاجی محمد افضل به تعظیم بنده راست می ایستادند وفرمودند که تعظیم کمالات نسبت شما میکنیم مکرر میفرمودند کثر الله امثالکم حضرت حافظ سعد الله تکریم بنده بسیار می نمودند میفرمودند شما بجای **قبله گاه ما** هستید میفرمودند یکبار زبانی یکی از صاحب زاده ها که بسهرند میرفت عرض سلام نیاز بجناب حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه گفته فرستادیم گفت چون سلام شما بر مزار مبارك رسانیدیم حضرت مجدد سر خود تا بسینه از مزار برداشته بکمال انبساط و اشتیاق فرمودند که کدام میرزا دیوانه و شیفتۂ ما علیك و علیه السلام و رحمة الله و برکاته من گاهی بزیارت آنحضرت مشرف نشده بودم بواسطۂ شما این سعادت حاصل شد و در تعظیم فقیر نسبت بسابق می افزود که شمارا بحضرت جد امجد ما قرب منزلت بسیار است حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه میفرمودند الله تعالی مارا کشف صحیح کرامت نموده است که جمیع احوال روی زمین از ما پوشیده نیست و مثل خطوط کف

دست عیان است درینوقت مثل حضرت میرزا جانجانان در هیچ اقلیم وشهر نیست هر کرا آرزوی سلوك مقامات باشد بخدمت ایشان رود چنانچه حسب الامر ایشان اصحاب ایشان بخدمت آنحضرت برای استفاده رجوع آوردند و ایشان در مکاتیب شریفهٔ خود در القاب آنحضرت چنین مینوشتند متع المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة و روی ریاض الطریقة بتوجهات نفسه الزکیة آمین خداء عزّ و جلّ آن قیم طریقهٔ احمدیه و داعی سنن نبو یه را دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد خداء عز و جل آن قیم طریقهٔ احمدیه خصوصاً و طریقهٔ صوفیه عموماً و آن متجلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاه سلامت داشته ابواب برکات برکافهٔ انام مفتوح گرداناد و حاجی محمد فاخر که از کبار علمای حدیث بودند میگفتند ایشان در متابعت جناب مصطفی صلی الله علیه وسلم شانی عظیم دارند چنانچه شبی دیدم که اسپ عراقی باساز و یراق بر در رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده است پرسیدم که این اسپ ازکیست کسی گفت از رسول خداست صلی الله علیه وسلم چون از اندرون برآمدم کسی گفت آن اسپ از میرزا جانجانان است تعبیر خواب نمودم که طریقهٔ ایشان اتباع سنت حبیب خداست صلی الله علیه و سلم و برجادهٔ صراط مستقیم قدمی راسخ دارند مولوی ثناء الله سبنهلی در واقعه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم استفسار نمودند که طریقهٔ پیر و مرشد من حضرت مرزا صاحب در ترو یج طریقت و تبلیغ احکام شریعت مقبول و محمود است فرمودند آری و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه نیز تصدیق اینمقدمه نمودند شیخ محمد اعظم خلیفهٔ حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله علیهما میفرمودند که مرا در بارهٔ حضرت مرزا صاحب الهام شده است **(هذا رجل له شان عظیم ولایقاس علیه رجل آخر)** حضرت خواجه میر درد میفرمودند هر کرا از اصحاب ایشان می بینم از نسبت عزیزان بهره یاب است اما درجات و حالات و مقامات تفاوت دارند حضرت شیخ عبد العدل ز بیری رحمة الله علیهما میگفتند که اجتماع طالبان خدا در اینوقت آنقدر که در صحبت ایشان است جائی نیست و درینوقت ایشان نائب امام ربّانی مجدد الف ثانی اند رحمة الله علیه

فصل دهم در بیان تأثیرات صحبت شریف و توجهات علیهٔ حضرت ایشان

مجلس حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه محفوف انوار خدا و مجمع فیوض مصطفی بود صلی الله علیه وسلم حضور و استغراق نسبت نقشبندی در آنجا دلهارا از خود می ربود و لمعان و صفاء حالات قادری دران محفل قدسی ظهور مینمود و اذواق و اشواق چشتیه دران بزم معلی محبت خدا میفزود لطافت و بیرنگی نسبتهای جدیدهٔ احمدیه دران مجمع مقدس و قتها را نضارت و صفا می بخشید سکوت و مراقبهٔ حضرت ایشان نقوش ماسوا از صفحات خواطر زائل میساخت و سخن درکلام فواید شریعت و طریقت و کیفیات نسبت باطنی نقد احوال میگردانید ذکر حدیث و تفسیر صفا و طمانینة دیگر می افزود و دران مذکورات نسبتهای تجلی ذاتی پرتو می‌انداخت انشاء و شعر ذوقها می بخشید که هر چه ازین باب مذکور میشد همه از سر ذوق و حال بود مذکورات محبت موجب تغیر باطن مبارك گردیده سرشك شوق از دیدها روان می نمود و افسردگیها بحرارتها بدل میبافت تذکرهٔ حکایات صالحین دلها سر شار کیفیات الٓهیه میساخت در بیان مسائل علمی تحقیقات منقح نموده تشفی خاطر هرکس میفرمودند و حقایق و معارف صوفیهٔ علیه بتوضیح تمام تقریر کرده غوامض اسرار دلنشین سامعین می نمودند هر دقیقه را نزد ایشان بیانی بود شافی و هر عقدهٔ مالاینحل را کشادی کافی لهذا با اینهمه کمالات که در ذات قدسی صفات مجتمع بود قبول الٓهی آنحضرت را مقتدای جهان گردانید و بعد انتقال مشایخ اربعه رحمة الله علیهم مسند خلافت عزیزان بوجود مسعود آرایش یافت و ترو یج طریقهٔ علیه بذات مبارك قیام گرفت طالبان خدا از هر طرف بخدمت ایشان رجوع آوردند و اجلهٔ اصحاب حضرت شیخ و مستفیدان مشایخ عصر از آنحضرت استفادهٔ فیوض و برکات نمودند علما وصلحا بجهت کسب فیوض الٓهی در خانقاه ایشان جمع آمدند و آوازهٔ کمالات ایشان در افواه کافهٔ انام افتاد در اوایل حال بتأثیر توجه شریف مردم بیتابیها میکردند و از کمال استغراق مست بادهٔ بیخودی می افتادند و حرارت شوق دلهارا گرم راه سلوك میساخت و بجاذبهٔ محبت قطع مقامات می نمودند و در اواخر که در

باطن حضرت ایشان لطافت و بیرنگی زیاده شد مستفیضان در بواطن خود جمعیت و اطمینان یافته بدرجات قرب ترقیات مینمودند و بدریافت اسرار طریقت امتیاز داشتند بعضی را عالم مثال واضح میشد بعضی را بعالم ارواح مناسبتی دست میداد بعضی را کشف کونی بعضی را کشف قبور بعضی را اشراف خواطر حاصل میشد بعضی در مشاهدهٔ انوار استغراقی داشتند بعضی را اسرار توحید و معرفت واضح میگشت بعضی را با جمیع این مراتب مناسبتی بود کسی بود که سیر خود در مقامات الٰهیه و آنچه در طریقهٔ احمدیه شایع است عیان میدید و علوم و معارف و حالات و واردات هر مقام جدا جدا بیان میکرد اگر چه اکثر مستفیدان آنحضرت کشف مقامات طریقه نداشتند اما همه کس در هر مقام حالات و کیفیات و واردات آنمقام در باطن خود بذوق و وجدان می یافتند و بفنا و بقا مشرف گشته در مشاهدهٔ حق استغراقی داشتند و در وسعت نسبت باطن و ازدیاد جمعیت باطن و نفی خواطر از دل و دماغ ترقیات مینمودند تصفیه و تزکیه از رذایل نقد حال ایشان بود لذت و حلاوت در طاعت و نفرت از بدعت و معصیت داشتند آداب ظاهر و باطن و انوار و برکات که در صحبت حضرت ایشان و تهذیب نفوس سالکان می نمود نادر است که در وقت بزرگان سلف طالبان را دست میداده باشند مشایخ کرام در بارهٔ حضرت ایشان میفرمودند فیضی که بمجرد صحبت شما بطالبان حق میرسد در صرف همت و توجه دیگران حاصل نیست چنانچه شخصی اگر بخدمت آنحضرت حاضر شده مورد الطاف میگردید بدیدن حضرت خواجه مبرور رحمة الله علیه رفت گفتند تو مگر طریقهٔ ایشان کرفتهٔ که انوار نسبت اینطریقه باطن ترا در گرفته است گفت نی بلکه بخدمت ایشان حاضر می باشم فرمودند **بیت** آهن که بپارس آشنا شد* فی الفور بصورت طلا شد* همچنین خادم آنحضرت که در حلقهٔ ذکر حاضر نمیشد بحضور حضرت شیخ قدس سره رفت فرمودند آثار و انوار صحبت ایشان ترا نیز دریافته است شکر خدا بجا آر الله تعالی حضرت ایشان را در ارشاد و القاء نسبت باطنی کمال قوت کرامت فرموده بود سالکان راه بتوجهات غائبانهٔ ایشان نیز در بلاد بعیده ترقیات می نمودند و حالاتی که حاضران در حضور پر نور می یافتند آنها را بر مسافت

دُور رو میداد چنانچه شاه بهیك[۱] از نبائر حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه[۲] بتوجهات غائبانهٔ حضرت ایشان از دهلی در بلدهٔ کابل بمقامات عالیه و واردات سامیه رسیدند و همچنین دیگر عزیزان بمقاصد خود فایز شدند آنحضرت بمقتضای عموم الطاف سالك را از مقامی که هنوز آنرا بانجام نرسانیده است بطریق طَفْرَه بمقامی عالی تر ازان واصل ساخته حالات و کیفیات آنجا باندك التفات بر وی القا میفرمودند تا بهر مقامی مناسبتی پیدا نموده بکثرت ذکر و مراقبه کار را بانصرام رساند و از انوار و برکات مقامات عالیه بهره یاب گردد چنانچه حضرت محمد احسان خلیفهٔ ایشان از شورش و بیتابی مقام جذبه در معیت وطمانینة ارباب حلقه و ذکر را تشویش میدادند ایشانرا در مقامی برترکه مقتضای آنجا اطمینان وتسکین باطن است طفره فرمودند فوراً آن اضطراب و شورش تسکین یافت و نسبت باطنی ایشان بطرزی دیگر مورد حالات گشت همت عالی مصروف آن بود که جمیع اوقات طریقهٔ احمدیه در عالم رواج یابد و نسبتهای جدید که از خصایص طریقهٔ مجددیه است جهانرا منور گرداند الحق آنحالات و مقامات بتوجهات علیه اکثر سالکان را دست داد و از واردات و احوال متعارفهٔ گذشته بمقامات عالیه ترقیات نمودند هر قدرکه عزیزان را بخدمت ایشان اخلاصی بود موجب محبت و سبب زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم میشد و بآن اخلاص و محبت در راه مقامات جذب و اصطفا ارتقا میفرمودند هزاران مردم از حضرت ایشان طریقه گرفته بدوام ذکر خدا اشتغال نمودند قریب دو صد کس اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت راه مولی پرداختند از انباله پنجاه کس بنهایت مقامات احمدیه رسیده مقتدای ارباب طریقه گردیدند اجازت درینطریقه بیحصول مرتبه دوام حضور و فنای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و این ادناء مرتبهٔ مقام اجازت است و اوسط آن دست داد فنای لطیفهٔ نفس و زوال اطلاق لفظ انا بر وجود سالك و تموج انوار نسبت است و اعلی آن بعد حصول شرف فنا و بقا لطیفهٔ قلب و نفس تهذیب لطایف عالم خلق است که درینمرتبه تسکین تَپِشْ طلب وکمال اطمینان باطن و اتباع هوا لماجاء به المصطفی

(۱) قبر شاه بهیك بن محمد زکی بن محمد ابو حنیف بن عبد الاحد در بلده سرهند متصل فرش مسجد حضرت مجدد واقع است سکه ها خواستند که بی ادبی بنعش ایشان نمایند تپانچه زد بعضی مردند و بعضی گریختند

(۲) عبد الاحد پسر محمد سعید ابن امام ربانی رحمة الله علیهم

صلی الله علیه وسلم حاصل میشود و بیحصول یکی ازین مراتب اجازت دادن مجاز را مغرور نمودن و مستفید اورا محروم ساختن است العیاذ بالله منه خلفای حضرت ایشان در اطراف بلاد درینطریقه ارشاد مینمایند عنقریب مذکور بعضی ازین اعزه کرده میشود الله تعالی بفضل خود ذات شریف حضرت ایشانرا به تسلیك مقامات اینطریقه سر افراز نمود که سی سال بخدمت مشایخ خود کسب انوار و برکات طریقت وحقیقت نموده بمرتبهٔ غایت کمال و تکمیل رسیدند و زیاده از سی سال تربیت سالکان راه مولی پرداخته آثار نیك بر صفحهٔ روزگار گذاشتند رضی الله تعالی عنه.

فصل یازدهم در بیان ترک و زهد و اوصاف حضرت ایشان

میفرمودند الله تعالی مارا عقل کامل و اصابت رأی بلیغ عطا فرموده است از تدبیر امور سلطنة وانتظام مملکت وآنچه شایان حال هر کسی باشد بوجه احسن تعلیم توانیم نمود لهذا امراء وقت مشورة وصلاح مهمات خود از ما پرسیده بر آن عمل می نمودند میفرمودند بیمن تربیت والد ماجد خود از نگاه هر کسی میشناسم که جوهر آدمیت و حوصله اش چیست و از نور طریقه از جبین مردم حرف سعادت و شقاوت میخوانیم که بهشتی و دوزخی کیست ذات مبارك بکمال زهد و توکل موصوف بود از دنیا و اهل دنیا نهایت استغنا داشتند قبول هدایای آنها کم میفرمودند محمد شاه پادشاه زمانی قمر الدین خان وزیر گفته فرستاد که الله تعالی مارا ملکی عطا فرموده است هر چه بخاطر برسد بطریق هدیه قبول فرمایند فرمودند الله تعالی میفرماید **(قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ* النساء :٧٧)** متاع هفت اقلیم را قلیل فرموده است نزد شما هفتم حصهٔ آن قلیل یك اقلیم هندوستان است پیش شما چیست که سر همت فقرا بقبول آن فرود آید یکی از امرا حویلی و خانقاه مرتب ساخته و وجه معاش فقرا معین نموده بحضرت ایشان عرض نمود، باجابت نرسید که برای گذاشتن مکان خویش و بیگانه برابر است و روزیء هرکس درعلم الٰهی مقدر بوقت خود بناچار میرسد گنجینهٔ فقرا صبر و قناعت بس است روزی در سرمای سخت ردای کهنه بردوش داشتند نواب خان فیروز جنگ درآنجا حاضر بود از مشاهدهٔ اینحال

چشم پر آب نمود بیکی از مصاحبان خود گفت چه بد بختی ما عاصیان است که بزرگانی که مارا بخدمت شان ارادت و بندگی ثابت است تحفه نیازی قبول نمیفرمایند آن حضرت فرمودند **بیت** هزار حیف که گل کرد بینوائی ما* بچشم آبله آمد برهنه پائی ما* فقیر روزه گرفته ام که از اغنیا قبول نیازی نکنم حالا که آفتاب قریب غروب رسیده است اگر روزهٔ خود بشکنم ده لکهه روپیه باید تا دیگ بر زنان همسایهٔ من گرم گردد نواب نظام الملك سی هزار روپیه نقد بطریق نیاز آورد قبول نیفتاد گفت در راه خدا بارباب حاجت تقسیم فرمایند فرمودند ما خانسامان شما نیستیم از اینجا بر آمده شروع تقسیم آن بکنند تا بخانهٔ شما تقسیم می یابد همچنین یکی از سرداران افغانان سه صد اشرفی فرستاد رد کردند میفرمودند اگر چه از رد هدیه منع کرده اند لیکن امر بوجوب اخذ آن وارد نیست آنچه یقین حلّت آن باشد درگرفتن آن برکت است فقیر از اصحاب خود که باخلاص واحتیاط هدایا می آرند قبول می نمایم و زر امرا و اغنیا اکثر از وجه شبه می باشد وحقوق مردم بآن متعلق روز حساب از حساب آن بر آمدن متعسر خواهد شد بروایة ترمذی در حدیث شریف آمده **(لایزول یوم القیمة قدما ابن آدم حتی یسأل عن خمس عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و ماذا عمل فیما علم)** پس در گرفتن هدایا تأمل ضرور است یکی از امرا هدیهٔ اَنْبَهْ بخدمت حضرت ایشان فرستاد رد کردند وی باز بالحاح تمام فرستاد ایشان دو اَنْبَه گرفته همه باز رد کردند که دل فقیر از قبول این هدیه ابا میکند در همان وقت باغبانی بخدمت مبارك باستغاثه آمد که فلان امیر انبه های مرا بظلم گرفته وقدری ازان بخدمت شریف ارسال نموده حمایت این مظلوم باید فرمود ایشان فرمودند سبحان الله این نا عاقبت بینان میخواهند که بهدیه های مغصوبه باطن فقیر را تیره نمایند تاب الله علیهم طعام اغنیا کم میخوردند میفرمودند ظلمت طعام اینمردم نسبت باطن را مکدر میسازد از اینجا گفته اند شر الطعام طعام الاغنیاء بلکه در قبول ضیافت غربا نیز مضایقه داشتند که مردم از بی سامانی قرض سودی میگیرند و ضیافتها میکنند یکبار وقت افطار صوم نانی از طعام بیگانه بیاران قسمت کردند و پاره ازان خود تناول نمودند بعد تراویح فرمودند که عزیزان حال باطن خود بگویند که آن نان پارها در نسبت باطن چه اثر نمود بنده عرض نمودم که

آنحضرت نیز تناول فرموده اند اول خود ارشاد فرمایند فرمودند باطن فقیر تباه و سیاه شد
از برکت نماز و استماع قرآن باز بحال آمد عرض نمودم هرگاه کدورت لقمه شبه در
باطن مبارك و دریای انوار تغیر آرد از خرابی احوال ما تنگ باطنان چه گفتن است
فرمودند لقمه است که توفیق رفیق مینماید و نور طاعت می افزاید فقر را بر غنا گزیده
بودند و صبر و قناعت را پسندیده تسلیم و رضا سجیهٔ مرضیه خود ساخته تا ملایم و
ناملایم قضا موافقت مینمودند و موافق دعای نبوی صلی الله علیه وسلم **(اللهمّ اجعل
رزق آل محمد کفافا)** بضرور تر از مایحتاج بشریت کفایت میفرمودند و در بارهٔ اصحاب
خود همین دعا می نمودند که اینها را نه آنقدر غنا بود که کار با سراف کشد و نه آن همه
فقر که حالت باستقراض رسد بیسامان ترین مردم بودند وتهیهٔ موت قبل از نزول آن
میداشتند میفرمودند بعد ادای رواتب عبودیت وحلقهٔ ذکر در انتظار مرگ میگذرد و هیچ
آرزو در دل نمانده است و هیچ تعلق خاطر باقی نیست مرگ تحفهٔ الهیست که موجب لقاء
خدا و دیدار مصطفی صلی الله علیه وسلم میگردد در هر عمل بر طبق حدیث شریف
راغب بودند میفرمودند اوقات و اعمال خود موافق سنت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
با روایت فقه درست ساخته ایم هرکه خلاف شرع از ما عملی بیند بران متنبه سازد مردم
را بآداب سلام موافق سنت رسول خدا تأکید مینمودند و از دست بر سر داشتن و خم
شدن در سلام منع میفرمودند خلوت دوست بودند ودر محبت واخلاص مشایخ خود خصوصا
حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم نهایت رسوخ داشتند میفرمودند فقیر هرچه یافته ام
بغلبهٔ محبت پیران خود یافته ام اعمال بنده چیست که موجب قرب بارگاه کبریای الهی
گردد محبت مقبولان ومقربان اقوی ذرایع قبول خداست سبحانه کریم الاخلاق بودند
تواضع و انبساط وجه از هیچکس دریغ نمیداشتند و در تعظیم اهل فضل و تقوی حسب
المراتب اهتمام مینمودند بتعظیم هیچ کافر امیر باشد یا فقیر در تمام عمر نه برخاسته اند
یکبار شنیدند که سردار کفار مرهٹه بزیارت حضرت ایشان می آید از مجلس بر خاسته
بجهت شغلی درون حجرهٔ خود رفتند چون آمده بنشست از آنجا بر آمدند و چون در یافتند
که آمادهٔ رفتن شده باز در حجره تشریف بردند که اگر تعظیم او نمیکردند آزرده میگشت
و اگر میکردند تعظیم اهل دنیا موجب نقصان دین است در اشاعة انوار طریقه و توجه

بحال طالبان سعی بلیغ داشتند و اصحاب خود را درین امر تأکید مینمودند که از یمن طریقه دل را نوری و در طاعت حضوری پیدا میشود وطاعتی که بحضور و آگاهی ادا می یابد امید قبولیت آن بسیار است نماز بیخطره از انوار این طریقه مؤدی میگردد یکبار سخت بیمار بودند و طاقت بر خاستن از سریر نداشتند اصحاب گرد سریر حلقهٔ مراقبه می نمودند ناگهان این شعر **فرد** خضر از حسد بمیرد چو بروی یار باقر* کند آخرین نگاه و ره پایدار گیرد* برزبان شریف گذشت و تأثیری عظیم بخشید از سریر فرود آمده بافاده پرداختند گویا هیچ ضعفی ومرضی نبود بزرگی اجازت اعمال حب و بغض[۱] و طی ارض ودست بُردن غیب وتسخیرسلاطین بی‌شرط اداء زگوة و یك‌آثار اکسیر[۲] زر خالص بحضرت ایشان میداد قبول نفرمودند که درینصورت احتمال تلوث نسبت باطن بریا و تشبث باسباب دنیا است هرکرا از طالبان راغب بچنین اعمال و کیمیا میدانستند بسیار ناخوش میشدند میفرمودند که اینهارا چه بلا پیش آمد که از درجهٔ توکل و استغنا از ماسوی فرود آمده بمزخرفات فانیه میلان میکنند و هر که با دنیا داران اختلاطی داشت از حصول برکات صحبت و انوار طریقه ازو نا امید میشدند میفرمودند بقدر حاجت و ضرورت اختلاط اهل دنیا مضائقه ندارد بشرط صلاح نیّت ومحافظت نسبت باطن میفرمودند دنیا مبغوضهٔ خدا است کما ورد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(الآ انَّ الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الاّ ذکر الله وما والاه وعالم أومتعلم)** رواه الترمذی در دل سالك طلب خدا و طلب دنیا جمع نشود و ترك ماسوا واعراض از اغراض و منی[۳] باید تا در قبول کشاید **فرد** آرزو بگذارتا رحم آیدش* آزمودم من چنین می بایدش* **فرد** می صرف وحدت کسی نوش کرد* که دنیا و عقبی فراموش کرد*

---

(۱) میان مردمان

(۲) مادهٔ موهمه است که آهن و مس را زر سازد، کبریت احمر نیز گویند

(۳) مَنی = انانیت، خود بینی است

فصل دوازدهم درملفوظات حضرت ایشان

میفرمودند ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول خدا وآنچه پیغمبر از خدا آورده است و دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا ورسول بجهت نجات کافیست و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عهدهٔ علماء متبحر است و عامهٔ مسلمانان بآن مکلف نیند میفرمودند محبّت ائمهٔ اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر ضرور است و این است صراط مستقیم که فردا بصورت پُل صراط ظهور نماید هرکرا در اینجا میلی و اعوجاجی ازان صراط قو یم نیست فردا ازآنجا باستقامت خواهد گذشت میفرمودند یکبار رافضی بی ادب در جناب امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین واحترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بغضب آورد و برسر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورده که بحرمت حضرت امام حسن رضی‌الله تعالی عنه از سر من در گذرید بمجرد شنیدن اسم مبارك حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادب را معاف فرمودیم میفرمودند تعظیم جمیع اولیاء الله و محبّت عامهٔ مشایخ رحمة الله علیهم لازم است و در حق پیرخود اگر از راه نفع واستفاده عقیدهٔ افضلیت نماید از فرط محبّت مستبعد نمیشاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقهٔ نو بیان نموده اند ومقامات و کمالات طریقهٔ خود بسیار تحریر فرموده و زبدهٔ اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از الوف هم زیاده شده اند و دران مقامات هیچ شبهه نیست که باقرار هزاران علما وعقلا بتواتر رسیده عقیدهٔ تساوی با اولیا یا افضلیت ایشان برآن اکابر رحمة الله علیهم نباید نمود که آن کبراء دین از مشایخ ایشان اند میفرمودند عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن درین وقت سخت متعذر است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گو یا موقوف گردیده اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است میفرمودند(السماع یورث الرقة والرقة یجلب الرحمة) پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در

اعراس مباح گفته اند و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی میرفتند آواز نی بسمع مبارك رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر همراه بود اورا بعدم استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین آواز است بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف است و ترك مختلف فیه اولی هم اینچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند میفرمودند مسئلهٔ توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع ازان ساکت است صوفیهٔ علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبهٔ احوال محبت معذور اند و بممارست رسائل توحید و تخیل معنی لاموجود الاالله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علماء در منامی دید که علما و صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایتها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئلهٔ وحدت وجود شایع نمودند و در شرع خللی پیدا شد بی باکان مداهنه اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبهٔ محبّت که بجناب حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند میفرمودند یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش تمام کائنات دران منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد در یافتم که عکوس اسما وصفات در مرتبهٔ علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصوده گشته و در نفس الامر وخارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبهٔ دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملك الودود پس معارف توحید در اثناء سلوك پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق ظاهر شرع است بعد ازان واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول است یقین است که ازان ترقیات فرموده باشند میفرمودند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و ازدیاد کرامت فرماید افاضهٔ فیوض وحلّ مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات می نماید وگاهی بعض لطایف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطه بر آمد کارها میشوند وآن بزرگ را گاهی اطلاع اینمعامله هم میشود شخصی نزد فقیر گفت که شما از کعبهٔ

معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من بشما در مکهٔ شریف ملاقات کرده ام و مصرع بیتی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که اینچنین واقعات موجب عجب و مباهات نگردد از ما وشما بهانه برساخته اند و در حقیقت وکیل امور او تعالی است. **بیت** او بدلها می نماید خویش را * او بدوزد خرقهٔ درویشرا * میفرمودند پیری و مریدی درین طریقه محض به بیعت و شجره وکلاه نیست تعلم ذکر قلبی و حصول جمعیت و توجه الی الله در صحبت مرشد ضرور است میفرمودند اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول غلبهٔ محبّت الٓهی است گاهی فرط محبّت بمحض موهبت بود و الاّ دوام ذکر بشرایط آن فرض طریقهٔ دوستان خدا است بترك جمیع مرادات کثرت ذکر میباید دل بی ذکر کثیر نمیکشاید هر گاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد بحفظ آن باید پرداخت و اکر رو بخفا آرد باز ذکر بتضرع و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تاکه کیفیت دوام پذیرد میفرمودند اوقات را بذکر و عبادت معمور داشته مدرکهٔ خود را از التفات بماسوا پاك باید داشت توجه و همت جز بمفهوم اسم مبارك الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکهٔ حضور راسخ گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الٓهی است و الاّ اصل کار حصول مرتبهٔ حضور و آگاهی است میفرمودند دل سلیم از توجه بغیرپیدا باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار را نشاید دریناب اشتباه بسیار واقع می شود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار می شود و همچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصور آن اکابر متصور میگردد وگاهی اخبار مشهوره و مقررات رائی صورت واقعه پیدا میکند اینهمه شعبدها دل را سرور می بخشد و در حقیقت هیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز عظیم است میفرمودند دیدن رسول خدا و روئیت الٓهی که آنرا تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عز

وجل است بهر قسمیکه باشد از مناسبت راسخه بشارت رسان است هنیأً لاربابِ النعیم نعیمها میفرمودند در وقت غلبهٔ خواطر التجا و تضرع بجناب الٰهی باید نمود وصورت مرشد نصب العین داشته بواسطهٔ او التماس ازالهٔ امراض باطنی باید فرمود میفرمودند صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای خلق تحمل وصبر عادت باید ساخت. **بیت** چیست معراج فنا این نیستی* عاشقان را مذهب و دین نیستی* نظر بلند باید داشت مجاری امور از تقدیر دانسته لب چون و چرا نباید گشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر می نمود و اهل بیت اورا ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید اگر مقدر بودی چنان کردی میفرمودند حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه **(لعلی خلق عظیم* القلم: ٤)** صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است **(بُعِثْتُ لأتمِّمَ مكارم الاخلاق)** از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت کم میشود وطریقش آنست که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمهٔ طیبه بکلمهٔ لا چند روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمیمه زایل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوك باید کرد غالب است که ذمایم بحماید مبدل گردد میفرمودند حق اینست که رذایل صفات بعد تصفیه وتزکیه منکسرمیشود استیصال ذمایم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنوید کوه ازجا منقلع گشته تصدیق نمائید واگر بشنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید **(لا تبدیل لخلق الله ...* الروم: ۳۰)** امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من نرفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید میفرمودند بعد فنای و اطمینان نفس تسلیم و رضا وصف سالك میگردد و در فنای قلب از غلبهٔ محبت نسبت افعال ازعباد مسلوب می شود و جز فاعل حقیقی در شهود سالك نمیماند میفرمودند توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری بس مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد تبعیت انبیا علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال است در هر امر **(لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ* الحديد :۲۵)** نص قاطع است درینباب میفرمودند از دوام توجه بمبدأ فیاض

آنقدر فیوض و برکات فایض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردیده ریزان میگردد میفرمودند قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقهٔ عنایت بی علة را دیدن کار گذار روندهٔ راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خایف بود و عذر تقصیر و امید واثق وسیلهٔ قبول سازد گناه اندك را بسیار داند و نعمت قلیل را بیشمار و دوام شکر و رضا لازم گیرد میفرمودند کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال روندگان راه‌است بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسایل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوك و دقایق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت است و دعای حزب البحر وظیفهٔ صبح و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حلّ مشکلات باید خواند نماز تهجد ده دوازده رکعت هر قدر آسان باشد بقرائت سورهٔ اخلاص یا سورهٔ یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیك سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشا و سنت عصر و تحیهٔ وضو لازم باید گرفت تلاوت قران مجید یکدو جز وکلمهٔ تمجید و کلمهٔ توحید صد صد بار و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیهٔ موقته که در حدیث صحیح ثابت است معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرور است میفرمودند حصول فنا که علامت آن بیشعوری از ماسوا و دوام توجه بخداست اگر چه درینطریقه زود می شود اما تحقق و تثبّت آنمرتبهٔ عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقهٔ علمی وحبی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است که بطالبان حق عز وجل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت سید رضی‌الله تعالی عنه بفناء قلبی مشرف شده ایم و درینمدت شغل باطن بجهد تمام داشته حالا آثار فناء قلبی چنانچه باید ظاهر می شود میفرمودند از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم می شود گویا بر قبر آمده تحیهٔ سلام گفته است یکبار ازانحالت افاقت می شود گمان می بریم که هنوز زنده ایم و از اینجا رخت سفر بر نبسته

میفرمودند در وقت ظهور فنا آنقدر دید قصور غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه روزی فقیر در حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد بخشونت تمام منع کردند روز دو یم خود أمر نمودند که بر خیزید مروحه بجنبانید فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهوری داشت پنداشتم که شما از روی استهزا باد می نمائید پس بخشونت منع نمودم درینوقت نسبت بقائیه ظاهر است و تجلی عظمت و کبریاء الٓهی بر باطن جلوه‌گر گشته اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق اینمرتبه ادا نکرده باشد میفرمودند شناخت تجلیات الٓهیه که متصل بر بواطن ارباب محبت و معرفت وارد می شود امری دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا معلوم گردد میفرمودند بعد حصول مقامات طریقه احوال سالك مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی تجلی ذاتی ادراك حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافله مؤثر گردیده کیفیات را مستور میسازد واقعات و منامات که دل خوشکن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و نکارت محض است میفرمودند در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدأ فیاض باید پرداخت و اوقات بادای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفاء نسبت و حضور و آگاهی است میفرمودند از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراف ملك و ملکوت بنظر موهبت دلهارا نواختن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیك و از کثرت نوافل انکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است در طریقه و محض تکرار لفظ سرمایهٔ ثواب آخرت و مکفر سیآت است میفرمودند ذکر نفی و اثبات به حبس نَفَس کم سه صد بار فائده نمی بخشد زیاده هر قدر باشد مفید تراست حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و وقوف قلبی و توجه بمبدأ فیاض رکن طریقهٔ خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه میفرمودند هوش در دم اول بذکر دل ضرور است چون ذکر قوت

گیرد و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس توجه و آگاهی بذات الٰهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن بمجرد خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگامه بر پا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطر است میفرمودند کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبهٔ الٰهی است و نفی و اثبات بجهت سلوك و قطع مسافت راه فائده دارد میفرمودند ادراك کیفیات حالات باطنی در مرتبهٔ ولایات محظوظ می نماید در کمالات نبوة یافت جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات فوق اگر چه لطافت و بیرنگی لازم است فی الجمله دست ادراك میرسد میفرمودند لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالك بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترك طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکانرا از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود باخدا بودن و اتباع سنت نمودن است وآن در هر مقام حاصل است میفرمودند برد یقین وطمأنینة ازآتش طلب که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود و اتصال بی کیف بمقصود پیدا می شود

بیت اتصال بی تکیف بی قیاس * هست رب الناس را با نوع ناس* و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری بآن نمیرسد میفرمودند که راه وصول بکمالات نبوت قریب است که مسدود گردد و طریق ولایات مسلوك ماند درین آخر زمان استعدادها از سلوك مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیك داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از اصحاب فقیر باخلاص و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فایز گردد و بمقامات عالیهٔ مجددیه رسیدن سخت تعذر دارد میفرمودند کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم شود بسیار نادر است پس بگفتن بشارات بر خدا افترا و سالك را مغرور نباید نمود تغیر حالات و ورود واردات و دوام توجه الی الله وجمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظایف عبادات عمدهٔ نعماء الٰهی است میفرمودند نسبت ارباب شوق و ذوق تأثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ مینماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبهٔ کمالات نبوة و فوق آن رسیده اند

و آن خاصهٔ طریقهٔ مجددیه است انوار بسیار می آید و سالك زودتر ترقی مینماید تاثیر گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینة بود کما لایخفی لهذا اصحاب را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شده میفرمودند علم مسایل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحّت عمل لازم است میفرمودند علم حدیث جامع تفسیر و فقه و دقایق سلوك است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیك و اخلاق حسن پیدا می شود عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رُوَّات آن معلوم است و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطارا بران راه نیست بعمل نمی آرند و روایة فقه که ناقلان آن قضات و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده ازده واسطه میرسد بمجتهدکه خطا و صواب از شان او است معمول گردیده است (**رَبَّنَا لاَ تُؤاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا*** **البقرة :٢٨٦)** میفرمودند نکاح سنت انبیاء است علیهم الصلوة اما درین وقت که حلال مفقود است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیهٔ علم و ادب معری می باشند و بسبب رواج بدعت درعقد نکاح خللها می آید عزوبت و تجرید در حق سالکان راه اولی است به اندکی از رزق ساختن و بعبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن وهیچ ارث و وارث نگذاشتن دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم **(اِنَّ اغبط اولیای عندی لمؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه و اطاعه فی السر وکان فی الناس لایشار الیه بالاصابع و کان رزقه کفافا فصبر علی ذلك)** ثم نقد بیده فقال **(عجلت منیته قلت بواکیه قل تراثه)** رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه.

فصل سیزدهم در نصایح هوش‌افزا که باصحاب خود می نمودند

میفرمودند طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بپذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب و سنت عرض نما۰اگر موافق است شایان قبول انگار و اگر مخالف است مردود پندار بالتزام عقیدهٔ اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر می توانی و الا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بمحض رضاء مولی اختیار کن و دل را از اغراض هر دو جهان بیزارکن عملت چیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفای وقت بدست آر که سرمایهٔ درویشی نقد صفا است از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در قفا است در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل **امروز بر فردا میناز در محبت مشایخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستئ دوستان خدا موجب قرب خداست در حضور پیر التفات بغیر منما ودر صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا** ممکن است اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشهٔ التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق وعد اورا سرمایهٔ خلوت انگار در دل تو اگر تردد نیست عزلت میباید که رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشهٔ عیال تشو یش فرما است تشبث باسباب سنت انبیا است علیهم السلام وجه معین که دل را برآن اعتماد نبود منافی توکل و سبیل رشاد نبود رأس المال فقیر را فراغ بال وجمعیت خاطر است و دلی وارسته در انتظار مقصود ناظر مبادا جمعیت به تفرقه بَدَل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص و طمع از دل بر گیر از یار و اغیار نا امید باش و بود و نابود شان یکی شناس در هیچکس بچشم حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در راه طلب مولی کبر از سر بنه و نقد غرور از کف برون ده از اینجا گفته اند درویشی آنست که آنچه در سر داری بنهی و از آنچه برسر آید بجهی و از اندیشهٔ دی و فردا برهی بر طاعت و عبادت خود مناز و دید قصور و نیستی را سرمایهٔ خود ساز مخالفت نفس چندانکه بود زیبا است امانه آنقدر که تنگ آید ونشاط شوق در طاعت نیفزاید

گاهی با او مواسات باید نمود که رضاء نفس مؤمن موجب ثواب میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد که مرا اینچنین طعام بخوراند هر مقصودی که دارد بر آید اتفاقا در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی متشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت خاضر بود بامر فقیر آن طعام مهیا نمود عقدهٔ مشکل داشت که بناخن هیچ تدبیر وانمیشد باین عمل منحل گشت میفرمودند طعام اگر به نیت اداء حسن شکر بامزه سازند احسن مینماید که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی بر آید طعام لذیذرا بآمیزش آب بی مزه ساختن نعمت الٓهی را بخاك انداختن است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر رغبتی نبود دست باز نمی نمودند نفوس ما مثل نفوس حضرت جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر آنگارند و گویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوست الوجه شکری که محض بر زبان بود شعبهٔ صبر است که تلخی آن در جان بود بزیارت مزارات اولیا دریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبهٔ مشایخ کرام را باتحاف ثواب فاتحه و درود بجناب الٓهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن ازینمعنی حاصل است اما مبتدیان را بغیر تصفیهٔ قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولی است[۱] و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که اینمعنی مستلزم سوال خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن اسرع است بثواب.

در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیارا و بر ملازمت عقیدهٔ اهل سنت و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آ و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش و الاّ هر قدر که توانی بر

(۱) توضیح این کلام آنست که مبتدی را نشاید که تا پیر وی زنده است از ارواح مشایخ دگر دریوزهٔ فیض کند و بنزد پیر وی بدگری توجه کند هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا قضیهٔ مقررهٔ بزرگان این راهست و مجاور بودن حق سبحانه بغیر مجاور بودن مبتدی به پیر دستگیر وی ممکن نیست.

آن حمل نمای اگر چه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود فقیر درین مدت العمر که کسب نموده صفائی وقت است و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سرگرم و مقید باید بود

بیت: کار مردان روشنی و گرمیست * کار دونان حیله و بی شرمیست

هر چه گیر مختصر گیر و هر جا باش با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبهٔ خود است مثلا مرتبهٔ او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد درین صورت اگر کسی نسبت منقضت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که او بیقین میداند که من همان یک سیرم که بودم اینکه نیم سیر میگوید کافر است و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جادهٔ شریعت و طریقت مستقیم دار و در محبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش در حضور پیر متوجه بغیر نباید بود و التفات بکس نباید نمود اگر چه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات بدو نکرد و چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب او بگو

بیت: من گم شده ام مرا مجوئید * از گم شدگان سخن نگوئید

راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف حق است سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق وجه معین بی سؤال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نه درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و رأس المال صوفیه همین جمعیت است بقوت کفاف قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد از اجلّ نعمای الهی برین فقیر دو چیز است که زندگانی بدان خوش میگذرد

یکی هر چه میباید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین دل متأصل و ناپیدا میگردد از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد **بیت:**

نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد * هر کار بسته آخر مشکل گشای من شد

تا تواند نیک دیدرا بچشم احتقار ننگرد اگر چه سگ و گربه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است **بیت:**

انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است * مظهرا دور از حقیقت بر نماز خود مناز

مخالفت نفس چندانکه تواند کند زیبا است **بیت:**

نفس اژدرها است این کی مرده است * از غم بی آلتی افسرده است

لیکن آن قدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر وفاقه نیارد و از بیطاقتی راه ضُجرت (تنگدلی از غم) پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه بیگاه با او بسازد و بآرزو برساند که آخر نفس مؤمن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بندۀ مؤمن هر چه طلبد همان وقت اورا بدهد بلکه باین طور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول اورا وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب و الا باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز متقاضی شود همچنین اورا در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش کند چون داند که هرگز از آرزو باز نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد اورا بدهد بشرطیکه مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و تمنای شیر و برنج نمود و گفت هر که این وقت مرا پر شکم خوراند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این قصه را از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تأسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از

[۱]
برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد طعام بیمزه را از برای تحصیل
شکر از مصالح گونه اگر بامزه سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام
بامزه و لذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب مینماید زیراکه از طعام بیمزه شکر از دل
ادا نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر است نه حقیقت آن بلکه در حقیقت
آن شکر از انشعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس این معنی مستلزم
خلاف شکر و منافی اتباع سنت است که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی ازان
نیست و حق تلفی تجلی خاص آن طعام علاوه [۲] حق سبحانه و تعالی مارا بر دقائق
مکر و فریب شیطان آن قدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من برو
طاقت ندارد مگر بزور که آن امر دیگر است بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیلۂ
ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر
روز باید خواند که موجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار مبتدیان طریقت را
صحبت شیخ مفید است و سزاوار نه زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم
بزیارت مزار رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم میروند و بسعادت زیارت مشرف میشوند از
جهت عدم مناسبت همچنان بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می
آیند **بیت:**

خر عیسی اگر بمکه رود * چون بیاید هنوز خر باشد

مگر هر که لطیفۂ روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس اورا زیارت
مضائقه ندارد بلکه سودمند خواهد افتاد زیراکه از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار
برکات اهل مزار بلا واسطه خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید اللّه احرار قدس
سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین غجدوانی قدس سره
که خلیفۂ حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس اللّه سرّه ملاقات و اختلاط

(۱) ازینجا باید دریافت که این خاصۂ نفس کامل است که از خدمت او مردم بفیض میرسند
(۲) چنانکه فقیر راقم در حضور حضرت ایشان یکبار قسمی از طعام را گونه تغیر و بیمزه کرده بود
از معاینۂ این معامله بسیار ناخوش شدند و فرمودند که چون تجلی خاص این طعام که ضایع نمودند
بر ذمۂ شماست و این قسم حرکات سهل از روش صوفیان ثقات نیست (معمولات مظهری)

داشتم روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجهٔ بزرگ را یاد کردند و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگر چه در مرتبهٔ مردم ماضی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گربهٔ زنده بهٔ از شیر مرده

قطعه: تا کی بزیارت مقابر * عمری گذرانی ای فسرده
یک گربهٔ زنده پیش عارف * بهتر ز هزار شیر مرده

حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولی است از مجاورت خلق او عز و جل و این بیت بر زبان مبارک بسیار گذشتی

بیت: تو تا کی گور مردان را پرستی * بگرد کار مردان گرد درستی

مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد و روح آن بر گزیدهٔ حضرت حق وسیلهٔ کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیراکه تواضع با خلق آنگاه پسندیده افتد که مر خدای را عز و جل باشد باین معنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت است نه تواضع انتهی بر سمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت بسیار است **یکی** التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج است **دوم** استلزام سؤال از خیم و فروش و غیره **سوم** لزوم اسراف در اخراجات و چراغان **چهارم** تضییع اوقات که محافظت آن ضرورست **پنجم** شکایت مردم از نشیب و فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ مراتب از کثرت و ازدحام **ششم** در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سود میشود که آن در شریعت حرام است زیراکه درین زمانهٔ پر فتنه اسباب معاش فقرا همواره بر نهج مساوی نه و ترک عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوار است بنابر اضطرار محتاج بقرض شده رسم بجا می آرند **هفتم** نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیراکه (انّ اللّه طیّب لا یقبل الا الطیّب) و نیز در حدیث آمده صدقه

که در راه خدای تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد ازان بدست آن مسکین پس این چنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد ازین جا است که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگر چه قلیل باشد در نیاز انفع است بمراتب از غیر آن که حوایج کثیره بآن سر انجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی [۱] اسرع است بنفع و اسبق است بوصول راحت بدل دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشند و سورهٔ **(لایلاف)** یکصد و یک بار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر مجرب است و ختم حضرت خواجها [۲] و ختم حضرت

(۱) یعنی ایصال ثواب انفال و غیره

(۲) طریق ختم خواجها بهر نیتی و مقصدی که خواند باید که اول دست برداشته سورهٔ فاتحه یک بار بخواند بعد ازان سورهٔ فاتحه با **(بسم الله)** هفت بار بعد ازان درود صد بار بعد ازان **(الم نشرح)** با **(بسم الله)** هفتاد و نه بار بعده سورهٔ اخلاص با **(بسم الله)** هزار و یک بار باز سورهٔ فاتحه با **(بسم الله)** هفت بار بعده درود صد بار بعد ازان فاتحه خوانده ثواب این ختم بارواح حضرات بزرگوار که این ختم بایشان منسوب است باید گزرانید زیراکه در تعیین اسامی این اکابر اختلاف است بعد ازان از جناب خدای عزّ و جلّ حصول مطالب بتوسل این بزرگواران باید خواست و تا سر انجام مقصد مداومت باید نمود انه میسر لکل عسیر یک کس تنها بخواند یا زیاده هر قدر که باشد بر سبیل تقسیم اما رعایت وتر اولی است که **(الله وتر یحب الوتر)** (و الله الناصر و المعین) و در ختم معمولی خانقاه عالیجاه بعد فاتحهٔ آخر دعا بآواز بلند میخواندند که ثواب این کلمات که درین حلقه خوانده شد بارواح طیبات حضرات علیهٔ نقشبندیه رحمة الله تعالی علیهم گزرانیدیم و از حق سبحانه و تعالی امداد و اعانت بواسطهٔ ایشان میخواهیم که ابواب فتوحات ظاهری و باطنی حضرت مرزا صاحب و جمیع یاران ایشان مفتوح گرداند و در ختم مجدد رضی الله عنه نیز همچنین دعا معمول بود طریق ختم حضرت مجدد رضی الله عنه برای حصول جمیع مقاصد و حل مشکلات دینی و دنیوی مجرب است اول درود صد بار بعد ازان کلمهٔ **(لا حول و لا قوة الا بالله)** بی زیادتی بران پانصد بار بعد ازان نیز درود صد بار همیشه خواند مطلوب حاصل شود حل مشکل گردد (معمولات مظهری)

مجدد رضی اللّه عنهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ است و فائدۂ بسیار و برکت بیشمار دارد مدار کار طریقۂ این حضرات استقامت است که فوق کرامت است **بیت:**

بر اهل استقامت فیض نازل میشود مظهر * نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد

کشف را درین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه ازینجاست که حضرت مجدد رضی اللّه تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقۂ علیۂ نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع فرموده اند و ثمراتی که مترتب شود التفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی باللّه قدس سره[1] حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجۂ ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم اللّه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که اورا منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجۂ خود شنیده ام که حضرت خواجۂ نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجد چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نا مشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در

(۱) محمد باقی باللّه مرشد امام ربانی توفی سنة ۱۰۱۲ هـ. [۱۶۰۳ م.] در دلهی

مرایای صور عالم بظهور می آید حکمای یونان و براهمهٔ هند درین معنی شریک اند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است باجتناب از امور محرمه و مشتبهه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه از ذوق وجد و سماع که دران جوار میشد حالت بیخودی آمد یک بار بر زمین افتادند و ضرب شدید بر دست مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند و مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع مارا بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یک بارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که عن قریب رشتهٔ حیاتم منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید آنانکه بکثرت میل سماع میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذور اند که از درد درونیٔ ما خبر ندارند اگر چه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش‌گدهٔ باطن ما از سوز درد و غم شعله زن است **بیت:**

با همه کس در میان و ز همه کس برگران * سوختن و ساختن دین فقیر است و بس

لهذا میل بوجد و سماع نمی آریم و مخدرات درد و غم را موکشان بخاص و عام نمی نمائیم زیراکه طریقهٔ ما منسوب بحضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که بظاهر مزین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانهٔ ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جا بجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد آهی میکشیدند از اثر دود حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده **بیت:**

از درون شو آشنا وُ از برون بیگانه باش * این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

بزرگی از طریقهٔ نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش ذوقش رسید و از دل برون گذشت از غایت بیتابی به نشست و گفت سماع بیت المال مهلک است لهذا

حرام شد فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بهمرسیده که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرائی این مقدمه بدیهی است و آن اینست السماع یورث الرقة و الرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة باین همه ارباب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسلۀ حضرات علیۀ نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نزاکتهای اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکاری معذورون بمقام سماع [١] از ظهور وجد و حال در غلبۀ سکر معذور اند و ارباب صحو که از آداب در بار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقۀ علیۀ نقشبندیۀ مجددیه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم درین باب آنست که نه انکار آن دارد نه ارتکاب و قول حضرت خواجه بزرگ هم ممد این معنی است که نه انکار میکنم و نه این کار مرید را خاصیت مگس می باید هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبد الله انصاریست هر که استاد ترا رنجه دارد و تو از و رنجه نباشی سگ به از تو بود اگر کسی رجوع بطریقه نزد تو نماید اورا کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از مؤاخذۀ فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه:**

رخت واکردن همان رخت ازجهان بربستن است * درسبک باری خجل وضع حبابم کرده است

این قدرها غافل از اندیشۀ روز حساب * رحمت بیحد و لطف بیحسابم کرده است

رستن ازقید خودی مظهر بحق پیوستن است * قطره بودم بحر یک کشت شرابم کرده است

بیت: مظهر طلبی گر بجهان منزل راحت * بگذر توز خود در پس این پرده مقام است

(١) مؤید اوست شعریکه انتساب آن بجناب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره الاقدس مشهور است در باره سماع بیت: زنده دلان مرده تنان را رواست * مرده دلان زنده تنان را خطاست

فصل چهاردهم در بیان بعضی از منامات حضرت ایشان وآنچه مذکور اولیا بر زبان شریف گذشته رحمة الله علیهم

میفرمودند بارها شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافته ایم و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبهٔ اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیائید که ما و شما شانهای خود را باهم چسبانیم تعبیر اینخواب هیچ بخاطر نمی آید میفرمودند یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات علیه افضل الصلوة و التحیات مشرف شدم گو یا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیده ام و راحت نفس مبارك بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیر زادگان سهرندی در آنجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر بآوردن آب نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیر زادهای من اند فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزی از انها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق حضرت مجدد الف ثانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارك گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان که انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت بامتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان پگاه آمده گفت من امشب خوابی دیده ام که شما رویای خوبی دیده اید آن رؤیا کدام است فقیر این رؤیا پیش او گفتم بسیار متعجب شد میفرمودند از نفس مبارك و صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سرا پا نور و حضور یافتم و از کیفیتهای اینخواب که بهتر از امر بیداریست تا چند روز هیچ عطش واشتهاء نبود میفرمودند در منامی دیدیم که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان و اولیاء بسیار در آنجا حلقهٔ مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند دو زانو و حضرت جنید قدس الله اسرارهما محتبی نشسته اند و آثار استغنا از ماسوا و کیفیات حالات فنا بر سید الطایفه ظاهر است همه کس از آنجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله

تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی کلیم پوش سر و پا برهنه ژولیده مو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین او یس قرنی است آنجا حجرهٔ مصفا در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان درآن حجره در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عُرْس حضرت غوث الثقلین است بتقریب عُرْس تشریف بردند میفرمودند وقتی که فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهور می یابد وسالك بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد خودرا در واقعات مرده می بیند و نسیان و بیشعوری لازم حال او می شود در ایامی که فقیر را فنای قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علایق و زوال هوا از دل گشت در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد اما کلمهٔ طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام و مردم تجهیز و تکفین من مینمایند پس جنازه برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین[1] رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشان است تا که جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاك انباشتند ومن برسر دیواری نشسته ام منکر و نکیر بوضعی که در حدیث ثابت است آمده دندانی برزمین زده درون قبر درآمدند وجان مرا بانعش علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده رفتند و من در قبر بآرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من ازینجهان در گذشتم و مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند که جنازه بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در **قفای** جنازه میروند و روح من با ایشان است درینوقت رباعی خود بیاد آمد **رباعی** مظهر تشو یش چشم و گوشی نشوی* سرمایهٔ خوشی و خروشی نشوی* باید که بپای خود روی تا سرگور* ای جوهر پاك باردوشی نشوی* میفرمودند از فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المؤمنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر منشاء نسبت علیهٔ نقشبندیه ایشان اند اگر بمقتضای بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات ایشان رفع کدورت می شود یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع فرمودند ما لایق اینهمه ستایش نیستیم میفرمودند نسبت مابجناب امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت است در

(١) قطب الدین بختیار اوشی چشتی توفی سنة ٦٣٣ هـ. [١٢٣٥ م.] فی دلهی

وقت عروض عارضهٔ جسمانی توجه بآنحضرت واقع می شود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیدهٔ که مطلعش اینست **فرد** فروغ چشم آگاهی امیر المؤمنین حیدر* ترانگشت ید اللهی امیر المؤمنین حیدر* بجناب ایشان عرض نمودم نوازشها فرمودند میفرمودند محبت ایمهٔ اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان و سرمایهٔ بقای تصدیق و ایقان است هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیلهٔ نجات نداریم و بر زبان شریف این شعر بگذشت **بیت** نکرد مظهر ما طاعتی و رفت بخاک* نجات خود بتولاًی بو تراب گذاشت* میفرمودند معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است و جای که اعتراضات وارد نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده نزد اهل انصاف کافیست و بسا کلمات که ارباب ظاهر بران گرفتها می‌نمایند از اولیاء کرام صادر شده بی تأویل درست نمی شود پس هر تأویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبهٔ احوال یا از عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا امر الّهی یا اظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبد الحق محدث رحمة الله علیه اگر چه در اوایل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر ازان باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفهٔ حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفای فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و اصلا پردهٔ بشریت و غشاوهٔ جبلیت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با اینچنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبهٔ چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال است انتهی فقیر راقم گوید قوله اصلا پردهٔ بشریت وغشاوه نمانده ازین عبارت معلوم میشود که تحریر **اعتراضات** از راه نفسانیت بود نه اظهار حق و انصاف پس اینچنین است احوال متعرضان که بی تأمل و تحقیق اعتراضات می نمایند اگر در کلام ایشان بنظر انصاف بیند هیچ اعتراض وارد نمی شود و حضرت شیخ[١] رحمة الله علیه در آخر رساله اعتراضات نوشته که فقیر در بارهٔ شما بعالم غیب متوجه بود که تحریر اینهمه معارف و مقامات شما از چه راه است اصلی از حق دارد یا محض سخن سازیست این ایة شریفه (**وَاِنْ یَكُ كَاذِباً فَعَلَیْهِ**

(١) الشیخ عبد الحق الدهلوی توفی سنة ١٠٥٢ هـ. [١٦٤٢ م.] فی دلهی

كَذِبُهُ * المؤمن :۲۸) بر باطن القا كردند انتهى ظاهر است كه نزول اين آية بجهت رفع اشتباه فرعون و فرعونيان و اثبات حقيت موسى عليه السلام است پس باز آمدن حضرت شيخ رحمة الله عليه از انكار و القاء اين آية بر باطن شريف ايشان دو دليل است بر رفع اعتراضات ميفرمودند و رسيدن آزار از پادشاه بايشان دليل كمال متابعت ايشان است بر انبياء كرام عليهم السلام يوسف عليه السلام در زندان اعتكاف داشتند وسيد المرسلين عليه افضل الصلوات در محصب انزوا فرمودند مخلصان در دفع اعتراضات وشبهات رسايل نوشته اند و بهترين رسايل رد شبهات رسالهٔ مرزا محمد بيك بدخشى [۱] است كه در مكهٔ شريفه تحرير نموده بمهر مفتيان چار مذهب رسانيده ميفرمودند فيض الهى بى نهايت است و بمقتضاء استعداد هر يكى از اوليا ظهور يافته الله تعالى متأخران را باقتضاى حكمت بالغهٔ خود كمالاتى عنايت فرموده كه از متقدمان آن همه علوم و فيوض مروى نيست در انبياء عليهم السلام تفاضل ثابت است در اوليا نيز فضل يكى بر ديگرى ثابت مقاماتى كه حضرت مجدد بآن امتياز دارند از بسكه مستفيدان طريقهٔ ايشان بآن درجات و حالات رسيده اند و اقرار آن علوم و كيفيات نموده دران مقام اشتباهى نمانده كه خبر متواتر مفيد صدق و يقين است كسيكه بآن مقامات نرسيده استبعاد آن مينمايد از جهل خود معذور است ظهور خرق عادات شرط علو كمالات نيست اصحاب كرام رضى الله تعالى عنهم با وجود علو درجات كه هيچ ولى بآن نتواند رسيد مصدر كثرت خوارق عادات و نسبتهاء شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبودند شخصى از حضرت ايشان سوال كرد كه نزد شما ازين دو بزرگ حضرت غوث الثقلين و حضرت مجدد الف ثانى رضى الله تعالى عنهما كدام افضل است گفتند هر دو پير رهنماى فقير اند دو ابر مطير رحمت الهى بر بنده مى بارد براى سيرابىء من يكى هم از انها كافيست بنده نميدانم كه بفلك نزديكتر كدام است ميفرمودند حضرت حافظ محمد محسن پير حضرت سيد نزد حضرت شيخ محمد معصوم رحمة الله عليهم بجهة استفاده رفتند ايشان فرمودند كه بزرگان شما انكار بزرگان ما ميكردند شما بانكار آمديد يا باقرار گفتند بجهة استعذار از انكار پس بالتزام صحبت ايشان بكمال و تكميل رسيدند گفت فقير راقم حضرت شيخ محمد فرخ [۲] كه عالم كثير العمل بودند از نباير حضرت مجدد رضى الله تعالى عنهما بجهة حج رفتند سيد محمد

---

(۱) مرزا محمد در سال ۱۱۱۰ هـ. [۱۶۹۹ م.] وفات يافت

(۲) حضرت مولوى فرخ شاه پسر سيوم حضرت خازن الرحمة خواجه محمد سعيد است در سنهٔ ۱۰۳۸ هـ. [۱۶۲۹ م.] پيدا شد و بتاريخ چهارم شوال ۱۱۲۲ هـ. [۱۷۱۰ م.] وفات يافت

برزنجی[۱] که در انکار حضرت مجدد تشدد داشت خواست که از مدینهٔ منوره بالزام ایشان در مکهٔ شریفه بیاید ایشان دعا کردند که الٰهی من عجمی ام و وی عربی و مجادله در حرم مبارك مناسب نیست شر اورا از من کفایت کن دعا باجابت رسید وی بیمار سخت شد ایشان بزیارت مزار مقدس رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشرف شده رجوع بهندوستان نموده در کَشْتی سوار شدند وی صحت و قوت یافته بتعاقب ایشان آمده در زورقی سوار شد که در جهاز مباحثه در معارف حضرت مجدد نماید ایشان دعا کردند اللّٰهُمَّ اکفنیه بما شئت زورق در دریا غرق شد و منکر اولیا بسزا رسید میفرمودند حضرت شیخ عبد الاحد استفاده از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابراند چنانچه دو دانهٔ تسبیح متصل اِمام واقع میشود اما الله تعالی مارا امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که لایق مقام خلت است بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بیشمار در کمالات نبوة و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات مخصوصهٔ حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحب زاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم میفرمودند در اول که تلقین توبه بطالبان مینمودم بر توبه نصوح تأکید و مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال فقیر عنایات نمودند در آنجا قوالی حاضر شد اورا نیز توجه دادند ویرا حالت عجب رو داد برخاسته مزامیر را بشکست و از نا مشروع توبه کرد فرمودند طریقهٔ توبه اینست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید ازان روز تعرض از استیفاء حق توبه بگذاشتم که توبهٔ مجمل کافیست و توبهٔ نصوح بر وقت حاصل میشود میفرمودند گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقهٔ نقشبندیه را بر طرق دیگر چه مزیت یافتند که آنرا اختیار کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است وآنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی از ممارست اشغال اینطریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه می افزاید همچنین ابلیس بصورت ملای خشك متمثل شده از فقیر پرسید که

(۱) محمد بن سید عبد الرسول الحسینی البرزنجی الشهرزوری ثم المدنی الشافعی ولد سنة ۱۰۴۰ و مات غریقا سنة ۱۱۰۳ ثلاث و مائة و الف.

بر مزاج شما شورش عشق غالب است و طبیعت باشعار عاشقانه راغب اینچنین طریقهٔ بیکیفیت که در آنجا سماع را بار نیست و بآوازهٔ جهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودند گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمة بالغهٔ جناب باری است سبحانه گفت درینصورت ناچاریست مرا از سوال متعنتانهٔ او غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته سر چنگی زنم بغتة غایب شد میفرمودند شبی حضرت شیخ سیف الدین[۱] پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد بر خاستند آواز نَیْ بگوش ایشان رسید بیتابانه بیخود افتادند ضر بی بدست مبارك ایشان آمد فرمودند مردم مارا بیدرد میگو یند بی درد ایشانند که بر تأثیر سماع صبر می نمایند میفرمودند بزرگی ازینطریقه در راهی میرفت آواز سماع بگوشش رسید تاب نیاورده بنشست و شورش را ضبط نمود حدت گرمی کاسهٔ سر را بشگافت گفت سماع مهلك است ازین سبب حرام گردیده میفرمودند در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس درو یش بجهة استفاده جمع آمده بودند موافق فرمایش هریک را طعامها پخته میشد و با وجود اینهمه تنعم،سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار اینطریقه بر همت و توجه مرشد است یکی از ارباب اینطریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت باینچنین اعمال نیست که بزرگان ما بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمرهٔ زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات و تصرفات است و حاصل دوام ذکر و توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات،عوام ظاهر بین را نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیهٔ قلبی و نسبت مع الله باشد میفرمودند حضرت محمد صدیق پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه رفتند وی از عُجب صاحب زادگی و حشمت ظاهریٔ خود بتعظیم ایشان بر نخاست اصحاب ایشان ازین بی ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف همت ایشان طریقهٔ نقشبندیه ازیشان گرفت و بحالات نیك رسید اقر بای اورا رجوع باینطریقه ناپسند آمد گفتند طریقهٔ آباء کرام خود گذاشته طریقهٔ دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم میفرمودند جنازهٔ حضرت محمد

(۱) سیف الدین فرزند محمد معصوم فاروقی توفی سنة ۱۰۹٦ هـ. [١٦٨٤ م.] در سرهند

صدیق رحمة الله علیه بسهرند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازهٔ ایشان مسموع می گشت میفرمودند یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسزا گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بی ادب را سرچنگی زَنَدْ وی توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد بآن متوقف خطاب نموده عتاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال أمر ما میکردی آن بی ادب جان نمیداد و بسلامت میماند حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه بعد این نقل فرمودند امتثال امر مشایخ بیتوقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر می باشد میفرمودند شاه کلشن [۱] از خلفای حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند می توان گفت که محل غبطهٔ سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه ایشان میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشهٔ خوردن در طبیعت پیدا می شود در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاك کرده می خوردند کهنه کلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارك خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود که در اینجا چاهی است آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد سکونت داریم هرگز در وهم ما هم نیامده که در اینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صرهٔ دینار بهدیهٔ ایشان فرستاد فوراً بر خاستند که بر ما حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سائلی سوال کرد آن صره باو دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که اداء زکوة نمایند که در اداء هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هردو در راه خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب زر بچه کار می آید که خزینهٔ فقراء باب الله است سبحانه میفرمودند جماعهٔ از فقراء مداری رقص و شغب داشتند در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از ارباب کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیك آمده گفت **بیت**
خاکساران جهان را بحقارت منگر* توچه دانی که درین گرد سواری باشد* میفرمودند

(۱) مزار شاه گلشن بیرون اجمیری دروازه شاه جهان آباد در راه مزار حضرت قطب الدین جانب قبله از دیه برف خانه قبریست نهایت بلند بجانب شرق از راه مسلوك

انکار هیچ کسی نباید نمود که درینصور معانی حقیقت **جلوه گر** است میفرمودند نُواب مکرم خان رحمة الله علیه از حضرت محمد معصوم رضي الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی دارند روزی عالمگیر[1] پادشاه ازیشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام عمر همانست باقی وبال آخرت **بیت** اوقات همان بود که بایار بسر رفت* باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود* میفرمودند در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه باینهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانهٔ نماز ادا کرده شده از غلبهٔ محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظهور انوار نسبت تمام اشیاء ایشان نور شده بود **مثنوی** از محبت مسّها زر می شود* از محبت **تلخها** شیرین شود* از محبت سرکه‌ها مَیْ می شود* از محبت خارها گل می شود* میفرمودند ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم غالب است و موجب انفعال میشود در جواب بر نگاشتند که محبت پیر عین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کمالات الٓهیه که در باطن پیر ثابت است می شود **فرد** چون دیدهٔ عقل آمد احول* معبود توپیر تست اول* میفرمودند وقت انتقال نواب مکرم خان به تبرك كلاه حضرت خواجهٔ احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست دریافته چشم بکشادند که تبرك كلاه پیر من بیارید و سیلهٔ من بدرگاه الهی ذات ایشان است میفرمودند در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت احمدیه فرقها است و در کیفیات نیز تفاوتها است و التفاتی که پیر بحال مستفید خود دارد ازپیران پیر کم ظاهر میشود که اینجا بسبب قرب ابدان معیتی قوی متحقق است میفرمودند روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید ونواب مکرم خان که دریکجا واقع است رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی است اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد میفرمودند از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی طریقهٔ قادری اخذ کرد و دیگری طریقهٔ نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارك حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را

(١) عالمگیر محمد اورنگ زیب توفی سنة ١١١٨ هـ. [١٧٠٧ م.] در هندوستان

همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد طریقهٔ خود را باخود بردند رحمة الله علیهم میفرمودند در توسل بجناب الٰهی هریکی از مشایخ طریقه حبل المتین است که بمراتبِ قرب فایز میگرداند مستفید اگر فیضی حاصل نمود زهی سعادت و یکی از یشان گردید و در بشارت که هریکی ازین اکابر بآن امتیاز یافته شریك گشت و عنایت آن عزیزان بحال او مصروف شد میفرمودند التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقهٔ علیهٔ ایشان بسیار معلوم شد با هیچکسی از اهل اینطریقه ملاقات نشده که توجه مبارك آنحضرت بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مغلان در صحرا با وقت خواب اسباب و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان میشود درینباب حکایات بسیار است تحریر آن باطالت میرساند میفرمودند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زایران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی[۱] التفاتها مینمایند حضرت خواجه قطب الدین[۲] را در مشهودشان استغراق بسیار است حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بماسوا نیست رحمة الله علیهم گفت فقیر راقم روز روانگی از پانی پت فقیر پا از دیده ساخته بادب تمام بزیارت حضرت شمس الدین ترك رفتم عنایتی بحال من فرمودند با وجود ترك از ماسوا عنایتی نمودند که کیفیات توجهات شریفهٔ ایشان دل مرا آنقدر محظوظ فرمود که تا دهلی اثر آن عنایت در خود می یافتم و روزها سرشار آنحالات بودم میفرمودند عرض و قوت نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابله نسبتهای باطنی اینعزیزان و قدمای صوفیهٔ علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین راه بهره نیست روزی با اصحاب خود بروح مبارك حضرت خواجه نقشبند توجه نمودند بعد ازان فرمودند سبحان الله عجب نسبت قوی جذبه از حضرت خواجه ظهور فرمود چرا نباشد که خواجهٔ بزرگ اینخاندان ایشان اند گفت راقم که من درانوقت بشرف حضور مشرف بودم از طرف

(۱) محمد بن محمود الپانی پتی جلال الدین دهلوی المعروف بجلال الهندی من ذریة عثمان بن عفان المتوفی سنة ۷۶۵ هـ. [۱۳۶۳ م.] او از خلفای شمس الدین پانی پتی است و از مشایخ چشتیه که از مؤلفات وی (زاد الابرار) فی التصوف و (فوائد الفوائد) مشهور است (اسماء المؤلفین).

(۲) قطب الدین بختیار اوشی مرشد فرید الدین گنج شکر و خلیفهٔ معین الدین چشتی بود توفی سنة ۶۳۳ هـ. [۱۲۳۵ م.] فی دلهی و نظام الدین اولیا در سال ۷۲۵ هـ. [۱۳۲۵ م.] در دلهی وفات یافت

حضرت خواجه نسبتی افتاد گویا سینهای ما خالی بود از انوار و کیفیات پرگشت وقتی که سرها از مراقبه برداشتیم التفات حضرت خواجه نماند و دلهای معمور گویا تهی و بی نور گردید این انوار و کیفیات بواطن ما پرتو یست ازان شموس وسط السماء حقیقت رضی الله تعالی عنهم میفرمودند بر سر مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد امتداد بسیار دفعةً نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوك ایشان بطریقهٔ معهودهٔ صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعةً در مراتب قرب بطریق اصطفا فایز گردیدند همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعةً جانفدا نمودند دفعةً جذبات عنایات الهی ایشان را بمقامات قرب فایز گردانید میفرمودند حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه[۱] طریقهٔ جدیده بیان نموده اند و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند چندکس گذشته باشند میفرمودند اولیاء خدمت را ما می شناسیم و بآنها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست با قطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یك معامله مهر قاضی لاهور می بایست با وی گفتیم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده آورد گفت قاضی را شغلی بود لهذا دیر آمدم و الاّ در یکساعت رفتن و آمدن من میشود یکبار مبلغی از زر برای نکاح دختر فقیری درکار بود در نیم شب او در قلعه رفت از بالین محمد شاه[۲] پادشاه که هر شب صرهٔ هزار روپیه برای صرف مساکین خلوت نشین زیر سرخود میداشت آن صره گرفته برداشت پادشاه را خبر شد پنداشت مگر دزداست گفت من آنم که بواسطهٔ من از جان محفوظ مانده اید گفت زر دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر کافیست میفرمودند مخفی در حلقه آمده مینشست کسی اورا نمیدید شهرت اولیاء عشرت را لازم است تا مردم استفاده نمایند اولیاء عزلت را اختفا ضرور است تا اسرار آشکا را نگردد یکبار جوانی تناور تیر و کمانی در دست پیش حضرت ایشان آمد بتعظیم او برخاسته فرمودند شمائید وی تا دیری نشسته برخاست فرمودند این جوان از ابدال بود حفاظت بلدهٔ سبنهل حواله اوست در یکقدم اینجا برای دیدن ما آمده روزی فرمودند قطب بلدهٔ دهلی مردیست

(۱) شاه ولی الله احمد دهلوی توفی سنة ١١٧٦ هـ. [١٧٦٢ م.] فی دلهی
(۲) محمد شاه پادشاه هندوستان فرزند جهان شاه توفی سنة ١١٦١ هـ. [١٧٤٨ م.]

کشمیری در فلان محله اقامت دارد محمد احسان عرض نمودند بنده را نام و نشان او بنمائید فرمودند میخواهید اسرار فاش شود یکبار عزیزی در هیأت اهل سپاه بخدمت ایشان آمد فرمودند از کجا می آئید گفت از اجمیر درینوقت میرسم مأمور شده ام که شما را بگویم تا اصحاب خود را بجهت نگهبانی نجیب خان سورهٔ اخلاص بفرمائید ورد نمایند پس عزیزان بأمر حضرت ایشان سورهٔ اخلاص ورد نمودند و نجیب خان از شر کفار محفوظ ماند حضرت ایشان ملائکهٔ کرام و ارواح طیبه را اکثر اوقات وانوار باطن را بچشم سر میدیدند یکبار بخدمت ایشان حاضر بودم فرمودند اینها کیستند که اینجا آمده اند عرض نمودم اینجا هیچکس نیست گفتند مگر شما نمی بینید الحق کشف مغیبات هرکسی را نمی باشد و دیدن عوالم غیب در طریقه شرط نیست کار دوام توجه بخدا و اتباع مصطفی است صلی الله علیه وسلم میفرمودند ارجی اعمال ما غیر از دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست میفرمودند هر عمل را کیفیتی دیگر است و جامع کیفیات نماز است که متضمن انوار اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار است و صحیح و اصیل‌ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما هو حقه بجا آورده شود گفت راقم مسکین عفی الله عنه چون نماز معراج مومن است باطن را در حالت نماز عروج حاصل می شود و لطایف از انوار فوق حظی می یابند مگر رعایت تعدیل ارکان و خشوع و خضوع ضرور است میفرمودند تلاوت قرآن مجید موجب صفای باطن و رفع قبض قلبی است ترتیل حروف و تحسین صوت خود میباید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود ذوقها دست می دهد میفرمودند در رمضان المبارك ترقیات نسبت باطنی بسیار واقع میشود احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا روزه جز فاقه بیش نیست جهد باید نمود تا رضای اینماه و ادای حق صوم حاصل گردد میفرمودند یکی از بزرگان اینماهرا بصورت مردی پارسا دید پرسید شما از اهل صیام راضی میروید گفت باضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند[۱] رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند گرفت اما ازینجهت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم مرا پسندیده آمد میفرمودند انوار و برکات اینماه متبرك از غرهٔ شعبان ظهور می نماید گو یا هلال فیوض

(۱) محمد نقشبند ثانی فرزند محمد معصوم توفی سنة ۱۱۱۵ هـ. [۱۷۰۳ م.]

این شهر طلوع نموده و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردید و انوار آنماه متبرك جهانرا منور گردانید و از شب غرّهٔ آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الّهی از حجاب سحاب درخشان گشت لهذا عزیزان در رمضان المبارك از هر طرف جمع می آمدند و صحبتهای شگرف انعقاد می یافت و در استماع قرآن در تراویح حالات غریبه وارد می شد گاهی بعد تراویح با اصحاب مراقبه می نمودند و احوال نیك دست میداد و در شبی که احتمال لیلة القدر است میفرمودند که امشب برکات بسیار فایض است و تجلیات کثیره ظاهر در چنین شب ادعیه بسیار مینمودند کیفیات آن حالات در تحریر گنجایش ندارد میفرمودند شب قدر بر سبیل بدلیت در شبی از شبهای اوتار میشود بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرة دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت می شود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز می شود میفرمودند جمعیت و حضور این ایام ذخیرهٔ تمام سال می شود از مجرباتست که اگر در اینماه قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن می ماند بنده شنیدم از زبان استاد خود که از حدیث شریف مستفاد می گردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سایر ماه توفیق نیك و جمعیت محفوظ میدارد میفرمودند حضرت شیخ رحمة الله علیه در هر سال اعتکاف در عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان میفرمودند و کسانی که بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین ایام بعطای خرقهٔ تبرك آنهارا سرافراز می نمودند و تأکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقهٔ مراقبه البته حاضر شوند تا بترقیات باطنی بهره یاب گرداند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبتهای عزیزان کثیر الانوار و پر از لمعان گردید افسوس که تمام سال چرا رمضان نشد اکر چه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعدهٔ **(انا اجزی به)** خالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد راقم مسکین گوید در حدیث شریف است **(الصّوم لی و انا اجزی به)** نزد بعضی (اجزی) بصیغهٔ مجهول ثابت است درین صورت روزه را در رؤیة دخل تمام گشت **(فطوبی للصائمین)**.

فصل پانزدهم در ذکر مکشوفات و بعضی از کرامات حضرت ایشان

الله تعالی حضرت ایشان را محض بتفضلات خود کشف مقامات الٓهیه صحیح عنایت فرموده بود که معلومات آنحضرت موافق نفس الامر می افتاد میفرمودند حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح است و سر مو خلافی ندارد و لهذا اصحاب حضرت ایشان اگر کشفی داشتند سیر خود در مقامات عیان میدیدند و الا در هر مقام حالات مناسب آنمقام چنانچه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بیان فرموده اند در باطن خود می یافتند میفرمودند کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند بسبب شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته آنچه ما گفته ایم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم میفرمودند فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تأمل می نماید والا انوار آنمقام در باطن سالك عیان می بیند باز متوقع الهام می شود باز استفسار تغیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات و کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آنمقام میگو یم که ترا **در آنمقام مناسبتی بهمرسیده است بعرض وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیاء متقدمین** حاصل شده تا مساوات لازم آید اکر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آنمقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توجهی الی الله و انقطاعی از ماسوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته بتعمیر اوقات بوظایف عبادات در مقامات الٓهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض بخلی نیست قصور در همم سالکان است گفت را قم مسکین بزرگان پیشین بقدم مجاهده و تفصیل مقامات و سلوك براه ولایت رسیده اند و در سالها سلوك شان بریاضات شاقه بانتها انجامیده حالات قوی و آثار ولایت بوجه احسن از یشان ظاهر گشت و درینطریقه بجذب و توجه مرشد اجمالا مناسبتی بمقامات بهم میرسد بقدر مناسبت انوار و برکات مقامات ظهور مینماید اما اصحاب اینطریقه بالتزام ذکر و عبادات که عمری میگذرانند

تصفیهٔ دل از هوا و ازالهٔ توجه بغیر و تزکیهٔ نفس از رذایل و اطمینان با کیفیات و حالات نـقـد احـوال آنـهـا میگردد و خرق عادات موقوف بر مجاهدات است نه شرط قرب ولایت میـفـرمـودند یکی از اجلهٔ نعمای الٓهی در بارهٔ فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست کـه فـقیر را دریـنـوقـت کـشـف مـقامات الٓهیه مطابق نفس الامر و تسلیك سالکان راه تا غـایات اینطریقه از بزرگان اینخاندان که درینوقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز بخشید بـعضی از افـغـانـان بـر بشارات حضرت ایشان انکاری نمودند ایشان بنور فراست دریافته فـرمـودنـد کـه اگـر شما را باور نیست یکی را از قدمای اکابر دین مقرر نمایند تا روح او ظهور نموده بر صحت این بشارت شهادت بدهد عرض نمودند اگر سرور عالم صلی الله علیه وسلم تصدیق فرمایند دعوی تصدیق نزدیکتر گردد حضرت ایشان فاتحه بروح پیغمبر خدا خـوانـده بـاصـحـاب خود متوجه جناب مقدس نشستند و درین توجه اهل مراقبه را غیبتی دسـت داد سـرور کـائـنـات عـلـیـه افـضل الصلوة ظهور نموده منکران را زجر فرمودند که بـشـارات مـرزا صـاحـب همـه صحیح است شاه عبد الحفیظ که از حضرت شیخ رحمة الله علیهما بمقامات عالیه رسیده بودند میگفتند من از خدمت حضرت ایشان استفاده نموده ام مـرا فـرمـودنـد کـه بجهت حصول قوت شما را باز توجهات در هر مقامی کنیم چندی در ولایـت قـلـبـی تـوجـه مـینمودند فقیر روزی برای امتحان مراقبه این مقام گذاشته متوجه مـقامی دیگر در حضور ایشان نشستم مرا بزجر گفتند من ترا گفتم متوجه بدل باش توچرا بمقام دیگر توجه میکنی ازان روز بنده را یقین حاصل شد که کشف ایشان بسیار صحیح اسـت شاه مـعـز الـدین خلیفهٔ احمد خان زبیری بأمر پیر خود بجهت تصحیح مقامات نزد حـضـرت ایـشـان آمد بعد توجه بحال او فرمودند نسبت تو بچنین مقام رسیده است پیر تو چنین بـشـارت فـرمـوده وی بـصـحـت کـشـف حـضرت ایشان اقرار نمود میر بهادر که از حـضـرت شـیـخ مـقـامـات طریقه کسب کرده بود بخدمت آنحضرت نیز استفاده میکرد مـیـگـفـت کـه در حضور حضرت ایشان مقام متوجه الیه گذاشته بجهت امتحان در مقام دیـگـر مـراقـبـه نمودم مرا منع فرمودند که توجه همت پراکنده مکن و در همین مقام متوجه باش تـرا بمـقـامـات سـافـله هم مناسبت است اما همت بر ترقی باید گماشت شیخ محمد احـسـان بـر مزار حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید رحمة الله علیهما مراقب بودند

بی اختیار از زبان بر آمد که شما در بارهٔ صحت بشارات حضرت مرزا صاحب چه میفرمایند ایشان از مزار خود بر آمده فرمودند همه صحیح اینچنین شواهد صحت کشف حضرت ایشان بسیار است و دلیل قوی بر صحت بشارات تغیر حالات سالك در هر مقام موافق امام الطریقه مجدد الف ثانی است رضی الله تعالی عنه که اصحاب حضرت ایشان بآن امتیاز دارند و کیفیات در باطن خود می یابند همچنین آنچه از کشف کونی و کشف قلوب و کشف قبور بیان میفرمودند مطابق واقع بود برادر محمد قاسم بحضور مبارك عرض نمود که محمد قاسم در عظیم آباد قید شده است توجه برای مخلصی او باید فرمود اندکی سکوت نموده فرمودند قید نشده است اورا با دلالان پرخاشی شده بود اما بخیر گذشت خطی بخانهٔ خود فرستاده است فردا یا پس فردا میرسد همچنان واقع شد زوجهٔ غلام مصطفی خان غائبانه برای توجه می نشست هر روز شخصی را بجهت اطلاع بحضور شریف میفرستاد روزی آنشخص بی اذن آن آمده عرض نمود که منتظر استفاضهٔ توجه نشسته است حضرت ایشان اندکی سکوت نموده فرمودند دروغ مگو بی اذن آمدهٔ وی هنوز در خواب است بتقصیر خود اعتراف نمود روزی بنده بخدمت حاضر بود که شیخ غلام حسن را بعد توجه فرمودند تو مگر طعام پرستش کفار خوردهٔ که از باطن تو ظلمت کفر معلوم میشود گفت از دست هندو چیزی تناول نمودم اینهمه کدورت باطن من ازان است مولوی غلام محی الدین را وقت رخصت فرمودند که پیش ایشان دیواری بنظر آمد شاید از راه بر گردند ایشان بعد چند ماه برگشته آمدند ملا نسیم را وقت رخصت گفتند که باز ملاقات بنظر نمی آید و آنچنان بظهور آمد میفرمودند خواطر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم که در چه باب خطور مینماید بنده عرض نمودم حضرت چرا مُطّلع نمیفرمایند فرمودند از پرده داری که ظل وصف ستاری است دور می نماید روزی بحضور ایشان نشسته بودم پیری بی ادب آمده گفت آمده ام تا بینم طنطنهٔ جان جانان رحمانی است یا شیطانی حضرت ایشان ازین لفظ متغیر شدند بنده بدل گفتم که رنجیدن از درویشی دور است برین خاطر اشراف نموده بغضب فرمودند دور شو بر ما انکار می کنی میر علی اصغر میگفتند در ایامی که هنوز ریش نه بر آورده بودم روزی قدم بوس حضرت ایشان نمودم از روی الطاف سر من بدو دست برداشتند بدل من

گذشت که مرا ساده رو دانسته دست بر روی من رسانیدند و ازین خطرهٔ بد
در باطن من تغیری راه یافت بعد دوازده سال آنخطره ظاهر نمودند من در تعجب رفتم
یکی از اشراف بر خطره دو یم از قوت حافظه محمد احسان می فرمودند بحضرت ایشان
بجهت تسمیهٔ فرزند خود عرض نمودم و بدلم گذشت که اگر محمد حسن نام او نهند
مرضی بنده باشد بمجرد اینخطره فرمودند نام فرزند شما محمد حسن مقرر کردیم همچنین
غلام عسکری خان میگفتند که نام فرزند من باشراف خطرهٔ دل بنده غلام قادر نهادند
روزی سر قبر زن فاحشه متوجه نشستند فرمودند در قبرش آتش دوزخ شعله میزند و آنزن
با زبانهاء آتشین بالا میرود و پائین می آید در ایمانش تردد داریم باری ثواب ختم تهلیل
بروح او بخشم بر تقدیر ایمان آمرزیده میگردد بعد گذاردن ثواب ختم تهلیل فرمودند
الحمد لله با ایمان رفته بود کلمهٔ طیبه کار خود کرد و از عذاب نجات یافت گفت فقیر
راقم در حدیث آمده است که هر که هفتاد هزار بار کلمهٔ طیبه بنام خود یا بنام دیگر
بخواند مغفرت گناهان میشود روزی بر قبر نواب امیر خان مراقبه نمودند فرمودند مغفور
معلوم میشود وجه مغفرتش سیادت و رسوائی و طعن خلق است نسبت بخاندان رسول
کریم صلی الله علیه وسلم شرف آنجهان است و از طعن و لعن ثواب اعمال بد گو یان
در جریدهٔ اعمال مطعون ثبت میگردد گفت فقیر راقم شخصی حضرت شیخ محی الدین
اکبر رحمة الله علیه را در خواب دید که بر سر منبر وعظ مینمایند و اولیا وانبیا علیهم
السلام درآنجا حاضر اند گفت بودن انبیا علیهم السلام در مجلس شما جای تعجب
است فرمودند اینمرتبه از انعام و اکرام شما عزیزان یافته ایم از غیبت و طعن شما که در
بارهٔ ما مینمائید ثواب و رحمت الهی متواتر میرسد شخصی بی ادب برین مکشوفات
حضرت ایشان انکار کرده بطریق امتحان عرض نمود احوال این قبر که یکی از یاران
منست دریافت فرمائید ایشان بعد سکوت فرمودند دروغ مگو این قبر یکی از زنان است
و قبر یار تو نیست عذر خواست که امتحان کشف حضرت ایشان نموده بودم شخصی
عرض نمود که احوال فلان قرابتی من که درین روزها مرده است تباه معلوم میشود برای
عفو جرایم او دعا فرمائید بعد تضرع بجناب الهی و استغفار در بارهٔ میت همت و دعا
فرمودند الحمد لله او را مغفرت نمودند میت بخواب اقربای خود آمده گفت مرا بدعای

حضرت ایشان آمرزیدند بدعای و همت حضرت ایشان بسا ارباب حاجات بکام خود رسیده است و بیماران مشرف بر هلاك شفا یافته میفرمودند ما فقیریم مقدور مداوات نداریم بتوسل بجناب پیران کبار سلب امراض می نمائیم و بعنایت الٓهی اینهارا شفا حاصل میشود والدهٔ میر علی اصغر بیمار بود متوجه سلب مرضش گردیدند الهام شد که هنوز وقت شفا نرسیده بعد چند روز در دولتخانهٔ خود تشریف داشتند وبیمار بر مسافت بعیده بود بالهام غیبی فرمودند وقت صحت او رسیده است و همت بشفای او غائبانه نمودند فی الفور شفا یافت پیر علی بیماری صعب داشت و بهیچ دارو به نمیشد توجه بسلب مرضش نمودند صحت یافت همسایهٔ حضرت ایشان از شدت مرض جان بلب بود دعا نمودند که الٓهی مرا تاب غم مرگش نیست او را شفا عطا فرما دعا باجابت رسید و در دو سه روز تندرست گردید موجب تعجب بیمار داران گشت که احیاء اموات اعجاز حضرت عیسی نبی است علیه السلام گفت راقم مسکین عفی عنه شفاء مشرف بر هلاك از مرض جسمانی بتوجهات ایشان چرا جای تعجب باشد شفای امراض روحانی بر التفات حضرت ایشان مسلم داشته اند و بعنایات آنحضرت مردگان غفلت حیات جاودانی یافته فنا از ماسوا و بقا بصفات خدا حاصل نمودند الشیخ یُحیی و یُمیت وصف حال ایشان بود احیای سنن نبویه صلی الله علیه وسلم و اماتة بدع سیئه میفرمودند افناء ذمایم نفوس القاء حماید قلوب می نمودند جزاه الله خیر الجزاء وقتیکه غلام مصطفی خان را اجل فرا رسید و گردنش از بیطاقتی بر سینه افتاد و هوش از سرش رفت بالتماس اقرباء او درچنین حالت بجهت حصول افاقتش صرف همت نمودند طاقت رفته و حواس برگشته بر جا آمد و بهوش تمام سخن گفت والدهٔ شریفهٔ عسکریخان که داخل طریقه از حضرت ایشان بود روزی بعد فراغ از مراقبه دامن مبارك گرفت تا که در بارهٔ دختر من بشارت تولد فرزند نفرمایند دامن از دست ندهم حضرت ایشان اندکی سکوت نموده فرمودند خاطر جمعدارند الله تعالی دختر شمارا فرزند کرامت خواهد نمود بعنایت الٓهی آنچنان واقع شد گفت راقم آن فرزند درآغاز شباب خود خواست که در طریقهٔ چشتیه ارادت نماید حضرت خواجه نقشبند رضی الله تعال عنه بخوابش آمد فرمودند ای پسر از خانهٔ من کجا میروی توجه بحالش فرمودند دلش ذاکر شد و کیفیتی حاصل نمود و

بخدمت حضرت ایشان آمده ارادت و بیعت در طریقهٔ نقشبندیه نمود روزی میفرمودند یکبار بی زاد و راحله بسفر میرفتم الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا می نمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود رفقا ایذا کشیدند دعا نمودیم الٰهی باران گرد بر گرد ما ببارد و ما با رفیقان خشك بمنزل رسیم آنچنان واقع شد غضب و غیرت ایشان نمونهٔ قهر قهار بود جل سلطانه میفرمودند در اوایل حال مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هرکسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته‌اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که رو بروی آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدیم دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابا بکر صدیق رضوان الله علیهم از وی بر گشتند در دو سه روز هلاك شد همچنین چند بی ادب سزای کستاخیهاء خود یافتند عفی الله عنه میفرمودند مزاج فقیر نازك است و غضب درنهایت شدت و اینمعنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب مارا کُند کند فرمودند اما حدت غضب چنانچه باید نرفته است ومغضوب علیه را البته ایذا میرسد ونسبت باطنش تباه میشود میفرمودند بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندك رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود نقلهای کشف و کرامت حضرت ایشان بسیار است بدو سه نقل کفایت رفت که عمدهٔ کرامت استقامت بر اتباع مصطفی است صلی الله علیه وسلم و هدایت و ایصال طالبان بمراتب قرب خدا سبحانه و صدور اینچنین کرامات عظیمه از حضرت ایشان اظهر من الشمس و ابین من الامس است رضی الله تعالی عنه.

هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولی است زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور و بی مقدور اند بضیافت چه رسد بتکلف زر سودی قرض کشیده ضیافت میکند پس نامشروعیت ضیافت این طور معلوم و فقیر بیشتر

مضرتهای این طور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن نموده که **(المؤمن لا یلدغ فی جحر واحد مرتین)** [۱] حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است **اول** آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد **دوم** آنکه با دنیاداران که محل شبه اند چندان اختلاط ندارد **سوم** آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد **چهارم** آنکه حرام را از حلال بشناسد **پنجم** آنکه از داء غصب و نهیب تازه وارد نشده باشد **ششم** آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باین طور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود مارا ممنون و مرهون خواهند نمود پس این طور نیاز قبول می افتد زیراکه حق سبحانه و تعالی مارا فراستی عطا فرموده است که از نور آن این طور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبهٔ ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور الحال میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیاداران دوم سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت دنیا مبغوضهٔ حق است سبحانه از وقتی که در عرصهٔ ظهور آورده گاهی نظر رحمت بر وی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصهٔ مسلمانان خوان یغما میشد الحمد لله که دنیاداران این وقت با فقرا سری ندارند و الا ایشانرا نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوهٔ اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیراکه فقرای زمانهٔ پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا بایشان راه ارتباط میگشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای این

---

(۱) جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکنه سوراخ مار و کژدم و امثال آن

وقت با اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت گشایند ناچار این درو یشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقرا حارس و حافظ است جائیکه پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی اللّه تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر رضی اللّه تعالی عنه جائیکه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی اللّه تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای **یکی** آنکه در وقت توجه گونه حرکت بدن میکند **دوم** بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوای کمال و تزکیهٔ نفس نباید کرد بلکه تحدیث بنعمت امریست که بآن ماموریم **(و امّا بنعمة ربّك فحدّث * الضحی: ١١)** اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طو یل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت و اگر گو ید دروغ گفته باشد

فصل شانزدهم در ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی

حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر باهل اینجهان فرمودند هر لحظه در استغراق در مشهود خود **می افزودند** و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند در این ایام ازدحام ارباب طریقه بسیار شد و فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقهای ذکر و مراقبه بجمعیت تمام حضور افزای مخلصان گشت در دو وقت زیاده از صد کس در صحبت مبارك حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملا نسیم را بوطنش رخصت نموده فرمودند که باز ملاقات ما و شما معلوم نمیشود اینکلمه که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد بملا عبد الرزاق نوشتند که عمر از هشتاد متجاوز گردید وقت نزدیك رسید بدعای خیر یاد آور باشند همچنین بدیگر عزیزان سخنی که مخبر از واقعهٔ ناگریز باشد تحریر می نمودند روزی در اظهار نعمتهای الٓهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل فقیر نگذاشت که بحصول نه پیوست باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیك استقامة کرامة فرمود از لوازم طریقه آنچه می باید از کشف و تصرف وکرامت عنایت نمود صلحا را بجهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانیده بهدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا واهل آن برکنار داشت و در دل غیر **خودرا جانگذاشت آرزوئی** نمانده مگر شهادت ظاهری که در قرب الٓهی درجهٔ علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت شهادت چشیده اند اما فقیرپیر نا توانم و ضعف در غایت قوت و جهاد درینوقت میسر نیست حصول اینمرتبه نظر بظاهر متعسر می نماید و عجب است از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگ است که موجب لقای الٓهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدیدار اولیا میرساند مرگ است که بدیدار عزیزان مسرور میگرداند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبهٔ کبرای دین است و

سخت آرزو دارد که بدیدار مصطفی و خلیل خدا مشرف گردد علیهما الصلوة و التسلیمات و بزیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی و سید الطائفه حضرت جنید[۱] و حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم فیض یاب شود دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی حضرت ایشان بر منصهٔ ظهور جلوه‌گر ساخت ایشان را بدرجهٔ شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه عبارت از حصول مرتبهٔ فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت باعلی علیین مرتقی گرداند شب چارشنبه هفتم محرم سنه هزار و صد و نود و پنج هجری پاسی از شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستك زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند بیایند سه کس درون در آمدند یکی از آنها مغل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه بر آمده برابر اینها ایستادند مغل پرسید که مرزا جانجانان شمائید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند پس آن بدبخت گوله تپانچه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پهلوی چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانیٔ پیری طاقت نداشتند بخاك افتادند بمردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشقیا که مرتکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نیند اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر ارادهٔ الٰهی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما اورا بحل نمودیم شما نیز معاف فرمائید سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارك شنیده نمیشد روز سیوم روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است اگر بیمار را قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشارهٔ ابرو ادا نکند شما را درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیمروز هر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه نقشبند در چنین حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار کهڑی

(۱) جنید البغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۰ م.] فی بغداد

فرمودند هنوز مغرب دور است وقت نماز مغرب شب شنبه که پگاه دهم محرم بود دو سه بار تنفس بشدت نمودند و جان مبارك بعالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزاء تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند دو تاریخ نوشته میشود اول آیة شریفه (**أُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ * النساء :٦٩**) دو یم جملهٔ حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارك حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بر آمده تاریخ وفات حضرت ایشان است (**عاش حمیداً مات شهیداً**) شب وفات آنحضرت عزیزی بخواب دید که نیمهٔ قرآن مجید بر آسمان پریده رفت و در برکات دین متین فتوری یافت گفت فقیر راقم تعبیرش میتواند که صدق قول حضرت ایشان باشد میفرمودند بعد انتقال ما مقامات طریقه موقوف خواهد شد و نسبت اهل اینخاندان اگر نهایت ترقی نماید تا بولایت قلبی خواهد رسید شانزده سال از انتقال حضرت ایشان گذشته است مستفیدان خلفای ایشان را دیده ام و احوال اصحاب اینطریقه که در بلاد بعیده می باشند شنیده ام اگر باحوال و کیفیات ولایت قلبی رسیده باشند غنیمت است و احوال مقامات عالیه از ادراك دور است رسیدن تا بآنجا بس متعسر می نماید و الله اعلم شخصی دیگر در واقعه دید گویا آفتاب عالمتاب بر وسط السماء درخشان بود بر زمین افتاد وتاریکی جهان را در گرفت الحق وجود مسعود حضرت ایشان باعث امنیت و رفاه خلق خدا بود بمجرد انتقال ایشان دروازهٔ حوادث گونا گون بکشاد و بعد وفات حضرت ایشان قحط و وبا تا سه سال کامل عالم را هلاك گردانید و بیماریٔ سرسام و خارش و جدری در بلاد هندوستان پیدا گشته تا سالها مردم را بیمار داشت و جهانی سر بعدم نهاد و فتنهای عالم آشوب برخاست نجف خان که برفقای او مرتکب این امر شده بودند و وی در اجرای حد تغافل کرد عنقریب مرد و أتباع او باهم مجادلات نموده رخت حیات بر بستند نشانی ازان ظالمان پیدا نیست اگر چه حضرت ایشان خون خود هدر نمودند اما غیرت الٰهی که بر دوستان خود دارد در انتقام مظلومان و داد رسی ملهوفان است **فرد** هیچ قومی را خدا رسوا نکرد * تادل صاحبدلی نامد بدرد * همان که تقریب واقعهٔ ناگریز معلوم حضرت ایشان بود که در دیوان خود میفرمایند **بیت** بلوح تربت من یافتند از غیب تحریری * که این مقتول را جز **بیگناهی**

نیست تقصیری* شب انتقال آنحضرت تا نیم روز باران که از شش ماه بند بود آنقدر بارید که هر طرف آب رحمت روان گردید و بر مزار مبارك انوار و برکات بسیار بمرتبهٔ فایض شد که دلهای زایران را نورانی ساخت و توجهات روحانی حضرت ایشان شاملحال مقتبسان انوار مزار شریف است و در باطنهای خود ترقیات می نمایند مرزا ابراهیم بیك که از فقیر در مرتبهٔ قلب توجهات میگرفت برای زیارت مزار مقدس رفت توجه بر لطیفهٔ دماغی او فرمودند تا سه ماه اثر توجه باقی بود اصالتخان که از تفرقهای گونا گون احوال باطنی گم کرده بود بعد سالها بر مزار مبارك آمده دریوزهٔ توجه نمود و زیاده از نیمروز متوجه روح مقدس نشست احوال قدیمهٔ او باز درست گشت گویا هرگز فتوری در باطن نداشت درویشی گفت از زیارت مزار فایض الانوار فواید بسیار دیده ام روزی عرض نمودم که امروز توجه بالاستیفا بحال بنده فرمایند التماس باجابت رسید و ترقی خوب دریافتم چون از زیارت بر آمدم عزیزی که احوال باطن خوب میشناخت گفت امروز احوال تو در ترقی معلوم می شود گفتم چرا نباشد که توجهات بلیغه بحال بندهٔ فقیر نموده اند ارباب مقامات اینطریقه در هر مقامی که رسیده اند بیمن زیارت مزار مبارك ترقیات در انوار باطن خود می یابند بعضی از بزرگان گفته اند که فیض مزار شریف حضرت ایشان را در باطنها تأثیر تام است که در طریقهٔ احمدیه مزار باین علو و قوة نفوذ نسبت درین شهر نیست شخصی سر مزار مبارك اقامت داشت شبی در قیام لیل قصوری نمود از مزار مبارك بر آمده اورا بیدار نمودند فرمودند تو مرا مرده انگاشته همه احوال تو مرا معلوم است بر خیز نماز کن التفات حضرت ایشان بحال مخلصان بسیار است قاضی ثناء الله در واقعه دیدند شما بر جا باشید فقیر همراه شما است بعد انتقال ازینجهان هیچ مانعی در میان نیست عزیزی که حضرت ایشان بحالش عنایتی داشتند از غم معاش تردد داشت اورا در منامی فرمودند غم مخور تدبیر معاش تو زیاده تر از سابق خواهم نمود و آنچنان واقع شد مولوی نعیم الله در تدبیر سامان مهمی فرو مانده بودند در واقعه ظاهر شده فرمودند ساختگی این کار ذمهٔ ما است در پگاه آن شب آن مهم بخوبی سرانجام یافت رضی الله تعالی عنه و ارضاه.

عفت پناه عصمة دستگاه زوجهٔ شریفهٔ حضرت ایشان طریقه از آنحضرت گرفته بیمن صحبت مبارك بمرتبهٔ حضور و آگاهی رسیدند و اجازت ارشاد نساء صالحه یافته تأثیر گرم در دلها می نمودند واقعات و مبشرات نیك میدیدند شبی دیدند که سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بحال ایشان عنایت بلیغه فرمودند حالات باطنی ایشان زیاده شد تا دیری خوشبوی معطر از آنجا روح افزا بود حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بحال ایشان التفات داشتند و برکات عنایات عالیهٔ آنجناب در باطن خود می یافتند حضرت ایشان میفرمودند که ایشانرا عارضهٔ سودا لاحق گشت وغلبهٔ جنون عقل را مستور ساخت موافقت با فقیر کم کردند لهذا در باطن ایشان فتوری نمایان راه یافت و آن تأثیر و گرمیهای نسبت باطنی مختفی گشت اما فقیر حرکات سودائی ایشان معاف کرده ام که دیوانه معذور است مخلصان مرا نیز بپاس اخلاص فقیر مواسات ایشان ضرور فقیر بر مخالفتهای ایشان صبر و تحمل نموده فواید بسیار یافته خدا ایشان را جزاء خیر کرامت فرماید که منت و احسان بر فقیر ثابت دارند.

وصیت نامه

بســــم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جان جانان محمدی [۱] مجددی در حالتی که اقرار مقر بحکم شرع صحیح و معتبر است وصیتی چند باحباب که اخذ طریقهٔ فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد ازان دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم مینمودم دگر بس و مخلصان مارا همین وصیت جامعه کافی است که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللّهم وفقهم

(۱) تاریخ وفات ۱۱۹۵ هـ. [۱۷۸۱ م.]

فصل هفدهم در ذکر بعضی از خلفای خدا شناسای حضرت مظهر جان جانان رحمة الله علیه

خلفای حضرت ایشان بسیار بودند این اوراق گنجایش تحریر احوال آنها ندارد مذکور بر جماعتی میکنم لیکن فقیر بر تفصیل حالات و واردات عزیزان مطلع نیست مجملی از احوال آنها می نو یسم که باین تقریب صحبتهای مبارك حضرت ایشان یاد می آید موافق بشارات آنحضرت نام مقامات این اعزه مرا معلوم است و کیفیات و انوار باطن این اکابر نیز بوجدان خود دریافت نموده ام اما اسامی مقامات بتفصیل نوشتن ضرورتی ندارد و مجملی کافیست احوال باطنی شخصی منحصر در استغراق و سکر و شوق و ذوق و ظهور احوال توحید نیست از اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم اینچنین حالات و کثرت خرق عادات مروی نیست و در مقامات قرب از همه اولیا سبقت دارند مگر دست ادراك از حالا تی که بر بواطن آن اکابر وارد بود کوتاه است احوال اصحاب اینطریقه بسبب مقامات متنوعه اختلافها دارد و در حصول اطمئنان ورسوخ ملکهٔ حضور و نسبت مع الله و **تهذیب** اخلاق و متابعت سنت مساوی الاقدام اند احوال متعارفه از سکر و ذوق و شوق و استغراق و بیخودی و واردات توحید موافق تحقیق کبراء اینطریقه و معلومات متوسلان از مقتضیات لطیفهٔ قلب است و علوم و حالات لطایف دیگر چیزی دیگر است که بی رسیدن بآنمقامات تصدیق آن متصور نیست که آن کیفیات جدید است تقدیم متعارف و آیة شریفه **(وَلَايُحِيطونَ بِهِ عِلْماً* طه : ۱۱۰)** مبنی ازان مقامات است.

حضرت میر مسلمان رحمة الله علیه از سادات کبار صحیح النسب این دیار اند قطع علایق دنیا و ترك اسباب نموده بتحصیل مرضیات الٰهی پرداخته اند و در تحصیل علوم ظاهر و باطن با حضرت ایشان شریك بوده وصحبت مشایخ کرام آنحضرت رضی الله تعالی عنهم دریافته بمقامات طریقه رسیده اند و از خدمت حضرت ایشان نیز استفاده نموده اما آنحضرت احترام ایشان بسیار میفرمودند که نظر الطاف پیران کبار در بارهٔ ایشان مصروف بود و قدر سالکان بزیارت و استفادهٔ بزرگان پیدا شود ایشان را بجناب

مبارك **روابط** اتحاد راسخ بود چنانچه بایشان نوشته اند(که از یاد عهدهای قدیم حالتی میگذرد و برتنهائی خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نمیگنجد **شعر** سقی الله وقتاً کنت اخلو بوجهکم* و ثغر الهوی فی روضة الانس ضاحك* اقمنا زماناً والعیون قریرة* واصبحت یوماً و الجفون سوافك* شیخ احمد خادم سرکار مقید کار است لطیفهٔ قلب او از قید قالب برآمده اما استعداد اینمرد ضعیف است افتان و خیزان بمقصود میرود خدا بمنزل **معهود رساند سلب امراض قلب وقالب که معمول حضرات** ماست رضی الله تعالی عنهم حق تعالی آنجناب را قوت وقدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خودرا درین امر معذور میدارید فیض الله خان را هر روز پیش خود نشانده بقدر **پانصد** نفس سلب مرض ایشان نمایند تأکید است قصد سفر حجاز مبارك است اما اندکی بتأمل این حسنه بعمل باید آورد مبادا حق شرعی کسی تلف شود)از رحلت ایشان بخاطر مبارك بسیار غم و الم رسید چنانچه بمیر مبین خان نوشته اند که از خبر رحلت میر مسلمان چه نویسم که بر من چه **گذشت بیت** یار رفت و ما چو نقش پا بخاك افتاده ایم* سایه میکردید کاش این نا رسا افتادگی * **الحمد لله ما هم بر سر راهیم کیفیت واقعهٔ ایشان و در کجا آسوده اند بنویسند چند نفس که باقیست حق تعالی در رضای خود بگذارد.**

حضرت مولوی محمد ثناء الله پانیپتی اشرف واسبق خلفاء حضرت مظهر اند نسب ایشان بحضرت شیخ جلال کبیر[۱] اولیاء چشتی رحمة الله علیه به دوازده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه منتهی میشود ایشان زبدهٔ علماء ربانی مقرب بارگاه یزدانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند در فقه و اصول بمرتبهٔ اجتهاد رسیده کتابی مبسوط درعلم فقه بابیان مأخذ و دلایل و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسله تألیف نموده اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جدا مسمی بمأخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول **نیز مختارات** خود نوشته تفسیر طولانی جامع اقوال قدماء مفسرین وتأویلات جدیده که بر لطیفهٔ روحانی ایشان از مبدأ فیاض ریخته ارقام نموده اند ورسایل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نگاشته صفاء ذهن و جودة طبع و قوت فکر و سلامت عقل ایشان زائد الوصف است طریقه از حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات

(۱) جلال الدین الکبیر محمد خلیفهٔ شمس الدین الچشتی توفی سنة ۷۶۵ هـ. [۱۳۶۳ م.] فی پانی پُت

ایشان بفناء قلبی رسیده اند باز باتباع امر آنحضرت بخدمت حضرت مظهر رجوع نموده بحسن تربیت بلیغه بجمیع مقامات احمدیه فایز شده اند و از بس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوك اینطریقه در پنجاه توجه بانجام رسانیده هژده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و خلافة طریقه یافته باشاعت علم و فیض باطن پرداختند و هدایت و ارشاد را رواجی بخشیده بر زبان حضرت ایشان بلقب علم الهدی سر افراز گشتند ایشان در ایام خوردی جد خود حضرت شیخ جلال پانی پتی را رحمة الله علیه دیدند الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارك خود را به پیشانی ایشان مالیدند همدران ایام بزیارت حضرت غوث الثقلین مشرف شدند و آنحضرت خرمای تر ایشان را عطا فرموده یکبار امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه بخواب دیدند در بارهٔ ایشان به بشاشت تمام میفرمایند **(انت منی بمنزلة هارون من موسی علیهما السلام)** حضرت ایشان تعبیر اینخواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر اعنی علی مرتضی رضی الله تعالی عنه متمثل شده شما را باین کلمات مبشر ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد بعد واقعهٔ حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین را دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت ماتم آنحضرت مذکور فرمودند و از واقعهٔ حضرت ایشان تأسف داشتند حضرت ایشان تعریف و مدح ایشان بسیار می نمودند میفرمودند نسبت ایشان با نسبت فقیر در علو مساوی است و در عرض و قوت متفاوت ایشان ضمنی فقیر اند و فقیر ضمنی حضرت شیخ قدس سره و هر فیضی که بفقیر میرسد ایشان دران شریك اند نیك و بد ایشان نیك و بد فقیر است از بس اجتماع کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیز ترین موجودات اند در دل فقیر مهابت ایشان می آید از روی صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان مینمایند انتهی فقیر زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدای تعالی بروز قیامت از بنده پرسد که در درگاه ما تحفه چه آوردی عرض کنم ثناء الله پانی پتی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقهٔ ذکر و مراقبه منعقد بود ایشان در آمدند فرمودند شما چه عمل مینمائید که ملایك بجهت تعظیم شما جا خالی نمودند الحق فقیر کمل اصحاب حضرت ایشان را دیده ام اینهمه فیوض و

برکات طریقهٔ احمدیه که در ذات ایشان جمع است در هیچ یکی ملاحظه نکرده ام اگر چه دست ادراك ارباب قلب از ان حالات کوتاه است لهذا میگویم که باعتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علو نسبت خاصهٔ مجددی درینوقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضایل کثیره ممتاز اند اما نیابت حضرت ایشان که عبارت است از تسلیك و ایصال طالبان بغایات طریقهٔ احمدیه با صحت کشف مقامات و وجدان کیفیات درجات قرب الهی سبحانه بکسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس می نمودند که در اصحاب فقیر کسی قایم مقام فقیر نیست گفت فقیر راقم مقصود از اختیار طریقه تصفیهٔ قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم بالله و تزکیهٔ نفس از رذایل و تهذیب اخلاق است و از برکات ذکر و شغل کیفیات وحالات و استغراق و سکر غلبات محبت دست میدهد الحمد لله که اینمعانی در صحبت خلفای حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل می نمایند بنده مستفیدان اینهارا دیده ام حضور و جمعیتی با اذواق قلبی بلکه انوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمالات ظاهر و باطن موصوف است و اوقات بطاعت و عبادت معمور دارند صد رکعت نماز وظیفه مقرر نموده یکمنزل قرآن در تهجد میخوانند چون درین زمانه علمای متدین کم اند در دل ایشان چنین ریختند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق اینمرتبه چنانچه باید بجا می آرند و رسوم متعارفه قضات نا عاقبت بین هرگز ازیشان بظهور نمی آید یکبار شخصی که مهر ایشان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بران اطلاع یافته تعذیر فرمودند و آنچه گرفته بود رد نمودند مشهور است اینچنین ادای حق این منصب خاصهٔ ایشان است مکاتیب حضرت ایشان بنام ایشان بسیار است چند فقره ازان نوشته می شود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنهٔ عظیم‌آباد ترك روزگار کرده از چند روز داخل طریقه شده بوسیلهٔ رقعه بخدمت ایشان حاضر خواهد شد در قلب او تنویری حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مردی شکسته دل است مورد رحم بحال او توجهات فرمایند علی رضا خان طریقه از فقیر گرفته اند ذکر لطایف خمسه ایشان جاری شده و نفی و اثبات هم شروع نموده اند در حلقهٔ شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفهٔ قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرور است انتهی از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد و کهیا

بصحبت حضرت ایشان رسیده به نسبتهای طریقه فایز شدند.

مولوی فضل الله رحمة الله علیه برادر کلان مولوی ثناء الله از علم ظاهر بهرهٔ کامل داشتند طریقه از حضرت شیخ رحمة الله علیه گرفته استفاده از صحبت حضرت ایشان نمودند و بتوجهات شریفه بمقامات طریقه رسیده کثیر الذکر دایم التوجه الی الله بودند بعد رحلت ایشان از دنیا مولوی ثناء الله بسیار اندوهناك گشتند بخواب ایشان آمده فرمودند ای برادر اینقدر غم و الم چیست (**اَلَآ اِنَّ اَوْلِيَآءَ اللّٰهِ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ* يونس : ٦٢**) نص قرآنی است درینعالم مارا راحتها و نعمتها کرامت کرده اند که از بیان و حساب افزون است.

مولوی احمد الله رحمة الله علیه فرزند کلان مولوی ثناء الله از مخصوصان اصحاب حضرت ایشان علم ظاهر از والد ماجد خود و **دیگر علما** خوانده اند و در وقت تحصیل علم تمام شب بمطالعهٔ کتاب مشغول بوده میل باکل و شرب کم می نمودند قرآن مجید یاد کرده در علم قرائت و تجوید مهارت تمام داشتند هر روز بیست و یك سیپاره تلاوت میکردند طریقه از حضرت ایشان گرفته کثرت ذکر و مراقبه پیش گرفتند هر روز سی و پنجهزار بار ذکر تهلیل می نمودند از صبح تا بچاشت بلند مراقب می نشستند بتوجهات علیهٔ حضرت ایشان و کثرت ذکر و مراقبه بمقامات بلند و واردات ارجمند رسیده اجازت طریقه یافتند مردم را به تلقین ذکر و مراقبه مشغول سلوك راه مولی مینمودند عنایت حضرت ایشان بحال ایشان بسیار بود و غائبانه توجه بترقیات ایشان داشتند در مکتوبی میفرمایند توجه بشما تا امروز ناغه نشده و نخواهد شد ترقیات شما روز افزون است تجلیات کمالات رسالت گاه گاه ظهور میکند و بقید حلقهٔ ارشاد که صبح و شام بذکور و اناث دارید سرور بسیار رسانیده و توقع قوی پیدا شد الله‌تعالی فتوحات دو جهانی ارزانی داراد جای دیگر میفرمایند احمد الله را در حقیقت کعبه توجه میشود در دو سه روز در حقیقت قران داخل میگردد انتهی ایشان بکمال جهد در ذکر و عبادت بجمیع مقامات عالیهٔ طریقه رسیده شانی رفیع پیدا نمودند با اینهمه کمالات ظاهر و باطن الولد سر لابیه در حق ایشان صادق می آید جوان سی ساله بودند که ازینجهان در گذشتند والد ایشان میفرمودند که سبب **موت** این فرزند بظاهر افراط محبت

من با او بود حق سبحانه از کمال غیرت در دل دوستان خود محبت غیر نمیگذارد و یرا ازینجهان برداشت و محبت غیر در دل من نگذاشت ایشان شجاع ترین مردم بودند با کفار بارها جهاد نموده بمرتبهٔ غازیان فی سبیل الله رسیدند یکبار گروهی از قزاقان بر سر ایشان رسیده اسباب و اشیا از خادم ایشان گرفته بردند ایشان تنها پیاده بتعاقب پرداخته از بیست سوار بشمشیر و سپر اسباب خود باز گرفته (**إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الرَّجُلَ الشجاع**) وصف خود ساختند **شیخ صبغة الله** رحمة الله علیه فرزند دو یم مولوی ثناء الله علم خوانده بود و کتب دین تحصیل نموده طریقه از حضرت ایشان داشت در ایام شباب برحمت حق پیوست **مولوی دلیل الله** فرزند سیوم مولوی ثناء الله علم فقه خوانده بفن اصول و معقول مناسبت دارد و طریقه و شغل قلبی از حضرت ایشان گرفته خدایش سلامت داراد زوجهٔ شریفهٔ **مولوی ثناء الله** کسب فیوض باطنی از حضرت ایشان نموده باحوال فنا و بقا که ارباب نسبت اینخاندان دارند رسیده اجازت تعلیم طریقه یافته باوقات نیك و وظایف طاعت و ذکر و مراقبه از مقبولان بارگاه است آنحضرت در مکتوبی بآن عفیفه میفرمایند اکر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند اجازت است تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است و شمارا گاه گاه توجه میدهم و ترقی معلوم میشود بذکر الٓهی جل شانه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشد و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه لازم گیرند که موجب نیکنامی و کامیابی دارین است.

شیخ محمد مراد از قدمای اصحاب حضرت ایشان اند طریقه از آنحضرت گرفته تا سی و پنج سال هر روز یکبار در حلقهٔ ذکر حاضر شده اند و بیمن صحبت مبارك بمقامات مصطلحهٔ طریقه رسیده و نسبتی بلند حاصل نمودند و بجناب فیضمآب خصوصیتی بهمرسانیده که دیگری از اصحاب دران شریك نیست معاملات دولتخانه بایشان تعلق داشت حضرت ایشان میفرمودند که در اصحاب ما در رفعت نسبت کسی بایشان مساوات ندارد کمالات که در ذات ایشان جمع است بسبب پیشهٔ تجارت طالبی بایشان رجوع نمیکند زیرا که شیخ را علم و عقل سلیم و کشف صریح با وجدان صحیح و شرف نسب و تجمل ظاهر و دولت فقر و قناعت درکار است انتهی مولوی نعیم الله نوشته اند

که ایشان مستجاب الدعوة اند و بارها اینمعنی بتجربه رسیده والله اعلم گفت فقیر راقم استجابة دعا لازم کمالات باطنی نیست پیش عظمت کبریا جز به تسلیم راست نمی آید شرط اجابت دعا اکل حلال و صدق مقال و اخلاص است در قبول دعا این هر سه امر را دخل تمام است نزد فقیر حالات نسبت ایشان ازان قبیل نیست که بادراك هر کسی در آید خدای متعال ایشان را سلامت دارد.

شیخ عبد الرحمن از برادران شیخ محمد مراد بتوجهات حضرت ایشان احوال عالیه داشت مغلوب حالات نسبت مع الله بود قاضی ثناء الله میفرمودند از پس ظهور کیفیاتِ نسبت بمجرد دیدن وی دل در تعظیم و تکریمش بی اختیار میگردید (اذا رؤا ذکر الله) وصف حالش بود رحمة الله علیه.

میر علیم الله کنکوئی رحمة الله علیه از قدمای اصحاب و اکابر خلفا و شیفتهٔ جمال معرفت افزای حضرت ایشان اند صحبت حضرت شیخ نیز دریافته اند و بأمر آنحضرت التزام خدمت حضرت ایشان نموده سلوك طریقهٔ احمدیه تمام نموده بحالات عالیه و واردات سامیه رسیده اند در نسبت ایشان سکر غلبه داشت و صحو و هشیاری نسبتهای مجددیه آن کیفیت و مستیها را مستور نتوانست ساخت سرشار شراب ظهور محبت الهی و مخمور ذوق بادهٔ حضور و آگاهی بودند ذکر اهل محبت بر زبان ایشان رفتی و حکایات عاشقانه اشك ریز چشم ایشان گشتی گریه آبرو بخش احوال ایشان بود ناله شورانگیزی سوز سینهٔ ایشان می نمود صحبت ایشان شوق محبت خدا می بخشید از سیمای ایشان انوار نسبت مع الله می درخشید استغراق قوی و بیخودیٔ دراز میداشتند محبت آنحضرت بر ایشان غالب بود از غلبات محبت لفظ قربانت شوم بجای سلام بحضرت ایشان میفرستادند وقتیکه از وطن بزیارت آنحضرت می آمدند اگر از رنج راه مانده می شدند بذکر مناقب حضرت ایشان چالاك و از جوش محبت در بیابان نوردی بی باك میگشتند یکبار حضرت غوث الثقلین را رضی الله تعالی عنه بخواب دیدند خواستند که قدمبوس نمایند فرمودند از برای خدا این چه حرکت است عرض نمودند یا ابن رسول الله سعادت ما فقیران است ازین لفظ اظهار انبساط نموده تلطفات بسیار بحال ایشان فرمودند شبی

بخواب دیدند که اکابر چشتیه مثل گنج شکر[1] حضرت شیخ فرید و شیخ عبد القدوس[2] رحمة الله علیهم تشریف آورده سلب نسبت نقشبندیه از باطن ایشان نمودند و القای نسبت خاندان خود فرموده رفتند بعد ازان ارواح بزرگان نقشبندی مثل حضرت مجدد الف ثانی و حضرت ایشان ما قدس الله اسرارهما تشریف فرما شده نسبت چشتی از قلب ایشان کشیده باز از نسبت نقشبندی سینهٔ ایشان را معمور فرمودند ایشان را ازین اخذ و جر و شرف زیارت اکابر حالتی رویداد و اضمحلالی دریافت که هیچ تاب و طاقت نگذاشت وقت صبح بخدمت حضرت ایشان آمده اظهار این واقعه نمودند آنحضرت ایشان را بجناب پیر خود حضرت شیخ قدس الله سره العزیز بردند میفرمودند والله ماهیچ از حال ایشان اظهار نکردیم حضرت شیخ بنور فراست دریافته فرمودند بزرگان بحال ایشان تصرف نموده القاء کیفیات نسبت خود فرموده اند لیکن عزیزان نقشبندیه در رسیده باز نسبت خاندان خود ایشانرا عطا نمودند و مقاماتی که ازین طریقه حاصل کرده اند صحیح و بجاست بالجمله ایشان بگرم جوشی طینت و استعداد خود و آثار حرارت نسبت چشتیه ذوقها داشتند که آنحالات محل غبطهٔ طالبان راه مولی است تمام عمر با جوشیهاء محبت بسر بردند و در حین حیات آنحضرت رخت سفر بدارالبقا بر بستند زوجهٔ شریفه طریقه از حضرت ایشان گرفته سرشار بادهٔ محبت خدا بود بعد واقعهٔ ناگریز خود بخواب حضرت ایشان آمده گفت ملائك مرا در پیشگاه کبریا جلّ جلاله ایستاده نمودند من در انوار بی متناهی استغراقی یافته به بلا گردانی شاهد مقصود شتافتم ابواب مغفرت و رحمت بر من کشاده گشت الحمد لله ثم الحمد لله.

شیخ مراد الله عرف غلام کاکی رحمة الله علیه از اجلهٔ خلفاء حضرت ایشان درعلم وعمل شانی عالی داشتند ایشان ازانجماعه اند که حضرت شیخ تربیة آنها را حواله بحضرت ایشان نموده بودند ایشان بیمن تربیة آنحضرت بمقامات انتهاء طریقه رسیده خلافت یافتند و در ملك بنگاله مرجع و مآب طلاب گشتند صیت کمالات ایشان در آن دیار بصید دلها پرداخت و نفحات اخلاق حسنه و شمایم صفات کاملهٔ ایشان مشام جانها را معطر ساخت مردم بسیار سرمایهٔ جمعیت وآگاهی ازان مقبول بارگاه الهی

(۱) فرید الدین مسعود گنج شکر مرشد نظام الدین توفی سنة ٦٦٤ هـ. [١٢٦٥ م.] فی ملتان
(۲) عبد القدوس توفی سنة ٩٤٥ هـ. [١٥٣٩ م.] در بلده کنکوه

اندوخته بیاد خدا پرداختند ازان جمله محمد غوث احوال نیك دارد محمد دانش و محمد درویش از اصحاب ایشان استفاده از حضرت ایشان نمودند محمد دانش کار نسبت باطن بعنایات آنحضرت از فنای قلب و فنای نفس بفوق رسانیده بحضور وآگاهی و کیفیات استهلاك و اضمحلال که خاصهٔ فنای نفس است وقت خوش دارد محمد درویش در باطن بترقیات کثیره رسیده به نسبت کمالات مشرف شد ایشان اراده کردند که تفسیر کلام الله بزبان هندی بجهت تیسر طالبان تصنیف نمایند وحضرت ایشان منع فرمودند که اشاعهٔ انوار طریقه موجب حصول اخلاص و مرتبهٔ احسان می شود اوقات مصروف همین شغل باید داشت و بجز ذکر و مراقبه هیچ امر نباید پرداخت ایشان قبل از انتقال آنحضرت انتقال نمودند.

حضرت شیخ محمد احسان رحمة الله علیه از قدمای اصحاب و کمل خلفای حضرت ایشان از اولاد حضرت حافظ محمد محسن در نسب بشیخ عبد الحق رحمة الله علیهم میرسند در اوایل ایام جوانی از جهل و نادانی در عقیدهٔ ایشان انحرافی و در ظاهر از طریق مستقیم انصرافی پیدا شد در رؤیا دیده اند که حضرت ایشان شیر و برنج تناول نموده بقیه اش بایشان عطا فرمودند پس بدست مبارك شرف توبه و ارادات دریافتند و درین راه بکمال استقامت ثبات ورزیده بترقیات کثیره رسیدند و بنهایات مقامات طریقهٔ احمدیه فایز شده باطن خود را مظهر انوار آگاهی ساختند در نسبت ایشان جذبی و شورشی قوی بود در سیر ولایت قلبی بیتابی وصیحه های بیخودی بسیار داشتند از حرارت شوق و گرمی طپش باطنی در موسم سرما ایشان را حاجت بلباس پنبه دار نبود از غلبهٔ جذبات محبت تاب استماع اسم مبارك الله و آواز سماع نداشتند روزی در حضور مبارك فریادی بر آورده بیخود گردیدند آنحضرت فرمودند در نسبت شما ذوق و شوق خوب پیدا شده اگر بر چنین نسبت گرم جذبه و حالات عشق ومحبت کفایت کنند صحبت ما را ترك نمایند و الا مبادا اینچنین فریاد و نعره موجب ضرر شما گردد درینوقت ذکر و مراقبه مجمعی از ملایك کرام بود علیهم السلام از فریاد شما متفرق شدند و یکی ازینها بسوی شما تیز تیز نگریست واگر کار باطن خود حواله بما کنید توجهی کنیم که ازینمقام شورش

بمقام طمانینت رسید که نسبت اطمئنان به نسبت قرن اوّل مشابه است واز شائبهٔ ریا دور ایشان عرض نمودند بنده بشورش و طمانینت کاری ندارد مقصود رضاء جناب عالیست پس حضرت ایشان ایشان را طفره در مقام فوق نمودند و احوال آنجا فایض گردیده بیتابیهای ایشان را اطمینانی بخشید اما مقتضای استعداد گرم ایشان باقی بود گاه گاه بی اختیار فریاد بر آورده بیخود می افتادند روزی کسی نزد ایشان گفت که روزینه مولوی ثناء الله سبنهلی از وجه شبه مقرر شده فرمودند از سینهٔ حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه سیل انوار نسبت می آید که اینهمه کدورتها را می‌کاهد بمجرد این سخن فیض کثیری فایض شد ایشان آهی بر آورده بیخود افتادند یکبار باستماع این شعر **شعر** رفتم از میکده اما بدعا میخواهم٭ که ازین در نروم لغزش مستان مددی٭ بیتابیها نمودند هم چنین شورش محبت ایشان را مضطرب میداشت وبسا اوقات نغمهٔ عاشقانه بیخود میساخت عشق است که حیات افزاء دلهای طالبان است عشق است که بقابخش جانهاء سالکان است **بیت** هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق٭ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما٭ **فرد** گر عشق ترا نیست بتحقیق ز تقلید٭ چاکی بگریبان زن وخاکی بسر افکن٭ **بیت** کار ما عشق و بار ما عشق است٭ حاصل روزگار ما عشق است٭ ایشان میفرمودند در هنگامهٔ غارتگری شاه درانی من بر دروازهٔ کوچهٔ خود بهمت تمام متوجه نشستم که کسی از غارتگران درون کوچه نیاید بفضل الٰهی تا شب هرگز کسی در آنجا نیامد روزی شخصی که درد پهلو داشت بخدمت ایشان عرض نمودند بسلب اینمرض که هرگز به نمیشود همت گمارید همینکه اسم مبارك الله بگوش ایشان رسید نعره زدند درد دفعةً زایل شد میفرمودند در وقت شکست لشکر ملا رحیمداد از غلبهٔ کفار فقیر دران لشکر بود در چنین وقت قیامت انگیز نسبت باطن فقیر بغلبهٔ تمام ظهوری داشت که از شدت سرما و غارت و قتل کفار مرا هیچ خبر نبود و بتوجه ارواح عزیزان محفوظ ماندیم میفرمودند در ایام کسب سلوك طریقه فقیر را فقر و فاقه سخت در یافت سه فاقه پی درپی را یك فاقه میدانستم روزی حضرت ایشان احوال فقیر پرسیدند بیسامانی خود عرض نمودم متأسف شده اندکی آرد و کرتهٔ خاص کرامت فرمودند بیمن تبرك شریف تنکی بفراخی مبدل شد میفرمودند تا شش ماه بخدمت حاضر باشی حضرت ایشان کسب سعادت نموده ام

از ینجهت فیوض کثیره حاصل شد که از هیچ ریاضت و مجاهده اینچنین ترقیات میسر نیست.

شیخ غلام حسن رحمة الله علیه از برادران شیخ محمد احسان از مخصوصان اصحاب و زبدۀ احباب حضرت ایشان اند بمزید عنایت اختصاص داشتند طریقۀ شریفه ازآنحضرت گرفته بمقامات نسبت اینخاندان رسیده اوقات بیاد الٰهی خوش داشتند.

شیخ محمد منیر رحمة الله علیه از اولاد امجاد شیخ فرید گنج شکر رحمة الله علیه و از اجلۀ خلفای حضرت ایشان اند اشغال طریقۀ علیۀ چشتیه نموده حظی از اذواق و اشواق آن نسبت شریفه حاصل کردند و در طریقۀ نقشبندیه ارادت بدست حضرت ایشان نموده بالتزام صحبت شریفه بمقامات نهایت طریقه رسیده اجازت یافتند نسبت قوی وحالات بلند داشتند و در زاویۀ قناعت و توکل بیاد خدا مواظبت می نمودند حضرت ایشان میفرمودند نسبت ایشان بسیار قویست اگر قطب وقت، باشد ازیشان استفاده نماید ایشان در وقت سلوك تمام شب مراقبه میکردند و از کثرت مراقبه کشف و وجدان نیك داشتند طالبان بخدمت ایشان رجوع آوردند و حلقۀ ارباب ذکر بجمعیت تمام منعقد گردید اما عمر ایشان وفا نکرد و در حین حیات حضرت ایشان بمرض ذات الصدر در گذشتند و از موت ایشان بر دل آنحضرت غم و الم بسیار گذشت چنانچه بمولوی ثناء الله سبنهلی نوشته اند که شیخ محمد منیر از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند نوزدهم ماه ذی الحجه رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم بعمر طبیعی قریب است تسلی شدیم.

خواجه عباد الله از اولاد حضرت خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه طریقه از شیخ محمد منیر گرفته بعد وفات ایشان صحبت حضرت ایشان دریافته بتوجهات علیه بمقامات بلند رسیده اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت میفرمودند که نسبت ایشان بسیار قوی است سالها است که وفات نمودند.

حاجی جمال الدین از اصحاب شیخ محمد منیر بیمن صحبت مبارك حضرت

ایشان نسبت علیه کسب کردند و بزیارت حرمین شریفین رسیده در کوشهٔ قناعت بیاد مولی خوش میگذارند.

مولوی قلندر بخش رحمة الله علیه از خلص اصحاب و زبدهٔ خلفای حضرت ایشان اند عالم بودند بعلوم دینی علم معقول نیز تحصیل نموده قرآن مجید یاد کردند طریقه از حضرت ایشان گرفته بتوجهات علیه بنهایات مقامات طریقه رسیدند و اجازت تعلیم طریقه بدرس علم و ارشاد سلوك باطن اشتغال نمودند و در علم طب نیز مهارت داشتند علاج علل بدنی و قلبی میفرمودند ایشان را بخدمت آنحضرت نهایت اخلاص بود و مصاحب خاص بودند در رمضان المبارك در تراو یح قرآن مجید میخواندند و از حسن صوت وترتیل حروف که دأب تلاوت ایشان بود آنحضرت بسیار خوش میشدند در هرسال از وطن خود بزیارت حضرت ایشان آمده کسب انوار حضور می نمودند تا آن که برحمت حق پیوستند.

میر نعیم الله رحمة الله علیه از اکابر خلفای حضرت ایشان اند صحبت حضرت حاجی محمد افضل دریافته اند و بخدمت خلیفهٔ ایشان شیخ محمد اعظم رسیده بالتزام صحبت حضرت ایشان مقامات سلوك طریقهٔ احمدی تمام نموده اجازت تعلیم طریقه یافتند بعلم و ادب و حسن اخلاق موصوف بودند در محبت آنحضرت رسوخی بکمال و بتعلیم طریقه و درس علم دین اشتغال داشتند قرآن مجید یاد نموده علم قرائت و تجوید از قاری عبد الغفور سند دارند آنحضرت باستماع قرآن مجید از ایشان در تراو یح بسیار محظوظ میشدند روزی فرمودند فقیر از مولوی قلندر بخش وسید نعیم الله بسبب تهذیب اخلاق ایشان گاهی ناخوش نشده روزی حضرت سید نعیم الله را مخاطب نموده میفرمودند شما هر قدمی که در راه خدا و رضای مولی بر ما میدارید بر چشم ما می نهید اگر شما مردم از اوطان خود نیائید حلقهٔ مراقبه بی جمعیت و بی برکت گردد ایشان در حین حیات حضرت ایشان ازینجهان رحلت نمودند.

مولوی ثناء الله سبنهلی رحمة الله علیه از اعاظم خلفای حضرت ایشان اند علم ظاهر تحصیل نموده علم حدیث و قرآن از خدمت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه فرمودند

طریقه از خواجه موسی خان خلیفهٔ حضرت شیخ رحمة الله علیهما گرفته بذکر و مراقبه مواظبت نمودند و بامر ایشان استفادهٔ کمالات باطنی از حضرت ایشان نموده بنهایت مقامات سلوك طریقه رسیدند و بتعلیم طریقه مجاز گردیده در بلدهٔ سبنهل بدرس علوم و هدایت سلوك راه خدا پرداختند بعلم و عمل و صبر و استقامة موصوف و باخلاق نیك و اوصاف حسنه معروف بودند ایشان میفرمودند از شغل درس حدیث و تفسیر نور و صفا بسیار حاصل میشود و نسبت احمدیه قوة و ترقی میگیرد میفرمودند یکبار اندکی از طعام یکی از امرا تناول نمودم احوال باطن زایل شد چندانکه توبه و نیازمندی کردم هرگز آن حالات پیدا نشد اگرچه کیفیات نسبت دایم شامل حال است اما احوال و ذوق هیچ نمی یابم صاحب نفحات گفته است که یکی ازین طائفه فرمود از غایت تشنگی آب یك لشکری خورده بودم همه حالات باطن من تباه شد سی سال شده که اثر آن کدورت باقی است انتهی ایشان شبی رسول خدا را بخواب دیدند صلی الله علیه وسلم که بحال ایشان عنایت نموده یکروپیه یومیه مقرر فرمودند وآنچنان واقع شد که بعد دیدن این خواب یکی از اغنیا یکروپیه بجهت ضروریات ایشان معین ساخت حضرت ایشان بایشان نوشته اند الله معکم اینما کنتم شما درآنجا رفته جای فقیر گرم سازند که دران ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع بکار خود مشغول باید بود و تشویش را بخاطر راه نباید داد اوقاترا در ایصال منافع دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارند او سبحانه شمارا دولتی داده است شکر آن همین است قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم انشاء الله تعالی زود است که ضیق بوسعة بدل می شود فرد مشکلی نیست که آسان نشود ٭ مرد باید که هراسان نشود ٭ اگر از غیب چیزی معین گردد بیمضایقه آنرا قبول باید نمود که وجه معین بی طلب و سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد برآن نباشد خصوصا درین زمانه باعث رفع تفرقهٔ خاطر است و توکلِ صِرْف موجب بی جمعیتی و رأس المال صوفیه همین جمعیت است الله تعالی متبعان سنت نبویه علیه الصلوة والتحیه و درویشان خانقاه عالیجاه مجددیه را ضایع نخواهد گذاشت در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشند و صرف اوقات باینعمل متضمن فتوحات دو جهانی دانند ختم خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه هر روز بعد حلقهٔ صبح لازم گیرند و بجناب او

تعالی امیدوار و از غیر او ناامید باشند و از آشوب کفار مرهٹّه اندیشه نکنند انشاء الله تعالی دوستان مرا مضرتی نخواهد رسید و فقیر را حاضر شناسند انتهی حاجی محمد یار طریقه از ایشان گرفته بتوجهات حضرت ایشان نسبت حضور و آگاهی حاصل نمود باز بخدمت مولوی نعیم الله صحبت داشته.

سید احمد علی از اصحاب ایشان بخدمت آنحضرت استفاده کرده مغلوب جذبات نسبت قلبی گردید و از بس جذبات بیتابی خواب و خور ترك کرد اکثر اوقات بیقرار و از سکر حالات سر شار می بود بحسن تربیت حضرت ایشان بهوش آمد کار معاملهٔ باطن با فنای نفس رسانید اجازت تعلیم طریقه دارد و مدهوش کیفیتهای نسبت مع الله است.

میر عبد الباقی از اجلهٔ خلفای حضرت ایشان اند حظی از علوم ظاهر نیز دارند سالها کسب فیوض صحبت آنحضرت نموده بغایات مقامات طریقه رسیدند بکمال علم و تمکین آراسته اند و باخلاق نیك موصوف بعالم مثال مناسبتی تمام دارند حضرت ایشان در امور مرجوعهٔ دوستان ایشان را بجهت استخاره میفرمودند معلومات ایشان مطابق واقع میشد پنج بار بزیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشرف شده اند و بعنایات آنجناب مقدس ممتاز گردیده.

خلیفه محمد جمیل رحمة الله علیه از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان اند در ایام خوردی با والد ماجد خود یك توجه از آنحضرت گرفته بتحصیل علم و کتب طب شغل نمودند می گفتند الله تعالی بعد حصول حظ وافر از علم بیمن توجه حضرت ایشان داعیهٔ طلب راه خود بنده را عطا فرمود و در جستجوی مقصود بخدمت درویشان بسیار گشتم هیچ جا دلم آرام نیافت بخدمت حضرت ایشان رجوع آوردم آنچه در طلب آن مشقتها کشیده بودم در اینجا یافتم بتوجهات علیه بمقامات طریقه رسیده باجازت و خلافت مشرف شدم ایشان در تحمل و تمکین و استقامة بر امور شریعت و طریقت راسخ بودند نسبت قوی تا آخر مقامات سلوك طریقهٔ احمدیه داشتند در علاج امراض ظاهر و باطن ممتاز بودند درحین حیات آنحضرت برحمت حق پیوستند.

حضرت شاه بهیك رحمة الله علیه[۱] از اولاد حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بتوجهات حضرت ایشان از نسبت خاصهٔ آباء کرام خود حظ وافر اندوخته کار باطن تا بکمالات رسانیدند و باجازت آنحضرت هدایت و ارشاد راه مولی می نمودند و بر اتباع سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم و طریقهٔ احمدیه استقامة داشتند بعد واقعهٔ نا گزیر ایشان کفار سکهان که مزارات متبرکه سهرندی خراب نموده اند خواستند که نعش ایشان از قبر برآرند ایشان دستی بر سر یکی از کفار زدند فی الفور هلاك شد و رفقایش از بیم جان بگریختند ازظهور چنین خرق عادات کفار دست تعرض از مزارات باز داشتند.

مولوی عبد الحق رحمة الله علیه از برادران شاه بهیك طریقه از حضرت ایشان گرفته کار نسبت باطن تا بفناء قلب رسانیده بودند احوال نیك داشتند درس علم ظاهر میگفتند درعین شباب ازینجهان در گذشتند.

شاه محمد سالم رحمة الله علیه از قدمای اصحاب و زبدهٔ خلفاء حضرت ایشان اند تا ده سال کسب فیوض صحبت مبارك نموده مقامات سلوك طریقه را بانجام رسانیدند و اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت طالبان خدا پرداختند مردم بسیار بتوجهات ایشان بمرتبهٔ حضور و آگاهی رسیدند بر وضع و آداب حضرت ایشان استقامت داشتند در مکتوبی‌که بایشان نوشته اند ما بعافیتم شما بالتزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و بمردم بخاکساری و بی نفسی معامله نمائید که کمال نفس درنیستی است و هستی حق تعالی را مسلم صحبت فقرا و علما لازم گیرید و بر مکروهات زمانه صبر گیرید که دنیا زندان مؤمنانست و وعدهٔ راحت درآخرت است و بر نعمتهای الٓهی شکر واجب دانید و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از و خدمتی نباید خواست مگر بغلبهٔ محبت خود نماید پس مضایقه ندارد هر جا باشید با خدا باشید با استقامت باشید و بر محبت پیران طریقه باشید و السلام.

شاه رحمة الله رحمة الله علیه از کمل خلفای حضرت ایشان اند بکمال محبت و اخلاص اختصاص داشتند از ملك سنهد در طلب خدا بر آمده هر جا درویشی شنیدند بخدمتش رسیدند صحبت حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه دریافته اند و بآستان

---

(۱) به صفحهٔ چهل و چهارم مراجعت فرمائید

ولایت نشان حضرت ایشان رسیده تا چار سال کسب فیوض صحبت مبارك نمودند کار سلوك قریب بنهایت مقامات طریقه رسانیده اجازت یافتند ایشان را معاملات جلالی که در صورت ایذاء نفس و در معنی راحت روح را متضمن است خوش می آید صبر بلکه رضا بقضا شیوهٔ ایشان بود بر فقر و قناعت در زاویه یاد خدا و ترك ماسوی استقامت داشتند سرداران وقت را آرزو بود که روزینه قبول فرمایند پذیرا نمیشد در خانهٔ ایشان شبها چراغی جز نور ذکر خدا و روزها قوتی جز قوت اتباع مصطفی نبود صلی الله علیه وسلم سالها قبای عریانی در بر وکلاه مو بر سر لنگکی درکمر داشته اند در صحبت ایشان جم غفیری از طالبان جمع اند و حلقهٔ مراقبه بجمعیت تمام انعقاد یافت دو کس را اجازت تعلیم طریقه داده بودند شاه خدابخش از اصحاب ایشان احوال نیك داشت بخدمت مرزا مظفر رحمة الله علیه نیز رسیده وصحبت حضرت ایشان دریافته بعد ایشان حلقهٔ ذکر و مراقبه باجمعیت داشت وی نیز ازینجهان در گذشت محمد اکبر طریقه ازیشان دارد وفیض صحبت حضرت مرزا مظفر دریافته ترقیات نموده از حضرت ایشان ما نیز توجهات گرفته با فقیر بسیار نشسته و احوال گم کردهٔ خود دریافته پرداخت نسبت باطن کم میکند وفقه الله سبحانه و ایای لمرضاته.

محمد شاه طریقه از صوفی عبد الرحمن خلیفهٔ حضرت شیخ رحمةالله علیهما گرفته بخدمت حضرت ایشان رسیدند و بیمن تربیت حضرت ایشان قریب بانتهای مقامات طریقه رسیده اجازت هدایت طالبان حق یافتند در مسکن خود حلقهٔ ذکر و مراقبه با جمعیت مینمایند

میر مبین خان رحمة الله علیه از سادات کبار و عمدهٔ اصحاب و زبدهٔ احباب حضرت ایشان اند بکمالات ظاهر و باطن آراسته بودند طریقه از آنحضرت گرفته بانتهای مقامات طریقه فایز شد و اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت طالبان پرداختند و جمعی کثیر از برکت صحبت ایشان کسب حضور و جمعیت نمود بخدمت آنحضرت محبت راسخ و در اتباع اوضاع و اطوار حضرت ایشان جهد بلیغ داشتند لهذا در بارهٔ ایشان میفرمودند که میر مبین از اولیاء خداء کبیر و جانجانان صغیر است بهتر ازین در منقبت

ایشان عبارتی نتوان یافت پیر محمد از اصحاب ایشان بعنایات حضرت ایشان نسبت باطن تا بفناء لطیفهٔ نفس رسانیده کشف کونی صحیح دارد و اخبار مستقبله بدعوی میگوید و آنچنان واقع میشود ملایك و ارواح را عیان می بیند وی میگفت روزی در موسم سرما وقت صبح در دریا غسل میکردم گرگان رسیده برلب دریا ایستادند من شنا نمیدانستم توجه بحضرت میر مبین خان نمودم دیدم که عصا در دست رسیدند و گرگان را از آنجا دفع فرمودند.

میر محمد معین خان رحمة الله علیه برادر میر مبین خان در اخلاص ومحبت حضرت ایشان از اکثر عزیزان سبقت میداشتند طریقه از آنحضرت گرفته بمقام اجازت طریقه رسیدند بادب نیك مؤدب و باخلاق حسن مهذب بودند چنانچه در مکتوبی حضرت ایشان بایشان نوشته اند که آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر برادران را شریك نمودن ظلمی است نمایان حق تعالی نسخهٔ وجود شمارا ازین هم صحیح تر فرماید امروز دهم شوال بتقریب تعزیت والد بزرگوار شما که جامع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیاد کار گذاشته در آنوله حاضرم تحریر عبارات عزا پرسی خالی از تکلفی نیست که ما و ایشان بعلاقه همعمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالا که وقت رجوع بوطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم **بیت** امروز گر از رفتهٔ حریفان خبری نیست* فرداست درین بزم که از ما اثری نیست* ضعف بمرتبه ایست که حلقه درحالت اضطجاع اتفاق می افتد اگر چه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت است هم از بهر وجود او و هم از برای دیگران مردم محل شمارا بقاعده طَفْره تا ولایت کبری حق تعالی رسانیده است طرفه عفیفه خوش استعدادی است در عالم عقیده واخلاص پیشرو مردان است میر مکهو مساوی کمالات نبوة رسیده اند میر مبین خان شیخ مقرری است حلقه درین ایام صبح و شام خوب می شود مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصتی دهد که سیر سلوك اصطلاحی بتمامی رسانند جای شما خالی است درین آخر عمر هجوم فیوض و برکات بمرتبهٔ ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله.

میر علی اصغر عرف میر مکهو رحمة الله علیه از اقربای میر محمد مبین خان زبدهٔ خلفای حضرت ایشان اند و بوجاهت ظاهر وحلاوت باطن و آداب کامله موصوف طریقه از آنحضرت گرفته که کار سلوك باطن قریب بانتها رسانیده باحوال مقامات طریقه فایز شدند از بس اخلاص که ذکر رابطه بدوام رسانیده بانعکاس واردات عالیه حضرت ایشان نیز وقتی خوش داشتند بزرگان گفته اند محبت شیخ و ذکر رابطه اصلی است راسخ در کسب حالات و کیفیات الٓهیه و اینطریق از هر دو طریق ذکر و مراقبه موصلتر است ایشان مجمع فیوض الٓهی ومظهر انوار آگاهی بودند اجازت هدایت طریق باطن یافته طالبان را تلقین ذکر و مراقبه می نمودند در مرشدآباد ایشان را مرید بسیاری پیدا شد ومجمعی از ارباب قلوب انعقاد یافت در طلب قوت حلال پیشهٔ تجارت می نمودند اما شغل ظاهر ایشان را از تعمیر اوقات بوظایف عبادات باز نمیداشت و آیة شریفه (**رِجَالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ* النور: ۳۷**) وصف حال ایشان بود مدتی است که ازینجهان رخت سفر بر بستند.

محمد حسن عرب رحمة الله علیه از قدمای اصحاب حضرت ایشان مجاهدهٔ قوی داشت صایم الدهر بود چهل هزار بار ذکر کلمهٔ طیبه لساناً و ده هزار نفی و اثبات بحبس نفس جناناً و هزار بار سورهٔ اخلاص و درود و استغفار هر روز وظیفه داشت بتأییدات الهیه آیة شریفه (**وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* الجمعة : ۱۰**) وصف حالش بود شبها بیداری و روزها در حضور آنحضرت خدمتگاری می نمودند از برکت صیام و قیام و کثرت ذکر کشفی صحیح و وجدانی سلیم داشت در سه سال سلوك طریقهٔ احمدیه باتمام رسانیده خلافت یافت و بوطن خود رفته مرجع طلاب گردید حضرت ایشان میفرمودند که در تمام عمر یك کس طالب خدا و مجاهد راه مولی نزد فقیر آمده و آن کس محمد حسن عرب بود و این لفظ در وصف او کافیست.

محمد قائم کشمیری رحمة الله علیه از اصحاب خواجه موسی خان در طلب مقصود رنج سفر بسیار کشیده و صحبت درویشان بسیار دریافته صیام و قیام علی الدوام داشت و مجاهد بود در راه خدا بامر ایشان بخدمت حضرت ایشان رجوع نمود و بحسن

تربیت آنحضرت در سه سال بانتهای مقامات طریقه رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت برای دیدن حضرت خواجه موسی خان به بخارا رفت ایشان را در مرض موت یافت بعد واقعهٔ ایشان دید که حضرت ایشان ما بحال او توجهات فرمودند پس بیمن توجه آنحضرت او را در آنجا قبولی پیدا آمد و مردم بسیار بطلب طریقه رجوع نمودند اما دلش در آنجا قرار نیافت یکبار وی در خواب دید که وی باغی در مدینهٔ منوره دارد و در آنجا نهری از حضرت ایشان ما جاری است و آب ازان نهر در باغ او می آید و درخت و گلرا نضارت می افزاید ازینجهت اورا اشتیاق زیارت روضهٔ مطهرهٔ مصطفی صلی الله علیه وسلم غالب آمد وعزیمت حج نمود میگفت من دو پسر دارم نذر کردم که یکی را مجاور خانهٔ خدا و دیگر یرا خادم مسجد مصطفی گردانم صلی الله علیه وسلم.

حافظ محمد رحمة الله علیه از یاران خواجه موسی خان بامر ایشان استفاده از حضرت ایشان می نمود و یکبار او را قبضی صعب پیش آمد و بهیچ وجه بسطی نمی یافت وی بحوالی فنای نفس رسیده بود حضرت خواجه نقشبند را رضی الله تعالی عنه دید میفرمایند ای پسرك من اینقدر ترا چه کم است که اصل کار تصفیهٔ قلب از خواطر و تزکیهٔ نفس از رذایل است و این دولت نقد وقت داشت پس بعد مدتی دراز از وی خدمتی نمایان بظهور آمد که آنحضرت بحالش مهربان شده فرمودند امروز وقت رفع قبض شما رسیده است و بکمال عنایت در باطن وی توجهات فرمودند و عقدهٔ مالا ینحل سالها بیك التفات آن معرفت افزای دلها بگشاد و فیضی بر دل تنگش وارد شد که تدارك تنگیهای دیرینه **مصرع** خدمتْ ترا بکُنگُرهٔ کبریا کشد* حضرت خواجه احرار[۱] قدس الله سره العزیز فرموده اند ما هرچه یافته ایم بخدمت یافته ایم در حمامهای وقف زیاده از بیست کس درویشان را خدمت و مالش بدن کرده ایم تابیمن رضای درویشان دل ما بآب معرفت شست و شوی یافت و از لوث التفات ماسوا پاك و صاف گردید وی از خدمت یکی از مشایخ وقت که بخدمت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه انکاری داشت علم حدیث سند میکرد وروح مبارک حضرت مجدد رضی الله عنه حضرت ایشان را از توجه بحال وی منع فرمود بحلقهٔ شریفه می‌آمد اما توجه‌آنحضرت نمی یافت میفرمودند حق

(۱) عبید الله احرار طاشکندی توفی سنة ۸۹۵ هـ. [۱٤۹۰ م.] فی سمرقند

صحبت و خدمت قدیم شما بر ما ثابت است اما مرضی پیران کبار نیست که توجه بکنیم دران نزدیکی ویرا جنونی لاحق شد وکار بزنجیر کشید در جوششهای جنون میخواند **فرد** نقشبندیه عجب قافله سالارانند* که برند از ره پنهان بحرم قافله را* و بهمان عارضهٔ سودا در گذشت غفر الله له .

مولوی قطب الدین رحمة الله علیه حظی از علم ظاهر دارند و بصحبت مشایخ اینطریقه رسیده سبق ذکر از خدمت یکی از بزرگان اینخاندان گرفته شرف استفادهٔ صحبت حضرت خواجه موسی خان در یافتند و تا هفت سال ملازم خدمت ایشان بوده کار سلوك باطنی تا بفنای قلب و فنای نفس وحالات و واردات آن دو مقام رسانیدند و با خواجه ضیاء الله و شاه عبد العدل خلفاء حضرت محمد زبیر[1] و شاه عبد الحفیظ خلیفهٔ حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیهم صحبت داشته در نسبت خود قوتی کسب کردند والتزام صحبت حضرت ایشان ما نموده سالها استفاضه کردند و بمقامات عالیه فایز شده قریب بانتهای سلوك طریقهٔ مجددیه رسیدند فنا و نیستی بر ایشان غلبه داشت مهذب الاخلاق لین الجانب بودند در آخر عمر استهلاك واضمحلال نسبت باطنی بر ایشان غالب آمده از خود رفته ساخت و برحمت حق پیوستند.

مولوی غلام یحیی رحمة الله علیه از اجلهٔ علمای نحریر و زبدهٔ فضلای خوش تقریر بمکارم صفات موصوف بودند حفظ قرآن مجید نموده بدرس علم ظاهر میپرداختند برکتب علم معقول حواشی مفیده نوشته اند طبعی رسا و ذهنی در غایت ذکا داشتند طریقهٔ قادریه از خدمت یکی از مشایخ آنخاندان عالی گرفته سالها بذکر و شغل باطنی مواظبت داشتند بصبر و قناعت و استغنا از اغنیا بسر برده شانی و وجاهتی بهم رسانیدند آوازهٔ کمالات حضرت ایشان بجذب دل ایشان پرداخت از ملك پورب احرام طواف آستان ولایت نشان بسته شرف زیارت آنقبلهٔ خدا پرستان در یافتند و طریقهٔ نقشبندیه گرفته همت بر تحصیل مقامات سلوك طریقه گماشتند تا ششماه هیچ کیفیت ایشان را نه در یافت اما در سعی شغل باطنی پیش قدم بودند که اولین نعماء الٰهیه توفیق یاد اوست سبحانه و ادراك حالات و کیفیات از ثمرات دوام شغل بالله است بر وقت خود میشود

(۱) محمد زبیر بن ابی العلا بن محمد نقشبند بن محمد معصوم توفی سنة ۱۱۵۱ هـ. [۱۷۳۸ م.] در سرهند

اگر در دنیا از احوال صوفیه چیزی دست ندهد در آخرت که دار جزاست کیفیات عمل و اخلاص ظهور می نماید **بیت** تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن* که خواجه خود روش بنده **پروری** داند* یکی گفته است التلذذ بالبکاء ثمن البکاء دیگری فرموده اللذت فی الصلوة شرکٌ حکمت الٓهی یکی را بکیفیات اذکار محظوظ مینماید و دیگریرا بعلم اسرار سرافراز میفرماید و یکی را محض بتوفیق یاد و طاعت ممتاز میگرداند هر سه کس از مقبولان درگاه اند لهذا فرموده‌اند منا من علم و منا من جهل چنانچه علم اسرار و حقایق و مشاهدهٔ تفصیل تجلیات الٓهیه از نوادر است جهل حالات باطنی نیز اقل قلیل اصل کار محبت و توفیق مرضات الٓهی است اللهم وفقنا لما تحب و ترضی ایشان را بعنایت الٓهی حالات وکیفیات طریقه وارد شدن گرفت و به جذبات نسبت نقشبندی فایز شدند تا پنج سال کسب فیوض صحبت شریفه نموده سیر سلوك تا بتجلی ذاتی دایمی رسانیدند و اجازت تعلیم طریقه یافته سالماً وغانماً بوطن رفتند ایشان را آنجا قبولی پیدا شد و طالبان رجوع آوردند درس علم ظاهر موقوف کرده بمطالعهٔ احوال باطن اشتغال نمودند در کوشهٔ توجه الی الله مراقبات میفرمودند از ورود حالات وغلبات نسبت باطنی فرصتی نداشتند اما عمر ایشان وفا نکرد شیخ خاندان قادریهٔ ایشان بیمار بود بسلب مرضش توجه فرمودند مرض بایشان منتقل شد و بهمان مرض در گذشتند از ینجهت بخاطر حضرت ایشان غم و الم راه یافت چنانچه بعزیزی نوشتند که زخم رحلت مولوی غلام یحیی مرهمی ندارد واقعهٔ جانکاه ایشان در سینه آتشی زد و زهره را آب گردانید (**اِنَّا لله واِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُون* البقرة : ۱۰۶**) غیر از صبر چاره نیست که فردا ما هم میرویم ایشان در بیان مسئلهٔ وحدت وجود و وحدت شهود رساله نوشته بنظر حضرت ایشان در آورده مورد تحسین گشتند و آنحضرت بر ورق آن رساله این عبارت مرقوم فرمودند نحمد الله و نصلی علی رسوله سرگروه علماء فحول جامع علم معقول و منقول سید غلام یحیی اوصله الله الی ما یتمنی که بسبب اخوت طریقه باین هیچمدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئلهٔ وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق اینست با اینهمه ایجاز قدر کافیست به بیان وافی جزاهم الله خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین مکشوفین اگر چه خالی از

تکلفی نیست متضمن مصلحة عمده است هی الاصلاح بین الفئتین العظیمتین رحم الله عبدا انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی گفت فقیر راقم تطبیق درین دو مسئله که یکی از مقتضیات مقامی ناشی است و دیگری از مقامی دیگر فایض پیش ارباب حال محال است اما در تحقیق هر دو مشرب خفای نیست کسیکه در طریقهٔ مجددیه بعلم و وجدان سیر نموده بر وی اینمعنی ظاهر است .

مولوی غلام محی الدین رحمت الله علیه از سادات صیحح النسب در نسب بحضرت غوث الثقلین میرسند رضی الله تعالی عنه عالم بودند بعلوم معقول و منقول و حافظ کلام الله و ماهر حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم زاهد و عابد از ماسوا منفرد بمقام توکل رسیده بغلبهٔ طلب خدای یگانه از آشنا و بیگانه بریده با مشایخ وقت خود صحبت داشته و از انظار عنایت بزرگان بهره برداشته ذکر و اشغال طرق اهل الله نموده و کیفیتی از اذواق قلبی حاصل فرموده اما از کمال تعطش این راه تسلی نداشتند ایشان و مولوی غلام یحیی و مولوی عبد الحق یکروز بخدمت حضرت ایشان رسیده اظهار طلب طریقه نمودند آنحضرت آن هر دو بزرگ را قبول کرده ایشان را فرمودند که در شما وحشتی معلوم میشود چندی دیگر در طلب فقرا سعی نمائید ایشان تا دو سال بخدمت مشایخ دهلی و هرجا درویشی شنیدند رسیدند هیچ جا دل ایشان تسلی نیافت پس بخدمت مبارك رجوع نموده تا شش سال بالتزام صحبت شریفه از تجلیات صفات و شیونات گذشته تا تجلیات ذاتیهٔ دایمه فایز شدند و اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت روز عطای خرقهٔ اجازت بایشان فرمودند که شما را در واقعه بشارتی از غیب خواهد رسید پس بفقیر گفتند من یکی از اجلهٔ بزرگان را بخواب دیدم که سورهٔ **(وَالضُّحٰی)** تا آخر آن بر من خواندند و این بشارت حصول هدایت و ترقیات و مقام رضا است ایشان میگفتند که در ایامی که بحضرت ایشان رجوع آوردم در حلقهٔ ذکر دیدم که غوث الاعظم بجای ایشان نشسته اند و نیز یکبار دیدم که حضرت غوث الثقلین تشریف آوردند حضرت ایشان هدیهٔ نیازی از درون حجره آورده بخدمت آنحضرت گذرانیدند مرا یقین حاصل شد که فیض قادری نیز درین خاندان شامل است که فیض التفات

غوث اعظم رضی الله عنه بصورت آنجناب متمثل شده دو بار بنظر آمد زبانی یکی از ثقات شنیده ام استاد ایشان مولوی باب الله ارادهٔ زیارت مزار فایض الانوار حضرت غوث الثقلین نموده بودند آنحضرت در خواب ایشان آمده فرمودند فرزندم غلام محی الدین پیش شما تلمذ می نماید دیدن او دیدن من است حاجت اختیار رنج سفر نیست مولوی نعیم الله نوشته اند که یکبار پیراهن ایشان تبرکاً پوشیدم آنچنان فیوض و برکات یافتم که گاهی بچنین حالات نرسیده بودم ایشان را در او رنگ آباد اصحاب فیض طلب بسیار جمع آمدند وصحبت افاده گرمی گرفت مدتی در آنجا بوده بحج رفتند زیارت حرمین شریفین دریافته در جوار خانهٔ خدا یا قریب مدینهٔ مصطفی صلی الله علیه و سلم آسودند.

مولوی نعیم الله بهڑائچی عمدهٔ خلفای حضرت ایشان جامع اند در علم معقول و منقول در وقت تحصیل علم میخواستند که بشغل باطنی پردازند در منامی بشارت یافتند که حصول این دولت بصحبت شیخ کامل مکمل وابسته است و هنوز وقت آن نرسیده پس بعد تحصیل علم طریقهٔ نقشبندیه از خلیفهٔ محمد جمیل که ذکر ایشان سابقاً گذشته گرفته بخدمت حضرت ایشان رجوع آوردند و بالتزام صحبت و خدمت در چهار سال بمقامات علیهٔ اینطریقه رسیده بتجلیات ذاتیهٔ دایمی فایز شدند و خرقهٔ اجازت و خلافت یافته در وطن خود مرجع طالبان گردیدند و در صحبت ایشان دلهارا جمعیت و حضور حاصل است بکمال استقامة بر طریقهٔ شریفه واتباع سنن نبو یه واخلاق حسنه آراسته اند در کوشهٔ صبر و قناعت اوقات بیاد خدا معمور میدارند حضرت ایشان بحال ایشان عنایت بسیار داشتند چنانچه از حال خود چنین نوشته اند که آنحضرت در بارهٔ فقیر فرموده اند صحبت چهار سال شما برابر صحبت دوازده سال دیگران است و از نور نسبت و فیض صحبت شما عالمی منور خواهد شد و فتوحات دو جهانی حق سبحانه شمارا ارزانی خواهد داشت انتهی الله تعالی ایشان را با این کمالات سلامت دارد کرامت الله و اسد علی بیگ را از اصحاب ایشان شنیده ام که باحوال نیك ممتاز اند.

مولوی کلیم الله بنگالی رحمة الله علیه از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان

انـد طریقه از خدمت مبارك گرفته سالها فیوض باطنی حاصل نمودند و به نسبت کمالات رسیـده و اجـازت یـافـته بوطن خود رفتند ایشان میگفتند مرا از مطالعۀ مکتوبات شریفۀ حضرت مجدد رضی الله تـعالی عنه محبت و عقیدۀ قوی بخدمت ایشان پیدا شد و از انوار کلام شریف و تحقیقات ایشان دل را حضوری و آگاهی بر دوام حاصل گشت یکبار در خانـۀ قاضی مرشد آباد بضیافت بودم بمجرد خوردن طعام قضا حضور و صفا از باطن زایل شـد و کـدورتـی بردل طاری گشت که بهیچ عمل دور نمیشد اشتیاق صحبت درویشان غـالـب آمـد کـه شـایـد بـیـمن التفات بزرگی آن صفا وحضور باز حاصل گردد بخدمت بزرگان رجوع آوردم هیچ جا دل مرا جمعیت و آگاهی دست نداد بخدمت حضرت ایشان فـایـز شـدم و بمجرد دیدار فایض الانوار دل را اطمینانی حاصل گردید طریقۀ نقشبندیه از حضرت ایشان گرفتم بحال فقیر توجهات فرمودند تا پانزده روز اثر توجه در باطن خود نه دریافتم آنحضرت میفرمودند که لطایف شما خوب جاری شده بنده ساکت بودم روزی در راهـی مـیـرفـتـم ناگهان دل بحرکت آمد و آواز اسم ذات بگوش من رسیده مضطرب سـاخـت فـقیر راقـم حـرکـت ذکـر ایشان بچشم سر عیان دیده ام حرکت ذکر مبتدی را خـوش مـی آیـد امـا کـار دوام تـوجه بخدا و خلو مدرکه از ماسوا است ایشان میگفتند در مـشـکلی سـخـت در مانده بودم و هیچ اسباب بر آمد کار بنظر نمی آمد ختم حضرت مجدد رضی الله تـعـالی عـنـه بجهت روای حاجت شروع نمودم در خوابی دیدم که دریائی است زخار درنهایت طغیان و باد صرصر طوفانی انگیخته است و من در کشتئ کاغذین میخواهم کـه از طـرف روانـی آب بـیـرون بـرم بـغایت اضطراب دارم که بااینحال رسیدن بساحل ممـکـن نـیـسـت شـخصی از غـیـب بمن گفت بیم مدار کشتئ تو بمدد حضرت مجدد بمنزل مـیـرسـد دیـدم کـه بـاد سـاکن شد وکشتی بحفاظت تمام بمقصود رسید در دو سه روز آن مـشـکـل حل گـشـت رجوع فقیر در بر آمد حاجات بجناب امام ربانی میشود وکارها از غیب بآسانی می شود رحمة الله علیه.

میر روح الامین رحمـة الله عـلـیه از سادات کبار قصبۀ سونی پت اند از خدمت عـزیـزی طـریـقـۀ قـادری گـرفته بشغل باطنی مواظبت می نمودند و بعضی اذکار خاندان

شطاریه از بزرگی اخذ کرده بعجائب واردات رسیدند می گفتند ذکر اسم ذات بمرتبه بر من استیلا یافت که هر جا اسم مبارك الله مشاهده می نمودم یکبار دیدم که دیوار طرف قبله بشگافت وجمال کعبهٔ شریفه بیحجاب عیان گردید ارواح اولیا را بچشم سر زیارت می نمودم و حرارت و شوق قلبی نقد وقت داشتم اما دل مرا اطمینانی نبود تا آنکه بخدمت حضرت ایشان پیوستم جمعیت و طمانینت حاصل شد و آنچه آرزو داشتم بدست آمد ایشان سالها بخدمت آنحضرت استفاده نموده اند و بمقام اجازت طریقه رسیده از آنجا ترقیات کردند نسبت ایشان تابکمالات رسیده بود استقامة قوی داشتند حضرت ایشان میفرمودند ایشان محمدی المشرب اند صاحب نسبت قوی در آخر عمر قرآن مجید حفظ میکردند حفظ تمام ناکرده ازینجهان در گذشتند سیوطی[1] رحمة الله علیه در شرح الصدور در حدیثی آورده که هر که حفظ تمام ناکرده میمیرد ملایك ویرا سیبی میدهند بمجرد استشمام رایحهٔ آن قرآن تمام یاد او میگردد فرزند ایشان میر غلام حسین که طریقه از حضرت ایشان دارند در واقعه از روح عزیزی پرسیدند که از حال پدرم میر روح الامین بگو گفت در جوار ما تلاوت قرآن مجید مینمایند سیوطی در همان کتاب نقول تلاوت اموات در قبور بسیار آورده و در حدیث است **(کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون)** محتمل است که ایشان نیز تلاوت میکرده باشند این تلاوت اموات بنا بر عادت و احتظاظ نفوس ایشان است و دران هیچ کلفتی نیست و مدار تکلیف دنیا است یکی از اولیا گفته است اگر در بهشت نماز نیست مرا بآن نیاز نیست لذت نماز و مناجات را زیاده تر از لذات آخرت دانسته آرزوی عبادت دارد در بهشت آنچه خواهد میسر بود و حصول رضوان الله اکبر بود .

شاه محمد شفیع رحمة الله علیه طریقه از خدمت بزرگی گرفته بالتزام صحبت مبارك حضرت ایشان کار باطن خود بمقامات بلند رسانیده بود و بتجلیات ذاتیه فایز گردیده بیاد الٰهی وقت خوش داشتند

محمد واصل و محمد حسین از خدمت یکی از عزیزان این طریقه ذکر و مراقبه تلقین یافته هژده سال در صحبتش کسب انوار جمعیت نمودند و سکر حالات نقد وقت

(۱) عبد الرحمن جلال الدین السیوطی توفی سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] در مصر

ساخته تمام شب در بیخودیهای مراقبه بسر می بردند بعد انتقال پیر خود بخدمت حضرت ایشان رسیده بتحصیل فیوض طریقه پرداختند دران نزد یکی محمد واصل مرد و در جوار حضرت خواجه باقی باالله قدس الله سره مد فنی یافت محمد حسین در سالها بالتزام صحبت آنحضرت ترقیات خوب نمود و کیفیات نیك پیدا کرد در سیر ولایت قلبی اشعار عاشقانه میخواند **فرد** خنجر ناز تو تنها نه مرا کشته و بس* یعلم الله که جهان جمله قتیل است و قتیل* دلهارا باهتزاز آورده ذوقی حاصل میکرد سیر سلوك تا به نسبت کمالات رسانید چون خوگر استغراق نسبت قلبی بود از بیرنگی و لطافت نسبت مجددی چندان محظوظ نگردید روزی فقیر بحال او توجه نموده بر کیفیات هر مقام آگاه ساختم گفت حالات کیفیات هر مقام جدا جدا دریافتم اما نسبت کمالات بدریافت من نمی آید گفتم امام طریقه حضرت مجدد حاصل این نسبت عالی بجز جهل ونکارت نگفته اند که ادراك و وجدان از تجلیات ذاتیه کوتاه پس چند مدت بصبر و جبر در صحبت مبارك حاضر میشد هرگاه آن لطافت و بیرنگی قوتی یافت و درینمقام قدم گاهی راسخ پیدا شد شکایتش بشکر مبدل گشت و اجازت تعلیم طریقه یافته بوطن رفت.

شیخ غلام حسین تهانیسری گزیدهٔ اصحاب کار کردهٔ حضرت ایشان اند در بلدهٔ بتّیاله بملك پنجاب علم فقه خوانده اند و از خدمت شیخ غلام قادر شاه قادری طریقهٔ قادریه گرفته با حضرت محمد میر هفت سال صحبت داشته صوفی عبد الرحمن خلیفهٔ حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد را رحمة الله علیهم دیده بودند و توجهات گرفته از کثرت ذکر که هر روز پنج هزار نفی و اثبات بحبس نفس تا هفت سال می نمودند جمعیتی حاصل فرموده بخدمت حضرت رسیده سالها التزام صحبت مبارك نمودند و بتوجهات علیه در مراتب سلوك طریقه ترقیات کردند کار سیر وسلوك باطنی از تجلیات اسم الظاهر گذرانیده معاملهٔ باطن خود بتجلیات اسم الباطن رسانیدند لهذا از گرمیهای حبس نفس و کیفیات ولایت در نفس ایشان تاثیر ایست گرم شوق افزا و آزادی و بی تکلفی بسیار دارند وجدانیات ایشان در ادراك حالات باطن صحیح است در رامپور افغانان از ایشان طریقه گرفته اند و بتوجهات ایشان گرمی وحرارت قلبی کسب کرده فقیر اصحاب

ایشان را از کیفیات و برکات صحبت ایشان بهره در یافته دو کس را از ان جماعة ممتاز دیده ام درویشی با خدا بودن است سعادت کسی است که عمر خود بیاد الٰهی و اتّباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بسر نماید و سرمایهٔ حیات نقد وقت خود فرماید ایشان بحج رفته بودند الحمد لله که شرف زیارت حرمین شریفین یافته بسلامت مراجعت نمودند.

مولوی عبد الکریم و مولوی عبد الحکیم از ملك پورب بعد فراغت از تحصیل علوم باستماع آوازهٔ کمالات حضرت ایشان بحضور پر نور رسیده طریقهٔ نقشبندیه گرفتند چند سال کسب فیوض انوار حضور و آگاهی نموده بمقام اجازت رسیدند و بارشاد طالبان مأذون گشته بوطن رفتند مولوی عبد الکریم درین اوقات قضا نمودند و مولوی عبد الحکیم انزوا گزیده و ترك ماسوا گفته در گوشهٔ قناعت بیاد الٰهی پرداختند وقت نیمروز اندکی طعام بیمزه خورده به تنهائی بمراقبه و ذکر مشغول میشدند لهذا در نسبت ایشان قوتی بسیار بهم و مصدر خوارق عادات گردیدند یکی از اغنیا پانزده هزار روپیه هدیه آورد که بر دست شما بیعت میکنم از بس زهد قبول نکردند یکبار بیماری مجذوم گِل و لای آب وضوی ایشان تبرکاً ببدن مالید و غُسالهٔ وضو استشفاءً نوش نمود در چند روز صحت یافت ایشان را بظهور چنین کرامات قبولی پیدا شد و مرجعیتی پذید آمد اوقات و اعمال و احوال ایشان جای غبطهٔ ما پس ماندگان مقام بطالت است دل از التفات ماسوا رسته و جان بیاد مولی پیوسته در بروی خلق بسته اند سعادتی است که مقصود دوستان خدا است.

نواب ارشاد خان از مخصوصان جناب حضرت ایشان اند بمکارم اوصاف موصوف بودند و در محبت و اعتقاد آن حضرت شانی عالی داشتند که دست هرکسی آنجا نتواند رسید بواسطهٔ محبت وصحبت حضرت ایشان با وجود علائق بسیار نسبت این خاندان کسب نموده اجازت ارشاد طریقه یافتند خدمتهای لایقهٔ آن جناب بجا آورده قربی و معیتی خاص پیدا نمودند ظفر علی خان فرزند ایشان طریقه از حضرت ایشان داشت مدتی است که پدر و پسر هر دو ازین خاکدان بال تعلق افشانده بعالم جاودانی رخت اقامت کشیدند.

غلام مصطفی خان رحمة الله علیه از اصحاب حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه بحسن تربیت حضرت ایشان حظی وافر از نسبت خاندان احمدی حاصل نمود در سلوك نسبت باطن تا بتجلیات ذاتیهٔ دائمی رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت چند کس را مشغول یاد حق سبحانه نمودند باخلاق نرم آراسته بودند تعظیم خلق خدا که مظهر کمالات الهی است بر ایشان استیلا داشت ادنی متوسلان خود را در تمام عمر بلفظ تو یاد نکرده اند همه را باحترام پیش می آمدند در وقت عطای تنخواه نوکران را زیاده بر ما تقرر عنایت می نمودند بخدمت آن حضرت اخلاص تمام داشتند خدمتهای پسندیده بجا آورده بجناب الهی قبولی بهمرسانیدند که خادم درویشان در فیوض و برکات با ایشان است **(نعم المال الصالح للرجل الصالح)** وصف ایشان بود حضرت ایشان بعد واقعه بر مزار ایشان تشریف فرما شدند تا دیری مراقب نشسته سر بر داشته فرمودند سبحان الله اگر فقیر را بیقین معلوم شود که قبر من این چنین محفوف انوار الهی خواهد شد نوبت شادیانه بر آستانهٔ خود بلند آوازه نمایم این همه ظهور مغفرت و رحمت از حسن اخلاص ایشان است.

آخون نور محمد قندهاری رحمة الله علیه از علم دین بهره داشتند طریقه از آخون فقیر گرفته بورزش اذکار آنخاندان اجازت تعلیم طریقه یافته بودند سوزی در سینه و گدازی در دل داشتند اما درد دل ایشان تسکین نمی یافت بخدمت حضرت رسیده طریقهٔ نقشبندیه گرفتند وسالها کسب فیوض صحبت نمودند کار سلوك طریقهٔ احمدیه قریب بانتها رسانیدند نسبت نورانی داشتند بخلوت و انزوا بسر میبردند بعد واقعه حضرت ایشان گفتند که منصب نیابت آنحضرت و ترویج طریقه بمن رسیده از روح مبارك حضرت ایشان محمد معصوم و از حضرت خواجه نقشبند قدس الله اسرارهما نسبتی تازه باُوَیْسیت یافته ام و دولت افاضات باطنیه از خانهٔ مغل انتقال نموده بخانهٔ افغان رونق افزای احوال طالبان گردیده شخصی که بخدمت حضرت محمد زبیر و مشایخ این خاندان صحبت داشته میگفت انوار و برکات باطن ایشان بسیار زیاده شده گویا نهر خشکی بود که از زلال نور جاری گشت و چند کس که بخدمت بجهت اخذ طریقه

رجوع نمودند نیز میگفتند که فیوض بسیار در خدمت ایشان حاصل میشود لهذا دعویهای عریض می نمودند که فیضی و طی مقامات که در صحبت حضرت ایشان در مدت بسیار حاصل میشد باندك توجه من نقد اوقات طالبان خدا میگردد بالجمله بعلم وعمل و ضبط اوقات بر وضع طریقهٔ احمدیه آراسته بودند اما عمر ایشان وفا نکرد در چند روز رخت حیات بر بستند غفر الله له.

ملا نسیم از اجلهٔ خلفای حضرت ایشان اند سلوك باطنی در طریقهٔ احمدیه بتوجهات علیهٔ آنحضرت قریب بانجام رسانیده و در کسب مقامات تا بکمالات تربیت یافته و بطریق طفره تا آنجا که خدا خواست رسیده حالات نیك دارد در هر سال از وطن بخدمت مبارك آمده انوار طریقه حاصل می نمود در اخلاص و محبت و متابعت حضرت ایشان راسخ است هیچکار بی اجازت آنحضرت نمی کرد یکبار می خواست که قی نماید گلوی خود بند نموده بخدمت مبارك رسید که اگر اذن شود استفراغ بکنم لهذا بکمال متابعت آنحضرت از مقبولان بارگاه الّهی گشت طالبان بخدمت او رجوع آوردند و بیمن توجه او بجمعیت وحضور میرسیدند از زبانی ثقه شنیده ام که یکبار برشخصی توجه بجذبهٔ تمام نموده بود تاب نیاورده تادیری اضطراب و بیتابی می نمود آخر بهمان حال برحمة حق پیوست ذات کثیر البرکات او بسیار غنیمت است بدرس علم و تعلیم طریقه اوقات خوش می گذارد.

ملا عبد الرزاق در علم فقه و اصول مهارت تمام دارد و بالتزام صحبت مبارك حضرت ایشان حالات نیك پیدا کرد و در مدارج قرب الّهی ترقیات نموده تا بکمالات فایز گردید اجازت تعلیم طریقه یافته بافاضه علم ظاهر و باطن صرف اوقات نیك دارد.

ملا جلیل بصحبت حضرت ایشان پیوسته سالها کسب انوار باطن نمود و نسبت باطن تا بکمالات رسانیده اجازت تعلیم طریقه یافته بیاد مولی وقت خوش دارد و بهر که خدا خواست طریقهٔ مشغولی باطن گفته بذکر الّهی دلش را زنده ساخت.

ملا عبد الله رحمة الله علیه بعلم و ادب مردی بود صالحی بیمن صحبت حضرت ایشان از ارباب حضور و آگاهی گردید چند روز با ملا نور محمد صحبت

داشت و بوطن خود رفته بکثرت ذکر ومجاهده در احوال قلبی رسوخی پیدا کرد طالبان بسیار بر وی جمع آمده بتوجهات او بجمعیت و حضور فایز شدند بعد انتقال وی برادرش که از خدمت شریف او باجازت تعلیم طریقه رسیده بود صحبت حلقهٔ ذکر گرم داشت وی نیز ودیعت حیات سپرده بزرگی را قایم مقام خود گذاشت و مردم بوی رجوع دارند.

ملا تیمور طریقه از حضرت ایشان گرفته بمقام فنای قلبی رسیده احوال حضور و آگاهی نقد وقت خود ساخت و با ملا نور محمد صحبت داشته در وطن خود ریاضات شاقه اختیار نمود و بحفظ نسبت باطن جهد بلیغ فرمود در نسبتش ذوق و شوق و استغراق پیدا شد و مرجع طلاب گردید مردم بسیار بر دست او انابت نمودند وکفار شیفتهٔ تأثیرات گرم باطن مبارکش گردیده اسلام آوردند و بالتفات شریف او شغل طریقه دارند رافضیانرا جذب صحبت گیرای او از اهل سنت و جماعت گردانیده مشغول بیاد خدا ساخت طالبان حرارت شوق درصحبت ملا نسیم از جمعیت و طمانینت حظی نیافته بخدمت وی رجوع آورده بمقصود خود رسیدند الحمد لله فالحمد لله از اصحاب حضرت ایشان ملا اولیا و ملا ابراهیم و شاه لطف الله و ملا سیف الدین و محمد خان و خواجه محمد عمر و خواجه یونس و شیخ قطب الدین و شیخ محمد امین و شیخ غلام حسین و دیگر اعزه بمقامات قرب خدا امتیاز یافته رو از ماسوا بر تافته اند رحمة الله علیهم اجمعین.

فصل هژدهم در ایراد بعضی مکتوبات حضرت ایشان که بمخلصان خود تحریر فرموده اند

مکتوب اول برخوردارا مکرر التماس تحریر نسب و حسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها بران مترتب نبود تغافل می نمودم اکنون که سماحت از حد گذشت مجملی محرر میکردد دریابند که در حقیقت سرمایهٔ وجود فقیر در آغاز قطرهٔ آبی و در انجام مشت خاکی است و در عالم اعتبار نسب این خاکسار به بیست و هشت واسطه بتوسط محمد بن حنفیه به شیرپیشهٔ کبریا علی مرتضی علیه التحیة و الثنا میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری بتقریبی از بلدهٔ طائف درمملکت ترکستان افتاد و با صبیهٔ یکی از حاکمان آنحدودش که سردار الوس قاقشلان بود وصلت دست داد چون اورا پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت وقتی که همایون پادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنه سور مستخلص گردانید ازان خاندان دو برادر محبوبخان و بابا خان نام را که بسه واسطه بامیر مذکور میرسند همراه آورد احوال این هر دو در تواریخ اکبری مسطور است و نسب مادری این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه به باباخان منتهی میگردد پدرم بجرم خان مذکور که در عهد اکبری مصدر بغی شده بود بعار کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگ زیب پادشاه گذرانیده آخر بدولت ترك دنیا معزز و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقهٔ قادریه استفاده نموده در سال هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرمود در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر او نشست و در بیست کمر همت بسته دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارفه در عهد پدر خوانده بود کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد الله ابن سالم مکی گذرانید و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبد الخالق شوقی سند کرد و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب حضرت سید

السادات سید نور محمد بدوانی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ متعدده این طریقه استفاده نمود و آخر بآستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سود مدتی خدمت ایشان کرده خرقه و اجازت طریقهٔ قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نموده و تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خدا خاتمه بخیر کند ببرکت حبیبه صلی الله علیه وسلم.

مکتوب دویم در رفع اعتراض که احوال متوسلان طریقهٔ احمدیه موافق با دعوای مقامات بلند انتهانیست مخدوما دو شبهه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرات سهرند دعوای مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بظهور نمی رسد دیگر آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند وحالات آنها دلالت بران بشارتها نمیکنند و مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد می نماید جواب شبههٔ اول بدانند که بزرگان پیشین با وجود تحقق فنا دعوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملو است غایة ما فی الباب جماعهٔ ازان طایفه باظهار این امور مأمور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس درشان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز می تواند نمود و هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در مبداء فیاض بخل ودریغ ممکن نیست پس در حق آن بزرگان حسن ظن را چه مانع است آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعفا را اعتباری نه و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرایط ولایت اند و نه از لوازم آن و مخفی نیست که صحابهٔ کرام که افضل جمیع امة مرحومه بوده اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه و تابعین

اتّباع کتاب و سنت است اذواق و مواجید اهل این طریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت است (فَلاَ تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِين*)[١] جواب شبهه دو یم آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسانی نیست علی الخصوص ادراك نسبت بی کیف این طریقه کار هر عمرو و زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نمی ماند و آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریك اند و از صدور معاصی احیاناً غیر معصومین هیچ کس محفوظ نیست و حق اینست که بنا بر بُعد زمان نبوت و قرب قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتها بی حقیقتی نیست و مقصود این مشایخ از بشارت آنست که مرید ازان مقام نصیبی یافته نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعة در آن مقام رسانیده تا مساوات بآنها لازم آید واگر مرد خوش استعدادی عمری در این کار جد و جهد بکار برد و شریك دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد **بیت** فیض روح القدس ار باز مدد فرماید* دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد* و بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی می باید که انوار پیر لازم مرآت مرید گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبهٔ کمال و تکمیل رسد پس در بعض اوقات عکس مقام در آئینهٔ باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام بتحقق نه رسیده و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار می آرد پس آثار اگر ظهور ننماید واین اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب است و مریدان بنابر ضعف همت التماس بشارت مقام واجازت ارشاد در اضطراب اند

مکتوب سیوم دربیان لفظ نسبت بطور صوفیه پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد بدانند که نسبت در لغت عرب عبارت است از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانه و خلق واقع است که متکلمین تعبیر میکنند ازان بصانعیت و مصنوعیة چون نسبت کُلال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین معلوم می شود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر ازان نسبت بظهور

---

(١) آل عمران: ٦٠

وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صُوَر موج و حباب و میگویند این کثرت اعتباری فراهم وحدت حقیقی ماء مطلق نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیة خلق است با حق و اینمعنی را بتأویلات و تمثیلات مشروع و معقول می سازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضوای منبسطه شمس با شمس میفرماید و ظل اینجا بمعنی تجلی است یعنی ظهور شی در مرتبهٔ ثانیه و این کثرت ظلی نیز محل وحدت حقیقی شمس نمیتواند شد این قدر فرق است میانه تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از اصل او نیست همان اصل در مرتبهٔ ثانی ظهور کرده خود را ظل وا نموده است اما حمل مواطات یکی بر دیگری اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نکنند و اینمعنی را از کتاب و سنت بآسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقایق ممکنات در مرتبه علم الٓهی مرکب اند از اعدام و وجود باینمعنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر است به جهل و عدم القدرت که معبر است بعجز و غیرهما مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در علم الٓهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات دران مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه در مرآت خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجیه گشته اند پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست از وجود و توابع آن ظلاً و انعکاساً مستفاد است از حضرت وجود الحق جل شأنه فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدمْ منشأ شر و نقص است و وجودْ مبداء خیر و کمال و عالم مرکب است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتیٔ اوست و وجود عاریتی ناچار عالم مجموعهٔ حسن و قبح خواهد بود و اما وجوه حُسن مستفاد از حضرت وجود است وجهات قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالك بقوة استعداد خود و جذب مشایخ که ظل جذبهٔ الٓهیه

است بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب قطع مسافتی که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع است فرماید برکات آن نسبت محاذات که در میانه ظاهر و مظهر متحقق بود برفع این حجب که مانع انوار ظهور شمس حقیقة در مراة تعین سالك بود تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد اینحالت را بنسبت فنائی تعبیر میکنند و بعد فنا لازم است که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند که سالك بآن وجود کارخانهٔ بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقائی میگویند پس سالك اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی بتمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده و زمان نبوت باقی است نبی میگردد و بدرجهٔ عصمت که عبارت است از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر نه بقدر طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف است در ترقی افتد و بوجود حق که خیر محض است نزدیك تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلاء انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما باحتمال وقوع شر احیاناً ولی و نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند اینست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور نسبت که در اصطلاح قوم است بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله فافهم و السلام.

مکتوب چهارم دربیان علم حضوری و حصولی مخدوما این سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم دوام حضور است گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست بدانند که بنای این شبهه بر اشتباهی است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالِم است یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود وحصولی حصول صور معلومات است در مرأت ذهن بتوسط عقل و حواس و سالك که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج مینماید این علم از قبیل علم حضوریست نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوریٔ عارف بجناب الٰهی است که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر

شیونات وجود است و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از ظلیة خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم بلفظ انا اشارت بهمان وجود وهمی می نماید چون قطع مسافت اصطلاح قوم که عبارت است از رفع حجب نورانی و ظلمانی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود خود را بیش از ظل آن اصل نمی بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار از آنجناب می داند و در می یابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبهٔ ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است آنزمان اورا واضح می شود که مشار الیه و مرجع انا در نفس امر اصل است نه ظل آنگاه علم حضوریؑ او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اولاً راجع می شود باصل و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن انا رجوع بظل می کند و چون اینحالت مستمر میگردد آنرا دوام حضور میگو یند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری دراینحالت روی میدهد فترت در علم العالم واقع می شود نه در عین علم حضوری و علم حصولیؑ عارف مثل عوام ناس باقی می ماند تا حواس باقیست که تمشیت امور بشری موقوف برآن است و این علم را اصلا در جناب قدس بار نیست که حواس را دران بارگاه دخلی نه و منشاء این اشتباهات این است که ذهول علم العالم را فتور علم حضوری دانسته منکر دوام حضور می شوند حضرت فاروق رضی الله عنه که فرموده است أُصَلِّي وَ أُجَهِّزُ الْجَيْشَ اشارة باین هر دو علم است که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم حضوریست و ظاهر است که صلوة آنجناب البته بیحضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دوکار در یك جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتواند گشت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم و السلام.

مکتوب پنجم در بیان اجوبهٔ شبهات که بر کلام حضرت مجدد مینمایند

برخوردارا از اجوبهٔ شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بزعم بیخردان وارد می شوند استفسار کرده اند بمطالعه درآمد دریابند که بنای این اعتراضات بر جهل است یا بر حسد و این رسم انکار معمول قدیم اهل

تعصب است در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رسالها نوشته اند و حضرت مجدد در مکاتیب خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه رسالهٔ مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه[۱] رسالهٔ مسمی به (کشف الغطا عن وجه الخطا) بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی[۲] رساله مسمی به (عطیة الوهاب الفاصلة بین الخطاء و الصواب) مشتمل بر تفصیل اسوله واجوبه در رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ کردی ثم المدنی[۳] نوشته و بمهرهای علماء مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و مادهٔ حسد ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در قرن اول و ثانی شیوع داشته و بعد قرون ثلا ثهٔ مشهود بالخیر در پردهٔ کمون رفته از خصوصیت طینت مطهرهٔ ایشان که بقیت طینت مقدسهٔ جناب رسالة بوده بروز نموده اند و انصاف آنست که اول در شان قایل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب و سنت است و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت است پس متشابهات کلام اورا موافق محکمات کلام او تأویل کنند یا بعالم السر و العلانیة وا گذارند و اورا معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاه درغلبهٔ حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکند وگاه در معلومات کشفی بنا بر خلط وهم و خیال خطا واقع می شود و دران خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند وگاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید پس برعایت این امور ترك اعتراض لازم است خصوصاً بر کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضولی است که بنای طریقهٔ ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت است و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی است و اثبات توحید شهودیست چرا که از چهار صد سال یعنی ازعهد حضرت شیخ ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارك ایشان اوعیهٔ اسماع و اذهان مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامی که وجودیه تکلم می کنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند این قدر هست که مقصود اصلی را فوق اینمقام میفرمایند و غیریتی فی الجمله بین الحق و الخلق بنهجی که مخل

(۱) محمد فرخ بن محمد سعید بن امام ربانی در سنهٔ ۱۱۲۲ هـ. [۱۷۱۰ م.] وفات یافت.

(۲) میرزا محمد بن یارمحمد برهانپوری در سنهٔ ۱۱۱۰ هـ. [۱۶۹۸ م.] وفات یافت.

(۳) محمد بن السید عبد الرسول البرزنجی الشهرزوری مات غریقاً سنة ۱۱۰۳ هـ. [۱۶۹۱ م.]

وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگردد ثابت می کنند بخلاف وجودیه که درمیانهٔ حق و خلق عینیة اثبات می نمایند و تصو یر مسئلهٔ وحدت وجود و وحدت شهود در دو مکتو بی دیگر نوشته شده والسلام .

مکتوب ششم در جواب شبهات بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامهٔ طولانی مشتمل بر شبهاتی که همه متوجه مقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود ورود فرمود مخدوما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلاثهٔ مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خاطر جمع خواهد شد و فقیر امتثالاً للامر حرفی چند می نگارد باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجود بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی است دو یم وجود منبسط که منشاء انتزاع معنی اول و معبر بظاهر وجود بصادر اول است و بدیهی است که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمی تواند شد سیوم وجودیکه اول الاوایل ومبداء المبادی است و بزعم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت ایشان ما میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشند صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل را اینجا چه دخل است و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطات یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسماء الٓهی توقیفی اند و دو شبهه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه بر حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جوابهای آنها طول دارد و آنچه در تأویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عاید بجناب آنحضرت می شود و استثنای متقدمین خود ازین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی ازانها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث مرقوم (**لایدری اوله خیر ام آخره**) استثنای متاخرین نیز مجوز است چراکه تقدیم و تاخیر أمر نسبی است وهر متاخری

را متاخریست پس ممکن است که متاخر آنحضرت ازانحضرت افضل باشد فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم و المأمور معذور (**اللهم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا**) و السلام.

مکتوب هفتم در بیان فضل حضرت غوث الثقلین و حضرت مجدد بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مطالعه فرمایند که التفاتنامه مشتمل بر استفسار فضل یکی بر دیگری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدّد الف ثانی[۱] و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی[۲] رضی الله تعالی عنهما رسید مخدوما فضل بر دو قسم است جزئی و کلی و ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناط فضل کلی زیادت قرب الٰهی است و اینمعنی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت و قلت مناقب سراغی بمطلب میتواند برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب و سنت و اجماع قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارك این هر دو بزرگ از زمان ورود کتاب و سنت ووقوع اجماع متأخر است و اصول ثلثهٔ شرع ازین امر ساکت و کشف محتمل خطاست بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمی باشند از اعتبارات ساقط است و نیز صاحب کشفی که احاطهٔ کمالات این حضرات بکنند وحکم بجزم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض این امر بعلم الٰهی و سکوت ازین فضولیها است مقرّ فضایل این هر دو بزرگ باید بود و درین باب لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات دینی نیست که تکلم دران ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجدد است دم زدن مناسب نیست که حرف ازعالم عقل می رود

شعر:
هرگز در بیش و کم نمیباید زد * از حد برون قدم نمیباید زد
عالم همه مرأت جمال ازلی است * می باید دید و دم نمیباید زد

مکتوب هشتم در تطبیق دو مفهوم که از کلام حضرت مجدد معلوم می شود مخدوما نوشته اند که مکشوف حضرت مجدد در مسئله حقایق ممکنات آنست که در مرتبهٔ واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الٰهیه در خانهٔ علم الٰهی است در مقابله

---

(۱) مجدّد الالف الثانی الشیخ احمد الفاروقی الحنفی توفی سنة ۱۰۳٤ هـ. [۱٦۲٤ م.] فی سرهند
(۲) عبد القادر الگیلانی الحنبلی توفی سنة ٥٦۱ هـ. [۱۱٦٦ م.] فی بغداد

هر صفت کمال عدمِ اضافیّ آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده است در مقابلهٔ صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابله صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است و قس علی هذا و آن اعدام متمایز بنا بر مقابله و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقایق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقایق اند و آن عکوس و ظلال بجای صُورَ حالّه اند دران و بنابر همین امتزاج اعیان خارجیهٔ ممکنات که بر مسطر آن حقایق مصدر آثار شده اند و وجود و عدم هر دو را قبول می کنند و بهمین وجه مصادر خیر و شر می گردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادئ تعینات حضرات انبیا علیهم السلام والصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی دارند پس باید که در حقایق اینحضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه اینحضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان بتخلد عدم نمی باشد وجه تطبیق چیست مخدوما چون مقابله ومحاذات در میانهٔ اعدام متمایزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبهٔ علم الّهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است درینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور حالّه اند جهت عدم درینصورت ضعیف واقع شده وجهت وجود قوی و بهمین وجه حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند ومصدر شر نمی گردند و وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند واین قدر دخل عدم در حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است والسلام.

مکتوب نهم در بیان معنی قول صوفیه که صوفی تاخود را از کافر فرنگ بدتر نه بینند از کافر فرنگ بد تر است پرسیده بودند که بزرگی میگو ید که صوفی تا خودرا از کافر فرنگ بد تر نداند از کافر فرنگ بد تر است اینمعنی چگونه راست آید که صوفی البته مومن وگاه عالم متقی می باشد و در حالت صحو و افاقت علم اوصاف و اعراض خود دارد ومناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف واعراض اند نه ذات و حقیقت شخص پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان وفضایل دیگر چگونه خودرا بدتر می تواند داشت و اگر بتکلف چنین بداند آن فضایل را ازان رذایل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعاً وعقلاً بدیهی

است جواب مخدوما بمذهب حضرات مجددیهٔ ما حقایق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه وظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات در علم الٓهی ثبوت پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته ومبادی تعینات عالم گردیده و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده اند و بنابر این ترکب عدم و وجود مصدر آثار خیر وشر گشته اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس هرگاه شخصی برمرآة ممتلی از انوار شمس نظر میکند بملاحظهٔ اولی همان انوار را می بیند نه مرآة را چرا که مرآة در شعشعان انوار مختفی و مستور گشته است وهرگاه مرآة بالفرض در خود نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که نظر او برظاهر نیست پس نظر صوفی بر ظاهر اشیاء شریفه و خسیسه بر جهت وجود آن مظاهر که درآنها ظاهر شده است و مصدر خیر گشته می افتد و چون در خود نظر می کند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشاء شراست خواهد افتاد و خود را از خیر وکمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر وکمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده ازان خود نخواهد یافت ناچار خودرا از کافر فرنگ و دیگر اشیاء خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قایل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا منسوب بخود نمی نماید و مستعار میداند و همین است معنی فنای تام و حاصل شهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و انوار مستعاره می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود ازو دعوی انا الشمس سر بر می زنند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور[۱] رحمه الله اگر چه آنجناب در دید خود معذور بود اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست کرد و بسیاری از سالکان این راه را اینچنین اغلاط واقع میشود الاّ من عصمه الله تعالی ببرکة حبیبه صلی اللّه علیه و آله و صحبه و سلم.

مکتوب دهم در دفع شبهه که مزیت صبر ولی که به بلای شدید مبتلا بود و دعا برای دفع آن نه نمود بر صبر حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام که دعا بجهت دفع بلا فرمود لازم می آید نوشته بودند که بزرگی ببلای شدید مشابه ببلای حضرت

(۱) حلاج منصور توفی سنة ۳۰٦ هـ. [۹۱۹ م.] فی بغداد

ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب دادکه حال ظاهراست وهنوز (**رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ* الانبیاء:۸۳**) نه گفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بستوه نیامده ام و امان وزنهار نخواسته درینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم می شود وچون مقام صبر بس رفیع است فضل ولی بر نبی لازم می آید حل این شبهه باید فرمود جواب مخدوما در بادی نظر این شبهه وارد می شود و اگر تأمل کنند محل شبهه نیست بیانش آنکه اگر چه حضرت ایوب علیه السلام (**رَبِّ اَنّی مَسّنِیَ الضّرّ وَ انْتَ ارحم الراحمین* الانبیاء: ۸۳**) و نیز (**اِنّی مَسّنِیَ الشّیطانُ بنُصبٍ وَ عذاب* ص: ٤١**) گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بیتابی و بیصبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر و الضمائر است میفرماید (**انّا وَجدناه صابرا نعم العبدُ اِنّهٗ اَوّابٌ* ص: ٤٤**) پس معلوم شد که این بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفهٔ دیگر از صبر بوده و اگر نه حق تعالی با وجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت میفرمود سرش اینست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا از هلاك اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی صبر نمود چون دید که وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کربت بتضرع و زاری معلق است و ادب این وقت بیصبریست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار بیصبری صبر فرمود و بتضرع و زاری در آمد و در صله این ادب ممدوح به (**نعم العبد**) گردید وخلعت منصب (**اِنَّهُ اَوّابٌ**) پوشید که اواب مشتق از اَوْب است یعنی رجوع هوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی رجوع نمود الحمد لله که حق تعالی بداد آنجناب رسیده با وجود بیصبری ظاهر حال و باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود وگفت (**اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ* ص: ٤٤**)

وآنچه حضرت شیخ اکبر[۱] رحمة الله علیه در فص ایوبی میفرماید که الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر وحضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترك صبر ننمود جواب این شبهه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی نیز درینباب زاری نکرده و دم نزده زیاده صبر آن ولی بر صبر این نبی باقی است اینجا مقصود دفع فضل ولی است بر نبی و آن ولی بیچاره که از

(۱) الشیخ الاکبر محمد محی الدین العربی توفی سنة ٦٣٨ هـ. [١٢٤٠ م.] فی الشام

مذاق کمالات نبوت وعبودیت وکمال مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذور بود والسلام.

مکتوب یازدهم در بیان ذکر جهر و ذکر خفی بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت دادند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیة ذکر جهر کرده درپیء فضل جهر بر خفی افتادند و هر دو فریق براه افراط وتفریط رفتند و از مبحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر است در سه قسم یکی ذکر لسانی است بی ضمیمه آگاهی قلب و این معنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت دویم ذکر قلبی است بیحرکت لسانی و این معنی در اصطلاح صوفیه معبر است بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آن است و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است یا حضور ذات بحت مذکور است بیملاحظه صفتی و یا بملاحظه صفات او و این هر دو وجه مأخوذ است از آیة (**وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ...*الاعراف: ۲۰۵**) دوم استحضار مذکور است با ملاحظه منسوبات او از آلاء ونعماء واین طریق استدلال است از اثر بمؤثر واین معنی در لسان شرع معبر بفکر است و مفید است زیادة یقین را و کتاب و سنت از فضایل او مملو است و قسم سیوم از اقسام ثلاثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معاً و این اکمل اقسام ذکر است و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفای ذاکر است در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شرع ومأخوذ است از آیة (**اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً اِنَّهُ لَايُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ* الاعراف :۵۵**) دویم اسماع غیر است که در شرع مسمی بجهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی نه مطلقاً بنابر حکمتی چنانچه اذان و قرائت بجهر در صلوة جهریه که ایقاظ نائمین وتنبیه غافلین ازان منظور است وحکمتی که در ذکر خفی است سلامت نفس عمل است از فساد سمعه و ریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت است مطلقاً بلکه از فحوای حدیث (**انکم لا تدعون اصم ولاغائباً**) منع جهر معلوم میشود

و ذکر جهر باکیفیات مخصوصه و نیز مراقبات با اطوار معموله که در قرون متأخره رواج یافته از کتاب و سنت مأخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبداء فیض اخذ نموده اند وشرع ازان ساکت است و داخل دائرهٔ اباحت و فائده دران متحقق وانکار آن ضرور نه و ظاهر است آنچه از کتاب و سنت ثابت بود افضل است از غیر آن اگرچه مباح باشد و مفید بود وتعلیم کلمهٔ طیبه از آنحضرت حضرت علی ابن ابی طالب را رضی الله تعالی عنه بجهرکه ازحدیث شداد بن اوس ثابت شده است بجهرمتوسط خواهدبود نه بجهر کذائی چراکه در اول این حدیث است که آنحضرت به بستن در امر نمود بعد ازان تعلیم ذکر فرمود این معنی مشعر است باخفاء فی الجمله وگفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر جهر مطلقاً بر ذکر خفی انکار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چراکه جهر در بعض مواقع نیز مشروع است و اثبات مسنونیة ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیة ذکر جهریکه در متأخرین مروج است فضولی است چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکابره مینمایند از طرفین مقبول نیست ولایق التفات نه و افراط و تفریط مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ما قلّ و دلّ والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحیة و الثناء.

مکتوب دوازدهم درسماع مخدوما در مسئلهٔ سماع در میانهٔ ائمهٔ فقها و حضرات صوفیه رحمة الله تعالی علیهم اجمعین اختلاف قوی است فرقهٔ اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سدّ باب افراط و فرقهٔ ثانیه میفرمایند که بالاطلاق حلال است باقتضای غلبهٔ ذوق و حال و انصاف آن است که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه نباشد کلامی موزون با لحنی موزون بیمداخلهٔ محذور شرعی انشاد نماید و فسادی ازان در باطن مستمعین نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پدید آید اینقسم سماع البته مباح است که مرکب از دو أمر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و اتقیا و علماء امة احیاناً ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب

احادیث ظاهر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق واقع میشد نه بطریق التزام قسم دویم آنست که غالیان متأخرین رواج داده اند و آن را بجد گرفته و امور غیر مشروعه را دران خلط نموده این قسم بقدر مداخلة امور غیر مباحه از کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق علیها بکفر خواهد انجامید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلا شارب خمر میل بنُقْل شیرین نمی کند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل نمکین نمی نماید با آنکه یکی نُقْل دیگریرا حرام نمیداند همچنین حضرات سلسلۂ چشتیه که نشاء نسبت اینها بنشاء خمر مشابه است از شوری نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقۂ نقشبندیه که نشاء نسبت شان بر بودگی افیون مناسب است از سکوت حظ برمیدارند نه از شور و هنگامه پس منشاء این خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت و نیز همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این مسئله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی[۱] و شیخ الشیوخ سهروردی[۲] و غیرهما باید طلبید والحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارك و در عقیدۂ اباحت و غیر اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه در سماع مباح جانها داده اند و هر که از مذاق علماء صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر میداند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام.

مکتوب سیزدهم در بیان مسئله جبر و اختیار مخدوما در مسئله جبر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چراکه عقل در ادراك بعض مقدمات دینی کافی نیست وگرنه در اصلاح امور عباد حاجة بنزول وحی نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیرا که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه پس

---

(۱) الامام محمد الغزالی توفی سنة ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۱ م.] فی طوس [مشهد]

(۲) ابو حفص عمر شهاب الدین السهروردی توفی سنة ۶۳۲ هـ. [۱۲۳۴ م.] فی بغداد

اختیار تام کجا و همچنین مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم شرع و عقل مسلوب است از جناب او تعالی جل شانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و همین است حصهٔ اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست هرگاه می خواهند از مبداء فائض میکنند و همین است حصهٔ جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض بهر دو متحقق نشد پس امریست متوسط[۱] چنانچه از جواب مشهور امام زین العابدین[۲] رضی الله تعالی عنه در مقابل سوال امام حسن بصری رحمه الله[۳] مستفاد میشود لا جبر و لا تفویض و لیکن امر بین امرین و همین امر متوسط بلسان شرع معبر است بلفظ کسب و این لفظ را جز بر افعال عباد اطلاق نمی کنند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر واختیار است وهمین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است و بس و برعایت ضعف اختیار بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الٓهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و بعلاقهٔ مسبوقیة این هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من وجه بافعال او سبحانه دارند و بحرکات مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصهٔ اختیار بدین وجه می توانکرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات بتمامه است باکمالات مندمجه او به ظهور جزوی است از اجزای چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجزی نمیگردد و ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصاً در انسان که مشرف است بمنصب خلافت حصه از صفت اختیار هم متحقق باشد اگر چه ضعیف باشد و بنای تکلیف امر و نهی بران بود والسلام علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیرالوری.

---

(١) امام ربانی مجدد الف ثانی در مکتوب دو صد و هشتاد و نهم می فرماید که منقولست از امام ابوحنیفهٔ کوفی که پرسید از امام اجل جعفر صادق رضی اللّه تعالی عنهما ......

(٢) الامام زین العابدین توفی مسموماً سنة ٩٤ هـ. [٧١٣ م.] فی المدینة المنورة

(٣) حسن البصری توفی سنة ١١٠ هـ. [٧٢٨ م.]

مکتوب چهاردهم دربیان آئین کفارهند پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب دین بی اصلی دارند یا آنرا اصلی هست و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بدانند آنچه از کتب قدیمهٔ اهل هند معلوم میشود این است که رحمت الٓهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل است بتوسط ملکی برینها نام که اله و خارجه ایجاد عالم است فرستاده و مجتهدان اینها ازان کتاب شش مذهب استخراج نموده بنای اصول عقاید بران گذاشته این فن را دهرم شایستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده چهار مسلك ازان کتاب بر آورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده بنای فروع اعمال را بران نهاده اند و این فن را کرم شایستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر مدت و زمان تجویز تغیر اعمال ضرور است و عمر طولانی عالم را چار حصه ساخته هریکی را جُگ نام کرده برای اهل هرجگ طور عملی ازان هر چهار دفتر اخذ نموده اند و آنچه متأخرین اینها تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق ایشان در توحید باری تعالی اتفاق دارند و عالم را مخلوق میدانند و اقرار بفنای عالم و جزای اعمال نیك و بد و حشر و حساب دارند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی است و عقلای اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه قرار داده حصهٔ اول در تحصیل علوم و دویم در تحصیل معاش و اولاد و سیوم در تصحیح اعمال و ترویض نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که آنرا مهانکت برآن موقوف است صرف می نمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مربی بوده است و منسوخ شده و از ادیان منسوخ غیر از دین یهود و نصاری نسخ دینی دیگر در شرع مذکور نیست حال آنکه نسخ بسیار در معرض محو و ثبات آمده و باید دانست که بحکم آیة کریمه (**وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَافِيهَا نَذِيرٌ* فاطر: ۲۴**) و کریمه (**وَلِكُلِّ اُمَّةٍ رَسُولٌ* یونس: ۴۷**) وآیات دیگر در ممالك هندوستان نیز بعثت انبیا و رسل علیهم

السلام واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار آنها ظاهر میگردد که مرتبهٔ کمال و تکمیل داشته اند و رحمة عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع نیز فرو نگذاشته و پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافهٔ انام و دین او ناسخ ادیانست شرقا و غربا احدیرا تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که هزار و صد و هشتاد سال است هر که با وی نگرویده کافر است نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیة کریمه **(مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ* المؤمن :۷۸)** از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است درشان انبیاء هند سکوت اولی است نه مارا جزم بکفر و هلاك اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب و مادهٔ حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است و احکام و آثار آنها مناسب و موافق مسلك اعتدال است همین عقیده اولی است وکافر گفتن کسی بی دلیل قطعی آسان نباید دانست وحقیقت بت‌پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که بامر الٓهی در عالم کون و فساد تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترك تعلق اجساد آنها را درین نشاء تصرفی باقی است یا بعض افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه بعد مدتی بصاحب آن صورت مناسبت بهم میرسانند و بنا بران مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را روا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمیتراشند و اینمعنی مناسبتی بعقیدهٔ کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و مؤثر بالذات میگفتند نه آلة تصرف الهی و اینهارا خدای زمین میدانستند و خدای تعالی را خدای آسمان و این شرك است و سجدهٔ اینها سجدهٔ تحیت است نه سجدهٔ عبودیت که در آئین اینها بمادر وپدر وپیر و استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا ڈنڈوت میگویند و اعتقاد تناسخ مستلزم کفر است و السلام.

مکتوب پانزدهم در بیان رفع سبابه نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود دعوی محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محب را اتباع محبوب لازم است مخدوما او سبحانه جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید (**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَامُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ* الاحزاب :۳۶**) و رسول علیه السلام میفرماید (**لَايُؤمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعاً لِمَا جِئْتُ بِهِ**) وحضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقهٔ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع سبابه رساله ها مشتمل بر احادیث صحیحه و روایات فقه حنفیه تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمت الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یك حدیث به ثبوت نرسیده و ترك رفع از جناب حضرت مجدد بنابر اجتهاد واقع شده سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترك آن باین حجت که حضرت مجدد ترك فرموده اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترك سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه گفته اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و اترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترك این امر اجتهادی و اخذ باحادیث صحیحه متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد با آن علم واسع از احادیث ثبوت رفع مگر آگاه نبودند گویم تا زمانِ مبارك حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارك ایشان نگذشته که ترك نموده اند و گرنه هرگز ترك رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیة را باین عمل از کشف دریافته ترك فرموده باشند گوئیم که کشف در امور طریقه معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست مع هذا در آن مکتوب احتجاج بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعدهٔ کلی ایشان که بحد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند مثمر نتائج گردد والسلام.

مکتوب شانزدهم در عمل بحدیث پرسیده بودند که در مسئلۂ عمل بحدیث و انتقال از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات[١] محدث مدنی رحمه الله رساله نوشته ملخص آن بفارسی محرر می شود قال الله تعالی (**قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ** آل عمران :٣١) و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم (**لَايُؤْمِنُ اَحَدُكُمْ حَتّٰى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعاً لِمَا جِئْتُ بِهِ**) حدیث صحیح است روایت کرده است آن را ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب المحجة و ذکر کرده در روضة العلما که امام ابو حنیفة رضی الله عنه فرموده **اُتْرُكُوا قَوْلِى بِخَبَرِ رَسُولِ اللّٰهِ** صلی الله علیه و سلم و قول الصحابة رضی الله تعالی عنهم و قول مشهور است ازان امام که فرموده که **اِذَا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِى** پس کسی که مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی از ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی نص است درین باب و اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع حدیث را احاطه نکرده است چنانچه قول امام اترکوا قولی بخبر الرسول نص است بران که جمیع حدیث با امام نرسیده بلکه بعض ازانها فوت شده و چرا فوت نشود که مثل خلفای راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بودند بعض احادیث ازیشان نیز فوت شده و میداند اینمعنی را هر که معرفتی بفن حدیث دارد و ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختار اند مذهب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد اما انتقال از مذهبی بمذهبی ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رسالۂ مسمی بجزیل المواهب فی انتقال المذاهب تالیف کرده خلاصۂ آن اینست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز است و جزم کرده بدان امام رافعی[٢] و در پی او رفته امام نووی و در روضه گفته که بعد تدو ین مذاهب ایا جائز است مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی بکند گوئیم که لازم است هر

---

(١) محمد حیات مدنی السندی توفی سنة ١١٦٣ هـ. [١٧٤٩ م.] فی المدینة المنورة

(٢) عبد الکریم الرافعی الشافعی توفی سنة ٦٢٣ هـ. [١٢٢٦ م.] فی قزو ین

مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که طرف ثانی اعلم است جائز است او را بلکه واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انتهی و مر مقلد را حالات اند وتحصر عقل از چهار حال خالی نه چراکه مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی است یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقه و از مذهب خود جز اسم نمیداند و از انتقال ارادهٔ حصول مال یا جاه کرده پس امر او اخف است که بحقیقتْ انتقال او استیناف است و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر او اشد است زیرا که ملاعبت بمذاهب میکند برای غرض دنیوی و این معنی غیر جائز است و اگر در مذهب خود فقیه است و باعث انتقال وی سبب دینی است و مذهب دیگری نزد او ترجیح یافته است بقوة ادله پس بر این چنین کس انتقال واجب است و بروایتی جائز و اگر عاری از فقه است و در مذهب خود بتفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذهب غیر را بر خود اسهل و سریع الادراك دانسته و او را تفقه درین مرجواست بر اینچنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذهبی بهتر است از جهل در جمیع مذاهب که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سببی دینی یا دنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد مجرد عمل بود پس جائز است عامی را و ممنوع است مر فقیه را زیرا که او در مدتی فقه این مذهب حاصل کرده چون بمذهب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقه دران مذهب و از عمل که مقصود است باز ماند پس اورا ترك انتقال اولی است و آنچه میگویند که اگر غیر حنفی بمذهب حنفی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نه محض بحکم تعصب است دلیلی ندارد زیراکه ائمه کلهم در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذهب حنفی یا مذهب دیگر برمذهبی نصی از آیة و حدیث وارد بودی تقلید آن مذهب بر هر فرد امت واجب بودی وتقلید دیگر جائز نبودی و اینمعنی خلاف اجماع امت است وصاحب جامع الفتوی[1] که حنفی مذهب است گفته که جائز است مرد یا زن را انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذهب اختیار کند نه در بعض مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبودی نکردندی وهر که بخلاف آن گوید قول بی دلیل است و نامقبول و غیر معقول والسلام علی من اتبع الهدی.

(۱) مؤلف جامع الفتوی محمد ابو القاسم السمرقندی توفی سنة ٥٥٦ هـ. [۱۱٦۱ م.] فی سمرقند

مکتوب هفدهم در عقیده اهل سنت و جماعت در حق اصحاب رضی الله عنهم نوشته بودند که در حق معاو یة بن ابی سفیان امویّ صحابی و اعوان و اتباع او عفی الله عنهم و رضی عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علمای مذهب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنابر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تأویل میکنند و اگر قابل تأویل نباشد تفویض بجناب الٓهی می نمایند و جرأت بذم و طعن ممنوع میدانند چراکه در قرون ثلثه مشهود بالخیر هیچ یکی از علمای محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان و با وجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی تجویز طعن در شان این جماعه نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنابر عقیدهٔ کفر همدیگر و مادهٔ تعصب در کتب معتبره مذکور است ومبداء فتنه شهادت امیر المومنین عثمان است رضی الله عنه وطریقهٔ اسلم همین است زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب خلیفه بر حق علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه گرفتند و جماعه دویم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سیوم توقف نمودند و شك نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدیرا ازان فرقهٔ ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایت ازان فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت‌ودین اسلام بر هم میخورد پس در کفّ لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة و السلام علاوهٔ آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت قرابت آنحضرت ضرورتر است قبول است لیکن از اهل قرابت آنحضرت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع است معهذا صدور اینچنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد و مستکره است اگر چه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مودة ذوی القربای آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیز در میان نباشد رضا باذیت اهل قرابت رسول صلی الله علیه و سلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت با افسوس تام درینمقام اولی است و فرقهٔ شیعه چون از مسلك اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخبار بی اصل

کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس خبیثهٔ خود قیاس نمودند رفته رفته بتکفیر اصحاب کرام که مبداء تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت بودند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت برو ختم کرده و بکافهٔ انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی با انقراض زمان است (**وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ* الانبياء :١٠٧**) در شان او و جماعه که در طول عهد نبوت صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطهٔ کفر هم نرستند و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کما زعموا فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین خدای چه امید رحمت باشد و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغامبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیای این امت نیز پنهان نه هرگز دیدهٔ و شنیدهٔ که بعد ارتحال یکی از بزرگان همه مخلصان مرتد و منکر گردیده و با آل و اولاد او عداوت ورزیده باشند درینصورت بر بعثت پیغمبر که مقصود ازان اصلاح امت است کدام فائده مترتب میشود و نیز باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود و خدا انصاف نصیب کند والسلام.

مکتوب هژدهم دربیان عقیدهٔ اهل سنت و جماعت باجمال حامداً و مصلیاً

نوشته بودند که از اختلاف شیعی و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چرا که بنای اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محتمل صدق وکذب است مگر متواترات که افادهٔ یقین نمایند و این قسم اخبار درینباب کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید باری و تصدیق نبوت بالاجمال برای نجات کافیست وایمان مجمل منجی و مضمون کلمهٔ طیبه که بتصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان می شود همین بس است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین نیز حسن ظن مجمل و محبت برعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها با جناب رسالت علیه الصلوة

و التحیة بس است و مطالعهٔ تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیجان فتنه است چراکه منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص و مسلّم بجناب حضرات انبیا است علیهم التحیة والثنا و ممنوع است از غیر اینها اگر چه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین زود مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن بتصفیه می انجامد و اینکه ارباب نفوس خبیثه قیاس برخود کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار در میانهٔ آن اکابر میکنند و بران تفریعات کرده نقطه را دائره می نمایند از اعتبار ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تأثیر وجود مبارك آنحضرت و مستوجب نفی فائدهٔ بعثت است معهذا فقیر روزی درین مسئله متأمل بودم و از مبداء فیاض مسئلت طریق نجات از مهلکه این شکوك می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد (قل آمنت بالله کما هو عند نفسه و برسول الله کما هو عند ربه و بآله و اصحابه کما هو عند نبیهم) و بدیهی است که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است و تفویض امر بعلم الٓهی است جل شانه که مرتبه نفس الامر است وهیچ فرقه را درینمقام مجال دمزدن نیست فالحمد لله علی نواله والصلوة والسّلام علی رسوله محمد و آله.

مکتوب نوزدهم دربیان خلفا که موافق حدیث دوازده از قریش خواهند بود نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت یافته اند و جهاد بر کفار و اعلاء کلمة الحق کرده اند مراد می دارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را می گویند در اعتقاد تو حق درین مسئله کدام جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی وخلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا می گویند که امر خلافت را متمشی سازد و تمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزائن و افواج که شرط نفاذ حکم است و ظاهر است که بعد

خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمهٔ اطهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین أمر نبوده اند و تعبیر آنحضرت علیه الصلوة و السلام که خلفا از قریش باشد نیز مشعر بر همین است و اگر نه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند وجمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای روح آن قالب است از نفوس مزکی حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیهٔ اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام رضوان الله علیهم متفق اند و در ذات با برکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم اجمعین و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح در میانه امیر شام و حضرت امام حسن رضی الله عنهما تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اما تعین عدد اثنا عشر درین صورت تکلفی میخواهد و السلام.

مکتوب بیستم دربیان توجیه ملالت حضرت عائشه از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنهما نوشته بودند که باحادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله تعالی عنه در عهد مبارك نبوی صلی الله تعالی علیه وسلم و بعد ازان نیز قطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی فرمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمهٔ زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخدوما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور می باشند و حق هر دو جانب میباشد چنانچه درینمقام مخفی نماند که در قضیهٔ افك حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای محبت و بفتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض داشت و استماع این

خبـر حضرت صديقه را بوحشت آورد و چرا نيارد تكلم مقربان بارگاه باينچنين كلمات در چنين اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب ميگردد و ظاهر است كه بالا تر ازين اذيتي نمى باشد پس انحراف حضرت صديقه از حضرت مرتضى رضى الله عنهما بحكم غيرت محبت و اقتضاى بشرى است كه ازان چاره نيست نه از راه ديگر و تا محبت باقيست اين وحشت باقيست و تكلم حضرت مرتضى باين كلمات نيز نه از جهت عداوت حضرت صديقه بوده است كه محبوب محبوب نيز محبوب مى باشد بلكه بجهت پيغمبر بوده است صلى الله عليه وسلم كه ازان نيز گريز نبود پس درينصورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند بلكه مأجور كه بناى هر دو امر بر محبت پيغمبر است عليه السلام چنانچه وحشت وملالت حضرت خيرالنسا عليها التحية والثنا ازجناب حضرت صديق اكبر رضى الله تعالى عنه از احاديث صحيحه به ثبوت رسيده و اين محل دو شبهه است يكى آنكه حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنيا بر قدر قليلى از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صديق چرا ملال را كار فرمودند دويم آنكه حضرت صديق در مقام رعايت فرزند رسول صلى الله عليه وسلم درين امر سهلى چرا مسامحت ننمودند جواب آنكه طلب مال ميراث كه حلال تر ازان مالى در عالم نمى باشد منافى ترك دنيا و بعيد از تقوى نيست بلكه قَدْر مال حلال را متقى بيشتر مى شناسد و تا بشريت باقيست از احتياج چاره نيست و منع حضرت صديق بحجت حديث شريف است (نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءَ لَانُوَرِثُ) و چون حضرت صديق از زبان مبارك نبى معصوم اين حديث را شنيده باشند در حق صديق قطعى است و مسامحه در چنين امور جائز نيست و تسلى نشدن حضرت خير النسا باين جواب يا باينجهت خواهد بود كه ثبوت ارث بآية توريث واقع شده و اين حديث تا آنوقت ظاهراً بحد شهرت هم نرسيده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد يا از راه نازك مزاجى خواهد بودكه لازم صاحبزادگيهاست وبحكم (لا تبديل لخلق الله... *الروم: ٣٠) هيچ كمالى خصوصيات مزاجى را تغيير نميتواند داد شدت غضب حضرت موسى عليه السلام تا دم واپسين زائل نشد و قصهٔ تپانچه زدن آنجناب بروى ملك الموت عليه السلام مشهور است پس درينصورت هر دو معذور اند و بهر دو طرف حق ثابت مى شود و اهل سنت را حسن ظن و تأويل حسن ظن در شان

طرفین واجب است و السلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتّباع سنت سنیه و تحصیل مرتبهٔ حضور وجمعیت وآگاهی مخدوما آنچه ازضعف طالبان این زمان و طلب کشف وکرامت اینها از درویشان و عدم مبالات به نسبت قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که سفهارا میل مشائخ دیگر مرید گرفتن چه ضرور است و از عقلای مخلصان هر که التماس امر مذکوره نماید تسلی او بداینمراتب باید کرد که او سبحانه جل شانه که حکیم حقیقی است بمنطوق آیة کریمه **(قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله* آل عمران : ٣١)** بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهاده وآن طبیب حاذق را مأموراتی و منهیاتی چند که بجای دوا وپرهیز اند برای اصلاح امت که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکاربست درِ صحت و شفا بر روی خود گشود و هر که ابا نمود خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صورتی است و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین است و آن بعد تصحیح اعتقاد بر حسب کتاب و سنت استعمال جوارح است در امتثال امر و نهی و جزاء آن تنعمات حسّی است و بس که صورت نجات است و حقیقت این نسخه حصهٔ خواص است تنویر قلوب و تزکیهٔ نفوس است بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات است صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده (...ان تعبد ربك كانك تراه...) وصورت بی حقیقت در مرتبهٔ دوائیّ امراض ظاهر جلد است از قبیل اورام و خروج که به طلا و ضماد ازالهٔ آن کرده میشود بیفائده نیست مثل ظهور حقیقت بیصورت که غیر مفید است بلکه حقیقت نیست مکرِ الٰهی است اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بران موقوف تا احتمال مکث مرض باقی نماند و کمال شفای مرض معهوده بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود ازین بیان باید دریافت چه از معالجه آنجناب علیه السلام در طبائع اصحاب کرام چه آثار صحت و شفاء بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبهٔ محبت خدا جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضاء رسول او علیه

تحیت و ثناء و لذت از طاعت و نفرت از معصیت امری نبوده و ماده بظهور آثار دوام حضور قلب و تهذیب نفس بوده و از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخهٔ شریعت او حاصل شده بوده و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آنصورت که محافظ حقیقت و فائدهٔ آن شامل خواص و عام است کرده اند و اعتنا به شان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال نداشته پس مریضی که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبو یه را بهتر از جمیع ریاضات و مجاهدات شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات دانند و همه مواجید و اذواق متعارف را در جهت جمیعت باطن و دوام حضور اعتباری نه نهند و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری دریابد اورا نائب رسول خدا صلی الله علیه وسلم دانسته خدمتش لازم گیرد و بجوز و مویز این راه فریفته نشود اگرچه لذیذ باشد.

مکتوب بیست و دویم در جواب شاه ابو الفتح در بیان بعضی درجات طریقهٔ مجددیه التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زادهٔ گرامی بعد عُمَری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید و تقو یت نسبت اخلاص گردیده و آنچه از آغاز و انجام سلوك نوشته اند بمطالعه درآمد ازین اطوار و آثار که بظهور میرسد امید ها است علی الخصوص این امور حاصله را که مادهٔ غرور اکثر مردم میشود قدر و قیمت نهادن و در طلب خدا جل و علا بما فقراء نامراد مراد آوردن و دست بدرویزه کشادن و از تلاطم بحر وحدت وجود برکنار بودن و نسبت حضرات ما که ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار حقائق شریعت علیه است آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت است بارك الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم مخدوما آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد وحضرت میان همت خان صاحب از واردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلاء غیبت و ظهور وحدت بتحریر آمد همه آثار تلو ینات لطیفهٔ قلب است ومقام تمکین و منتهای این لطیفه از تنگنای امکان برآمده بوسعت آباد مقدمهٔ وجوب رسیدن است در دائرهٔ ظلال اسما و صفات که مبادی تعینات عالم اند سیر کردن و در ظل خاص که مبداء الغین امر

است فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن است و این معنی معبر است در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا است و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر است ناشی است و درینمقام در ضمن قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور است باحق جل شانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق ماسوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست که سیر سالك در اصول این ظلال که مسمی باسما و صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفه نفس می افتد که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که ازعالم امر اند و عروج آنها تا بمرکز ظلال است کار افتاده بود درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود اماره مطمئنه میگردد وعدوّ مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده سرّ وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق میدهد مفهوم مینماید و وصول باینمقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و اجتناب از مبغوضات او نمودن است بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب کتاب و سنت بلا تأمل و کلفت میسر آید و اینمقام معبر است بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوات و به برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است درینجا سیر سالك در کمالات اسماء و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند واقع است و فوق آنولایت ولایت ملائکه است که معبر بولایت علیا است و در آنجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن است و فائده حصول آنولایت قابلیت تجلی ذات بهمرسانیدن است و عالی تر ازینمقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز انفکاك اسماء و صفات از حضرت ذات تعالت وتقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا سر وکار بعناصر اربعه که اصول لطیفهٔ نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سواء خاك و در کمالات نبوت بعنصر خاك فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبارات و شیونات بسیار است بالا تر ازین کمالات نیز مقامات ثابت و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و فناء نفس است و مراتب دیگر مبنی برین هر دو فنا است و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره

عروجی و نزولی است و فنا و بقا آنچه محرر گردید موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما مشائخ دیگر احتمالها دریـنباب دارند که باعث سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوك است و هر چند تأثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید مدخلی تمام است استعداد مستفید نیز شرط است و آرزوی صحبتهاء بسیار است خدا بداد ما و شما برسد و السلام سطری چند مکتوب شاه ابو الفتح که متضمن فوائد بعضی اشغال چشتیه است شغلی فرمودند که بعد کثرت مزاولت آن از مغاك سینه آوازی بسیط ممتد مثل دوی نحل محسوس گردید و هر روز در تزاید بود تا آنکه رفته رفته اورا حرکت قلب صنوبری را که ثابت ذوالابتدا والانتها است و حمل آن بر اسم جلاله صحیح در گرفت و آواز بسیط ممتد ساخت چنانکه از ابتداء قلب با آنطرف که مقام روح است یك لخت آوازی مستطیل گردید و همگی سطح سینه را فرا گرفت و همان آواز بعد مدتی آنقدر استیلا نمود که در تمام بدن سرایت کرد حتی که بوقت توجه یکمو ازان صوت خالی نیست آنقدر مغلوب میکند که توجه بمألوفات طبیعی بتکلف دست میدهد و ملاحظهٔ غیر از میان مرتفع میشود وسیر بآن حضرت ذات در اعیان موجودات تا دیر مشهود میگردد چون قدری افاقت بهم میرسد مصدر حالات عجیبه و مکاشفات غریبه میشود چنانچه اگر همین صورت متوجه قبر عزیزی کند کشف احوال صاحب قبر میسر گردد و اگر تفحص کوائن مستقبله نماید در اغلب اوقات بی‌کم و کاست بر می آید و اگر سوی مردی که فی الجمله استعدادی داشته باشد متوجه شود تأثیر حرارت آنرا در دل احساس میکند پیشتر ذکر روح قدری میسر بود الحال آن آواز بدان ممتزج گردیده تفرقه در ذکر قلب و روح مشکل شده (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ* الرحمن : ۱۹) .

مکتوب بیست و سیوم در بیان مسئلهٔ توحید وجودی بر خوردارا مسئلهٔ وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد بدانند که در شرح کتاب مراتب سته می نویسند که حق تعالی بعلم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئیه را میدانست و علم بشی مستلزم بوجود آن شی است در علم پس باید که اشیا بتمامها موجود بوجود علمی ازلی باشد ازین راه است که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در

وجودات اشیا در مرتبهٔ علم که نزد قوم مسمی است بباطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تأخر دران بدیهی باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بزان بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود خارجی اشیا از وجود علمیٔ آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت است از وجود منبسط و مسمی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند وآثارمطلو به آنصورت را ازان صورت بظهور آرد درمیانهٔ آنصورت و نور این وجود نسبتی معلوم الذهنیه و مجهول الکیفیة پیدا میکند و مرآت وجود منبسط بظل عکس آنصورت منصبغ مینماید بطوریکه آن انصباغ بر همزدن اطلاق وجود نگردد **(ولله المثل الاعلی)** چنانکه عکس رائی در وقت مقابلهمرات در مرات پیدا می شود و نور مرآت بدان مسلوب نمیگردد و عقل بعد تامل صحیح صورت مرئیة و مرآتیة همدیگر اند یعنی شکل و لون و مرآتیة نمیتواند گفت که آنجا نه دخول است و نه ارتسام اگر چه بظاهر و فهم عوام صورت مرئیة و صفت مرآتیة دریکطرف است که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرآتیة صورت از مرآت پیداست و تقعر و تحدب مرآت از صورت هو یداست مولانای جامی[۱] در مراتب سته میفرمایند اگر وجود را بر مراتب اعتبار کنند ظاهر دروی آثار و احکام صور علمیه است نه آن صور بنفسها لانَّ الاعیان الثابتة فی العلم ما شمّت رائحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرآت قرار دهند ظاهر دروی تجلیات اسما وصفات و شیونات حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت کونی و خزانه علم بمثابهٔ صفحه منقوشی است و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی ازان صفحه برآمده و نه صورتی در مرات وجود درآمده که خروج صورت علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل است و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حادث بقدیم و این هر دو محالست پس درمیانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین طلسمی است بر پا که معبر است در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائرهٔ امکان که متضمن تنزلات ثلثهٔ امکانیه است از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی است یعنی وحدت و واحدیت هر دو عبارت است از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود

(۱) نور الدین عبد الرحمن الجامی توفی سنة ۸۹۸ هـ. [۱٤۹۲ م.] فی هرات

را اجمالا و تفصیلا در مرتبه علم و میگویند که در خارج غیر از وجود احد هیج شی را تحقق و ثبوتی نیست وکثرت مرئیة درمرتبهٔ وهم کائن است و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است بناء آثار ابدی بران نهاده نه وهمی است که برفع واهم مرتفع گردد مراد قوم از اطلاق وهم برینمرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین مرآت وجود منبسط بتجلیات کثرت متجلی شده است منشاء تعدد تجلیات متکثره شیونات است که در حضرت وجود مندمج بوده اند و در مرتبهٔ علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از بذر حقایق ممکنات گردیده است، و عکوس آن حقایق در مرات وجود منبسط افتاده مسمی بعالم شده و چون وجود وهمئ اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی است و در نفس أمر أشیا بهمان وجود علمی موجود اند و از مرتبهٔ علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی است از صفات آلهیه و صفات عین ذات اند بزعم صوفیهٔ وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرمایند ان شئت قلت حق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست و اینست معنئ وحدت وجود و اینمعنی مکشوف و مشهود این حضرات است رحمة الله علیهم.

مکتوب بیست وچهارم بر پیروان حضرت شیخ عبد الاحد فرزند محمد سعید نبیرهٔ حضرت مجدد الف ثانی است رحمة الله علیهم طریقی که بتسلیک آن قیوم ربانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سهرندی رضی الله تعالی عنه و نفعنا ببرکاته **مخصوص اند اجمال آن برینمنوال است که انسان مرکب از اجزای عشره است و آنرا لطائف عشره می نامند پنج ازان از عالم خلق و آن نفس وعناصر اربعه است و پنج از عالم امر یعنی عالمی که از اوصاف ولوازم جسمانی منزه ومبراست وآن قلب وروح و سر و خفی و اخفی است حق تعالی بعد تسویه هیکل جسمانی انسانی که از اجزای عالم خلق ترتیب و ترکیب یافته بود هریکی را از خمسهٔ عالم امر که فوق العرش بلامکانی موصوف اند بموضع ازمواضع جسمانیّ انسانی که مناسبتی بآن داشت تعلق بخشید تا انسان جامع خلق** و امر شود و مستحق اسم عالم صغیر گردد پس اول مشغول بلطیفهٔ قلب میکنند و آن تعلق دارد بمضغه که زیر

پستان چپ متعلق است و آنرا قلب صنوبری میخوانند و طریق مشغولی چنان است که سالك متوجه بقلب صنوبری شود بداند که این مضغه بمثابهٔ حجره است که آن لطیفه بآن تعلق دارد و اسم مبارك الله را بران مضغه جاری گرداند و در آنوقت دم زیر ناف حبس کند و زبان بکام چسپاند جمیع حواس یکسوکرده توجه تمام بقلب صنوبری نموده مسمی اسم مذکور بصفت بیچون و بیچگون ملاحظه نماید و تصور صورت قلب و تصور نفس الله وصفتی از صفات مثل سمیع و بصیر و حاضر و ناظر هیچ ننماید و دم تا آنوقت نگاهدارد که در حضور فتور و خللی نیفتد و بدینطریق مداومت نماید و در اوقات چه نشستن و برخاستن و چه خوردن و آشامیدن و چه کفتن و چه خفتن شعور باقی باشد در نگاهداشت جهد بلیغ نمایند البته بفضل الهی حرارت وگرمی و شوق و ذوق خواهد یافت و آثار و انوار آن مترتب خواهد شد و نور قلب را زرد مقرر نموده اند فنا و غیبتی هم دست خواهد داد و چیزی دران غیبت بقدر استعداد بران خواهد کشاد و کمال کشایش این لطیفه آنست که در فعل حق سبحانه تعالی فانی گردد و بهمان فعل باقی شود پس سالك درینوقت خود را مسلوب الفعل و بیکار خواهد یافت و تمامی افعال خودرا افعال حق تعالی خواهد دانست و معلوم و مشهود او بغیر حق جل و علا نخواهد ماند ماسوا مطلقا فراموش خواهد شد و این فراموشی کسی را تا مدت دراز و کسی را تا تمام عمر میماند بحدی که اگر بتکلف اورا یاد دهانند بیاد نمی آید سالك درینوقت داخل دایرهٔ ولایت می شود اینمرتبه را تجلی فعلی و فنای قلب می نامند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است هر که آدمی المشرب باشد وصول او بجناب او تعالی و تقدس از همین لطیفه خواهد بود وسیر او برسائر لطائف نخواهد افتاد مگر آنکه مرشد کامل بهمت کشش ببرد من بعد بلطیفهٔ روح مشغول میکنند و آن بموضعی که زیر پستان راست است تعلق دارد و این لطیفه بفنا و بقا در صفات ثبوتیه سبحانه و تعالی جل شانه مشرف می شود و سالك در سیر این لطیفه صفات خود را از خود مسلوب می یابد و بحق منسوب میداند چه سمع و چه بصر و جمیع صفات را چنان می شناسد که حق تعالی می شنود و می بیند وخود نه سمع دارد و نه بصر و حصول این حالت را از تجلی صفات میگویند نور این لطیفه سرخ است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت ابراهیم علی نبینا

و علیه الصلوة و السلام است هر که ابراهیم المشرب باشد وصول بجناب او تعالی و تقدس بعد قطع لطیفه قلب از همین لطیفه خواهد بود و من بعد بلطیفه سر که ما بین وسط سینه و قلب تعلق دارد مشغول میکنند و این لطیفه را تجلی شیونات ذاتیه فنا و بقا حاصل می شود و این لطیفه را نور سفید نشان میدهند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است و وصول موسوی المشرب بجناب او تعالی و تقدس بعد مراتب سابقه از همین لطیفه خواهد بود من بعد بلطیفه خفی که به مابین روح و وسط سینه تعلق دارد مشغول میکنند فناء این لطیفه در صفات سلبیه است و نور این لطیفه را نور سیاه معین کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و وصول عیسوی المشرب بجناب او تعالی و تقدس بعد قطع درجات سابقه از همین لطیفه خواهد بود و من بعد بلطیفه اخفی که بوسط سینه تعلق دارد مشغول میسازند فناء این لطیفه بتجلی مرتبه برزخیه در مرتبه تنزیه و مرتبه احدیت مجرده است می شود و نور این لطیفه را نور سبز فرموده اند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت افضل المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه افضل الصلوة اتمها و اکملها هر که محمدی المشرب باشد وصول او بجناب او تعالی و تقدس از همین لطیفه خواهد بود بعد طی مراتب سابقه لطیفهٔ قلب را از تجلّی ظلال صفات نصیبه است و سیر در دائرهٔ ظلال ولایت صغری که ولایت اولیا است و لطیفهٔ نفس را از تجلی صفات بهره است و سیر در دائرهٔ صفات ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم السلام و از عناصر اربعه سه عنصر را غیر از خاك از تجلی صفات باعتبار اسم الباطن حصه است چنانچه نفس را از تجلی صفات باعتبار اسم الظاهر نصیبه بود و سیر درین دائرهٔ ولایت علیا سیر در ولایت ملائکه است و عنصر خاك را از تجلی ذات بهره است که کمالات نبوت است و بعد از حصول کمال لطائف عشره و فنای آنها تجلی بر هیئت وحدانی افتد چون که از لطائف خمسه عالم أمر فراغ حاصل می نمایند و معامله بالطائف عالم خلق می افتد و آن نفس و عناصر اربعه اند اول نفس مطمئنه میگردد و برضا مشرف می شود و اسلام حقیقی حاصل میکنند بعده در اصول عناصر اربعه سیر واقع می شود و بعده کمالات نبوت و کشف مقطعات قرآنیه و متشابهات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم حاصل می

شود باید دانست برای تحصیل فناء لطائف ذکر نفی و اثبات میکنند باین طریق که حبس بدستور سابق نموده لفظ(لا)را از ناف میکشند و بدماغ که موضع لطیفه نفس است میرسانند و (اله) را بجانب راست آورده (الاّ الله) را بر قلب ضربت میکنند بر وجهی که گذار او بر لطائف که در سینه جا دارد واقع شود و ملاحظه می نمایند که مقصود و معبود هیچکس نیست بجز ذات بیچون و آنرا باز گشت می نامند چون در یکدم عدد ذکر به بیست و یکعدد رسد آنقدر هر روز بکند که یك هزار از ضربت بحساب آید اما بشرطیکه مقرون بشرائط باشد پس ثمرهٔ فنا مترتب بران خواهد شد **بیت** دادیم ترا زگنج مقصود نشان* ما گر نرسیدیم تو شاید برسی* گفت فقیر راقم عفی عنه متاخران این طریقه از عدم فرصت سالکان بعد القای حرکت ذکر در لطائف عشره که از روی ترکیب هفت اند آثار تهذیب لطیفهٔ قلب من بعد تهذیب لطیفهٔ نفس اختیار کرده اند که در ضمن سیر این هر دو لطیفه لطائف اربعهٔ عالم أمر را نیز رنگی از فنا و بقا و عروج و صعود تا باصول خود حاصل میشود و تدریج بکمال خود میرسند و حبس در ذکر اسم ذات مسموع از حضرت ایشان و معمول از اصحاب ایشان نیست حرکت قلبی چندان ضرور نیست مقصود توجه الی الله است این که متضمن بعضی فوائد بود تبرکا نوشته فالحمد لله کما یحب ربنا و یرضی و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و اصحابه و سلم

مکتوب بیست و پنجم

هر چه بما مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ماست

بیت: آنچه بر تو آید از ظلمات غم * هم ز بی باکی و گستاخیست

اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بران است باید کوشید و غضب و غصّه را باید خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد بعد ازین کسی چه قدرت دارد که شمارا رنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدهید

اجازت است تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است و بذکر الهی جلّ شأنه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام

مکتوب بیست و ششم

معلوم شد که ارادهٔ حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود که با وجود عدم فرضیت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و ألم مبتلا است اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد است باید که بر مکروهات زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضارا کار فرموده این خطره را از دل بر آرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درو یشان ذی حق خوب نیست و آنچه از ذمّ محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائدهٔ اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین است

بیت: هیچ گنجی بی دَوْ و بی دام نیست * جز بخلوتْ‌گاهِ حقْ آرام نیست

و از فقیر در تحریر رسم عزا پرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبهٔ حزن و اندوه تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم می نماید هر روز در حلقهٔ صبح اول توجه بشما میشود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد از خوبی استعداد شما است و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میسر میشود و شکایتهای نایاد آوری گلبازیهای دوستی است رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید و تقصیر بعفو انجامید و چون این بی پروائیها خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد حوصله خصوصیت آنرا بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه و السلام

هو الغنی

مؤلف این رساله عبد الغنی بن ابی سعید العمری[۱]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة گرفتار خود بینی و منی درو یش دل ریش عبد الغنی مجددی اظهار می نماید که درین آوان بحسن سعی معدن الغیرة والایمان برادر طریق عبد الرحمن خان رسالهٔ مولفهٔ در ذکر حالات و مقامات حضرت شمس الدین حبیب الله جناب مرزا مظهر جانجانان شهید رحمت الله علیه در قالب طبع در آمد از بسکه مولف آنرساله حضرت قطب فلك الارشاد غوث الاقطاب و الاوتاد و مظهر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبد الله المشتهر بشاه غلام علی اند رحمة الله علیه و اخفای احوال و انکسار که در مزاج شریف از بس بود دران رساله ذکر دیگر یاران حضرت شهید فرموده اند و حال خود کما ینبغی نه نوشته اند واین امر خالی از غرابت نبود که ذکر اینچنین خلیفهٔ عظیم الشان دران رساله نباشد لهذا فقیر قدری ذکر شریف آنحضرت مع ذکر خلفا مجملا و منتخبا از (جواهر علو یه) که عم فقیر شاه رؤف احمد[۲] مرحوم تالیف فرموده اند و نیز چیزیکه علم فقیر بران رسیده بود ایراد نمود و تالیف شاه صاحب مسطور نیز قطره ایست از بحرغدیر **بیت** گرانجمله را سعدی انشا کند* مگر دفتری دیگر املا کند* چه مسلم الثبوت هست که ارشاد حضرت ایشان در حین حیات خود بحدی شده که شاید در مشائخ ما سبق در بعض افراد اگر شده باشد بعید نمینماید از اقصای روم و شام تا بحد چین و از مشرق تا مغرب خلفای حضرت ایشان در عین حیات منتشر شده اند آری مشك آنست که خود بوید نه آنکه عطار گو ید پس بعد استخارهٔ مسنونه و رو یت منام که دلالت بر حسن ارقام ذکر شریف داشته باشد شروع کرده شده وهو المستعان.

---

(۱) عبد الغنی الحنفی نزیل المدینة المنورة المتوفی بها سنة ۱۲۹۶ هـ. [۱۸۷۹ م.]

(۲) شاه رؤف احمد المجددی الفاروقی توفی غریقا سنة ۱۲۵۳ هـ. [۱۸۳۷ م.]

فصل در ذکر ولادت شریف ولادت شریف حضرت ایشان[۱] در سنه هزار و یکصد و پنجاه و هشت در قصبهٔ ٹباله ضلع پنجاب ظهور آمد تاریخ ولادت شریفش از مظهر جود بر می آید نسب شریف به حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه میرسد والد شریف شاه عبد اللطیف مردی مرتاض و مجاهد بوده اندکریلاها جوش داده میخوردند و در صحرا رفته ذکر جهر مینمودند پیر ایشان شاه ناصر الدین قادری بودند مزار پیر ایشان و نیز مزار ایشان در جیش پوره عقب عیدگاه محمد شاهی در حضرت دهلی واقع هست و از نسبت چشتیه و شطاریه نیز حظی داشتند چهل روز کامل خواب نگردند و بشب اندك میخوردند و نیت روزه هم برای رعونت نفس نمیگردند قبل ولادت آنحضرت حضرت اسد الله الغالب را بخواب دیدند فرموده اند نام پسر خود را بنام من نهید بعد تولد ایشان علی نام نهادند چون حضرت ایشان بسن تمیز رسیدند تادباً خود را غلام علی مشهور ساختند والدهٔ شریفه بزرگی را بخواب دیدند که فرمود نامش عبد القادر نهید راقم گو ید شاید آن بزرك حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه باشند عم آنحضرت که مرد بزرك بودند و دریك ماه قرآن مجید حفظ نمودند بحکم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عبد الله نام نهادند والد آنحضرت برای اخذ بیعت از پیر خود که صحبت دار خضر علیه السلام بودند آنحضرت را از وطن طلبیدند از قضای الٰهی آن بزرك در شب رسیدن ایشان که یازدهم رجب بود انتقال فرمودند والد ماجد فرمودند ما برای بیعت طلبیده بودیم تقدیر نبود الحال هر جا که بوی بمشام شما رسد اخذ طریقه کنید بزرگان که در دهلی درآنوقت متعین بودند آنها را دریافتند حضرت ضیاء الله و شاه عبد العدل هر دو خلیفه حضرت خواجه محمد زبیر[۲] و خواجه میر درد فرزند خواجه ناصر و مولوی فخر الدین و شاه نانو وشاه غلام سادات چشتی و دیگر اعزه را دریافتند و در سنه هزار یکصد و هشتاد که عمر شریف بست و دو ساله بود در خانقاه شریف حضرت شهید رسیدند حسبا لحاله **بیت** از برای سجدهٔ عشق آستانی یافتم* سرزمینی بود منظور آسمانی یافتم* عرض بیعت نمودند فرمودند جائیکه ذوق و شوق باشد آنجا بیعت کنید اینجا سنگ بی نمك لیسیدن است عرض نمودند مرا همین منظور است فرمودند مبارك است پس بیعت ساختند حضرت ایشان در احوال خود نوشته اند بعد حصول مناسبتی

(۱) عبد الله الدهلوی ولد سنة ۱۱۵۸ هـ. [۱۷۴۵ م.] فی پنجاپ و توفی سنة ۱۲۴۰ هـ. [۱۸۲۴ م.] فی دلهی
(۲) محمد زبیر حفید محمد نقشبند بن محمد معصوم المجددی توفی سنة ۱۱۵۱ هـ. [۱۷۳۸ م.] فی سمرقند

بعلم حدیث و تفسیر بیعت در خاندان قادریه بدست مبارك حضرت شهید نمودم تلقین در طریقهٔ نقشبندیه مجددیه فرمودند پانزده سال در حلقه ذکر و مراقبه شرف سعادت یافتم بعده این کمینه را باجازت مطلقه بنواختند در اول ارادت تردد داشتم که شغل در طریقه نقشبندیه میکنم رضای حضرت غوث الاعظم باشد یا نه دیدم که حضرت غوث الثقلین در مکانی تشریف دارند و محاذی آن مکان مکانیست که حضرت شاه نقشبند تشریف میدارند رحمت الله علیهما میخواهم که نزد حضرت نقشبند حاضر شوم فرمودند مقصود خداست بروید مضائقه نیست در اوائل سختی بسیار از معاش بمن رسید پاره از معاش داشتم گذاشته توکل را سجیهٔ خود ساختم کهنه بوریا بستر و خشتی زیر سر داشتم از شدت ضعف یکبار در حجره بستم که همین قبر من است او سبحانه بدست کسی فتوحی فرستاد پنجاه سال است که بگوشهٔ قناعت نشسته ام گویند چون آنحضرت یکبار در بستند و گفتند اکر بمیرم در همین حجره بمیرم تأیید الهی در رسید شخصی آمد گفت در بکشائید حضرت ایشان نکشادند باز گفت از شما کار است بکشائید نکشادند چند روپیه از شکاف انداخته رفت از همون روز در فتوحات کشاده شد پس آن صدها کس از علماء و صلحا از اقالیم قطع منازل نموده بخدمت شتافتند بعض بحکم آنسرور صلی الله علیه وسلم در واقعه بخدمت رسیده اند مثل مولانا خالد رومی و شیخ احمد کردی و سید اسماعیل مدنی و بعض بدلالت بزرگان بیعت نمودند مثل مولانا محمد جان و بعض ذات آنحضرت را بخواب دیده مشرف شدند قریب دو صد کس کم وپیش در خانقاه شریف میبودند کفاف ایشان بوجه احسن مهیا میشد با وجود چنین کمال انکسار بحدی بود که روزی فرمودند سگی که بخانهٔ من می آید میگویم الهی من کیستم که دوستان ترا وسیله گردانم بهر این مخلوق خود بر من رحم فرما و همچنین کسی که برای طلب می آمد بواسطهٔ او تقرب میجویم اکثر عمل حضرت ایشان بر حدیث شریف بود از فرزندان حضرت شاه ولی الله محدث سند حدیث دارند و نیز از مرشد خود و کلام الله حفظ داشتند لیکن مردمان آگاهی نداشتند خواب بسیار کم میفرمودند وقت تهجد مردم اگر در خواب غفلت میبودند بیدار میفرمودند و خود نماز تهجد خوانده بمراقبه و تلاوت کلام الله شریف مشغول می بودند و مقدار ده سیپاره هر روزه

میخواندند مگر در ضعف قدری کم شده بود نماز صبح اول وقت بجماعت ادا نموده بحلقه و مراقبه تا اشراق می پرداختند و بسبب هجوم چند بار حلقه میشد مردم اول بر می‌خاستند بجای شان دیگران می نشستند بعد ازان درس حدیث و تفسیر بطالبان میفرمودند و هرکه برای ملاقات می آمد قدری مهلت داده رخصت میفرمودند و عذر میگفتند که فقیران در فکر گور مشغول اند و نیز اورا شیرینی یا تحفه میدادند یکبار نواب محمد امیر خان که از اولاد حضرت غوث الاعظم و نواسه حضرت خواجه باقی بالله[۱] رحمة الله علیهما بودند و آنحضرت از جهت بزرك زادگی تکریم شان بسیار میفرمودند قدری نشستند آنحضرت عذر فرموده رخصت دادند دل شان از غلبهٔ محبت بر نمی خاست آنحضرت بخادم فرمودند که قبالجات مکان آورده به نواب صاحب نذرکن که ایشان نمیخیزند ما مکان نذر نموده خود میروم فی الفور برخاستند وقت طعام قدری ازان قریب زوال تناول میفرمودند و اکثر طعام اغنیا که مکلف کرده برای حضرت میفرستادند نمی خوردند بلکه برای طالبان نیز مکروه می داشتند مگر همسائگان را و کسیکه از اهل شهر دران وقت حاضر می بودند تقسیم میفرمودند و گاهی دیگهارا همچنین میگذاشتند هر کسی که میخواست میبرد آری اکر کسی مَبْلغان میفرستاد و محل شبهه نمی بود اول ازان چهلم حصه می برآوردند که نزد امام اعظم رحمة الله علیه قبل حولان حول بشرط نصاب ادای زکوة جائز است که صدقهٔ فرض به نسبت نفل ثواب بیشتر دارد بعده برای نیازپیران سیّما حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند[۲] رحمت الله علیه حلوا و غیره طیار میکردند آنرا بفقرا تقسیم مینمودند و نیاز والد خود نیز می کردند و در اداء دَیْن که در مصرف فقرای خانقاه می شد میدادند وهرکس‌که از اهل حاجت پیش می‌آمد آنرا می دادند و گاهی شخصی بی اطلاع میبرد با وجود دیدن او از جانب او رو میگردانیدند و مردم کتابها میبردند همون کتاب برای بیع می آوردند تحسین آن کتاب میفرمودند و مبلغان میدادند احیانا کسی میگفت حضرت این کتاب از کتب خانهٔ جناب است و علامت موجود است بعنف رنجه شده منع میفرمودند و میگفتند صاحب یك کاتب چند کتاب نمی نویسد بر سر اصل سخن رویم و گوئیم بعد تناول طعام قدری قیلوله ساخته بمطالعه کتب دینیه مثل نفحات و آداب المریدین و غیرهما و بتحریرات ضروریه اشتغال میفرمودند پس

(۱) محمد باقی بالله کابلی توفی سنة ۱۰۱۲ هـ. [۱٦۰۳ م.] فی دلهی

(۲) شاه نقشبند محمد بهاء الدین بخاری توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] فی بخاری

نماز پیشین‌اداکرده چیزی درس تفسیر و حدیث فرموده نماز عصر میخواندند بعده مذکور کتب حدیث و تصوف مثل مکتوبات امام ربانی و عوارف ورساله قشیریه فرموده تا شام بحلقهٔ ذکر و توجه مشغول میبودند بعد نماز شام توجه بمریدان خاص داده و تناول طعام نموده نماز عشا خوانده اکثر شب نشسته بذکر و مراقبه میگذرانیدند اگر خواب بسیار غلبه میکرد اندکی بر مصلی پهلو راست میکردند گاهی بر چارپائی خوابیده باشند لیکن معلوم نیست که گاهی پا دراز کرده باشند اکثر بطور احتبا که طور مراقبه است و ازان سرور علیه الصلوة و السلام این هیئت منقول است و از اولیاء کرام مثل غوث الاعظم ثابت است می نشستند از غایت حیا پا دراز کمتر کرده باشند حتی که وفات بر همین طور شد و فتوح بفقرا تقسیم میفرمودند و خود لباس خشن عادت داشتند اگر جامهٔ نفیس کسی میفرستاد بیع فرموده چند جامه خریده تصدق میفرمودند همچنین در دیگر اشیا و میفرمودند اگر چند کس بپوشند بهتر است از یك کس و عادت اکثریه آنسرور صلی الله علیه وسلم هم همین بود که لباس غلیظ و خشن می پوشیدند چنانچه در بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها منقول است که چادر خشن و تهه بند لك بر آورده فرمود در همین روح آنسرور صلی الله علیه وسلم قبض شد و سخاوت بدرجهٔ علیا داشتند و رعایت اخفا بسیار بود بوقت حلقه مردمانرا میدادند و حیا بر آنجناب چنان غالب بود که شکل مردمان چه که شکل خود هم در آئینه نمی دیدند شفقت در بارهٔ مومنان چنان داشتند که اکثر در شب دعا میفرمودند حکیم قدرت الله خان که همسایه بودند و اکثر اوقات ایشان در غیبت حضرت ایشان صرف میشد یکبار از سببی محبوس شدند چه سعیها در خلاص او شان فرموده باشند ذکر دنیا در مجلس شریف نمی بود نه ذکر امرا نه فقرا گویا مجلس سفیان ثوری[١] بود اگر کسی غیبت میکرد میفرمودند احق به بدی من هستم شخصی ذکر شاه عالم[٢] پادشاه به بدی کرد حضرت صائم بودند فرمودند افسوس که روزه رفت کسی عرض نمود حضرت ذکر بد کسی نفرموده اند فرمودند ما غیبت اگر چه نکردیم لیکن شنیدیم که ذاکر و سامع در غیبت برابر است امر بالمعروف و نهی عن المنکر شیوهٔ شریف بود بپادشاه چه قدر احتساب فرموده اند و هرگز درین امر خوف نداشتند مکتوبی که بپادشاه اکبر شاه ثانی[٣] در احتساب نوشته اند در مکتوبات شریف

(١) سفیان الثوری توفی سنة ١٦١ هـ. [٧٧٨ م.] فی البصرة
(٢) شاه عالم الثانی بن عالمگیر الثانی توفی سنة ١٢٢١ هـ. [١٨٠٦ م.] فی دلهی
(٣) اکبر شاه الثانی محمد بن شاه عالم الثانی توفی سنة ١٢٥٣ هـ. [١٨٣٧ م.] فی دلهی

موجود است سید اسماعیل مدنی که از مدینهٔ منوره باذن آنسرور صلی الله علیه وسلم حاضر شده بودند بحکم حضرت ایشان در آثار نبویه که در مسجد جامع نهاده اند رفتند آمده عرض نمودند اگرچه برکات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آنجا محسوس میشود لیکن ظلمت کفر نیز در آنجا موجود است تحقیق شد تصاویر بعضی اکابر در آنجا بود درین مقدمه بپادشاه نوشتند و آن تصاویر را بر آوردند نواب شمشیر بهادر رئیس ملك بندیل کهنڈ یکبار کلاه نصاری پوشیده حاضر خدمت شد آنحضرت در طپش آمده آنرا منع فرمودند آنکس عرض نمود اگر همین احتساب هست باز نخواهم آمد فرمودند خدا شما را در خانهٔ ما نیارد آنشخص مغلوب الغضب شده بر خاست تا زینهٔ صفهٔ دالان رفته کلاه خود بخدمتگار داده باز حاضر شد و بیعت نمود بعض را بسهولت منع میفرمودند که در احتساب اول بسهولت باید میر اکبر علی میگفتند که عم من ریش نداشتند بخدمت شریف حاضر شدند حضرت دیده بنرمی فرمودند عجب است میر صاحب ما ریش ندارند بعده بانبساط پیش آمدند فرمودند هر چه هست از خاندان شما هست مایان گماشتهٔ شما هستیم الغرض آنشخص رفتند وگاهی پس ازین ریش نتراشیدند ترك و تجرید بمرتبه داشتند که پادشاه وقت و دیگر امرا تمناها مینمودند که چیزی خرج خانقاه معین کنند اکثر این قطعه بر زبان فیض بیان میگذشت **قطعه** خاك نشینی است سلیمانیم* نیك بود افسر سلطانیم* هست چهل سال که می پوشمش* کهنه نشد خلعت عریانیم* نواب امیر خان والی بلدهٔ ٹوك و سرونج همین آرزو نمود شاه رؤف احمد صاحب را فرمودند بنویسید **بیت** ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم* با میر خان بگوئی که روزی مقدر است* اکثر میفرمودند جا گیر ما مواعید الٰهی است (**وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ* الذاریات :۲۲**) سبحان الله او سبحانه کفایت جمیع مهمات دین و دنیای ایشان میفرمود اخراجات خانقاه از غیب بود میفرمودند درین طریق چار چیز ضرور است دست شکسته پا شکسته دینی درست یقینی درست آخر عمر ضعف بسیار رو داده بود اما چون این شعر میخواندند در عین ضعف می نشستند و توجه بقوت میفرمودند **للحافظ** هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم* هر گه که یاد رُوی تو کردم جوان شدم* و مرتبهٔ تعشق بجناب سرور کائنات داشتند هر گاه نام شریف می گرفتند بیتاب میشدند یکبار خادمِ قَدَمِ

شریف تبرك آب آورد و گفت سایهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر ذات ایشان باشد از شنیدن این کلام بیتاب شدند و بوسه بر روی پیشانی آنخادم دادند فرمودند که من که باشم که سایهٔ رسول خدا بر من باشد و آنخادم را بنواختند در مرض موت ترمذیٔ شریف برسینهٔ مبارك بود اگر در حدیث کدام فعل حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد بران عمل مینمودند گوشت شانهٔ بُز می طلبیدند و آنرا طبخ میفرمودند که مسنون است و از قرآن شریف ذوق نهایت بود در صلوة اوابین و تهجد از والد فقیر[۱] ختمها شنیده اند و احیانا بوقت غلبهٔ شوق اگر زیاده می شنیدند بیتاب میشدند و میگفتند بس کنید زیاده طاقت ندارم و اکثر اشعار درد می شنیدند و برآن وجدی میرسید لیکن از بسکه کوه استقامت بودند آنرا ضبط میفرمودند ابو الحسین نوری رقص میفرمودند سید الطائفه جنید[۲] نشسته بود نوری فرمود (اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ* الانعام:۳۶) جنید گفت (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ* النمل ۸۸) جنید نهایت مستقیم بود راقم گوید گاهی در طریقه مجددیه ظهور نسبت چشتیه که ارث از والد حضرت مجدد هست نیز ظهور میفرماید از حضرت مجدد نیز با وجود کمال تمکن احیانا حالت ذوق و شوق منقول است **بیت** خوبی و شکل و شمائل حرکات و سکنات* آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری* سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید **ع** هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم* نظافت طبع بحدی داشتند که اگر کسی دود تنباکو می کشید رنجه میشدند و مجمر میسوزانیدند میفرمودند مسجد مارا افغانان هلاس دانی کرده اند از بعض کسان شنیدم که خود بخود احیانا بوی خوش از مکان شریف ایشان می آمد و کسان را بیرون میفرمودند همانانکه ظهور روح حضرت رسالت صلوات الله علیه وسلم و دیگر پیران مینمود میفرمودند من صورت حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد معاینه میبینم یکبار یك پهلو شل شد استمداد از روح حضرت مجدد نمودم همون وقت صورت شریف ایشانرا معلق در هوا دیدم کل آن بیماری سلب نمودند و میفرمودند گزك اکابر چشتیه که سر مستان ذوق محبت اند سماع و سرود است که دل را رنگارنگ شوق می آرد وپرده از جهرهٔ یار خرق میسازد و گزك ما متوسلان سلسلهٔ نقشبندیه که باده نوشان جام مودت ایم حدیث و درود است که قلب را گوناگون اذواق می بخشد **ع** آن ایشانند من چنینم

(۱) والد عبد الغنی ابو سعید رامپوری توفی سنة ۱۲۵۰ هـ. [۱۸۳٤ م.] فی دلهی

(۲) جنید البغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۰ م.] فی بغداد

یا رب* و همچنین وقتیکه اسم مبارك بر زبان می بر آمد آه آه گفته دست بالا می کردند و گاهی هر دو دست گشاده بهم می آوردند چنانچه کسی را بآغوش کشند و شعر مولوی علیه الرحمة میخواندند**بیت** موسیا آداب دانان دیگر اند* سوخته جان و روانان دیگر اند*.

فصل در ملفوظات حضرت ایشان

میفرمودند در فقیر فای فاقه و قاف قناعت و یای یاد الهی و رای ریاضت است هر که بجا آورد فای فضل خدا و قاف قرب مولی و یای یاری و رای رحمت یافت و الاّ فای فضیحت و قاف قهر و یأی یاس و رای رسوائی بدست آمد میفرمودند که طالب ذوق و شوق و کشف و کرامات طالب خدا نیست راقم گوید حافظ[١] میفرماید **بیت** شرم ما باد ازین خرقهٔ آلودهٔ خود* گر بدین فضل و کرم نام کرامات بریم* **و له** با خرابات نشینان ز کرامات ملاف* هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد* میفرمودند که در کمالات وصل عریانی میشود و بدان مقام نصیب سالك بجز یأس و محرومی نیست هر چند وصول هست حصول نیست میفرمودند طالب باید که هر وقت کیفیات علیحده از عبادت فرا گیرد آگاه باشد از نماز چه کیفیت رو می دهد از تلاوت چه نسبت ظهور میفرماید از درس حدیث و از شغل تهلیل زبانی چه ذوق حاصل میشود و همچنین از لقمهٔ شك چه ظلمت می افزاید علی هذا القیاس دیگر گناهان میفرمودند در ولایت خطرات مضر اند و در کمالات نبوت مضر نیست امیر المومنین عمر رضی الله عنه میفرمودند اجهز الجیش و انا فی الصلوة[٢] مشاهدهٔ آفتاب را خطرات قلب مانع نیست میفرمودند که در خوردن یکی رضای نفس است و یکی حق نفس رضای نفس غذای بسیار و لطیف است و حق نفس بمقدار توانائی فرائض و سنن میفرمودند طریقهٔ نقشبندیه عبارت از چار چیز است بیخطره گی و دوام حضور و جذبات و واردات میفرمودند پیغمبر خدا صلی الله

(١) حافظ محمد الشیرازی توفی سنة ٧٩١ هـ. [١٣٨٩ م.] فی شیراز

(٢) سامان لشکر اسلام میکنم حالانکه در نماز میباشم

علیه وسلم جامع جمیع کمالات بودند لیکن هر وقت مناسب استعداد آن قرن در افراد امت کمال ظهور میفرماید کمالیکه ناشی از بدن فیضْ مخزنِ آنحضرت است و آن گرسنه ماندن و جهاد کردن و عبادت نمودن در صحابهٔ کرام جلوه گر شد وکمالیکه ناشی از قلب آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و آن استغراق و بیخودی و ذوق و شوق و آه و نعره و اسرار توحید وجودی از زبان جنید بغدادی رحمت الله علیه باولیای امت ظاهر گردید و کمالیکه ناشی از لطیفهٔ نفس آنجناب است که عبارت از اضمحلال و استهلاك در نسبت باطن است باکابر نقشبندیه از وقت خواجه نقشبند رضی الله عنه هویدا گشت و کمالیکه ناشی از اسم شریف محمد است صلی الله علیه وسلم از دورهٔ حضرت مجدد الف ثانی[١] مکشوف شد میفرمودند چنانکه طلب حلال [ضروری] فرض است برمؤمنان همچنین ترك حلال [فضولی] فرض است برعارفان راقم گوید عمل صوفیان برعزیمت هست میفرمودند هر که تابع هوا است کی بندهٔ خدا است ای عزیز تا که دربند آنی بندهٔ آنی میفرمودند شب گرسنگی شب معراج درو یشان است میفرمودند صوفی دنیا وآخرة را پس پشت انداخته متوجه مولی گشته **للمولوی**[٢] ملت عاشق زملتها جداست* عاشقان را مذهب و ملت خداست * میفرمودند وقت دعا انوار فائض میشوند فرق نمودن آن برکات از اثر اجابت متعسر است بعضی گو یند اگر ثقالت در هر دو دست دست دهد علامت اجابت است و من می گو یم اگر انشراح صدر دست دهد علامت اجابت است میفرمودند بیعت سه قسم است یکی برای توسل به پیران کبار دو یم تو به از معاصی سیوم برای کسب نسبت میفرمودند مردمان چار قسم اند نامردانند و مردانند وجوانمردانند و فردانند طالب دنیا نامرد طالب عقبی مرد و طالب عقبی و مولی جوانمرد و طالب مولی فرد میفرمودند که خطره چهار قسم است شیطانی و نفسانی و ملکی و حقانی شیطانی از یسار می آید و نفسانی از فوق یعنی دماغ و ملکی از یمین و حقانی از فوق الفوق میفرمودند هر کمالاتیکه در انسان ممکن است سوای نبوت در حضرت مجدد ظهور فرمود **رباعی** هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب* همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند* هر چه بر صفحهٔ اندیشه کشد كلكِ خیال* شکل مطبوع تو زیبا تر از ان ساخته اند * میفرمودند هر که اویسیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بعد نمازعشا

(١) امام ربانی مجدد الف ثانی احمد فاروقی توفی سنة ١٠٣٤ هـ. [١٦٢٤ م.] فی سرهند

(٢) مولوی جلال الدین محمد رومی توفی سنة ٦٧٢ هـ. [١٢٧٣ م.] در قونیة

در خیال دستهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دست خود گرفته بگوید (**یا رسول الله بایعتك علی خمس شهادة ان لااله الاالله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصوم رمضان وحج البیت ان استطعت الیه سبیلا**) چند شب این عمل بجا آرد و اگر او یسیت بزرگی خواهد در خلوت نشسته دوگانه بروحش خوانده متوجه روح آن بزرگ نشیند میفرمودند حق سبحانه مرا چنان ادراك عطا کرده که بدن من حکم قلب پیدا کرده از جوانب اربعه هر شخص که بیاید نسبت او معلوم میکنم میفرمودند سه کتاب نظیر ندارد قران شریف صحیح بخاری مثنوی مولوی روم[۱] میفرمودند اولیا سه قسم اند ارباب کشف و ارباب ادراك و ارباب جهل میفرمودند کم شخص از اولیا کمال حضرت مجدد یافته باشد اگر تمام اولیاء وجودیه را توجه فرمایند بشاهراه شهود آرند میفرمودند سعدی شیرازی[۲] در سهروردی طریقه مرد فهمیده بودند در دو سخن تصوف تمام کرده اند **بیت** مرا پیر دانای مرشد شهاب* دو اندرز فرمود بر روی آب* یکی آنکه برخویش خودبین مباش* دگر آنکه برغیر بدبین مباش* میفرمودند هر که ازما ملاقات دارد لباس ما پوشد و طور ما اختیار کند **رباعی** یا مرو با یار ازرق پیرهن* یا بکش بر خانمان انگشت نیل* یا مکن با پیلبانان دوستی* یا بناکن خانه در خورد پیل* میفرمودند روح بعضی مومنان ملك الموت قبض میفرماید و بارواح اخص خواص فرشته را نیز دخل نیست **ب** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند* کانجا ملك الموت نگنجد هرگز* راقم گوید محتمل است که (**اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا*الزمر: ٤٢**) و (**قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ*السّجدة: ۱۱**) اشاره همین باشد الله اعلم میفرمودند معاش درویشان همین باید که شیخ ابن یمین کبروی نظم کرده **ابیات** نان جوین و خرقهٔ پشمین و آب شور* سیپارهٔ کلام و حدیث پیمبری* هم نسخهٔ دوچار زعلمی که نافع است* در دین نه لغو بوعلی و ژاژ عنصری[۳]* تاریك کلبهٔ که پیء روشنی آن* بیهوده منتی نبرد شمع خاوری* با یك دو آشنا که نیرزد به نیم جو* درپیش چشم همت شان ملك سنجری[٤]* این آن سعادتیست که حسرت برد بر آن* جو یای تخت قیصر ملك سکندری* و نیز اشعار جمالی میخواندند **رباعی** لنگکی زیر

(۱) در بیان کمالات ولایت و مکتوبات امام ربانی نظیر ندارد در بیان کمالات نبوت و شریعت

(۲) سعدی الشیرازی توفی سنة ٦٩۱ هـ. [۱۲۹۲ م.] فی شیراز (۳) عنصری شاهر سلطان محمود سبکتکین بود در سنه ٤۳۱ هـ. [۱۰٤۰ م.] مرد (٤) امیر سنجر ششم ملك از ملوك سلجوقیون ایرانی بود فرزند ملکشاه بن آلپ آرسلان توفی سنه ٥٥۲ هـ. [۱۱٥۷ م.] در مرو وفات کرد

لنگکی بالا* نی غم دزد نی غم کالا* کژك بوريا و پوستکی* دلکی پُرز درد و دوستکی* اینقدر بس بود جمالی را* عاشق رند لاو بالی را* راقم گوید ابیات حافظ[١] رحمة الله علیه نیز مناسب حالست تحت کلك میرود **بیت** دو یار زیرك واز بادهٔ کهن دو منی* فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی* من اینمقام بدنیا و آخرت ندهم* اگرچه درپیم افتند هر دم انجمنی* که هر که کنج قناعت بگنج دنیا داد* فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی* میفرمودند عقل نورانی آنست که بلاواسطه بمقصود دلالت نماید و ظلمانی آنکه بچراغ هدایت مرشد بر راه آرد میفرمودند طالب را باید که یك لمحه از یاد مطلوب غافل نباشد **بیت** این شربت عاشقیست خسرو* بی خون جگر چشید نتوان* میفرمودند **(حب الدنیا رأس کل خطیئة)** و رأس گناهان کفر است **ب** اهل دنیا کافران مطلق اند* روز و شب در بق بق و در زق زق اند* میفرمودند زوال عین آنست که سالك انا گفتن نتواند چنانکه خواجهٔ احرار[٢] رضی الله عنه فرموده اند انا الحق گفتن آسان است و انا را زائل کردن مشکل است میفرمودند در معنی بیت ثنائی **بیت** بهرچه از دوست وا مانی چه کفر آن حرف چه ایمان* بهرچه از یار دور افتی چه زشت آن نقش چه زیبا* سالك در ابتدای قلب از نوافل وا ماند و اکتفا بر فرائض و سنن مؤکده کند میفرمودند طریقهٔ مجددیه چار دریای فیض دارد نسبت نقشبندی و قادری و چشتی و سهروردی لیکن اول غالب است میفرمودند کفر طریقت آنست که امتیاز برخیزد و بجز ذات حق هیچ در نظر نماند منصور حلاج[٣] گوید **بیت** کفرتُ بدین الله و الکفر واجب* لدیّ و عند المسلمین قبیح* میفرمودند هر که مخدوم شدن خواهد خدمت مرشد کند **ع** هر که خدمت کرد او مخدوم شد* میفرمودند الحال ضعیف شده ام پیشتر در مسجد جامع شاهجهان آباد آب تلخ حوض میخوردم ده سیپاره کلام مجید میخواندم ده هزار نفی و اثبات میکردم نسبت باطن چنان قوی بود که تمام مسجد پر از نور میشد همچنین در هر کوچه که میگذشتم بر مزار عزیزی اگر میرفتم نسبتش پست میگشت من خود را پست میکردم و تواضع آن بزرگ میکردم میفرمودند **بیت** ز نا توانئ خود اینقدر خبر دارم* که از رخش نتوانم که دیده بردارم*.

(١) حافظ شیرازی محمد توفی سنة ٧٩١ هـ. [١٣٨٩ م.]
(٢) خواجه عبید الله الاحرار توفی سنة ٨٩٥ هـ. [١٤٩٠ م.] فی سمرقند
(٣) منصور حلاج توفی شهیدا سنة ٣٠٦ هـ. [٩١٩ م.] فی بغداد

فصل در مکاشفات و الهامات حضرت ایشان قدس الله سره

فرمودند روزی در بیتابی فراق آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاك پاشیدم از این امر که در شرع نیك نیست ظلمتی هم پیدا شد میر روح الله که مخلص حضرت شهید بود او شان را در خواب دیدم که میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم منتظر شما نشسته اند از غایت شوق در خدمت رسیدم معانقه فرمودند تا وقت معانقه بر شکل شریف خود بودند بعد بر شکل سید میر کلال رحمت الله علیه شدند روزی قبل نماز عشا بخواب رفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده منع فرمودند و وعید بیان فرمودند یکبار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب پرسیدم یا رسول الله **(من رآنی فقد رای الحق)** حدیث شما است فرمودند آری مدام تسبیح و تحمید خوانده بروح آنحضرت میگذرانیدم یکبار ترك شد دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهمون شکل که در شمائل ترمذی بیانست آمده شکایت فرمودند یکبار خوف آتش دوزخ بسیار غلبه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم تشریف آورده فرمودند که هر که با ما محبت دارد در دوزخ نخواهد رفت یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم فرمودند نام تو عبدالله وعبد المهیمن هست یکبار دیدم که گوشت چهرهٔ من دو انگشت از گوشت چهرهٔ مبارك حضرت سلطان المشائخ [١] شده و بد نمی نماید یکبار دیدم شخصی پیراهن حضرت مذکور آورده و گفت ایشان پیر تو اند من گفتم پیر من مرزا جانجانان رحمة الله علیه هستند چند بار تکرار کرد آخر گفت سلطان المشائخ پیر صحبت شما هستند یکبار حضرت مجدد تشریف آورده فرمودند تو خلیفهٔ من هستی یکبار حضرت خواجه نقشبند تشریف آورده در پیرهن من داخل شدند روزی دیدم بزرگی آمده نزد من نشست نام پرسیدم گفت بهاء الدین یکبار شخصی خلعتی آورده گفت غوث الاعظم ترا عنایت کردند مولانا خالد عرض نمودند خلعت قطبیت باشد حضرت ایشان فرمودند ازتواضع نام آنمقام برزبان نمیگیرم روزی بر مزار حضرت خواجه باقی بالله رفته عرض توجه نمودم از مزار بر آمده توجه کردند وقت استوا بود زود بر خاستم حسرت میخورم که چرا استادم کیفیتش در بیان نمی آید روزی بر مزار حضرت خواجه قطب الدین [٢]

---

(١) سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا رحمة الله علیه توفی سنة ٧٢٥ هـ. [١٣٢٥ م.] فی دلهی

(٢) قطب الدین بختیار اوشی مرشد فرید الدین گنج شکر توفی سنة ٦٣٤ هـ. [١٢٣٦ م.] فی دلهی

رفته گفتم شیئا لله شیئا لله دیدم یك حوض پر از آب که از کنارهٔ او آب میریزد القا شد سینهٔ تو از نسبت مجددیه پر است گنجایش دیگر ندارد روزی بر مزار سلطان المشائخ رفته عرض توجه نمودم فرمودند کمالات احمدی شما را حاصل است عرض کردم نسبت خود نیز عطا فرمایند توجه فرمودند دیدم چهرهٔ ایشان مثل من شده و چهرهٔ من مثل ایشان نهایت محظوظ شدم یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر رحمه الله حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت بکنید در این راه تعبدی باید تا دری از تصرفی بگشاید عرض کردم مرتبهٔ شما چه طور حاصل شود فرمودند از کثرت تعبد یکبار مکانم معطر گشت بالا نگریستم دیدم بر فرق من روح معطر منور جلوه نما است در حوالی آن مثل شعشان آفتاب متجلی است حیران گشتم که این کیست بعد آن بخاطر گذشت شاید روح مبارك آنسرور صلی الله علیه وسلم یا روح غوث الاعظم[۱] رضی الله عنه باشد باین تجمل روزی در میان اهل خانقاه نزاع لفظی پیش آمد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه آمده فرمودند هر که نزاع نماید از خانقاه بدر کنید یکبار سیدة النساء رضی الله عنها در مکانم آمده فرمودند من برای تو زنده شده ام و آمده ام روزی طعام مشکوك خورده بودم دیدم حضرت شهید قی میکنند و میفرمایند طعام هر جا نباید خورد یکبار ملهم ساختند منصب قیومیت بتو عطا شد روزی الهام شد از تو طریقهٔ جدیده بر آمد روزی برای وسعت مکان عرض نمودم الهام شد تو اهل و عیال نداری چه حاجت است روزی مکان همسایه طلب نمودم الهام شد چرا همسایه را تکلیف میرسانی و بدر میکنی روزی بقصد زیارت حرمین شریفین نیم قد بر خاستم الهام شد ترا همین جا ماندن بهتر است روزی گفتم یا شیخ عبد القادر شیئاً لله الهام شد بگو یا ارحم الرحمین شیئاً لله روزی الهام شد حضرت سلطان المشائخ خلفای خود بدکهن فرستادند شما به کابل و بخاری بفریسید کلام ربانی که از صوت و لحن مبراست سه بار شنیدم یکبار در مدرسه دو بار در مکان مسکون که الحال سکونت دارم یعنی خانقاه شریف شبی گفتم یا رسول الله آواز آمد لبیك و نام من عبد صالح فرمودند.

---

(۱) غوث الاعظم السید عبد القادر الگیلانی توفی سنة ٥٦١ هـ. [١١٦٦ م.] فی بغداد

فصل در بعض کرامات حضرت ایشان

بر سالکان راه الهی و طالبان فیض نامتناهی مخفی و محتجب نیست که هیچ کرامتی و خرق عادتی با محبت خدا و اتّباع سید انبیا علیه و علی آله الصلوة و السلام برابر نیست و این هر دو امر در وجود با جود حضرت ایشان با مرتبهٔ کمال بودند و اعظم کرامات و افضل خرق عادات تصرف در بواطن طالبان و القای فیض و برکات حضرت سبحان بصدور اینان است و این امور از آنجناب چندان بظهور رسیدند که بتحریر آن دفترها باید هزاران دلهای ارادتمندان را ذاکر گردانیدند و صدها را بجذبات و واردات الهیه رسانیدند و بسیاران را بمقامات و حالات عالیه فائز فرمودند اما تصرف در مکوّنات و اخبار مغیبات مطابق نفس امر بالهام الهی و حل مشکلات و بر آمد حاجات از دعا آنهم بسیار بوقوع آمد اکثر کارهای مردم بدعای آنجناب بانصرام میرسید و بسیاری عقدهای مفتوح میشد بارها موافق فرموده بظهور می آمد الحق بمصداق **بیت** مطلق آن آواز خود از شه بود٭ گرچه از حلقوم عبد الله بود٭ کلام کرامت نظام آن عالی مقام سراسر الهام خوارق اولیا پرتوی معجزهٔ پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم بسیاری کسان در منام آنجناب را دیده اخذ طریقه نموده شرفیاب حضور شدند و بمقامات عالیه رسیده باوطان خود رفتند و با وجود کثرت طلابان هریك را بتوجه از مقام بمقام می بردند و از حالی بحالی میرسانیدند و از قوت توجه کار سنین بایام قلیله میفرمودند اکثر فساق و فجار از توجه شریف تائب شده براه راست آمدند و بعضی کفار باندك التفات آنجناب مشرف باسلام شدند.

کرامت روزی هندوبچه بَرَهْمَن زاده در مجلس شریف آمد شکل محبوب و صورت مرغوب داشت همه اهل محفل روی بجانب وی آوردند حضرت ایشان را نظر عنایت بوی افتاد فی الحال زنار کفر از گردن خود دریده خلعت ایمان پوشیده قامت خود را از نور کلمهٔ شهادت بیاراست و حسن را از نور اسلام جلا داده بر خاست **بیت** بنشین بگدایان دَرِ دوست که هر کس٭ بنشست باین طائفه شاهی شد و برخاست٭

کرامت مولوی کرامت الله را که از خادمان حضرت ایشان بودند روزی درد

جنب بشدت شد آنجناب آنجا دست مبارك خود نهاده همت فرمودند فی الحال رفع شد.

کرامت یکبار بکشتی روان توجه فرمودند ایستاده شد.

کرامت میان احمد یار که از اجلهٔ اصحاب حضرت ایشان بودند گفتند که من برای تجارت میرفتم در اثنای راه بصحرا دیدم که حضرت ایشان تشریف آورده قریب بهل من استاده فرمودند که بهل را تیز بکنید و بدوانید و ازین قافله جدا شده بگذرید که قطاع الطریق آمده این قافله را غارت خواهند کرد این سخن گفته از نظر غائب شدند من بهل را دوانیده از قافله جدا شدم بقضای الٰهی همه قافله را دزدان بغارت بردند من بخیر و خوبی داخل منزل شدم.

کرامت میان زلف شاه که یکی از مخلصان حضرت ایشان است گفت که من در اوائل حال که بخدمت حضرت ایشان می آمدم در دشت راه گم کردم ناگاه بزرگی نموده شد مرا براه راست آوردند گفتم که شما کیستید گفتند تو برای بیعت پیش کسی که میروی من همانم دو بار مرا این واقعه پیش آمد.

کرامت و نیز میان احمد یار نقل مینمودند که یکبار من همراه حضرت ایشان بجهت تعزیت در خانهٔ صالحه که مریدهٔ حضرت ایشان بود رفتم که دختر کلان سالش مرده بود حضرت ایشان بطرف آن ضعیفه خطاب کرده فرمودند که الله تعالی ترا فرزند نعم البدل عنایت فرماید آنزن عمر رسیده گستاخانه عرض نمود که ای حضرت حالا من پیر شده ام و شوهر من نیز پیر است ظاهرا حالا اولاد پیدا شدن خلاف عقل است حضرت ایشان فرمودند حق تعالی قادر است بعد ازان حضرت ایشان و من از خانه بیرون آمدیم در مسجدیکه متصل دروازهٔ آن ضعیفه بود حضرت ایشان تشریف آورده وضو ساختند و دو رکعت نماز گذارده بجهت فرزند آن زن دعا فرمودند بعد ازان خطاب بطرف من نموده فرمودند که برای اولاد آنزن بجناب الٰهی عرض کردیم اثر اجابت دعا ظاهر شد انشاء الله تعالی فرزند تولد خواهد شد بعد ازان بموجب فرمودهٔ حضرت ایشان الله تعالی آنزن را پسری عنایت فرمود و کلان سال شد الحمد لله علی ذلك.

کرامت زنی آمده برای شفای بیمار عرض نمود اورا تبرك از دستار خوان خود عطا فرمودند نان و کباب بود چون در خانه آمده دید آن کباب مبدل بحلوا شده بود معلوم نمود که اجل بیمار رسیده است همچنان واقع شد.

کرامت میر اکبر علی صاحب که از خلص نیازمندان حضرت ایشان هستند برای بیماری زنی از اقارب خود عرض نمودند از بسکه سوال مکرر نمودند حضرت ایشان فرمودند اکبر علی زندگی او زیاده از پانزده روز معلوم نمیشود بتقدیر الٰهی روز پانزدهم وفات نمود لیکن در ایام مرض او میر صاحب موصوف توجه آنزن را نموده بودند چون بر جنازه اش حضرت ایشان تشریف آوردند فرمودند اکبر علی مگر توجه این زن را نمودی برکات معلوم میشود.

کرامت قریب خانقاه مبارك مکان رافضی بود و حضرت ایشان را برای کلفت خانقاه معلی بایست مکان شد از زنی که متصرف بران مکان بود استدعا نمودند آن زنک ابا نمود آخر یکبار حکیم شریف خان را که از اعزهٔ دهلی بودند برای فهمایش او فرستادند که اگر شمارا عار از بیع می آید ما قیمت بطریق اخفا میفریسم شما بطریق نذر بگذرانید آن نا بکار که عداوت باهل الله داشت قول حکیم موصوف قبول نه نمود بلکه در بارهٔ حضرت ایشان کلمهٔ بیهوده گفت که سب بزرگان عادت اینفرقهٔ ملعونه است حکیم بر خاسته نزد حضرت ایشان حاضر شدند و بیان حال نمودند حضرت ایشان رو بآسمان نموده عرض نمودند که صاحب شنیدید کلام او الحال نخواهم گفت تا وقتیکه خود آمده التجا نه نماید بحسب تقدیر الهی موت در خاندان اوشان افتاد در اوشان یك بچه باقی ماند چون او هم بیمار شد دانستند که از شومی فعل وی است آن بچه را حاضر نمودند و مکان را پیش خدمت حضرت ایشان پیشکش نمودند.

کرامت حکیم رکن الدین خان را منصب وزارت پادشاه حاصل گشت آنحضرت سفارش عزیزی بحکیم نمودند حکیم دران امر تندهی نه نمود موجب ملال حضرت ایشان گشت بعد چند روز معزول شد و باز بآن منصب ممتاز نگشت.

کرامت از شاه نظام الدین صَوْبَه دار دهلی ملول شدند معزول شد.

کرامت یکبار چند کس از خلفای حضرت ایشان از راه دور بخدمت آمدند در اثنای راه گفتند که معمول حضرت ایشان است که بوقت شرف اندوزیّ قدمبوسی تبرك عنایت فرمایند یکی گفت که مرا این مرتبه خواهش مصلی است دیگری گفت که من کلاه میخواهم سیوم کس چیز دیگر گفت چون بحضور پر نور رسیدند هر کس را موافق تمنای او عنایت فرمودند و مثل این واقعه اکثر از آنجناب بظهور می آمد بارها موافق خطرات قلبی ارشاد میفرمودند.

کرامت روزی برای عیادت حکیم نامدار خان رفته بودند حکیم مسطور حالت نزع داشت و چشم بندکرده بیهوش افتاده بود اقربای وی از حضرت ایشان التماس سلب مرض نمودند آنحضرت لمحه متوجه شدند فی الفور بهوش آمد و چشم گشاده بسیار سخنان از آنجناب بعرض رسانید چون آنجناب قدم از خانهٔ وی بیرون نهادند همونوقت جان داد.

کرامت شخصی از بخارا از دیار کابل بهندوستان می آمد وقت عبور بر دریای اٹك اشتر وی معه کالای تجارت درآب غرق شد گفت که یك نان نیاز حضرت ایشان کنم اگر شتر من زنده معه اسباب بر آید بحکم الٰهی سبحانه از دریا بر آمد چون بحضور رسیده این واقعه بعرض رسانید فرمودند نیاز من دادی گفت دادم.

کرامت عم میان احمد یار صاحب را برای گرفتن مبلغان پادشاه حبس نمود میان احمد یار بخدمت حضرت ایشان گریان آمدند آنجناب فرمودند که شما چند کس جمع شده بقلعه رفته خلاص کرده بیارید میان موصوف گفت که بردروازهٔ قلعه چوکی است و سپاهیان پلٹن به نگهبانی معین چگونه رفته آوریم فرمودند شما را ازین چه کار است بگفتهٔ من بروید و بیارید ایشان رفتند هیچکس از نگهبانان دروازه و سپاهیان پلٹن ندیدند که این چه کسانند وکجا می روند آخر از حبس زنده بر آوردند هیچکس متعرض احوال شان نشد.

کرامت پسر مولوی فضل امام بسیار علیل شد در خواب دید که حضرت ایشان تشریف آورده چیزی نوشانیدند چون صبح شد شفا یافت و بحضور آنجناب مبلغان نیاز آورده فرمودند که این شکرانه عنایت شبانهٔ ماست.

کرامت شخصی پیش حضرت ایشان آمده گفت که پسر من از دو ماه گم شده است توجه فرمایند که بیاید فرمودند که پسر تو در خانهٔ تست در دل خود حیران گشت که من همین وقت از خانه آمده ام آنجناب فرمودند که در خانه است غرض موافق فرمودن آنحضرت بخانه رفت دید که در خانه نشسته است.

کرامت عورتی بخدمت حضرت ایشان آمده عرض کرد که پسر من در فرقهٔ سپاه نوکر بود نوکری گذاشت و همه لباس دور کرده لنکوٹی بسته از دین و شریعت رسته مُلنگ شده قدح بنگ مینوشد آنجناب فرمود که بنشین نشست همه لطایف او از ذکر جاری شدند پس توجه بحال پسرش فرمودند از فرقهٔ ملامة بر آمده بر راه راست شد.

کرامت غریب الله سقه زیر سایه فیض پایه دیوار پر انوار آن افتخار الابرار سکونت داشت روزی از شدت مرض قریب نزع شد آخر شب اقربای وی حضرت ایشان را نزد وی بردند آنجناب تشریف برده توجه فرمودند از عنایت الٰهی صحت کلی یافت

کرامت مولوی کرامت الله صاحب میفرمودند در هنگامیکه بخدمت شریف میبودم عجائب و غرائب مشاهده مینمودم یکبار بعد نماز فجر وقت مراقبه و ذکر من کتاب در بغل گرفته برای قصد خواندن روانه شدم نظر شریف بر من افتاد از غضب فرمودند بنشین و مشغول شو بسکه کستاخ بودم گفتم در خدمت شریف برای آن حاضر میمانم که بی محنت حاصل شود و الا بمحنت هر جا میتواند شد فرمودند بحق بهاء الدین بی محنت میدهم بنشین همینکه بجانب من متوجه شدند از هوش رفتم و بیفتادم و گو یا که دل از سینهٔ من بیرون آمد بعد مدت بهوش آمدم حضرت از حلقه فراغت شده بودند و آفتاب بمن رسیده بود و خواص اصحاب مثل شاه ابو سعید صاحب حاضر بودند شرمنده شدم فرمودند چه شده بود عرض نمودم خواب غلبه کرد تبسم فرمودند.

فصل در ذکر وفات حضرت ایشان

دایما آرزوی شهادت داشتند لیکن میفرمودند از باعث شهادت حضرت پیر و مرشد قدس الله سره چه قدر محنت بر مردمها رسید سه سال قحط عظیم الشان رو نمود که هزارها جان‌نثار شدند و قتل و قتال که فیما بین مردمان واقع شد خارج از تحریر است کما لایخفی پس ازین امر از شهادت خود میرستم راقم گوید در حدیث وارد است **(لَزوال الدنیا اهون عند الله من قتل نفس مؤمن)** اَوْ کما قال صلی الله علیه و سلم از حروب جمل و صفین و حرّه و کربلا تا چند صد سال و حروب در میان بنی اُمیَّه و بنی هاشم فقط منشأش قتل امیر المومنین عثمان بن عفان بود رضی الله عنه حضرت ایشان را در آخر مرض بواسیر و خارشها غلبه نموده بود درین هنگام حضرت والدم در بلدهٔ لکهنؤ بودند مکاتیب کثیره در هنگام قلیل فرستادند چه منظور همین بود که بعد من برجای من ایشان باشند انشاء الله یکدو مکتوب در ذکر والد خود علیه الرحمة نقل خواهم نمود غرض اوشان سراسیمه .شده اهل و عیال را در لکهنؤ گذاشته رسیدند وقتیکه حاضر خدمت شدند فرمودند آرزو چنین داشتم که بوقت ملاقات شما بسیار خواهم گریست لیکن اینچنین وقت رسیدید که طاقت گریه هم نیست و عنایت بسیار فرمودند و عادت مستمره چنین بود که وقت شائبهٔ مرض وصیت نامه تحریر میفرمودند و زبانی هم تاکید میفرمودند که دوام ذکر وپرداخت نسبت و اخلاق حسنه و معاشرت باهم و عدم چون و چرا بر مجاری قضا و با یکدگر برادران طریقهٔ اتحاد لازم شناسند و بفقر و قناعت و رضا وتسلیم وتوکل فراغتها نمایند **(...ومن اصدق من اللّه حدیثا * النساء: ۸۷)** و نیز فرمودند جنازهٔ من در آثار شریفهٔ نبو یه که درمسجد جامع نهاده اند برند وعرض شفاعت از رسول خدای صلی اللّه علیه وسلم نمایند وهمچنین کردند که نماز در جامع مسجد خوانده در آثار شریفه بردند وتبرکات که نزد آنحضرت بودند فرمودند که بالین تربت گنبد خورد بنهید میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة اللّه علیه فرمودند که فاتحه خواندن پیش جنازهٔ ما وکلمهٔ طیبه و آیت شریفه بی ادبی است این دو بیت بخوانید

بیت:

مفلسانیم آمده در کوی تو * شیئا لله از جمال روی تو * دست بگشا جانب زنبیل ما * آفرین بردست و برپهلوی تو * من هم میگویم پیش جنازهٔ من همین اشعار بخوانید و نیز دو بیت عربی بالحان خوش بخوانید **بیت** وفدت علی الکریم بغیر زاد * من الحسنات و القلب السلیم * فحمل الزاد اقبح کل شیء * اذا کان الوفود علی الکریم * روز شنبه بود که مولوی کرامت الله صاحب را فرمودند که زود میان صاحب را طلب نمایند یعنی شاه ابو سعید رحمة الله علیه مگر از دقّت این لفظ مفهوم شد مولوی صاحب بزودی برخاسته والدم را طلب نمودند چونکه از دروازه داخل شدند نظر شریف بر ایشان گماشتند و در **همون** حال بیست ودویم صفر بعد اشراق در هیئت احتبا سنهٔ هزار و دو صد و چهل[۱] در استغراق مشاهدهٔ حق ازین دار پر ملال انتقال فرمودند هزارها کس خبر وحشت اثر شنیده حاضر شدند و نماز در مسجد جامع رفته خواندند و امامت نماز حضرت شاه ابو سعید صاحب فرمودند در خانقاه شریف پهلوی یمین حضرت شهید دفن کردند الحال دران حظیره سه مرقد اند چه جنازهٔ شریفهٔ شاه ابو سعید علیه الرحمة که در ٹونك وقت معاودت از بیت الله وفات یافتند نیز آورده پهلوی حضرت ایشان دفن کردند الحال مزار حضرت ایشان در وسط واقع هست رحمة الله علیهم تاریخ وفات نور الله مضجعه و نیز مصراع فارسی **ع** جان بحق نقشبند ثانی داد * و نیز شاه رؤف احمد صاحب رباعی در غایت زیبائی کفته اندر **باعی** چون جناب شاه عبد الله قیوم زمان * زینجهان فرمود رحلت سوی جنات کریم * سال او با حال او جستم چوای رافت زدل * گفت فی رَوْح و ریحان و جنات النعیم *

---

(۱) حضرت غلام علی عبد الله الدهلوی توفی سنة ۱۲٤۰ هـ. [۱۸۲٤ م.] فی دلهی

فصل در ذکر بعض خلفای حضرت ایشان

حضرت شاه ابو سعید صاحب قدس سره

جامع کمالات رب حمید حافظ الشرع و القرآن المجید مرشدنا و مولانا حضرت **شاه ابو سعید بن حضرت صفی‌القدر بن حضرت عزیز القدر بن حضرت محمد عیسی بن** حضرت سیف الدین بن حضرت خواجه محمد معصوم ابن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنهم ولادت شریف دو یم ذیقعد سنه ۱۱۹۶ یکهزار و یکصد و نود و شش هجری در بلدهٔ مصطفی آباد عرف رامپور بظهور آمده حال شریف ایشان از ابتدای عمر بر صلاح ماثور گشته میفرمودند در اوائل عمر بحسب اتفاق در بلدهٔ لکهنو معیت میان ضیاء النبی صاحب که از اقارب بودند گذر واقع شد در مکانی فروکش شدیم در راه آمد و رفت که در مسجد برای نماز میرفتیم درویشی بود که اکثر ستر برهنه میداشت مگر بوقت آمد و شد من ستر عورت خود میکرد کسی پرسید که ترا چه شد چون ایشان را می بینی ستر میکنی گفت وقتی باشد که ایشان را منصبی حاصل شود که مرجع اقارب خود گردند فوقع کما قال در عمر ده سالگی تقریباً قرآن شریف حفظ فرمودند و بعده تجوید از قاری نسیم علیه الرحمة حاصل نمودند و در قرآن خوانی بحسن ترتیل رونق ده قرّا گشتند هر کس که قرآن شریف ایشان میشنید محو میگشت میفرمودند مرا بر خوش خوانی خود اعتماد چندان نبود تا آنکه بعض از عرب قرآن من در حرم محترم شنید وتحسین نمود چه تحسین عجم چندان اعتبار ندارد الغرض بعد حفظ قرآن شریف از علوم عقلیه و نقلیه بهره حاصل نمودند اکثر کتب درسیه از مفتی شرف الدین و برخی از حضرت مولانا رفیع الدین محدث فرزند شاه ولی الله محدث[۱] خواندند میفرمودند قاضی شرح مسلم از ایشان خوانده ام و نیز صحیح مسلم از مولانا مذکور سند دارند و از مرشد خود یعنی حضرت ایشان و خال خود حضرت سراج احمد بن حضرت محمد مرشد و از حضرت شاه عبد العزیز[۲] سند حدیث حاصل نمودند در عین تحصیل علم ارادهٔ خدا طلبی پیدا شد اول ارادت بخدمت والد ماجد خود آوردند اوشان بر طریقهٔ آبای کرام خود مستقیم بودند و ترک دنیا و انقطاع غالب داشتند بحدیکه نواب نصر الله خان آرزو نمود که عهدهٔ بخشیگری قبول

(۱) شاه ولی الله احمد دهلوی توفی سنة ۱۱۷۶ هـ. [۱۷۶۲ م.] فی دلهی

(۲) شاه عبد العزیز الدهلوی توفی سنة ۱۲۳۹ هـ. [۱۸۲۴ م.] فی دلهی

فرمایند مگر بمعرض قبول نیفتاد دایما در اشتغال و اوراد خود مصروف بودند و ذوقی بعلم حدیث شریف داشتند و از اهل فسق وفجور معرض بودند وفات پدر شان دوشنبه بیست و پنجم شعبان سنه [۱۲۳۶] یکهزار و دو صد و سی و شش هجری در بلدهٔ لکهنو واقع شد تاریخ وفات آنحضرت فاز رضوان المودود است سید احمد صاحب و مولوی اسمعیل شهید و دیگر اعزه تجهیز و تکفین بر خود گرفتند در راه عریشی یعنی چهپر کسی سوخته افتاده بود نعش شریف را بر آتش بردند و کسی را آسیب نرسید الغرض از بسکه نائره شوق مشتعل بود بعد صحبت والد خود باجازت اوشان نزد حضرت شاه درگاهی که بدو واسطه بحضرت خواجه محمد زبیر[۱] قدس الله سره ملحق میشوند رسیدند و اوشان استغراق بحدی داشتند که وقت نماز مردمان آگاه میکردند و گرمی بحدی داشتند که اگر التفات بصد کس میفرمودند بیهوش میشدند یکبار در نماز از شوق الٓهی قدری بدن در حرکت آمد اول امام پس او تمام جماعت بعد ازان اهل محله در وجد شدند و رقصها میکردند مادرزاد ولی بودند در تخت هزاره ضلع پنجاب سنهٔ یکهزار و صد و شصت و دو هجری متولد شدند تاریخ ولادت معدن فیض حق است از ابتدای عمر در ایام طفولیت ایشان را جذبه رسید از وطن بر آمدند و در صحرا میگشتند چون بسن تمیز رسیدند قدری افاقه بهمرسید ربع جزء کلام الله شریف از کسی خواندند و نماز صحیح کردند باز مغلوب شدند و بر برگ درختها قناعت مینمودند مگر وقت نماز افاقه میشد باز بیهوش میشدند آخر در صحرای بلدهٔ بدانون بمزار سلطان التارکین رسیدند و اخذ طریقه و بیعت در طریقه قادریه از حافظ جمال الله رحمة الله علیه نمودند ملاقات از اغنیا نمیفرمودند اگر کسی بوقت خواب ایشان روپیه در چادر ایشان بسته میرفت بوی نجاست ایشان را می آمد و رفته در دریا می انداختند بطریقی که در ملمس نیاید.

کرامت یکی از مخلصان ایشان را شیر پیش آمد ایشان را یادکرد تپانچه شیر را زدند گریخت.

کرامت زن نواب احمد یار خان عقیمه بود دعا فرمودند قریب بیست فرزند بوجود آمدند.

(۱) محمد زبیر نواسه محمد نقشبند بن محمد معصوم مجددی توفی سنة ۱۱۵۱ هـ. [۱۷۳۸ م.] فی سرهند

کرامت یکبار بقالی آمده بر پای ایشان افتاده گفت من خود دیدم ایشان را که دروازه مکانی افتاده ایشان آنمکان را بجانب دیگر افکندند من بعافیت ماندم.

کرامت شخصی را فرمودند خانه‌ات بسوزد بسوخت.

تاریخ وفات ایشان **مات قطب الوری عن امرالله** مزار ایشان در بلدهٔ رامپور واقع است الغرض شاه مذکور برحال ایشان عنایت فراوان فرمودند در چند روز اجازت و خلافت دادند ایشان را شورش بدرجهٔ کمال پیدا شد و مریدان بسیار جمع آمدند و در حلقه بیهوشی و وجد بسیار میرسید وصیحه و نعرهای عظیم بر پا میشد چونکه در نسبت مجددیه این امور مرتفع میشوند و بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند مثل صحابهٔ کرام در کمال افسردگی و آسودگی عمر بسر میبرند و سماع ایشان قرآن و حضور ایشان نماز و شیوهٔ ایشان أمر بالمعروف و نهی عن المنکر میگردد حالات اصحاب حضرت شهید علیه الرحمة بر این منوال یافتند و نیز حضرت ایشان را در رامپور دیده بودند وقتیکه آنقبله صفاکیشان در هنگامیکه صوبه داری دهلی بشاه نظام الدین متعلق بود از جهت کدورتی که از جانب صوبه‌دار بهمرسیده بود تشریف برده بودند الغرض ایشان خود را بدهلی رسانیدند دران هنگام دهلی از اهل علم و صلاح مملو بود فرزندان حضرت شاه ولی الله شاه عبد العزیز و شاه رفیع الدین و شاه عبد القادر علیهم الرحمة زنده بودند و نیز حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی زنده بود ایشان مکتوبی بقاضی صاحب در مقدمهٔ خدا طلبی فرستادند او شان جوابش بکمال تعظیم نوشتند و مصلحت دادند که از حضرت شاه غلام علی بهتر کسی نیست پس ایشان بخدمت حضرت رسیدند و مقبول درگاه شدند و هنوز حضرت شاه درگاهی زنده بودند میفرمودند اگر مثل حضرت ایشان مرشد نمیبود خوف از جانب مرشد سابق بسیار بود لیکن حضرت ایشان چنین حمایت میفرمودند که هرگز آسیب بمن نرسید و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات ارقام فرموده اند اگر طالب رشد خود نزد شخص دیگر بیند بی انکار پیر اول بخدمت او حاضر شود و ایشان در محبت پیر اول خود راسخ بودند چنانچه شخصی غیبت حضرت شاه درگاهی در مجلس حضرت ایشان نمود و ایشان نیز نشسته بود آنشخص را گمان بود که ایشان منکر اوشان

شده در خدمت حضرت ایشان حاضر شده اند ایشانرا غضب آمد و طمانچه اورا زدند و نیز حضرت ایشان بران شخص غضبناك شده فرمودند غیبت بزرگان طریقهٔ ما میکنی میفرمودند اول او شان را از من کدورتی بود لیکن آخر بار که برامپور رفتم زائل شد فالحمد لله علی ذلك و در راه سلوك بحسب استدعاء بعضی یاران رساله نوشتند و بخدمت حضرت ایشان بردند حضرت ایشان تحسین بسیار فرمودند و آخر رساله سطری چند در مدح رسالهٔ ایشان نوشتند و آنکتبه در آخر رساله مرقوم است و آن رساله فی الحال دستور العمل طریقه مظهریه مجددیه هست در هر اقلیم که فیضیاب اینطرقه هستند البته آنرساله موجود دارند بعضی بزرگان در مکه معظمه آنرا عربی کرده اند در عرب همون مروج است اغلب که در بلاد روم ترکی هم شده است.

کرامت میان عظیم الله صاحب نقل میکنند که من در سرکار نواب محمد امیر خان نوکر بودم که ایشان آدم در طلب من فرستادند بحسب اتفاق در خانه نبودم و بعد آمدن اهل خانه بمن اطلاع ندادند کسی دیگر فرستادند حاضر شدم از غضب فرمودند که ترا طلب میکنم نمی آئی اگر نوابِ ترا طلب بکنم بیاید عذر نمودم که هرگز مرا اطلاع نشد که حضرت مرا طلبیده اند الغرض بعد آنروز آمدن من هر روز معین شد و در توجهات عجائب و غرائب مشاهده مینمودم هرگز در مقام فوقانی توجه ندادند تا که شب در مقام تحتانی بالیقین وصول ندیدم چون مرا یقیناً وصول دست میداد صباح در مقام دیگر توجه میفرمودند و این امر مستمر بود وگاهیکه در رفتن سرکار در خانه دیر میشد و از خانه بیرون می آمدم که بزودی بسرکار برسم و امروز در خدمت حاضر نشوم چون بمقامی میرسیدم که از انجا راه خانقاه پس میماند پس از انجا گو یا کسی مرا میکشید و چار ناچار بخانقاه شریف بخدمت میرسیدم و این از اعظم تصرفات بود.

کرامت یکبار از رامپور بسنبل می رفتند زیر سیفنی که منزل اول بود دریای بود وقت عشا بر دریا رسیدند ملاح نبود بر عرابه بودند صاحب عرابه مشرك بود آنرا فرمودند که عرابه را بینداز از هیبت ایشان بینداخت بعنایت الله در آب صحیح و سالم گذشت آن مشرك بمعاینه این کرامت مشرف باسلام گشت.

کرامت مرزا طهماس در قلعه دعوت نمود شاه‌زاده‌های بسیار جمع بودند گفتند ما کرامت بزرگی ندیدم ایشان نعره زدند همه افتادند و معتقد شدند.

کرامت حکیم فرخ حسین که از مصاحبان حضرت ایشان بود کلمهٔ نا ملایم در شان ایشان گفته ایشان در غضب شده فرمودند که سزای این خواهی یافت همچنان شد متهم گردیده خفیه رو بفرار نهاد.

کرامت بعد الموت شیخ احمد بخش که از مریدان قدیمی بود در دهلی برای زیارت مزار شریف ایشان حاضر شد در خوابش فرمودند که کاغذ سَنَد نیکنامی که از فرنگی گرفته در بغچهٔ تست آنرا پاره کن که اهل اسلام را نشاید شیخ مذکور میگفت که مرا هرگز یاد نبود که آن سند نزد من است چون تفحص کردم از جای که نشان داده بودند بر آمد همون وقت پاره کردم و محبت کفار از دل من بریده شد فالحمد لله علی ذلك.

کرامت میان محمد اصغر صاحب نقل میکردند که گاهی نماز تهجد من فوت میشد یکبار بخدمت شریف عرض کردم فرمودند خادم ما را بکوئید بوقت تهجد ما را یاد دهانیده باشد شما را نشسته میکنم اینقدر ذمهٔ ماست باقی اختیار شما است میگفتند همچنین شد که گویا کسی مرا می نشاند.

کرامت چون ایشان در سفر حجاز در بلدهٔ سورت رسیدند اتفاقاً مسجدی بود که دران مسجد شخصی از اغنیا که یوسف علیخان نام داشت و خود را در زمرهٔ فقرا داخل داشته بود ته بند زده در مسجد نشست چون خبر ایشان شنید آمدن در مسجد موقوف نمود و مدتی بر این گذشت یکبار از غایت نیاز حاضر شد و صد رو پیه نذر نمود و حضرت را و راقم را در محل خود برد و زوجهٔ خودرا بیعت کنانید مردمها تعجب میکردند که این شخص از کمال انحراف آمدن مسجد ترك نموده بود چه جائیکه نذرها کند و یکی از مخلصان راسخ الاعتقاد گردد.

کرامت چون در بلدهٔ بمبئی رسیدیم جهازی گرایه نمودیم و بسبب صحبت حضرت بعض مردمان دیگر غنیمت شمرده در جهاز شریك شدند حضرت فرمودند در

این جهاز نشستن مصلحت معلوم نمیشود گرایه را وا پس گرفتند که از ناخدا تخلف وعده هم مکرر شده بود آخر در جهاز دیگر نشستند و این جهاز سابق پس حج رسید و جهاز پسین حج را دریافت حجاج جهاز اول تا یکسال ماندند چون حضرت ایشان را مرض آخر لاحق گشت حضرت والد در لکهنؤ بودند خطوط مکرر در طلب ایشان فرستادند مقصود همین بود که بر جای خود بنشانند من جملتها یك مکتوب از آنها مرقوم میشود و مکتوب مختصر دیگر که در فوائد طریقه نوشته اند آنهم برای نفع طالبان ضمناً مندرج میشود و مکتوبات دیگر که بنام ایشان هستند از مجلد مکتوبات باید طلبید.

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزادهٔ عالی نسب والاحسب حضرت شاه ابو سعید صاحب سلمکم ربکم السلام علیکم و رحمة الله درینولا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت نشست و برخاست خیلی دشوار علاوه اینکه درد در کمر از چندی ظاهر شده که نماز براقعاد خواندن هم محال حضرت شاه رفیع الدین صاحب میفرمودند ازین هر دو شخص بر سبیل بدلیة پیش شما بالضرور باشند پس درینوقت که اشتداد امراض بحدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی درستهٔ ضروریه آمده درینوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت الله صاحب رخصت برای بیمار داری اهل خانهٔ خود رفته اند آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب شما مع تبرکات جدیده روانه کرده شد تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر را بحسب ظاهر صحت محال و افسوس که شما اینقدر تاخیر مینمایند ع خوبان درینمعامله تاخیر میکنند* می بینم که منصب آخر مقامات این خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر ازان در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپائی ما نشسته اید وقیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست بمجرد رسیدن اینخط خود را جریده روانهٔ اینصوب نمایند و برخوردار احمد سعید را بجای خود آنجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه و درود و استغفار و ختم کلمهٔ طیبه و قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جانفزا و اتباع حبیب مصطفی مدد فرما باشند و السلام.

مکتوب ثانی بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقهٔ علیه امام ربّانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه ازان کیفیات و حالات و انوار و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر چرا ضائع نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا اگر لازم باطن نشود ازینطریقه چه فائده در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود در سیر لطیفهٔ قلبی که مراقبه احدیت صرفه باز مراقبه معیت مینمایند بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوها و غیره دست میدهد و در سیر لطیفه نفس مراقبهٔ اقربیت و محبت معمول است و استهلاك و اضمحلال و فنای انا و غیره حاصل میشود در سیر لطائف عالم خلق سوای عنصر خاك فیض بر عناصر ثلثه می آید و مناسبتی بتجلیات اسمی الباطن و ملاء اعلی علیهم السلام و تهذیب لطیفه قالبیه می یابند و در کمالات ثلثه بیرنگیها و لطافت نسبت باطن فرموده اند و در حقائق سبعه وسعت انوار و بداهت آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام و اذواق محبت ذاتیه ثابت است ع تا یار کرا خواهد میلش بکه باشد **بیت** نه سلطان خریدار هر بنده ایست٭ نه در زیر هر ژندهٔ زنده ایست٭ همچنین علوم و معارف اگر سالك این طریقه ادراك نماید مبارك والا عجبی و خودی کسب کرده است فو یل له در صحبت هرکه ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است والا طریقه بدنام و ازین کس مشائخ را عاری لاحق عجب مریدان اند طریقه بدنام نمایند و خود را پیر میگیرند هداهم الله سبحانه الی رضائه واشتیاق لقائه آمین الحمدلله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و حضرت حافظ ابو سعید صاحب سلمهم الله تعالی و جعلهم سراجاً لاشاعة الطریقة باینمقامات مناسبتی بهمرسانیده اند و عزیزان دیگر نیز الله تعالی توفیق استقامة واتباع سنت و محبت مشائخ و ترك و انزوا و یأس از خلق امید از خدا سبحانه وتعالی اینها را و جمیع دوستان مرا و من افتاده خاك پیر عمر بر باد داده را این حالات عطا فرماید به هزار انفعال مینویسم زیرا که مرشدان در تحریر اجازت نامها هر دو لفظ مینویسند پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است دست من است بیعت بخدمت اینها که اقوای ذریعه سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی مبارك فرماید بشرطیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و پا شکسته بر در حق بصدق وعدهٔ کریم مطلق جل سلطانه

نشینند و ایشانند ارکان طریقه من و حاصل توجهات سالهای من اللهم وفقنی و ایاهم لمرضاتك و مرضات حبیبك صلی الله علیه و سلم و اجعل آخرتنا خیراً من الاولی آمین آمین آمین انتهی عبارة المکتوبین.

الغرض بحکم حضرت ایشان آنحضرت بجای حضرت ایشان نشستند تا نه سال تقریباً بهدایت طالبان فرمودند و تلخی و سختی و فقر و فاقه که شیوهٔ مرضیه طریقه انیقه هست بسیار چشیدند که بیانش تفصیل دارد در سال یکهزار و دو صد چهل و نه عزم حرمین شریفین نمودند اهل دهلی را رنج بسیار رو داد فرزند خود را یعنی حضرت شاه احمد سعید سلمه الله تعالی را بر جای خوّد گذاشتند اهل هر شهر مقدم شریفین غنیمت شناخته از سر و پا شتافتند و رمضان شریف در بندر بمبئی واقع شد یك ختم کلام الله در تراویح ببلدهٔ مذکور فرمودند و در شوال بجهاز سوار شدند ابتدای ذیحجه در جده رسیدند مولانا محمد جان علیه الرحمة و الغفران که در وقت خود گو یا شیخ الحرم بودند چنانچه ذکر شان در خلفای حضرت ایشان خواهد آمد ان شاء الله تعالی برای استقبال آمدند آخر دو یم یا سیوم شهر مذکور در بلد الحرام داخل شدند اهل حرمین از قضاة و مفتین و امرا و علما بنهایت تعظیم پیش آمدند شیخ عبد الله السراج و شیخ عمر مفتی شافعیه و مفتی سید عبد الله میر غنی حنفی و شیخ یسّن حنفی عم او شان و شیخ محمد عابد سندی و دیگر اعزه برای ملاقات حاضر شدند و نیز شروع مرض از اسهال و حمی در شهر محرم و بلد محرم رو داد در عین مرض و بیهوشی اشتیاق مدینهٔ منوره از حد غالب آمد همین که فی الجمله افاقه شد عزم مدینه نمودند ربیع الاول ایام مولد شریف همونجا بودند کسی در خواب دید گو یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مع یاران بجانب مکان ایشان تشریف میبرند الا اینکه همگی پیاده هستند و امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر اسپ سوار اند کسی در تعبیرش گفت شاید که امتیاز امیر المومنین برای آن بوده باشد که ایشان از نسل او شان هستند در حلقه مردمان اینقدر جمع میشدند که مکان مملو میشد شیخ الحرم دعوتی فرستاد و گفت که این دعوت از جناب آنسرور است در مدینهٔ منوره آنقدر مرضرا تخفیف شد که قریب نیم کروه پیاده میتوان رفتن بعد فراغت از زیارت حرمین شریفین رجوع بجانب وطن فرمودند و مرض روز بروز

دران روزه شدت زیاده شد حکم بفدیه کردند و فرمودند اگرچه بر مریض و مسافر حکم فدیه نیست لیکن طبیعت میخواهد که فدیه ادا کرده شود و بیست و دویم رمضان ببلدهٔ ٹونك داخل شدند نواب وزیر الدوله تعظیم و تکریم بسیار نمود روزعید سکرات موت شروع شدند وصیت دلپذیر باین نا لایق باتباع سنت و اجتناب از اهل دنیا فرمودند و فرمودند اگر بر در اهل دنیا خواهی رفت ذلیل خواهی شد والا ایشان چون سکان بر دروازهٔ تو خواهند غلطید و فرمودند هرچه مارا از اشغال و اوراد رسیده ترا بلکه عبد المغنی را اجازت دادم فرمودند وقت کدام نماز هست مولوی حبیب الله صاحب عرض کردند هر نماز که خواهند حضرت ادا کنند فرمودند امشب تمام شب در نمازم گذشته است بعد نماز ظهر حافظ را بقراءة سورهٔ یسٓ حکم کردند سه بار شنیدند بعد مرتبهٔ سیوم فرمودند بس کنید الحال کم دیر مانده است فرمودند امروز نواب در خانه نیاید پیشتر شخصی‌از ابنای دنیارسید فرموده اندکه از آمدن امرا ظلمت می آید بین ظهر و عصر یوم عید الفطر روز شنبه انتقال فرمودند نواب و اهالی شهر حاضر آمدند مولوی حبیب الله صاحب و دیگر اهل قافله متکفل غسل شدند مولوی خلیل الرحمن قاضی شهر امامت نماز کردند تابوت شریفش را نقل بدهلی کردند بعد چهل روز نعش مبارك از صندوق بر آورده در لحد نهادند چنان معلوم میشد که همین وقت غسل داده اند و هیچ تغیر نبود پنبه که در زیر بود نهایت خوشبو داشت مردم بتبرک بردند قریب قبور مبارک حضرات پیران ایشان یعنی حضرت غلام علی عبد الله دهلوی و حضرت مظهر جان جانان قدس سرهما مدفون شدند تاریخ وفات مردمان بسیار گفتند یک عربی و دیگر فارسی نقل کرده میشود **ینور الله مضجعه** و فارسی مولوی خلیل احمد صاحب چنین گفتند.

بیت امام و مرشد ما شاه بو سعید سعید * بروز عید چو شد واصل جناب خدا

دل شکسته و مغموم گفت تاریخش * ستون محکم دین نبی فتاد ز پا [۱]

---

(۱) وفات ابو سعید ۱۲۵۰ هجری، ۱۸۳٤ میلادی.

حضرت شاه احمد سعید صاحب سلمه الله تعالی [۱]

فرزند اکبر ایشان هستند ولادت ایشان در سنه یکهزار و دو صد و هفتده رو داد تاریخ ولادت مظهر یزدان بحسن تربیت والد ماجد خود حفظ کلام شریف فرمودند و علوم عقلیه از مولوی فضل امام و مفتی شرف الدین و غیرهما خواندند و حدیث شریف از تلامیذ حضرت شاه عبد العزیز رحمه الله مثل رشید الدین خان و غیره خواندند و سلوك طریقهٔ مجددیه از حضرت ایشان و والد خود حاصل نموده باجازت و خلافت مشرف گشتند مردمان را از علم ظاهر و باطن بهره رسانیدند حضرت ایشان در احوال ایشان در رسالهٔ خود چنین نوشته اند احمد سعید فرزند حضرت ابو سعید بعلم و عمل و حفظ قرآن مجید و احوال نسبت شریفه قریب است بوالد ماجد خود انتهی کلامه الشریف و نیز حضرت ایشان در مکتوبی ارقام فرمودند الله تعالی شما هرچار کس را سلامت داراد که ارتباط مودت بهتر از قرابت است حضرت ابو سعید اسعدهم الله سبحانه احمد سعید جعله الله تعالی محموداً رؤف احمد راف الله به بشارت الله جعله الله مبشرا بقبوله الله تعالی در عمر این چهار بزرگ برکت عطا نماید و موجب رواج طریقه فرماید و کثر امثالهم آمین انتهی ایشان بعد وفات والد قایم مقام حضرتین شدند و طالبان از هند و خراسان رو بایشان آوردند حسب حوصلهٔ خود فوائد بردند خلفای ایشان در اضلاع قندهار و غزنین شهرت تمام دارند سلمه الله تعالی و ابقاه و جعل آخرته خیرًامن اولاه کاتب[۲] فرزند ثانی ایشان است حافظ عبد المغنی فرزند ثالث ایشان مناسبتی بفقه و حدیث بهمرسانیده باخلاق حمیده موصوف اند سلمه الله تعالی تاریخ ولادت شان ضیاءالرحمن مولوی محمد شریف تحصیل علوم در رامپور و غیره نموده حاضر خدمت ایشان شدند عنایت فراوان بر حال اوشان فرموده از مقامات سلوك گذرانیده خلافت داده رخصت فرمودند در ضلعهٔ پنجاب و کشمیر اشتهار تمام یافتند مردمان بسیار از ایشان فوائد بر داشتند در بلدهٔ هوشیارپور وفات یافتند تابوت ایشان نقل کرده بسرهند بردند قریب روضهٔ حضرت محمد معصوم دفن کردند ملا خدا بردی ترکستانی درحیات حضرت ایشان سلوك از ایشان در

(۱) احمد سعید صاحب توفی سنة ۱۲۷۷ هـ. [۱۸٦۱ م.] فی المدینة المنورة علی ساکنها افضل الصلاة و السلام

(۲) کاتب این رساله یعنی عبد الغنی فرزند ثانئ ابی سعید است

لکهنو کردند و رخصت یافتند مردمان بلغار و غیره فائده ها از ایشان گرفتند ملا علاؤ الدین کسب طریقه از ایشان نموده به پیشاور رفت حاکمش را اخلاص پیدا شد رو باو نیاورد بمردمان افاده ها رسانید شاه سعد الله صاحب در خدمت حضرت ایشان رسیدند شروع سلوك از حضرت ایشان کردند بعده از ایشان توجهات گرفتند و اجازت و خلافت یافتند بحرمین شریفین رفتند ازانجا شرف اندوز شده در حیدرآباد ودکهن رفتند و ارشاد تمام یافتند صغیر و کبیر آنملك باخلاص تمام پیش آمدند صد وپنجاه کس در خانقاه ایشان وظیفه خوارند عرس خضرتین بتکلف تمام میکنند انقطاع از اهل دنیا و سخاوت نهایت دارند ملا عبد الکریم ترکستانی نیز بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند نسبتی بر داشتند بعد ازان توجهات از ایشان گرفته اجازت یافته رخصت شدند در شهر سنبر طریقهٔ ایشان رواج تمام یافته هزارها کس حلقه بگوش شدند خانقاه و دیهات و لنگر خانه عظیم بر پا دارند امیر شهر اخلاص تمام دارد ملا غلام محمد از ضلعهٔ اٹك آمده در حیات حضرت ایشان نسبت از ایشان کسب کرد و در وطن مردمان را نفع رسانید بحرمین شریفین رفته ازانجا مشرف شده در راه وفات یافت حضرت مرزا عبد الغفور جرجوی از عنفوان شباب بخدمت شریف حضرت ایشان حاضر شدند عنایات بسیار یافتند در سلب امراض توجه شریف ایشان اکسیر بود مریضان را حضرت ایشان اکثر بخدمت ایشان میفرستادند گاهی در یکتوجه سلبَ میفرمودند شخصی در طریقه داخل شد فرمودند نزد ایشان ببرید تا لطائف جاری کنند در یکتوجه لطائف جاری نموده نزد حضرت ایشان فرستادند حضرت بمجرد دیدن معلوم فرمودند مریدان ایشان را کشف میشد عجائب و غرائب بیان مینمودند ملاقات از ارواح دست میداد دختر ایشان مال مسروق را بیان میکرد که فلان جا هست بعض خلفای ایشان در ترکستان شهرت تمام دارند **شیخ زمن** تاریخ وفات ایشان است سلخ شوال یا غرهٔ ذیقعده در بلدهٔ خرجه وفات فرمودند اکثر مریدان حضرت ایشان میان محمد اصغر و میان احمد یار اغلب که مولوی محمد جان توجهات از ایشان گرفته اند.

حضرت شاه رؤف احمد علیه الرحمة برادر خاله زاد حضرت والد هستند پیشتر همراه والدم بخدمت حضرت شاه درگاهی شتافتند وقتیکه اوشان رجوع بحضرت ایشان

آوردند ایشان نیز اتباع کرده بخدمت حاضر شدند عنایت فراوان از حضرت ایشان مشاهده نمودند جامع ملفوظات و مکتوبات و مقامات حضرت ایشان اند و کتب دیگر نیز در فقه و غیره تصنیف نمودند اشعار ایشان در هندی و فارسی شهرت دارند نسبت ایشان بحضرت مجدد بواسطهٔ شیخ محمد یحیی علیه الرحمة میرسد که فرزند اصغر حضرت مجدد هستند بعد حصول خلافت در بلدهٔ بهوپال رفتند در آنجا رواج تمام یافتند امرا و فقرا در حلقه حاضر میشدند و بعد وفات والد ماجدم یکسال یا دو سال در هندوستان مانده قصد حرمین شریفین نمودند بتاریخ بیست و هفتم ذی القعده سنة ۱۲۵۳ در بحر محاذی یلملم وفات یافتند[۱] قریب پیر علی که لقب یلملم شده است دفن نمودند حضرت شاه خطیب احمد مرحوم فرزند ایشان عجب نسخهٔ اخلاق حمیده بودند حلم و سخا و تحمل جفا شیوهٔ ایشان بود نسبت از والد خود کسب کردند و در سفر حج همراه او شان رفتند بعد وفات والد خویش رونق ده مجلس آباء خود شدند در بلدهٔ بهوپال شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت و شش وفات یافتند تاریخ وفات (هو اذاً لمن المقربین[۲]) وقتیکه در گور نهادند چشمها گشادند رحمة الله علیه.

شاه عبد الرحمن مجددی جالندهری نسبت ایشان بواسطهٔ حضرت شیخ سیف الدین بحضرت مجدد رحمة الله علیهما ملحق میشود والد ایشان شاه سیف الرحمن مرید حضرت شهید بودند ایشان بیعت از حضرت ایشان نمودند و کسب نسبت فرمودند در تهذیب اخلاق بی نظیر بودند مردمان پنجاب شیفته اخلاق ایشان هستند مریدان نیز بسیار دارند یکبار بحج تشریف برده بوطن آمدند باز اشتیاق غالب آمد بحرمین شریفین رفتند بوقت مراجعت در ملك سنده سنه یکهزار و دو صد پنجاه و هشت وفات یافتند.

مولوی بشارت الله صاحب پیشتر از خُسر خود حضرت مولانا نعیم الله بهرایچی بیعت کرده بودند بعده بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند و حضرت را عنایت خاص بود بر حال ایشان چنانچه از مکتوبات شریف هویدا است و نیز نوشته اند مولوی صاحب در اصحاب من ممتاز اند در علم ظاهر نیز کمال داشتند نسبت ایشان بحضرت شیخ بُدهن بهرایچی رحمه الله میرسد.

---

(۱) شاه رؤف احمد توفی غریقا سنة ۱۲۵۳ هـ. [۱۸۳۷ م.] فی یلملم

(۲) شاه خطیب احمد بن رؤف احمد توفی سنة ۱۲٦٦ هـ. [۱۸٤۹ م.] فی بهوپال

مولوی کرم الله محدث پدر ایشان اسلام آوردند و مرید مولوی فخر الدین شدند و حضرت شاه عبد العزیز تفسیر عزیزی بخاطر او شان تصنیف کردند ایشان بخدمت حضرت ایشان آمده بیعت کردند و اجازت یافتند اکثر اهل دهلی در فن قراءة و وجوهات سبعه شاگرد ایشان هستند باواسطه یا بلا واسطه در راه حرمین شریفین که بار دو یم قصد کرده رفته اند وفات یافتند.

حضرت مولانا خالد شهر زوری کردی رحمت الله علیه [۱]

عالم نامدار بودند در هرفن استعداد عجیب داشتند پنجاه کتاب حدیث سند داشتند در علمای هندوستان فی الجمله مدح حضرت شاه عبد العزیز مینمودند اشعار فارسی و عربی شان در سلاسة نظم گوی سبقت از فردوسی و فرزدق برده بود حضرت ایشان اشعار ایشان بعارف جامی مناسبت میفرمودند قصائد عربی و فارسی که در مدح حضرت ایشان نظم نموده اند کم از منظومات خسرو و جامی که در مدح سلطان المشائخ و خواجه احرار نظم کرده اند نتوان گفت تحصیل علوم نموده در بعضی مدارس بدرس مشغول میبودند داعیهٔ خدا طلبی در سر داشتند اتفاقاً مرور مرزا رحیم الله بیك که جهان گشت بودند بر ایشان شد شکایت از عدم وجدان مرشد نمودند بحسن دلالت مرزا صاحب بحضرت دهلی رسیدند و نه ماه در خدمت حضرت ایشان بودند بعض کسان در حق حضرت ایشان کلام ناملایم گفتند ایشان آن شخص را بصورت خنزیر دیدند اعتقاد ایشان ازدیاد پذیرفت خدمت آبکشی بر ذمهٔ خود مسلم داشته بودند و هم از دور پسین از صف نعال گردن کج کرده می نشستند الغرض حضرت عنایت بسیار مبذول داشتند و بعد عنایات از خلافت بهره‌ور فرمودند و تا مزار حضرت شیخ محمد عابد وداع ایشان کرده بخدا سپردند گویند حضرت بوقت رخصت بشارت قطبیت آندیار عنایت فرموده بودند وقتیکه آنجا رفتند ریاضتها بسیار کشیدند هجوم خلق چندان شد که گویا سلطنت آن دیار بایشان تعلق یافت خلفای ایشان و خلفای خلفای ایشان هزارها کس شده باشند وقتیکه بروح حضرت غوث الثقلین متوجه میشدند حضرت خواجه نقشبند را

(۱) مولانا خالد بغدادی توفی مطعونا سنة سنة ۱۲۴۲ هـ. [۱۸۲۶ م.] فی الشام

میدیدند که میفرمایند متوجه ما باش شاید کسی نقل میکرد که دواب ایشان از علف شبه نمیخوردند الغرض کرامت بسیار ظهور نمود رئیسان آندیار را قدری نبود گو یند والی بغداد را از مجلس خود غضب شده بر آوردند نام حضرت ایشان یکبار گرفتند مردمان بیهوش شده افتادند شیخ عبد الوهاب خلیفهٔ ایشان که صاحب کرامات و مرجع خلائق شده بود انحرافی از ایشان نمود نسبت او سلب شد و ممقوت مردمان گردید تاحین که حضرت والدم به بیت الله رفتند بهزار عجز و انکسارپیش آمد ایشان باز از توجهات بنواختند شنیده ام من بعد اورا باز قبول پیدا آمد وهم بعد چند سال وفات نمود و مولانا مرحوم اکثر مریدان خودرا باطاعت والد ماجدم حکم کرده بودند مریدان ایشان درعرب می آمدند و میگفتند که مولانا بعد حضرت ایشان شما را مقدم میداشت مکتوبی که بنام حضرت والد ارقام نمودند نقل آن مکتوب اینجا میکنم.

مکتوب مرکز دائرهٔ غربت و مهجوری خالد کردی شهرزوری بعرض مقدس عالی مخدومی جناب ابی سعید مجددی معصومی میرساند اگرچه به یمن همت حضرت قبلهٔ عالم روحی فداه فیوض خاندان عالیهٔ آباء و اجداد کرام آنمخدوم عالیمقام که باین مقصر گمنام رسیده است برون از حَیّز تحریر و خارج از حوصلهٔ تقریر است اما بفحوای مالا یدرك کله لایترك کله بمقام شکر گذاری بر آمده عرض حضور می نماید که یکقلم تمامی مملکت روم و عربستان و دیار حجاز و عراق و بعضی از ممالك قلم روعجم و جمیع کردستانان از جذبات وتاثیرات طریقهٔ علیه سرشار و ذکر محامد حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی قدسنا الله بسرّه السامی آناء اللیل و النهار در محافل و مجالس و مساجد و مدارس زبان زد صغار و کبار است بنحو یکه هرگز در هیچ قرنی از قرون و هیچ اقلیمی از اقالیم مظنه نیست که گوش زمانه نظیر این زمزمه را شنیده یا دیدهٔ فلك دوّار این رغبت و اجتماع را دیده باشد ازانجا که شدت رغبت حضرت صاحب قبله وآن قبله معلوم خاطر حزین این مهجور مسکین بود بمقام کستاخی بر آمده فرح افزای خاطر آنجناب و سائر احباب شد هرچند اظهار اینگونه امور صورت کستاخی وخودبینی دارد این فقیر را شرمنده می دارد اما رعایت جانب دوستان را مقدم داشته بمقام بی ادبی آمده و گرنه نوشتن این امور ازین نالایق محض دور بود امید وار جوابیکه مُشَافَهَةً یا

مُرَاسَلَةً چنانکه مقتضای شیمهٔ کریمه است از ذکر جمیل این مسکین ذلیل در حضور حضرت با فرد سعادت حضرت صاحب قبلهٔ کونین کوتاهی نفرمایند و بایّ تقریبٍ کان ما را دران آستان که موقف بختیاران و راستان است یاد نمایند و خود نیزگاه گاهی به نیم نگاهی زنگ قساوت را از دل ما بینوا یان دور نمایند دگر چه نویسد در پناه مهیمن منعام و ضمن همت پیران کرام باشند بمنه انتهی و نیز قصیدهٔ عربیهٔ ایشان که در حق حضرت ایشان انشاد نمودند نقلش کرده میشود تا ناظران ازان حظ وافر حاصل کنند.

پیغمبر خدای صلّی الله علیه وسلّم فرمودند که (**خیرکم من تعلّم القرآن وعلّمه**) ونیز فرمودند که (**خذوا العلم من افواه الرجال**)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خودرا از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدّد الف ثانی حنفی وسید عبد الحکیم آرواسی شافعی واحمد تیجانی مالکی بیاموزد ودر نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم وعمل واخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود واو ادّعا میکند که از علمای حق است از جملهٔ علمای سوئیست ومتعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند وأمّا علمای سوء جنود شیطان.[1]

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳۶۶، ۳۶۷ ومکتوب ۳۶، ۴۰، ۵۹ از جلد أول از مکتوبات إمام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

قصيدهٔ عربيهٔ در مدح حضرت ايشان

كملت مسافة كعبة الآمال — حمدا لمن قد مَنَّ بالاكمال

و اراح مركبى الطريح من السُرى — و من اعتوار الحط والتَرحال

نجانى من قيد الاقارب و الوطن — و علاقة الاحباب و الاموال

و هموم اُمَّهَتى و حسرة اخوتى — و غموم عمى او خيال الخال

و مواعظ السادات و العلماء — و ملامة الحُسّاد و العذَّال

و اعاذنى من فرقة اَفَّاكةٍ — و اجارنى من اُمَّةٍ جُهَّال

اعنى روافض آذربايجان الّتى — هم اشنع المخلوق فى الافعال

و مضِلُّها الكاشى اسمعيلُ اذ — قد حار لمّا شب نار جدال

سُحقا له من مدّع متزخرف — بعداً له من منكر قوّال

و غُلاة فرس فى حديث مسند — قد بشروا باطاعة الدجال

و شرار اهل الطوس مَن سمُّوا الرضى — و نفوسهم سمَّوا احبة آل

و من الهزارة و البلوج المفرطة — و تمرد الامراء والاقيال

و من الافاغنة التى جُبلوا على — خوض المفاسد و اقتحام قتال

و فساد قُطّاع الطريق بخيبرَ — و من المجوس و ما لهم من وال

منعوا الاذان امارة الاسلام اذ — ضلّوا و خاضوا ابْحُرَ الاضلال

و هجوم امواج البحار الزاخرة — و اذية المكّاس و العُمَّال

و من المُثلِّثة العلوج الطاغية — ما مثلهم فى الارض عال غال

و انالنى اعلى المآرب و المُنى — اعنى لقاء المرشد المفضال

من نوّر الآفاق بعد ظلامها — و هدى جميع الخلق بعد ضلال

اعنى غلام على القرم الذى — مِن لحظه يَحْيَىَ الرميمُ البال

تمثيلهُ ما ساغ الاّ انه — ما ناقش الادباء فى التمثال

هو يَمُّ فضلٍ طودُ طَولٍ و الكرم — ينبوع كل فضيلة و خصال

نجم الهدى بدر الدجى بحر التقى — كنز الفيوض خِزانةُ الاحوال

كالارض حلماً و الجبال تمكناً — و الشمس ضوءً والسماء معال

عين الشريعة معدن العرفان — عون البرية منبع الافضال

قطب الطرائق قِدوة الاوتاد — غوث الخلائق رُحلة الابدال

شيخ الانام و قبلة الاسلام ... صدر العظام و مرجع الأشكال
هاد الى الأَولى بهديٍ مختف ... داع الى المولى بصوت عال
محبوب رب العالمين من اقتدى ... بهداه قُل يا قدوة الامثال
كم مِن جهول بالهوى مكبول ... نجّاه مِن لحظٍ كَحَلّ عِقال
كم مِن ولى كامل مِن صَدّه ... قد صُدّ عنه عجائبُ الأحوال
كم منكرٍ لِعلوّ شأنه قد ردى ... فأذاقه المولى اشد نكال
معطى كمالٍ تمامِ اهلِ نقيصة ... و مزيلُ نقصِ جميع اهل كمال
اخفاه رب العز جل جلاله ... فى قبة الاعزاز والاجلال
يا اهل مكة حوله دُرْ طائفا ... و اهجر حجازا ان سمعتَ مقالِ
و مبيتَ خيف دع و ركض محسّر ... و مَنَى مِنىً و الرمى للايصال
و اسكن بذا الوادى المقدس خالعاً ... نعلَىْ هَوى الكونين باستعجال
حِجْرٌ مقامك بالمطاف بلاصفاً ... من طوف حضرة كعبة الآمال
ما السعي اِلاّ فى رضاه بملتزم ... ما الطوف الاّ حوله بحلال
مَن شام لمعا مِن بروق دياره ... بمشامّ روض الشام كيف يبال
آنست من تلقاء مدين مصره ... نارا فُبلى البالُ بالبَلبال
فهجرت اهلى قائلا لهم امكثوا ... اَرجعْ اليكم غبّ الاستشعالْ
و نويت هجران الاحبة و الوطن ... و ركبت متن الادهم الصّهال
فطوى منازل فى مسيرة منزل ... واهاً لجارٍ سابحٍ شملال
فنسيت اصحابى على ميثاقهم ... و مواعدى مِن فرط شوق جمال
من لى بتبليغ السلام لاخوتى ... و ببسط عذر الغدر و الاهمال
سلب الهوى لبُىّ فما فى خاطرى ... غير الحبيب و طيفِ شوق وصال
قد حان حينُ تشرفى بوصاله ... من لى بشكر عطية الايصال
يا رب لااحصى ثناءك انه ... سَفهٌ على من شم ريح زوال
و الله لو أُعطيت عمر الآخرة ... و تركت غير الحمد كُلَّ فِعال
و اتيح لى فى كل منبت شعرة ... الفا لسان فى الوف مقال
و اُميطَ عنى النفسُ و الشيطان كى ... لايُلْهيان بخطرة فى البال
فصرفتُ عمرى كله فى حمده ... بشرا شِرى ابداً بلاامهال
ما اقدرنَّ على كِفاء عطيةٍ ... فضلا عن التفصيل بالاجمال
اين العطايا وهى غير عديدة ... كيف التشكر و هو بعض نوال

ام کیف احمد ناظماً او ناثراً ذاتا ترقّت عن حضیض خیال
سلَب التّجوزَ و المجاز ابلغ منی تقدّسه عن الامثال
اله الخلائقُ فی نعوت کماله سبحانه من خالق متعال
فالعجز نطقی و التحیر فکرتی ما ینبغی الا السکوت بحال
فکما قضیتَ المُنا فی اشهر طیًّا لبعد مسافة الاحوال
و وهبت اقداما علی طیّ الفلا و نزول غور و ارتقاء جبال
و حبیتّنا حفظاً عن الآفات و منحتنا امنا من الاهوال
و رزقتنا تقبیل عتبة قبلة فاز المقبّل منه بالاقبال
فارزق الهَ العالمین بحقه ادبا یلیق بذا الجناب العال
و اَمِدّنا بلقائه و بقائه و عطائه و نواله المتوال
زد مِن حیاتی فی اطالة عمره آدِم الوری بحماه تحت ظلال
و اجعلنی مسعودا بحسن قبوله و امْتَحِن ما یُرضیه من اعمال
زد کل یوم فی فؤادی وَقْعه ما دمت حَیًّا فی جمیع الحال
و اَمِتْنی مرضیًّا لدیه وراضیاً عنه رِضاً یُجدی مفاز مآل
فالحمد للرب الرحیم المنعم القادر المتقدس الفعّال
ثم الصلوة علی الرسول المجتبی خیرِ الوری و الصحب بعد الآل

و نیز یك قصیدهٔ فارسی که در سلالة نظم جوابی ندارد نقل کرده میشود

قصیدهٔ فارسیه در مدح حضرت ایشان

دهید از من خبر آنشاه خوبان را به پنهانی که عالم زنده شد بار دیگر از ابر نیسانی
صف نظارگان در انتظارش چشم در راهند پری رو یان همه جمعند و مطرب در غزلخوانی
خرامان وچمن با صد هزاران عشوه و دستان کند تشریف را یکدم بصحن گلشن ارزانی
گذارد ازکف پا لاله را مرهم بداغ دل نهد داغ غلامی لاله رو یان را به پیشانی
برد آب از لطافت تازه گلهای بهاری را دهد آب از خجالت نونهالان گلستانی
غلام قد خود سازد همه آزاد سروان را دهد شمشاد را از لاف رعنائی پشیمانی
کند آکنده از رشك رخش گل را بخون دل کند شرمنده طاؤس چمن را از خرامانی

شود روشن بدیدار شریفش دیدهٔ نرگس
رهد از پای بوسش سنبل تر از پریشانی

بوجه داوری در عزم گشت گلستان امروز
کند گلزار را غیرت فزای باغ رضوانی

که هست اندر نزاکت سخت بنیاد جدل محکم
ز نو زادان بستانی چو خوبان شبستانی

ز یکسو دلبران در هَفْت پرده بُرْقُعْ افکنده
همه هستند رشك خامهٔ صورت‌گرِ مانی

ز دیگر سو گلستان شد بدانسان خرم و خندان
نباشد حاصل تحریر وصفش غیر حیرانی

بکلك صنعت‌آرا منشئ قدرت بدیعیها
نوشته برحواشی چمن از خط ریحانی

بنفشه میزند با خال جانان لاف همرنگی
گلی شبنم زده چون دُرّ با رو یش خوی افشانی

کند راز دهن را غنچه فاش آهسته آهسته
بدیده میکند نرگس اشارتهای پنهانی

ریاحین از خط و سنبل ز زلف دلبران گو ید
زند سروی سهی با قدِّ خوبان لافِ همشانی

بروی برگ گل هر قطره ژاله میچکد گو یی
که بر لعل یمانی رُسته مروارید عمّانی

ز فرش سبزِ گلشن بر زُمُرد میزند طعنه
بخندد در شکفتن لاله بر یاقوت رُمانی

دم از اعجاز عیسی میزند بادِ سحر گاهی
نشان می بخشد از احیای موتیٰ ابرِ نیسانی

هزاران را به بوی گل دگر ره دیده شد روشن
بسان چشم یعقوب از شمیم ماه کنعانی

گلستان سبز و طوطی سبز و خینا سبز در سبز است
نگیسا را درین محفل کجا زیبد خوش الحانی

سمندر ها شدند از سایهٔ گل آتشین آبی
وحوش برّ ز لطف گلستان گشتند بُستانی

ز جوش گریهٔ ابرِ بهاران غنچه می خندد
چو معشوقان بی باك از خروش عاشق فانی

هزاران گل شُکفتند از نسیم صبحِ در یکدم
چو دلهای مریدان از نگاه قطب ربانی

امام اولیا سیاح بیدای خدا بینی
ندیم کبریا سباح دریای خدا دانی

مهین رهنمایان شمع جمع اولیای دین
دلیل پیشوایان قبلهٔ اعیان روحانی

چراغ آفرینش مهر برج دانش و بینش
کلید گنج حکمت مخزن اسرار سبحانی

امینِ قدسِ عبد الله شه کز التفات او
دهد سنگ سیه خاصیت لعل بدخشانی

یمن شد گوئیا هندوستان از یمن انفاسش
دمادم میدهد ز و نفحهٔ انفاس رحمانی

اگر چه مشعلستانش بود شهر جهان آباد
و لی از مشعلش از قاف تا قاف است نورانی

ز اقصای خَطا تا غایت مغرب زمین امروز
نباشد هیچ کس مانند او از نوع انسانی

زخورشید کمالش نیست جز خفاش بی بهره
بجز احول نه بیند کس درینعالم ورا ثانی

پس از مظهر بجز وی در ضمیر کس نشد مُضمر
کمالا تی که ظاهر گشت بر قیوم ربّانی

نزیبد مِهر را با فیض او لاف جهان‌گیری
نباشد چرخ را با قدر او امکان همشانی

نباشد باد را در حضرتش تاب سُبُکروحی
نباشد کوه را باهمتش حد گِران جانی

سبق گو یان سابق گر درین ایام می بودند
بمحفل می نشستندش بجان بهر سبق خوانی

بجنب نسبت غرّای آنقوم سعادتمند
ندارد هوش در دم با نظر اندر قدم شانی

بزرگانی که صد دفتر معارف گفته اند از بر
بنزدیکش همه هستند اطفال دبستانی

بسی چون قطب بستامی و منصور است در کویش
انا الحق بر زبان هرگز نمی رانند و سبحانی

ز اقطاب جهان دعوی همشانیش میزیبد
سُها را گر سزد با مِهر تابان لاف رخشانی

چنان ارواحِ زاری شد ز روحانیّتش دهلی
نمیگردد بگرد قلعهٔ او فکر انسانی

اگر چه کافرستانست باشد از وجود او
بهشت و این سخن نبود خلاف نص قرآنی

بسی پژمردگیها بودِ گلزارِ هدایت را
دگر ره با فیوضش یافت سر سبزی و ریّانی

اگر معمار لطفش قصر ایمان را درین آخر
اساس از نو نه بستی روی بنهادی به و یرانی

مرا نا دیده باشد با سر کویش سر و کاری
پس از دیدن عراقی را نبد با پیر ملتانی

بسی توبیخ کردند اهل توران و خراسانم
بدار الکفر رفتن چون پسندی گر مسلمانی

بدهلی ظلمت کفر است گفتند و بدل گفتم
بظلمت رو اگر در جستجوی آبِ حیوانی

نشد با طول صحبت ز اولیای یثرب و بطحا
میسر آنچه از وی شد مرا نا دیده ارزانی

بجان شو بنده اش ای آنکه میخواهی شدن آزاد
ز تسویلات نفسانی و تلبیسات شیطانی

در انگُشت ار بکردی صخره یکدم خاتم عهدش
بموری کی خریدی حاصل ملك سلیمانی

به بدبختیِّ خود شاید که خون گرید سیه بختی
دران کویستُ و دارد میلِ سویِ عالمِ فانی

لئیمی گفتِ من نزد یکمُ و نشناسمش گفتم
مگر نقلِ ابوجهلُ و محمّد را نیمدانی

ز بنده خاکروبانِ درش را باد صد زنهار
زکف ندهند آن اکسیر اعظم را بآسانی

تمنای قبولش دارم و دانم که نا اهلم
مدد یا روح شاه نقشبند و غوث گیلانی

سگم از سگ بسی کمتر تو نجم الدین صفت جانا
بدین سگ بنگر از روی کرم زانسان که میدانی

گریزان از نهیب باز نفسم صعوه سان سویت
زهی دولت بلطف این صعوه را گر باز گردانی

بخود کن آشنا چون گردیم از خویش بیگانه
عطای احمدی فرما چو ما گردیم سلمانی

بدینسان مظهری شد جان پاکت جان جانان را
بچشم اهل بینش این زمان خود جان جانانی

ز جام فیض خود کن خالدِ در مانده را سیراب
که اولب تشنهٔ تیه است و تو دریای احسانی

بعد حضرت ایشان یکسال یا دو سال زنده ماندند در طاعون درجهٔ شهادت یافتند گویند چار کس را بر جای خود بتعاقب نصب کردند که بعد من فلان و بعد فلان فلان هر چار کس در همون طاعون متعاقب وفات یافتند الحال قائم مقام ایشان شیخ عبد الله نهایت مرد بزرگ شنیده میشود سلمه الله تعالی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیز در غزوهٔ موته سه کس را از صحابهٔ کرام یعنی زید بن حارثه و جعفر طیار و عبد الله ابن رواحه را بتعاقب امیر فرموده بودند هر سه بزرگ شهید در همون جنگ شدند بعد ایشان خالد ابن الولید بیحکم رایت را گرفت و فتح شد و خطاب سیف الله یافت رضی الله تعالی عنهم.

مولوی عبد الرحمن شاه جهان پوری سلمه الله تعالی نزد بزرگان رسیدند هیچ مقصود حاصل نشد آخر بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند سلوك نموده خلعت خلافت یافتند عجب خلوت و انقطاع از اهل دنیا نموده اند التفاتی بایشان ندارند نواب فرخ آباد چه قدر آرزوها داشت و حاضر خدمت میشد لیکن از ایشان التفاتی باو ظهور نیامد مجازان ایشان اکثر نسبت قوی و کشف صحیح دارند و در ضلعهٔ فرخ آباد و شاهجهانپور طریقهٔ ایشان رواج تمام دارد سلمه الله تعالی علی رؤس الطالبین.

میر طالب علی المشتهر بمولوی عبد الغفار علم ظاهری خوانده از حضرت ایشان کسب نسبت قلبی نموده بحرمین شریفین متوجه شده در بلدهٔ زبید از ملك یمن رواجی یافت گویند قاضی آنملك نیز شده بود الله اعلم.

سید اسمعیل مدنی علیه الرحمة پیشتر بیعت از مولانا خالد نموده نسبت نقشبندی کسب نمودند روزی در واقعه دید آنسرور را صلی الله علیه و سلم که میفرمایند که بدهلی برو و از شاه غلام علی کسب نسبت مجددی کن بحکم شریف حاضر آمده اجازت و خلافت یافتند و بوطن رفتند و کشف و وجدان صحیح داشتند ذکر رفتن ایشان در آثار نبویه[۱] و ادراك کردن ظلمت آنجا پیشتر گذشت.

مرزا رحمه الله بیگ مسمی بمحمد درویش عظیم آبادی رحمه الله ترك علاقهٔ روزگار نموده بخدمت حضرت ایشان شتافتند کسب نسبت نمودند باجازت و خلافت

---

(۱) مراد از (آثار نبویه) قدم نبوی «صلی الله تعالی علیه و آله و سلم» و مانند آنهاست در جامع شاهجهان که ذکرش در صفحهٔ ۱۵۲ گذشته است

مشرف شدند کلیم سیاه پوشیده بزیارت حضرت خواجه نقشبند رفتند و اکثر بلاد اسلام مثل روم و شام و حجاز و عراق و مغرب و ماوراءالنهر و خراسان و هندوستان سیر نمودند میگفتند مثل شاه غلام علی شیخ نیافتم از والدین حقوق معاف کنانیدند در امر معروف و نهی عن المنکر خوفی نداشتند شاهزاده کامران والی هرات از مخلصان ایشان شد در احتساب اورا الفاظ سخت و بیباك میفرمودند همچنین دیگر ولاة ترکستان غاشیه بردوش ایشان شده بودند و سبب امور شرعیه از هرجا رنجیده شده می بر آمدند از پادشاه قهقند که اخلاص تمام داشت رنجه شده بر آمدند آخر در شهر سبز قرار گرفتند حاکمش دیهه کلان نذر نمود و تعیین حکومت خود ازان دیهه برداشت در آخر عمر نکاح نمودند و خدمت صادر و وارد بر ذمهٔ خود گرفتند آستانه پیدا شد مذهب شافعی اختیار نموده بودند لهذا در بخارا و غیره ملقب بایشان شافعی هستند بعض حکام ترکستان که از والی شهر سبز غبار داشت ایشان را باخفا قتل کنانید شربت شهادت یافتند (...اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶)

حضرت اخوند شیرمحمد رحمة الله علیه تحصیل علوم نموده از عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف شدند کسب نسبت نموده اجازت یافتند در خدمت حضرت ایشان بسیار ذهول از علم ظاهری طاری شد میفرمودند حال من باینحد رسید که ترکیب سهل از علم نحو مرا متعسر شد باز رجوع بعلم ظاهر نمودم که مبادا تلف نشود صدها کس از علم بهره برداشتند و تلامیذ خود را بتقوی و افعال خیر امر میفرمودند کسیکه در مجلس غیبت کسی از طلبا میکرد بر وی جرمانه مقرر کرده بودند در آخر عمر بسیار ضعیف شده بودند کتب را بیع نمودند و درس تدریس را ترك دادند و بجز تلاوت قرآن شریف و صلوة مفروضه گو یا کاری نداشتند آخر الامر سکونت در ملك هندوستان که دار الحرب شده است مکروه دانستند و هم درعین بیماری متوجه حرمین شریفین به نیت هجرة شدند در بلدهٔ ملتان رفته وفات یافتند.

مولانا محمد جان شیخ الحرم رحمة الله علیه بعد تحصیل علم بخدمت حضرت ایشان رسیدند و ریاضتهای بسیار کشیدند هر روز بزیارت حضرت خواجه قطب الدین

هفت کروه میرفتند و شب آنجا درعبادت مشغول میبودند صباح یك سبوی آب که آب آنجا نهایت گوار است برای حضرت ایشان می آوردند خادمی نقل کرد که فرزند من قریب مرگ رسیده بود بوقت شب بدرگاه قطب الاقطاب آوردم ایشان در مراقبه بودند پیش ایشان آن بچه را بردم و عرض دعا و سلب مرض نمودم ایشان همون وقت سلب مرض کردند شفا یافت شخص دیگر نقل نمود که بمحبت زنی گرفتار شدم قریب بود که در زنا گرفتار شوم بایشان عرض نمودم و گفتم الحال هیچ چیزی بغیر زنا باقی نمانده اگر از من واقع شد نام شما پیش جناب باری خواهم گرفت که ایشان بحال من عنایت مبذول نداشتند ایشان عمل لاحول ولا قوة الا بالله بمن تعلیم نمودند من گفتم سبحان الله من همیشه همیخوانم فرمودند الحال بگفتهٔ من بخوان بخواندم گو یا سد سکندری در میان من و آنزن حائل شد و قوت شهو یه از من تا دو سال برفت رخصت و خلافت از حضرت ایشان یافته بحرم محترم رسیدند در ابتدا صعوبتها بسیار رسیدند آخر در فتوح کشاده شد و سلطانیان را رجوع بایشان شد خلفای ایشان تا اسطنبول و اضلاع روم منتشر شدند مواجب از سلطان روم مقرر شد مادر سلطان عبد المجید خان[۱] یکی از معتقدان ایشان گشت خانقاهی بنا کردند و خدمت صادر و وارد میفرمودند تا آنکه در حدود یکهزار و دو صد و شصت و شش در عین مکهٔ معظمه بجوار رحمت پیوستند.[۲]

سید احمد کردی در بغداد اخذ طریقه از مولانا خالد نمودند باز باذن آنسرور صلی الله علیه و سلم از بغداد بدهلی آمدند و طریقهٔ مجددیه از حضرت ایشان کسب نمودند در راه بیمار شده بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدند درود تعلیم فرمودند برای شفا خواندند و شفا یافتند.

سید عبد الله مغربی ایشان نیز سابق از مولانا خالد علیه الرحمة اخذ فیض کرده حاضر خدمت حضرت ایشان شدند و اجازت یافتند.

ملا پیرمحمد سلوك از حضرت ایشان تمام کرده عجب استغراق داشت بر مزار حضرت شهید می نشست گو یند تمام شب میگذشت و اگر بارش می آمد پروائش نبود در ضلع کشمیر شهرت تمام یافت.

---

(۱) خلیفهٔ مسلمین سلطان عبد المجید خان عثمانی توفی سنة ۱۲۷۷ هـ. [۱۸۶۱ م.] فی استانبول

(۲) مولانا محمد جان مرشد بَزْمِ عَالَمْ والده سلطان مادر عبد المجید خان توفی سنة ۱۲۶۶ هـ. [۱۸۴۹ م.] فی مکة المکرمة زادها الله شرفا و کرما

ملا گل محمد علیه الرحمة از غزنین بخدمت حضرت ایشان حاضر آمده کسب نسبت نموده بخلافت مشرف گشت بمردمان ولایت فائده ها رسانیده چند کس را اجازت داد بحج رفت و وفات یافت.

مولوی هراتی المشهور بمولوی محمد جان علیه الرحمة کسب فیض از حضرت ایشان نموده بخلافت ممتاز گردید مردم آنجا کرامتها از وشان نقل می نمایند هزاران کس را بقندهار بهدایت رسانید.

مولانا محمد عظیم علیه الرحمة عجب مرد مهذب الاخلاق بودند گو یا جبلت ایشان بر اخلاق حمیده مجبول بود باجازت حضرت ایشان مشرف شده بودند بعد انتقال حضرت ایشان بحرمین شریفین رفتند و انتقال فرمودند.

مولوی نور محمد علیه الرحمة ریاضات کثیره کشیده بخدمت حضرت حاضر آمده بیعت نموده باشغال و مراقبات پرداخته اجازت یافت گو یند حضرت ایشان میفرمودند که چار کس فخر خاندان من هستند مولوی شیر محمد و مولوی محمد جان و مولوی محمد عظیم و مولوی نور محمد این چهار کس هم پیاله و هم نواله بودند و هر چهار کس عالم متبحر بودند.

مرزا مراد بیگ علیه الرحمة گو یند از کمال زهد حضرت ایشان ایشان را جنید وقت میفرمودند نسبت قوی داشتند مردمان را از ایشان کیفیتهای عظیم حاصل شد مجاز حضرت ایشان بودند و در حیات حضرت ایشان وفات یافتند پائین مزار حضرت شهید مدفون شدند هنیئاًله.

محمد منور امام مسجد اکبر آبادی از خلفای حضرت ایشان نسبت قوی داشتند و افاضهٔ فیوض میفرمودند.

میان محمد اصغر صاحب نهایت قوی النسبة بودند بامر حضرت ایشان بخدمت والدم می نشستند و والد را بر ایشان عنایت بغایت بود نظم و نسق خانقاه

شریف تعلق بایشان داشت مردمها از توجهات ایشان حظ وافر می برداشتند اول سفر حرمین شریفین کرده آمدند بعده همراه والد ماجدم رفتند باز بدهلی آمدند در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج وفات یافتند هم در خانقاه مدفون شدند.

میر نقش علی کسب نسبت از حضرت ایشان نموده بلکهنؤ رفتند.

میان احمد یار علیه الرحمة سوداگر بودند تمام نسبت مجددی از حضرت ایشان ربودند قبر ایشان نیز در خانقاه هست.

میان قمر الدین از بزرگان قادری منکر طریقهٔ مجددیه بودند از پیشاور بخدمت حضرت ایشان رسیدند حلقه بگوش شده اجازت یافتند و رفتند.

محمد شیر خان از ولایت افاغنه آمده کسب نسبت نموده رفت.

شیخ جلیل الرحمن علیه الرحمة خادم خاص حضرت ایشان بودند نسبت قوی داشتند حضرت ایشان را عنایت خاص بر ایشان بود شخصی در عین حلقه ذکر ایشان را که رو بروی حضرت ایشان نشسته بودند تلوار زد ایشان بر پای حضرت ایشان افتادند و عنقریب شربت شهادت نوشیدند و اینمعامله در آخر مرض حضرت ایشان بوقوع آمد قبر این شهید نیز پائین تربت حضرت شهید هست الله اعلم.

رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَأْنَا سُبحَانَ رَبِّكَ رَبِّ العزة عَمَّا يصفون وَسَلاَمٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينَ

الحمد لله والمنة که تکملهٔ مولفهٔ مرتبهٔ مولانا و بالفضل اولینا فخر الافاضل مجد الاماثل هادی مراحل مقصود مورد مراحم رب ودود مجمع الحسنات منبع البرکات واقف علوم خفی و جلی اعنی مولانا مولوی شاه عبد الغنی محدث دهلوی نقشبندی مجددی دامت فیوضهم و افاض الله علینا برکاتهم **بیت** هزار بار بشویم زبان ز مشك و گلاب* هنوز نام تو گفتن کمال بی ادبی است* بتاریخ هشتم ذیقعده سنه ۱۲۶۹ هجری در مطبع احمدی منطبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

واعتصموا بحبل اللہ جمیعا ولا تفرقوا

راہِ نجات

تصنیف

ابو سعید مفتی محمد امین فیصل آباد



ناشر: دار العلوم امینیہ رضویہ
محمد پورہ فیصل آباد

جاوید دفتر کتابت یاک گول بازار فیصل آباد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین ۔ والصلاۃ والسلام علے حبیبہ رحمۃ اللعالمین شفیع المذنبین اکرم الاوّلین والآخرین وعلے الہ واصحابہ اجمعین امابعد

جملہ مسلماناں ازیں امر در تشویش اندکہ در مذہب اسلام فرقہ بندی بسیار شدہ است و ہر ذی شعور بداند کہ ایں فرقہ بندی اسلام راکمزور مے سازد واغیار ازیں تفرقہ مذہبی و سیاسی فوائد حاصل کنند پس تفکر باید کرد کہ ایں فرقہ بندی چراست واسباب ومحرکات ایں تفرقہ چہ چیز ست پس باید دانست کہ یکے از اسباب گروہ بندی اختلاف درمفہوم توحید است زیرا آنچہ دراصل توحید اختلافے نیست

اہمیت توحید

ایں امرمسلم کہ بنائے اسلام برنظریہ توحید است و بغیر توحید ہمہ بربریت است وآوارگی ۔ و بائد فہمید کہ قرآن مجید برائے آموختن توحید نازل شدہ است ۔

وبعثت پیغمبراں برائے تبلیغ توحید است

بلکہ حصول جنت از نظریہ توحید است

وحصول امن از عذاب قبر ہم از توحید است

بلکہ ما بہ الامتیاز یعنی شناخت مومن و کافر از توحید است و قیام آسمانہا

وثبات زمینہا ہم ازیں نظریہ توحید است ۔

لو کان فیہما اٰلہۃ الا اللہ لفسدتا بریں وال ست پس دریں

امور مذکورہ کسے از کلمہ گویاں اختلاف ندارد ۔ آرے اختلاف در مفہوم توحید است

نہ دراصل توحید ۔ پس باعتبار مفہوم توحید بر دو نوع است ۔ یکے توحید دوستان

خُدائے ذوالجلال یعنی توحید انبیاء و اولیاء توحید ابدال و اقطاب و اغواث توحید

فرشتگان ۔

افاض اللہ علینا من فیوضاتہم وبرکاتہم

دوم توحید خارجیاں پس تفصیل ہر دو توحید انیست

توحید حزب اللہ

توحید دوستان خدائے بزرگ و برتر یعنی توحید انبیاء اولیاء انیست کہ

خُدائے ذوالجلال وحدہٗ لاشریک لہٗ است باو تعالیٰ شریکے نیست نہ در

ذات وصفات نہ در افعال ومستحق عبادت ہم اوست تعالیٰ شانہٗ ودیگرے

مستحق عبادت نیست واو تعالیٰ خالق است و مالک ہر چیز اللہ خالق

کل شئ وھو علےٰ کل شئ وکیل شان عظمت اوست ۔ واحتیاج

باو تعالیٰ راہ نہ یابد ۔ اللہ الصمد نشان بے نیازی ازوست پس خدائے
قادر و قیوم ہرچہ خواہد آن کند فعال لما یرید شان قدرت اوست جل جلالہٗ

اوست سلطاں ہرچہ خواہد آں کند
عالمے را در دمے ویران کند

واد تعالیٰ از شین اولاد منزہ و مبرّے است لم یلد ولم یولد شان
عظمت نشاں ازوست سبحانہٗ جل جلالہٗ وال بر تقدس اوست وآں رب العالمین جل جلالہٗ
بے مثل و بے مثال است لیس کمثلہ شئ دلیل بے ہمتائی ازوست ۔ نہ بر و تعالیٰ
خواب راہ یا بد نہ نسیان ۔ سبحانہٗ ما اعظم شانہٗ و بے اذن ربّ ذوالجلال کسے
دم نہ زند و نہ ورق شجر حرکت کند و از امر کن زمین و آسمان لوح و قلم عرش و کرسی وجود یافت
اذا اراد شیأً ان یقول لہٗ کن فیکون دلیل تکوینی ازوست سبحانہٗ جل جلالہٗ
و باوجود ایں شان عظمت و قدرت او تعالیٰ سبحانہٗ بمشیت و ارادہ خود اسباب و
وسائل پیدا کرد ۔ خالق اوست تعالیٰ شانہٗ ولیکن برائے تخلیق اسباب پیدا کرد
شافی (شفا دھندہ) اوست (عزّ اسمہٗ) ولیکن برائے شفا اسباب و وسائل در وجود
آورد ۔ یعنی در نباتات وادویہ آں خالق کائنات جل جلالہ شفا نہادہ است و باز
برائے استعمال ایں اشیا بندگانرا علم عطا کرد پس اگر آتش سوزاں است مظہر قدرت
الٰہی است و اگر آب تشنگی دور کند او ہم مظہر قدرت خدائے تعالیٰ است
و اگر آفتاب و مہتاب فیض رساں خلق است مظہر قدرت الٰہی است و ہمچنیں
انبیاء کرام و اولیاء عظام برائے مخلوق فیض رساں اند ہمہ مظاہر قدرت قادر

قیوم اند جلّ جلالہٗ - چنانچہ در حدیث قُدسی فرمان ذیشان خُدائے ذوالجلال آمد کہ بندۂ من از کثرت نوافل قرب من خواہد پس ہنگامیکہ او را قرب حاصل شود او مظہر قُدرتِ ماشود پس من چشم اوشوم کہ با من مے بیند و گوش اوشوم کہ با من شنود و دست اوشوم کہ با من گیرد اگر رود با من رود و اگر چیزے از من طلبد لاریب او را دہم - و در اصطلاح تصوف ایں را مرتبہ فنا گویند پس وقتیکہ بندۂ خُدا بر مقام فنا فائز شود مظہر قُدرت الٰہی شود - دریں مقام امام المتکلمین امام فخر الدین رازی رحمہ اللہ تعالےٰ اشکال وارد کرد کہ خُدائے ذوالجلال از مکانُ مکانیات جسم و جسمانیات پاک و منزہ است جلّ جلالہٗ پس چشم و گوش بندہ خود شدن چہ معنی و برائے حل ایں اشکال فرمود کہ سالک ہنگامیکہ در مقام فنا رود نور جلال او تعالےٰ در چشم بندہ سالک سرایت کند پس سالک از نور قُدرت قادر و قیوم بیند پس او دور و نزدیک یکساں بیند و وقتیکہ در گوش بندۂ مقرّب نُور جلال او تعالےٰ سرایت کند او دور و نزدیک یکساں شنُود و وقتیکہ نُور جلال خُدائے قادر و قیوم در دست سالک سرایت کند قدر علے التصرف فی الصعب والسہل والقریب والبعید یعنی دراں وقت آں سالک قادر مے شود کہ وتصرف دسترس کند در مشکلات از دور و نزدیک -

و ایں مقام را در اصطلاح صوفیاں درجہ فنا گویند پس دریں مقام چشم و گوش سالک و ہمچنیں دست و پائے او مظہر قُدرت الٰہی شود یعنی از چشم و گوش و ہمچنیں از دست و پائے سالک قُدرت آں قادر و قیوّم ظاہر شود - پس اگر

سیدنا فاروق اعظم رضی اللہ تعالےٰ عنہ از مدینہ منورہ در نہاوند لشکر اسلام
رادید و سالار قافلہ سیدنا ساریہ را ازدوری پانصد فرسنگ خطاب کرد و
گفت یاساریہ الجبل یاساریہ الجبل چہ بعید زیرآنچہ اواز قدرت
ذوالجلال ندا کرد پس استعباد چہ واگر آصف بن برخیا از بلا دسبا در چشم زدن
تخت بلقیس را در خدمت سیدنا سلیمان علیہ السلام حاضر کرد چہ بعید فافہم
ولاتکن من الممترین ولاحول ولاقوۃ الاباللہ العلی العظیم
وبعدازاں تمثیلے برائے افہام وتفہیم مرتبہ فنا پیش کنم

تمثیل

آہن سرد است نہ جسم راسوزد نہ پارچہ را ولیکن اگر پارہ آہن درآتش انداختہ
شود وآتش برآں پارہ آہن تاثیر کند تا آنکہ آں پارہ آہن رنگ آتش گرفتہ سرخ
شود و درجہ فنا حاصل کند آں پارہ را اگر از آتش بیروں آوردہ برجسم نہند یا برپارچہ
نہند سوزد مقام تفکر است کہ آہن از خود نہ سوزد ولیکن وقتیکہ فانی فی النار شد
چرا سوزد جواب ظاہر است کہ آتش دراں آہن سرایت کرد وآں آہن ازصفت
آتش متصف شد پس کاریکہ آتش کند آہن ہم کند۔ پس بلاتشبیہ ہنگامیکہ سالک
را درجہ فنافی اللہ حاصل شود مظہر صفات خدائے ذوالجلال شدہ کار قدرت
الٰہی کند ۔

اولیاءٓ راہست قدرت ازالہ ۔ تیر جستہ باز گرداند زراہ ؛

ولله در القائل حیث قال سیدنا ابوالقاسم جرجانی قدس سرہ " ان الاسماء التسعة والتسعین تصیر اوصافاً للعبد السالك وھو بعدُ فی السلوک"۔

(تفسیر روح البیان جلد دوم)

یعنی وقتیکہ سالک را مرتبہ فنا حاصل شود نود نہ نامہائے ذوالجلال سالک را صفات مے شود حالانکہ سالک در راہ سلوک بُود ۔

پس ہمیں مرتبہ فنا است کہ سیدنا عیسیٰ روح اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود

وابرئ الاکمه والابرص واحی الموتی باذن الله (قرآن مجید)

یعنی مادزاد نابینا را بینا من کنم وابرص را درست من کنم ومردگانرا زندہ من کنم ولیکن باذن پروردگار جل جلالہٗ وہمچنیں ہنگامیکہ خُدائے ذوالجلال حبیب خود را رحمت عالمیاں سازندہ فرستاد چنانکہ در قرآن مجید فرقان حمید فرمود

وما ارسلناك الا رحمة للعالمین (قرآن حکیم)

پس سید العالمین صلی اللہ علیہ وسلم برائے ہر کہ ومہ رحمت شد چنانچہ سید محمود اٗلوسی در تفسیر روح المعانی نوشت " والذی اختارہٗ انه صلی الله علیه وسلم انما بعث رحمة لکل فرد فرد من العالمین ملائکتهم وانسهم وجنهم (سورہ انبیاء)

یعنی ازیں آیت مبارکہ من اخذ کردم کہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ رحمۃ للعالمین مبعوث شدہ است پس آں مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم برائے ہر فرد از عالمین رحمت گشت برائے فرشتگاں وانساناں وجنیاں

رحمت شد صلی اللہ علیہ وسلم۔

نیز خواجہ خواجگاہ سیدی وسندی محمد معصوم سرہندی قدس سرہٗ فرمودہ است وقتیکہ من برائے حج وزیارت رفتم وبر روضہ مقدسہ وقبہ مبارکہ رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدم پس محسوس کردم کہ وجود شریف رحمت کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از عرش تا فرش مرکز جملہ جہاناں گشتہ است ہر چندکہ وہاب مطلق خدائے ذوالجلال است ولیکن ہر کہ ومہ را فیضے کہ مے رسد از توسل آں رحمت عالمیاں صلی اللہ علیہ وسلم رسد صلی اللہ علیہ وسلم ومہمات ملک وملکوت از اہتمام آں سید الکونین صلی اللہ علیہ وسلم انتظام وانصرام مے یابد" (مقامات امام ربانی)

ازیں فرمان ذیشان امور ذیل واضح شد

(۱) آں حبیب خُدا سید انبیاء صلی اللہ علیہ وسلم زندہ جاوید است

(۲) آں رحمت عالمیاں برائے ہر فرد از ہر دو کون از عرش تا فرش باعث رحمت است صلی اللہ علیہ وسلم

(۳) آں سید الکونین برائے رحمت عامہ وخاصہ خُدائے ذوالجلال مظہر اتم است صلی اللہ علیہ وسلم

(۴) آں امام رسولاں برائے عالمین مہتمم است پس جملہ کارہائے دو عالم از اہتمام آں سرور انجام یابد صلی اللہ علیہ وسلم

پس بدیں وجہ سیّارگان ہدایت یعنی صحابہ کرام رضوان اللہ تعالےٰ علیہم اجمعین در مصائب و آلام دینی و دُنیاوی رو بہ بارگاہ آں رحمت عالمیاں صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ بودند و در بارگاہ رسالت حاضر شدہ حاجات خود پیش مے کردند و حل مشکلات مے یافتند اگر خشک سالی شدے اگر کسے چشم ضائع شُدے اگر کسے پا شکستے اگر کسے از صولت سرما پریشان شدے ببارگاہِ آں رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدندے و مراد ہائے خود حاصل کردندے رضی اللہ تعالیٰ عنہم واں سیّارگاں ہدایت دانستہ بودند کہ درِ مُصطفٰے اہم در پروردگار ماست زیرا آنچہ آں وہاب مطلق جلّ جلالہٗ حبیب خود را رحمت للعالمین فرستادہ است پس اینست توحید دُوستان خُدا توحید انبیاء و اولیاء توحید ابدال و اقطاب و اغواث افاض اللہ علینا من فیوضاتہم و برکاتہم۔

و دریں توحید فرق درمیان من دون اللہ و اولیاءٓ اللہ ظاہر و باہر است (۱) بتاں و معبودان کفّار درزمرہ من دون اللہ شامل اند و انبیاء و اولیاءٓ درزمرہ اولیاءٓ اللہ۔

(۲) من دون اللہ دُشمنان خُدائے ذوالجلال اند و اولیاء اللہ محبوبان خُدائے بزرگ و برتر۔

(۳) اعتقاد کنندہ من دون اللہ مشرک است و اعتقاد کنندہ اولیاء اللہ مومن

(۴) من دون اللہ پرستگاراں خود را درجہنم رسانند انکم وما تعبدون

من دون اللہ حصب جہنم ۔

واولیاء اللہ محبان خود را در بہشت رسانند چنانچہ سیدنا انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کردہ است یصف اھل النار فیمر بھم الرجل من اھل الجنۃ فیقول الرجل منھم یا فلان اتعرفنی انا الذی سقیتک شربۃ وبعضھم انا الذی وھبت لک وضوء فیشفع لہ ویدخلہ الجنۃ (ابن ماجہ مشکوٰۃ المصابیح)

یعنی روز قیامت بعضے از اہل نار صف بستہ ایستادہ شوند پس یکے از اہل جنت (بندہ خدا) از قریب ایشاں رود آں را دیدہ یکے از اہل جہنم ندا کند یا ولی اللہ آیا مرا شناسی من ترا در دنیا یکبار آب نوشانیدہ بودم و دیگرے گوید من ترا یکبار برائے وضو آب دادہ بودم پس ایشاں را آں بندہ خدا شفاعت کنندہ جنت داخل کند ازیں جا معلوم شد کہ من دون اللہ دیگر اند و اولیاء اللہ دیگر۔

(۵) با من دون اللہ از عداوت داشتن ایمان پختہ شود ومن یکفر بالطاغوت ویومن باللہ فقد استمسک بالعروۃ الوثقی لا انفصام لھا (قرآن مجید)

و با اولیاء اللہ عداوت کنندہ مبغوض خدا شود۔

من عادی لی ولیا فقد آذنتہ بالحرب (صحیح بخاری)

(۶) خدائے ذوالجلال من دون اللہ را چیزے نہ دادہ است ولیکن دوستان خود را

تصرف ۔ اختیار علم عطا کردہ ایشانرا صاحب تکوین ساختہ است برائے
تفصیل کتاب تعارف تقویت الایمان بخوانید انشاء اللہ حق واضح شود ۔

۷ :۔ من دون اللہ یک مگس نتوانند ساخت لن یخلقوا ذبابا ولو
اجتمعوا لہ (قرآن حکیم)
ولیکن دوستان و محبوبان خدائے تعالیٰ پرندگان تخلیق کنند و اخلق
لکم من الطین کھیئۃ الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا
باذن اللہ (قرآن مجید)

۸ :۔ من دون اللہ یک ذرہ رابرداشتن نتوانند ولیکن اولیاء اللہ از ملک سبا
تخت بلقیس را در چشم زدن در خدمت سلیمان علیہ السلام حاضر کنند
انا آتیک بہ قبل ان یرتد الیک طرفک (قرآن حکیم)

۹ :۔ من دون اللہ ناکارہ اند کہ ہیچ نہ کنند ولیکن محبوبان خدا تعالیٰ مردگانرا
زندہ مے کنند واحی الموتی باذن اللہ (قرآن حکیم)

۱۰ :۔ با من دون اللہ محبت والفت کردن قبیح تر است والذین اتخذوا
من دون اللہ اولیاء (فرقان حمید)
با اولیاء اللہ محبت کنندہ در جماعت خدائے تعالیٰ شامل شود ومن یتول
اللہ ورسولہ والذین آمنوا فان حزب اللہ ھم الغالبون
(قرآن ذیشان)

وایں چناں قدر محبوب ترین عمل است کہ سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم

برائے ایں دعا کردہ است اللھم اجعلنا ھادین مھتدین غیر ضآلین ولا مضلین سلما لاولیائك وعدوا لاعدائك (جامع ترمذی)

یعنی اے خدائے ذوالجلال مارا ہدایت دھندہ و ہدایت یافتہ گردان تا نہ خود گمراہ شویم نہ دیگراں را گمراہ کنیم خدایا مارا توفیق عطا کن کہ ما با دوستان تو دوستی کنیم و با دشمنانِ تو دشمنی و عداوت کنیم۔

تلك عشرة كاملة

الحاصل در توحید دوستان خدا تعالےٰ مابین من دون اللہ و اولیاء اللہ فرق واضح واظہر من الشمس است خدایا مارا از معتقدان ہمیں توحید بکن وماذالك على الله بعزيز

خارجی نظریہ توحید

معتقدان خارجی نظریہ توحید مابین من دون اللہ و اولیاء اللہ فرق نہ کنند بدیں وجہ اوشاں آیات مبارکہ کہ در حق تباں وکافراں نازل شدہ است بر انبیاؑ و اولیاء چسپاں کنند و گویند چنانکہ بتاں ناکارہ اند کسے را نہ نفع رسانند نہ نقصان ہمچنیں انبیاء و اولیاؑ ناکارہ اند نہ استطاعت نفع دارند نہ نقصان و چنانکہ بتاں ہیچ اختیار نہ دارند ہمچنیں انبیاؑ و اولیاؑ ہیچ اختیار نہ دارند و معتقدان خارجی توحید در کتب خود نوشتہ اند کہ خواستہ رسول ہرگز نہ شود و نیز نوشتہ

اند آں کہ نام او محمد یا علی است ہیچ اختیار نہ دارد (تقویۃ الایمان) نیز معتقدان ایں توحید گویند چنانکہ برائے تباں تصرف و اختیار اعتقاد کنندہ مشرک وجہنمی است ہمچنیں برائے انبیاء و اولیا تصرف و اختیار اعتقاد کنندہ مشرک وجہنمی است گرچہ از عطاء خدائے تعالیٰ اعتقاد کند۔ (تقویۃ الایمان)۔

وایشاں یعنی اہل خارجی توحید دیدہ دانستہ میاں تباں و دوستان خدائے ذوالجلال فرق نہ دارند تا مذہب اوشاں رواج یابد وکساں در جماعت ایشاں شامل شوند و اگر ایناں فرق ظاہر کنند کسے در جماعت ایشاں داخل نہ شود۔

اے کاش ایناں فرق مراتب کروندے وخلق خدا تعالیٰ را در گمرہی نہ انداختندے فالی اللہ المشتکی۔

وچونکہ ایناں فرق مراتب نمے کنند پس آیا تہائے قرآنیہ کہ درحق تباں و کافراں نازل شدہ است بر دوستان ومحبوباں خدائے ذوالجلال چسپاں کنند بدیں وجہ سیدنا عبد اللہ بن عمر صحابی رضی اللہ تعالیٰ عنہما ایشاں را بدترین وشریرترین مخلوق شمردہ بودند چنانچہ در صحیح بخاری مرویست " وکان (ابن عمر) یراھم شرار خلق اللہ وقال انھم انطلقوا الی آیات نزلت فی الکفار فجعلوھا علی المؤمنین (صحیح بخاری باب قتل الخوارج)

یعنی سیدنا عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما خارجیاں را بدترین مخلوق شمردہ بودند زیرانچہ ایشاں آیا تہائے قرآنیہ کہ درحق کافراں نازل شدہ است

اینہارا برمومنان و دوستاں خُدائے تعالےٰ چسپاں کنند ۔

عزیز من تفکر باید کرد کہ ایں قول کسے از واعظان یا قصہ گویاں نیست بلکہ ایں قولِ حق از جلیل القدر و مجتہد صحابی رسول است باز ایں قول از کتب وعظ و قصص نہ اخذ کردہ ایم بلکہ ایں از صحیح بخاری کہ از کتب طبقہ اولیٰ است اخذ کردہ ایم کہ مرتبہ او بعد کتاب اللہ از ہمہ کتب اولیٰ و اعلےٰ است خُداوندا مارا توفیق تسلیم عطا کن ۔

باز بگویم کہ ازیں فرمان ذیشان دو فائدہ حاصل شدہ است یکے اینکہ اگر کسے آیاتہائے نازل شدہ درحق کافراں وبتاں خواندہ گوید کہ انبیاء و اولیاء راہیچ اختیار نیست ایں چنیں کسے ہرگز ہرگز از جماعت دوستان خُدائے ذوالجلال نیست بلکہ او یکے از خارجیاں است ۔

فائدہ دوم اینکہ ایں چنیں کسے گرچہ علامہ فہامہ بود کتبہا تصنیف کند و تاحیات خود تبلیغ کند او با ادنیٰ و عامی و ناخاندہ مسلمان ہم مرتبہ نہ شود بلکہ بدترین مخلوق است زیرا آنچہ جلیل القدر صحابی رسول ایشاں را شرار خلق اللہ گردانیدہ است فافہم ولاتکن من اہل النار ۔

الحمد للہ رب العالمین کہ سیدنا عبداللہ بن عمر صحابی رضی اللہ عنہما مارا راہ ہدایت و مینارہ نُور عطا کرد کہ ما در ایں نور راہ حق بآسانی توانیم یافت و ہر کسے از خاص و عام بداند کہ کدام برحق است و کدام بر باطل ۔ اللہم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا ۔

نصیحت

بمطابق الدین النصیحۃ درخدمت برادران اسلام عرض نہادم که خارجی نظریه توحید راترک کرده درجماعت دوستان ومحبوبان خدائے تعالیٰ شامل شوید تا ایں فرقه بندی ختم شود ورنه ناممکن است ۔

ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وماتوفیقی الا باللہ العلی العظیم

سوال

اگر کسے گوید که شما خواه مخواه دو جماعت گردانیده اید حالانکه همه کلمه گویاں یک جماعت اند وموحّد ۔

جواب

جواب اینست که ما ازخود دو جماعت نه ساخته ایم بلکه خدائے ذوالجلال درقرآن مجید وفرقان حمید کلمه گویاں ونمازیاں راغازیاں دو جماعت بیان کرده است یکے آنانکه اوشاں باخدائے تعالےٰ ورسول او صلی اللہ علیه وسلم محبت والفت دارند مؤدّب اند واحترام کننده واوشاں بادشمنان خُداو رسول (جل جلاله وصلی اللہ علیه وسلم) ہیچ الفتے ندارند پس ہمچنیں کساں را خُدائے ذوالجلال فرموده است اولئك حزب اللہ یعنی ایشاں

جماعت خُدائے رحمان اند وہمیں جماعت کامیاب است وکامران

دوم آنانکہ بمقابلہ خُدائے ذوالجلال ورسول او صلی اللہ علیہ وسلم

باغیراں محبت ومودت دارند پس خُدائے بزرگ وبرتر ایشانرا گروہ

شیطان گفتہ است اولٰئک حزب الشیطان وانیجا بیان ہردوجماعت

یعنی گروہ رحمان وگروہ شیطان از قرآن مجید بخوانید تا شمارا اطمینان حاصل

شود لا تجد قوماً یؤمنون باللّٰہ والیوم الآخر یوادون من

حاد اللّٰہ ورسولہ ولو کانوا آبائھم او ابنائھم او اخوانھم

او عشیرتھم اولٰئک کتب فی قلوبھم الایمان وایدھم بروح

منہ ویدخلھم جنات تجری من تحتھا الانھار خالدین

فیھا ۰ رضی اللّٰہ عنھم ورضوا عنہ اولٰئک حزب اللّٰہ

الا ان حزب اللّٰہ ھم المفلحون ۰ (سورۃ مجادلہ)

یعنی اے محبوب کبریا آنانکہ بر خُدائے ذوالجلال وبر روز قیامت

ایمان صحیح دارند از ایشاں نہ بینی کسے راکہ با دشمنان خُدا ورسول (جل جلالہٗ و

صلی اللہ علیہ وسلم) محبت ودوستی کنند گرچہ اوشاں یعنی عداوت کنندگاں

پدر وپسر باشند خواہ برادر وکنبہ پس ہمیں اندکہ خُدائے قدوس در دل ایشاں

ایماں نقش کردہ است وبا روح القدس ایشانرا تائید کردہ واوشانرا اور

خلدبریں داخل کند کہ زیر آن بہشت نہرہا جاریست واوشاں در خلدبریں

ہمیشہ ہمیشہ قیام پذیر شوند خُدائے ذوالجلال از اوشاں راضی وآناں

از خدائے قدوس راضی اند ہمیں اند گروہ خدائے ذالجلال خبردار گروہ خدائے قدوس کامیاب است وکامران۔

و بمتعلق گروہ دوم در قرآن حکیم فرمود

الم تر الی الذین تولوا قوما غضب اللہ علیہم باز فرمودا

استحوذ علیہم الشیطان فانساھم ذکر اللہ اولئک حزب

الشیطان الا ان حزب الشیطان ھم الخاسرون ہ (سورہ مجادلہ)

یعنی آنانکہ با اغیار دوستی و محبت دارند بر ایشان شیطان تسلط حاصل کردہ است و او شانرا ذکر خدا فراموش گردانید پس ہمیں اند گروہ شیطان خبردار گروہ شیطان خائب و خاسر است۔

پس ازیں ہر دو آیات مبارکہ واضح شد کہ جملہ کلمہ گوئیاں یک جماعت نیستند بلکہ بعضے در گروہ رحمان جل جلالہ شامل اند و بعضے در گروہ شیطان پس خدایا مارا در گروہ اول شامل دار وماذالک علے اللہ بعزیز۔

سوال

از فرمان قرآن ذیشان ثابت و واضح شد کہ جملہ کلمہ گویاں یک جماعت نیستند بلکہ از فرمان خدائے ذوالجلال مثل آفتاب نیم روز واضح شد کہ کلمہ گوئیاں۔ نمازیاں و حاجیاں دو جماعت اند وایں تشہیر کہ جملہ مسلمانان یک جماعت اند دروغ است بے فروغ پس فرمان

خالق کائنات حق است ولاریب ولیکن باید کہ بمطابق فرمان خدائے بزرگ وبرتر استحوذ علیھم الشیطان فانساھم ذکر اللّٰہ وضاحت کردہ آید کہ چگونہ بر گروہ دوم صادق آید تاما بدانیم کہ ایں گروہ گروہِ شیطان است۔

جواب

در ایام گذشتہ کتابے دیدم بنام "اہل حرم کے سومنات"، مطالعہ کردم در تحریر رفتم کہ مصنف کتاب مذکور ہفت و پنجاہ آیات قرآنیہ تحریر کرد کہ انبیاء و اولیاء ہیچ اختیار نہ دارند نہ کسے را حاجت روائی کنند خدائے تعالےٰ خالق است و ہم مالک وہمیں رازق است و ہم شافی و در دست اوست موت وحیات وہمیں است باران نازل کنندہ و ہم علیم وخبیر و بغیر او کسے حاجت روائی کردن استطاعت ندارد ولیکن شیطان را حاجت روائی کنندہ بے چون وچرا تسلیم کرد و در ہماں کتابے نوشت کہ شیطان در بعض حاجات حاجت روائی مے کند چنانچہ نوشت شیطان کبھی صاحب قبر کی صورت میں ظاہر ہوتا ہے اور ان کی گمراہیوں کو پختہ کرنے کے لئے ان سے کلام کرتا ہے اور بعض حاجات پوری کر دیتا ہے۔ خط کشیدہ الفاظ را بغور بخوانید تا بر قارئین واضح شود کہ گروہ دوم قائد جماعت خود را لعین شیطان را چہ قدر اعزاز دادہ اند واز

آیا تنہائے ہفت و پنجاہ کہ برائے نفی اختیارات دوستان و محبوبان خُدائے تعالےٰ نوشتہ اند ہمہ فراموش کردند و برائے حاجت روائی شیطان از ہفت و پنجاہ آیات قرآنیہ یک یاد نہ دارند چگونہ یاد دارند کہ فرمان خُدائے ذوالجلال است فانساھم ذکر اللّٰہ و باید فہمید کہ قرآن ذیشان ذکر خُدائے ذوالجلال است ونزلنا علیک الذکر بریں دال است پس شیطان ایشانرا قرآن فراموش کرد فاعتبروا یا اولی الابصار

ولیکن نزد گروہ اوّل مسئلہ بے غبار است کہ بلا ریب خدائے ذوالجلال خالق است و مالک و حاجت روا ہمیں است رزق دھندہ و شفا دھندہ وہمیں است علیم و خبیر و ہمیں است وہابِ مطلق ولیکن انبیاء و اولیاءؒ وسیلہ و واسطہ اند و ایشانرا خُدائے بزرگ و برتر وسیلہ ساختہ است پس ما انبیاء و اولیاء را نہ خدا تسلیم کنیم نہ شریک او نہ مستحق عبادت بلکہ وسیلہ و واسطہ تسلیم کنیم الحمد للّٰہ الذی ھدانا لھٰذا وما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللّٰہ ۔

سوال

گروہ دوم تشہیر مے کنند کہ تصرف برائے خُدائے قہار است نہ برائے غیر او ولہذا برائے انبیاء و اولیاء تصرف ثابت کردن

شرک است خواہ بعطائے خُدائے ذوالجلال تسلیم کردہ آید چنانکہ
در تقویۃ الایمان مرقوم است پس باید کہ در رنگ تمثیل وضاحت بکنید تا حق
واضح شود ۔

جواب

آرے ایں مسئلہ را بصورتِ تمثیل بیان کنیم و چشم داریم کہ ہر
ذی شعور فہم کند کہ شرک چیست ۔

مثال

اگر کسے صاحب ریاست یعنی مالک زمین کہ آں زمین بردہ ہائے
مشتمل بود مالک زمین کاشتکاراں را اختیار دہد کہ کاشتکاری کنند پس
کاشت کاراں دراں زمین جملہ تصرفات کاشتکاری کنند ولیکن کسے نگوید کہ
دراں زمین از کاشتکاراں کسے با مالک شریک گشتہ است بلکہ ہمہ دانند کہ
مالک یک است ۔ بلے اگر آں مالکِ زمین کسے را مالکانہ حقوق دہد
خواہ براندک پارہ زمین پس آں وقت گفتہ شود کہ دریں زمین دو شریک
اند والاّ فلا باز بہ کاشتکاراں ہر دہ مالک زمین یک ناظم مقرر کرد و بر جملہ
ناظمین یک مہتمم و ناظم اعلےٰ مقرر کرد و تصرف آناں جاری و ساری است و
لیکن کس نہ گوید کہ با مالک دیگرے شریک شدہ است ہمچنیں در کارخانہ
عالم خُدائے قادر و قیوم اولیاءؔ را تصرف عطا کرد و ایں قول از خود نہ گفتم بلکہ
امام الاولیاءؔ سید علی ہجویری المعروف بہ داتا گنج بخش لاہوری قدسّ سرّہ

درکتاب مستطاب خود یعنی کشف المحجوب نوشتہ است فرمود خدائے عزوجل را اولیا است کہ ایشانرا بہ دوستی و ولایت مخصوص گردانیدہ است و والیاں ملک وے اند کہ برگزیدہ شان و نشانہ اظہار فعل خود گردانیدہ و با انواع کرامات مخصوص داشتہ الخ بازنوشت مر ایشانرا والیاں عالم گردانیدہ بازنوشت واما آنچہ اہل حل وعقد اند وسرہنگاں درگاہ حق جل جلالہ سہ صدتن اند وتو دانی کہ اہل حل وعقد و والی عالم آں باشد کہ صاحب اختیار و تصرف بود واگر کسے را از ایشاں تصرف حاصل نہ شود پس والی اہل حل وعقد راچہ معنی الحمد للہ رب العالمین کہ از قول امام الاولیاء حق واضح شد۔

حالا ما اقوال اکابر امت نویسیم تا ترا اطمینان حاصل شود کہ خالق کائنات جل جلالہ چہ قدر دوستان خود را قدرت تصرف عطا کردہ است۔

(۱) محبوب سبحانی قطب ربانی غوث اعظم جیلانی قدس سرہ درتصنیف خود فتوح الغیب نوشت " اذا کنت فی امرہ کانت الاکوان فی امرک" یعنی اے سالک وقتیکہ تو در اطاعت خدائے ذوالجلال شوی جملہ جہان درحکم (تصرف) تو شود بازنوشت قال اللہ تعالیٰ فی بعض کتبہ یا ابن آدم انا اللہ الذی لا الہ الا انا اقول للشیٔ کن فیکون اطعنی اجعلک تقول للشیٔ کن فیکون (فتوح الغیب)

یعنی اللہ جل جلالہ در بعضے کتب خود فرمودہ است اے ابن آدم

من خدائے بزرگ ہستم کہ بغیر من کسے معبود نیست من آنم کہ چیزے
راگویم کن (شو) فیکون (پس آں شود) اے ابن آدم مطیع من شو من
تراباآں مقام رسانم کہ تو چیزے راگوئی کن (شو) فیکون (پس آں شود)
باز آں قطب الاقطاب قدس سرہ نوشت " ثم یرد علیک
التکوین فتکون بالاذن الصریح " نیز فرمود ثم یرد الیہ
التکوین فیکون جمیع ما یحتاج الیہ باذن اللہ (فتوح الغیب)
یعنی ہنگامیکہ سالک در مرتبہ تکوین رسد پس آں سالک باذن پروردگار
خود در ہمہ چیز کہ از ضروریات او بود تصرف کند۔

(۲) ۔ خواجہ خواجگاں سید معین الدین چشتی اجمیری قدس سرہ فرمودہ
است چہ چیز است کہ در قدرت خدائے تعالےٰ نیست و لیکن
بندہ را شاید کہ در اطاعت پروردگار خود تقصیر نہ کند تا آنجا رسد کہ ہر چہ
بندہ خواہد آں شود (دلیل العارفین)

(۳) مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ تعالےٰ نوشت
" وللنقشبندیۃ تصرفات عجیبۃ من جمع الہمۃ علےٰ مراد
فیکون علےٰ وفق الہمۃ والتاثیر فی الطالب ودفع المرض عن
المریض وافاضۃ التوبۃ علےٰ العاصی والتصرف فی قلوب
الناس حتی یحبوا ویعظموا وفی مدارکہم فتمثل فیہا واقعات
عظیمۃ والاطلاع علےٰ اھل اللہ من الاحیاء واھل القبور

والاشراف علی خواطر الناس وما یختلج فی الصدور

وکشف الوقائع المستقبلۃ ودفع البلیۃ النازلۃ وغیرھا"

(القول الجمیل)

سبحان اللہ مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ تعالےٰ

برائے مشائخ نقشبندیہ تصرفات ہمہ قسم تسلیم کند بلکہ گوید کہ خدائے ذوالجلال

ایشانرا تصرف قلوب ہم عطا کردہ است ولیکن حفیداو وافراد گروہ

دوم گویند کہ غیر خدا را تصرف ثابت کردن شرک است گرچہ بعطائے

خدائے قدوس تسلیم کند ع ببین تفاوت راہ است از کجا تا بکجا ولاحول

ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم۔

واگر کسے خواہد کہ او بر دلائل تصرف دوستان خدائے ذوالجلال

آگاہ شود اورا باید کہ او کتاب تعارف تقویۃ الایمان بخواند۔

دعا:۔ خدایا مارا در گروہ دوستان خود شامل دار واز گروہ شیطان

مارا محفوظ دار وما ذالک علی اللہ بعزیز وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ

حبیبہ ورسولہ رحمۃ للعالمین وعلیٰ الہ واصحابہ اجمعین

باز بشنو کہ آں خالق کائنات جل جلالہ بر اولیاء خود ابدال۔ اقطاب

اغواث را ناظم مقرر کردہ بر ایشاں حبیب خود سید العالمین صلی اللہ علیہ وسلم

را ناظم اعلیٰ ومہتمم گردانیدہ است کہ کارخانہ عالم بتصرف واہتمام آنسرور

صلی اللہ علیہ وسلم جاری است واینجا بخواں قول سیدی وسندی

خواجہ محمد معصوم سرہندی رضی اللہ عنہ کہ وجود شریف حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از عرش تا فرش مرکز عالمیان است ہرچند کہ
وہاب مطلق خدائے ذوالجلال است ولیکن ہر کسے را کہ فیض رسد
بتوسل آں سرور صلی اللہ علیہ وسلم رسد و مہمات ملک وملکوت
از اہتمام آں حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم انجام پذیرد (مقامات امام ربانی)
الحاصل شرک اینست کہ غیر خدا را با خدائے تعالےٰ برابر اعتقاد کردہ
آید یا غیر را صفتے ذاتی غیر عطائی تسلیم کردہ آید یا کسے را مستحق عبادت
اعتقاد کردہ آید والا فلا۔

سوال

ماتسلیم کردہ ایم کہ انبیاء اولیائے اقطاب واغواث را خالق کائنات
جل جلالہ قدرت تصرف عطا کردہ است ولیکن ایں چہ ضرور کہ
ما در مہمات وحاجات خود بایشاں رجوع نمائیم وخدائے بزرگ وبرتر
را کہ آں سمیع وبصیر است وقادر مطلق نہ بر ونسیان راہ یابد نہ خواب
ترک کنیم۔

جواب

اگر خالق ومالک جل جلالہ بخواہد کہ بندگان من بر درِ دوستان من
حاضر شدہ حل مشکلات وحاجات بخواہند تا دوستاں مرا عزت افزائی شود

چنانچہ مرویست اذا اراد اللہ بعبد خیرا صیر حوائج الناس الیہ (جامع صغیر) یعنی وقتیکہ خدائے ذوالجلال با بندہ از بندگان خود ارادہ خیر کند اورا برائے کساں حاجت روا سازد۔ وایں امر مسلم کہ ہر چہ نزد دوستان خدائے قدوس است عطائے حق است جل شانہ، پس مارا چہ کہ ما در حاجات ومہات بر در دوستان خدائے قادر قیوم نہ آئیم واین مسئلہ را در رنگ تمثیل بیان کنیم۔

تمثیل

اگر مالک زمین صاحب ریاست کسے را اعزاز عطا کردہ کاشتکاران را گوید اگر از شمار کسے را حاجتے یا ضرورتے پیش آید اورا باید کہ با منتظم رجوع نماید پس جملہ کاشت کاراں در مہات وحاجات خود رجوع بمنتظم کردند ومرادہائے خود یافتند ولیکن یکے را از کاشتکاراں ضرورتے پیش آمد واو منتظم را گذاشتہ بنزد مالک ریاست رسیدہ گفت کہ مرا ضرورتے پیش آمدہ است مثلاً مرا ایں قدر چوب باید مالک ازو پرسید کہ آیا تو با منتظم یعنی نائب ما رجوع کردی او گوید کہ من ترا مالک تسلیم کردہ ام نہ دیگرے را مرا با نائب تو چہ کار اینجا تفکر باید کرد کہ او از مالک ضرورتے حاصل کند یا بمصداق فاخرج انک من الصاغرین با دو گوش گرفتہ از ریاست بیروں کردہ آید۔ لاریب ہر ذی شعور بداند کہ مالک او را گوید اے ذلیل نائب

را من منتظم ساختہ ام تو کیستی کہ او را تسلیم نہ کنی اے مرید ابلیس تو نہ دانی
کہ او نائب من است پس عطائے او عطائے من است و ہر چہ
در تصرف اوست ہمہ از ماست ۔

تمثیل دوم

مثال دوم اینست کہ شکر در مرکز حکومت جمع شود باز از آنجا در صوبجات
و از صوبجات در اضلاع رسد تا در عوام تقسیم کردہ آید پس حکومت
عوام را بقدر افراد او شاں سندات جاری کند و گوید کہ ہر کس ہر ماہ از مرکز
فلاں شکر خود حاصل کند کہ ایں شکر از حکومت است ایں سلسلہ جاری و
ساری شد پس یکے از عوام سند خود گرفتہ نزد سلطان رسیدہ گوید کہ مرا ایں
قدر شکر بدہ سلطان از وپرسد کہ تو از کجا آمدی او گوید مثلاً من از فیصل آباد
آمدہ ام حاکم از و سند گرفتہ گوید ببیں کہ بر سند تو نوشتہ است کہ شکر تو در مرکز
فلاں است کہ او نزد تست برو و از انجا شکر بگیر او گوید کہ من ترا حاکم تسلیم کردہ
ام نہ غیر را من ہیچ کس را بغیر تو تسلیم نہ کنم پس ہر ذی شعور بداند کہ او شکر
حاصل نہ کند بلکہ در قید رود و او را گفتہ آید کہ تو کار حکومت را خراب کنی ۔
پس بلا تشبیہ گویم کہ مرکز عالمیان آں ذات مصطفےٰ کریم است صلی اللہ علیہ وسلم
کہ خدائے تعالیٰ در حق آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم در قرآن مجید فرسودہ است

وما ارسلناك الا رحمة للعالمين بازاز دربار رسالت نعمہائے خُدائے تعالیٰ درمراکز مختلفہ رسد یعنی در بغداد، لاہور، اجمیر، بخارا، سرہند رسد ونائبین آں امام رسولاں صلی اللہ علیہ وسلم نعمتہا درعوام تقسیم کنند۔

اے عزیز من پردۂ غفلت ازچشم دورکن وببیں ہر نعمت کہ ازمراکز مذکورہ یعنی بغداد۔ اجمیر۔ بخارا۔ سرہند وغیرہ حاصل شود نعمتہائے خُدائے ذوالجلال است واز عطاء او سبحانہٗ جل جلالہٗ۔ برادران من فہم کنید واز جماعت شیطان بیرون آمدہ درجماعت دوستان ومحبوبان خُدائے قدوس داخل شوید۔ تعیشوا فی اکنافھم فان فیھم رحمتی الحاصل آنانکہ گویند ماسوائے خُدائے تعالیٰ کسےرا دہندہ (داتا) تسلیم نہ کنم اوشاں درحقیقت کارخانہ عالم خراب کنند بلکہ اوشاں کارشیطاں مے کنند زیرا آنچہ خُدائے ذوالجلال فرمودہ بود انی جاعل فی الارض خلیفۃ یعنی من درزمین نائب خود (خلیفہ) خواہم فرستاد وخلیفہ آں بود کہ درنیابت مالک احکام نافذ کنند چنانچہ درتفسیر جلالین مرقوم است خلیفۃ یخلفنی فی تنفیذ احکامی یعنی اے فرشتگاں من درزمین نائب خود خواہم فرستاد کہ درزمین من احکام من نافذ کند پس وقتیکہ شیطان ازیں انکار کرد ملعون گشت وطوق ذلت ولعنت درگلوئے او انداختند فاخرج انك من الصاغرین وان علیك اللعنة

الی یوم الدین عزیز من بیقین دان کہ ہر چہ نزد اولیاء کرام است ہمہ عطائے خالق کائنات است جل جلالہ کہ ایشان را بتوسل رحمۃ للعالمین صلی اللہ علیہ وسلم مرحمت شدہ است لہٰذا ازیں امر روگردانی کردن غضب خدائے قہار را دعوت دادن است کہ انجام او جہنم است العیاذ باللہ تعالےٰ ولاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم وصلی اللہ تعالیٰ علےٰ حبیبہٖ ونبیہٖ رحمۃ للعالمین سید المرسلین خاتم النبیین وعلےٰ آلہ واصحابہ اجمعین

سوال

از ہر دو تمثیل بالا واضح شد کہ ہر چہ نزد دوستان خدائے ذوالجلال است ہمہ از عطائے آں خالق کائنات است وعطائے ایشاں عطائے آں قادر و قیوم است ولیکن ایں پیمان ذیشان را چہ کنید کہ شما در ہر نماز با خدائے تعالےٰ کنید ایاك نعبد وایاك نستعین یعنی اے پروردگار ما عبادت تو کنیم نہ غیر و ما از تو امداد خواہیم نہ از غیر ولیکن وقتیکہ شما از نماز بیروں شوید ایں پیمان را فراموش کردہ از انبیا و اولیا استعانت بکنید ایں چرا۔

جواب

عزیز من ما آں عہد و پیمان کہ در نماز کنیم وقتیکہ از نماز بیروں آئیم

برآں قائم و دائم ہستیم و ازیں عہد و پیمان سر مو روگردانی نہ کنیم ما ہر جا استعانت از خدائے ذوالجلال کنیم کہ وہاب مطلق ہمیں است و ما دوستاں خدائے تعالیٰ را وسیلہ و مظہر عون الٰہی دانیم یعنی مدد و عون از خدائے قدوس است ولیکن بوسیلہ انبیاؑ و اولیا رسد چنانچہ در تفسیر روح البیان مرقوم است وھٰذ بخلاف التوجه الی روحانیة الانبیاء والاولیاء وان کانوا مخلوقین فان الاستمداد منهم والتوسل بهم والانتساب الیهم من حیث انهم مظاهر الحق لیس ذالك بشرك بل هو عین التوحید (روح البیان)۔

یعنی ایں تسلیم کہ انبیاؑ و اولیاء مخلوق خدا اند لیکن بسوئے روحانیت ایشاں متوجہ شدن و از ایشاں استمداد و توسل کردن امداد طلب کردن ایں دانستہ کہ ایشان مظہر عون الٰہی اند ایں شرک نیست بلکہ ایں عین توحید است۔

پس ما وقتیکہ بسوئے دوستان خدائے ذوالجلال آئیم مدد و عون الٰہی طلب کنیم نہ مدد و عون ذات ایشاں زیرا آنچہ استعانت از دوستان خدائے تعالیٰ در حقیقت استعانت از خدائے ذوالجلال است پس ہمچنیں استعانت خلاف ایاك نستعین نیست۔ باز تفکر باید کرد کہ خدائے ذوالجلال ذات مصطفےٰ را (صلی اللہ علیہ وسلم) رحمت عالمیاں ساختہ فرستاد و عالمیاں را بسوئے ایں راہنمائی کرد ولو انهم

اذ ظلموا انفسهم جاؤك یعنی اے محبوب من اگر کسے بر جان خود ظلم کند بر در تو آید و نہ فرمود کہ بر در من آید زیرا آنچہ در مصطفےٰ درحقیقت در خدائے قدوس است حاصل کلام اینکہ ما آں پیمان کہ در نماز کنیم ایاک نعبد و ایاک نستعین پس بیروں نماز بر ہمیں عہد و پیمان قائم و دائم ایم اللہم ثبتنا علیٰ ھٰذ ولا تجعلنا من المعاندین ۔

سوال

جماعت انبیاؑ و اولیاؒ (حزب اللہ) کہ موسوم است بنام اہلسنت وجماعت (کثرھم اللہ تعالیٰ) عقائد را بسیار اہمیت مے دہد و دیگراں اعمال را اہمیت دہند و گویند کہ نماز روزہ وغیرھا ضروری است عقائد گرچہ چگونہ باشد اب چرا ۔

جواب

اولاً باید دانست کہ اعمال یعنی نماز و روزہ حج و زکاۃ را فرض تسلیم کردن در ایمان وعقائد شامل است ولیکن اعمال را بجا آوردن چیزے دیگر ست یعنی در عمل داخل ثانیاً باید فہمید کہ عقائد (ایمان) اعمال را بمنزلہ شرط است خالق کائنات در قرآن مجید فرمودہ است ومن یعمل من الصالحات وھو مؤمن یعنی ہر کسے کہ

اعمال صالحہ کند بشرطیکہ آں مومن باشد (ضیاء القرآن) ازینجا معلوم شد کہ ایمان اعمال را شرط است فاذا فات الشرط فات المشروط یعنی ہنگامیکہ شرط فوت شد مشروط ہم فوت شد۔ چنانکہ وضو برائے نماز شرط است و نماز مشروط پس اگر کسے ہمہ شب بے وضو نماز ادا کند نماز او روا نہ باشد زیرا آنچہ شرط مفقود است فافہم۔

وہمچنیں اگر کسے بغیر ایمان (درستگی عقائد) تا حیات اعمال صالحہ کند ہمہ اکارت رود۔ عزیزمن اگر اعمال را بغیر ایمان ہیچ قدر شدے خدائے تعالیٰ درقرآن مجید ہرگز نہ فرمودے ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار وانیجا چند احادیث مبارکہ سپرد قلم کنم تا تو دانی کہ اصل چیز و مدار نجات عقائد است نہ اعمال۔

(۱) عن ابن عائذ قال خرج رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم فی جنازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لاتصل علیہ یا رسول اللّٰہ فانہ رجل فاجر فالتفت رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم الی الناس فقال ھل رای احد منکم علی عمل الاسلام فقال رجل نعم یا رسول اللّٰہ حرس لیلة فی سبیل اللّٰہ فصلی علیہ رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم وحثی علیہ التراب وقال اصحابك یظنون انك من اهل النار وانا اشهد انك من اهل الجنة وقال یا عمر انك لاتسئل عن اعمال الناس ولکن تسئل عن الفطرة (رواہ البیہقی ۔ مشکوٰۃ) یعنی ابن عائذ صحابی رضی اللّٰہ عنہ فرمود کہ

روزے یک جنازہ حاضر شد و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برائے خواندن جنازہ بیروں آمدند پس ہنگامیکہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم خواندن نماز آغاز کرد فاروق اعظم عرض نہاد یا رسول اللہ ایں شخصے است فاسق و فاجر لہذا نماز جنازہ نہ باید خواند پس آں رحمت عالمیاں صلی اللہ علیہ وسلم بسوئے کساں التفات کردہ پرسید کہ آیا کسے از شما ایں را با اعمال اسلام دیدہ است یکے از صحابہ کرام گفت یا رسول اللہ ایں میت یک شب پہر دار شدہ بود در راہ خدا تعالےٰ پس آں شفیع مجرماں صلی اللہ علیہ وسلم نماز بخواند و او را در قبر نہادہ فرمود عزیز من ہمراہیاں تو گمان بردہ اند کہ تو از اہل جہنم ہستی ولیکن من رسول خدا گواہی دہم کہ تو از اہل جنت ہستی باز روئے سخن بسوئے عمر بن خطاب کردہ فرمود اے عمر تو از اعمال کساں نہ پرسیدہ شوی بلکہ تو از فطرت و عقائد پرسیدہ شوی۔

در شرح ایں حدیث شیخ المحققین شاہ عبدالحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ فرمود

فان الاعتبار بالفطرۃ والاعتقاد یعنی مدار نجات فطرت و عقائد است نہ اعمال پس مثل آفتاب نیم روز واضح شد کہ در دین اسلام اہمیت عقائد را حاصل است و لہذا بعض اکابر فرمودہ است اول الامر الاعتقاد پس اگر کسے را ایمان و عقائد درست نہ شود نجات ہرگز نہ یابد گرچہ اعمال صالحہ بسیار حاصل کردہ شود و بریں دال است حدیث دوم

(۲) حدیث دوم۔ سیدنا ابوہریرہ رضی اللہ عنہ گفت در غزوہ حنینین

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شخصے را از مسلمانان دیدہ فرمود کہ ایں جہنمی است
پس وقتیکہ قتال آغاز شد آں کس خوب قتال
کرد ایں جوانمردی و خدمت اسلام را دیدہ یکے از صحابہ کرام بدربار رسالت
عرض نہاد یارسول اللہ آنرا کہ شما جہنمی گفتہ بود دیداو باکفار بسیار قتال مے کند ایں
شنیدہ آں جان جہان صلی اللہ علیہ وسلم فرمود لاریب من گوئم کہ ایں جہنمی است
ایں فرمان شنیدہ قریب بود کہ بعضے از احباب در شک مبتلا شدندے پس شخصے
مذکور خودکشی کردہ حرام موت مرد ایں را دیدہ بعضے از صحابہ کرام دویدہ ببارگاہ رسالت
حاضر شدند و گفتند یارسول اللہ خدائے ذوالجلال قول آنجناب را درست کردہ است
کہ او خودکشی کردہ مرد ایں شنیدہ رسول برحق صلی اللہ علیہ وسلم نعرۂ تکبیر بلند کرد و
فرمود یا بلال قم فاذن لا یدخل الجنۃ الا مؤمن وان اللہ لیؤید ھٰذا الدین
بالرجل الفاجر (رواہ البخاری مشکوٰۃ)
یعنی اے بلال ایستادہ شو و اعلان بکن کہ بجنت نہ رود مگر مومن و لاریب
خدائے تعالےٰ دین من را تائید بکند با شخصے کہ او بے دین بود دریں مقام
سوال پیدا شود کہ شخصے مذکور بچہ وجہ دوزخی گشت حالانکہ او از مسلماناں بود نماز
روزہ مے کرد جواب انیست کہ دل او از محبت خدا تعالےٰ و رسول خدا خالی بود
چنانچہ ملا علی قاری رحمۃ اللہ علیہ در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ آورد وکان من المنافقین
یعنی شخصے مذکور منافق بود و نزد صحابہ کرام منافق آں بود کہ از محبتِ خدا و
رسول خالی بود چنانچہ در صحیح بخاری آمدہ است کہ جائے حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم

جلوہ افروز گشتند پس جملہ اہل ایمان جمع شدند ولیکن یک کس حاضر نہ شد کسے پرسید کہ او چرا نہ حاضر شدہ است بعضے صحابہ کرام فرمودند انہ منافق لایحب اللّٰہ ورسولہ کہ او منافق است او با خدائے تعالیٰ ورسول او صلی اللہ علیہ وسلم محبت نہ دارد ازینجا معلوم شد کہ نزد صحابہ کرام معیار ایمان محبت خدا و رسول است جل جلالہٗ وصلی اللہ علیہ وسلم آرے ایں شنیدہ مصطفےٰ کریم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودندے او محبت دارد زیرا آنچہ او از اہل بدر است ولیکن آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم ایں معیار را تغلیط نہ کرد۔

برادران اسلام بر واقعہ مذکورہ غور بکنید کہ کدام عمل صالحہ است کہ از جہاد فی سبیل اللہ فائق شود پس وقتیکہ جہاد فی سبیل اللہ بغیر ایمان وعقیدہ صحیحہ جنت نہ برد پس کدام عمل صالحہ جنت برد حسبنا اللّٰہ ونعم الوکیل۔

بدیں وجہ اکابر اُمت برائے قائم ماندن بر عقائد اہلسنت تاکید اکید کردہ اند مثلاً سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی سرہندی قدس سرہٗ در مکتوبات مجددیہ نوشت آدمی را از تصحیح عقائد بموجب آرائے فرقۂ ناجیۂ اہل سنت وجماعت رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کہ سواد اعظم وجم غفیر اند چارہ نبود تا فلاح ونجات اخروی متصور شود ومعبت اعتقاد کہ مخالف معتقدات اہلسنت جماعت است سم قاتل است کہ بموت ابدی وعذاب سرمدی برساند مداہنت ومساہلت در عمل امید مغفرت دارد امامداہنت اعتقادی گنجائش مغفرت ندارد (مکتوب ۷۲/۲)

نیز سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ نوشت

طریق النجات متابعۃ اھل السنۃ والجماعۃ اکثرھم اللّٰہ سبحانہ
فی الاقوال والافعال وفی الاصول والفروع فانھم الفرقۃ الناجیۃ
وماسواھم من الفرق فھم فی معرض الزوال وشرف الھلاک
علم الیوم احد اولم یعلم امافی الغد فیعلمہ کل احد ولا ینفع اللّٰھم
نبھنا قبل ان ینبھنا الموت (مکتوب ۶۹/۱)

یعنی راہ نجات متابعت اہلسنت وجماعت است دراقوال وافعال
ودر اُصول وفروع زیرا آنچہ ہمیں گروہ نجات یابندہ است وماسوا ایشاں
ہمہ گردھا در معرض زوال وبرکنار ہلاکت اند امروز ایں راکسے بداند یا نہ داند
لیکن روز قیامت ہرکس ایں را بداند ولیکن آنجا دانستن سودے نداؤد
خداوندا مارا بیدارکن قبل ازیں کہ ماراموت بیدارکند۔

نیز آں سرور سرہندی رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہ فرمود

فرض نخستین برعقلا تصحیح عقائد است بموجب آرائے
صائبہ اھلسنت وجماعت شکراللّٰہ سعیہم کہ فرقہ ناجیہ اند
(مکتوب ۲۶۶/۱)

شکرایں دولت عظمیٰ بجا بایدآورد کہ از کمال کرم وفضل مارا
داخل فرقۃ ناجیہ ساخت کہ ایشاں اھلسنت وجماعت
اند واز فرق (گروھا) اھل اھوا وبدعت نگردانید

دبا اعتقادات فاسدہ ایشاں ما را مبتلا نہ کرد (مکتوب ۶۷/۲)

وہمچنیں خواجہ خواجگاں سیدی عبید اللہ احرار قدس سرہ فرمود

اگر ہمہ احوال و مواجید مارا عطا کنند و مارا از عقیدۂ اہلسنت وجماعت

پیراستہ نہ کنند ما ایں راسوائے بدنصیبی ہیچ نے دانیم واگر بر ما ہمہ فساد و

خرابی ہا راجمع کنند و مارا از عقیدۂ اہلسنت وجماعت سرفراز

کنند پس ماباکے ندانیم (تذکرہ مشائخ نقشبندیہ ص۱۵۲)

بدیں وجہ شیخ المشائخ امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ دعاء

بہ بارگاہ ذوالجلال کنند۔

اللھم ثبتنا علی معتقدات اھل السنۃ والجماعۃ وامتنا فی زمرتھم

واحشرنا معھم (مکتوب ۶۷/۲)

نیز مخدوم الاولیا خواجہ باقی باللہ دہلوی قدس سرہ فرمود۔

مدار کار در طریقۂ ما بر سہ چیز است (۱) قائم ماندن

بر عقائد اھلسنت وجماعت (۲) دوام آگاھی (۳) عبادت پس

اگر کسے را دریکے ازیں سہ چیز فتور واقع شود پس او از طریق ما

خارج شود (حالات مشائخ نقشبندیہ ص۱۸۵)

نیز خواجہ ما خواجہ نور محمد بدایونی رحمہ اللہ تعالے خلیفہ خود مرزا جان جاناں

قدس سرہ را نصیحت کرد عقیدہ

اہلسنت وجماعت را لازم بگیر (حالات مشائخ ص۲۷۸)

نیز علامہ سید طحطاوی رحمۃ اللہ تعالےٰ فرمود فعلیکم معاشر المؤمنین باتباع الفرقۃ الناجیۃ المسماۃ باھل السنۃ والجماعۃ فان نصرۃ اللہ وحفظہ وتوفیقہ فی موافقتھم وخذلانہ وسخطہ ومقتہ فی مخالفتھم (الخزالوھبیۃ)

یعنی اے گروہ مومنان برشما لازم است اتباع کردن با نجات یا بندہ گروہ کہ نام آں گروہ اہلسنت وجماعت است زیرا نچہ تائید ومدد الٰہی وحفاظت وتوفیق او تعالےٰ درموافقت ایں گروہ است۔ وخذلان وناپسندیدگی وناراضی درمخالفت ایشاں است۔

اللھم احفظلنا من مخالفۃ اھل السنۃ والجماعۃ بجاہ من اتخذتہ حبیبا فی الدنیا والاخرۃ وبعثتہ رحمۃ للعالمین۔

نیز خواجہ خواجگاں خواجہ یعقوب چرخی در رسالہ ابدالیہ تحریر نمود واضح بود کہ خواجہ خضر وخواجہ الیاس علیہما السلام ودیگر جملہ اولیاء کرام حاضر وغائب بر مذھب اھلسنت وجماعت ھستند (رسالہ ابدالیہ صفحہ ۳)

بلکہ خواجہ عبدالعزیز دباغ باوثوق گوید کسے کہ بر عقیدہ اہلسنت وجماعت بناشد اورا از شرف ولایت مشرف نکنند واگر کسے را شرف ولایت عطا کنند بر و واجب باشد کہ از عقیدۂ غیر تائب شدہ باعقاید اہلسنت و جماعت معتقد شود چنانچہ در ابریز ملفوظ است انہ لا یفتح علی العبد الا اذا کان علی عقیدۃ اھل السنۃ والجماعۃ ولیس للہ ولی علی عقیدۃ

غیرهم ولو کان علیها قبل الفتح لوجب علیه ان یتوب بعد الفتح ویرجع الی عقیدة اهل السنة (الابریز ص۲۴)

الحاصل ازیں اقوال مبارکہ مذکور شدہ است ہمچو روز روشن واضح گشت کہ مدار نجات عقائد وایمان است نہ صرف اعمال بلکہ عقائد وایمان را گذاشتہ محض بر اعمال تکیہ کردن شیوہ خارجیاں است اللہم احفظنا منہم وثبتنا علی معتقدات اہل السنة والجماعة واحشرنا معہم والحمد للہ رب العالمین حمد الشاکرین والصلاة والسلام علی حبیبہ ونبیہ ورسولہ رحمة للعالمین اکرم الاولین والآخرین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین۔

دعاء جو فقیر ابوسعید محمد امین غفرلہ ولوالدیہ

فیصل آباد، پاکستان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی

آیا بخواھید کہ جنت بروید اگر خواھید پس جنتی گروہ را خواندہ در جنتی گروہ شامل شدہ جنت بروید،

جنتی گروہ

(فارسی)

تالیف

حضرت علامہ ابوسعید مفتی محمد امین صاحب دامت برکاتہم العالیہ

جائے حصول

دار العلوم سیفیہ منڈیکس خیبر ایجنسی پشاور

مکتبہ سلطانیہ محمدپورہ فیصل آباد

جنتی گروہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ الحمد للہ وحدہ والصلوٰۃ والسلام علی من لا نبی بعدہ وعلی آلہ واصحابہ الذین اوفوا بعہدہ

امابعد۔ اے عزیز من بیقین داں کہ جنتی گروہ گروہِ اولیاء کرام و پیروایان اوشاں است وہمیں گروہ را اہلسنت وجماعت گویند پس اے عزیز تو ہم بادامن ایشاں وابستہ شو وجنت برو فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی (القرآن) پس شب وروز بہ بارگاہ الٰہی دعا بکن ھدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیھم غیر المغضوب علیھم ولا الضالین (آمین) زیرآنچہ ہمیں پاکیزہ گروہ است کہ از حق تعالےٰ انعام یافتہ است وہم بیقین داں کہ حق تعالےٰ جل شانہ در آخرت دو مقام ساختہ است (۱) جنت (۲) دوزخ - پس اگر تو دامن گروہے اولیاء را محکم گرفتی تو ہماں جا روی کہ گروہے اولیاء اللہ رود ومیداں کہ جنتی گروہ یکے ست چنانکہ ما ذکر کردہ ایم ولیکن دریں ایام بیانگ دہل گویند ہمہ گروہا برحق اند درست زیرآنچہ ہمہ قرآن، وحدیث بخوانند وایں تشہیر چناں قدر غلبہ کرد کہ عوام وخواص ازیں متاثر نظر آئندہ ولیکن ایں ہمہ فریب است و وسوسہ شیطانی زیرآنچہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و

سبعین ملة وتفترق امتی علے ثلاث سبعین ملة کلھم فی النار الا ملة واحدة قالوا ومن ھی یا رسول اللہ قال ما انا علیہ واصحابی رواہ الترمذی وفی روایة احمد وابی داؤد ثنتان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وھی الجماعة (مشکوٰة شریف باب الاعتصام)

یعنی ہر چند بنی اسرائیل ہفتاد ودو گروہ متفرق شدند وامت من بر سہ وہفتاد گروہ متفرق شود واز اں سہ وہفتاد گروہ یک گروہ جنت رود باقی ہمہ در دوزخ پس صحابہ کرام رضی اللہ تعالےٰ گفتند یا رسول اللہ آں گروہِ جنتی کیست فرمود آنانکہ بر طریقہ من و اصحاب من روند۔

ازیں حدیث مبارک دو چیز ثابت شدہ است یکے اینکہ ایں تشہیر کہ ہمہ گروہ ھا کلمہ گویاں برحق اند ایں امر سرتا پا غلط است و فریب دوم آنکہ از سہ و ہفتاد گروہ یک گروہ جنتی است و باقی ہمہ دوزخی۔

باز اگر کسے گوید کہ چگونہ ثابت است کہ ایں فرمان مبارک برائے کلمہ گویان است در جواب ایں ما گوئیم کہ حدیث دیگر بخواں تا بر تو واضح شود کہ ماسوائے صحیح العقیدہ جنت نہ رود خواہ نمازی و غازی بود۔

حدیث پاک سیدنا ابو ہریرہ رضی اللہ تعالےٰ عنہ فرمود ما در غزوہ حنین بودیم کہ سید دو عالم صلے اللہ علیہ والہ وسلم یکے را دیدہ فرمود ایں دوزخی است و وقتیکہ آغاز قتال شد او مرد با کفار خوب قتال کرد پس یکے از صحابہ کرام ایں منظر دیدہ ببارگاہ رسالت حاضر شدہ عرض کرد یا رسول اللہ آنرا کہ شما جہنمی گفتہ بودید آں برائے دین اسلام با کافراں خوب

قتال کند ایں شنیدہ سید دو عالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بے من مے گویم
ایں جہنمی است ایں فرمان ذیشان شنیدہ قریب بود کہ بعضے از مردمان در شک
وشبہ مبتلا شوند دریں اثنا آں مردے از آلام آں ضربات کہ باو رسیدہ
بود بے قرار گشتہ خودکشی کرد و باموت حرام مرد ایں امر دیدہ صحابہ کرام
ببارگاہ آں مصطفے صلے اللہ علیہ والہ وسلم دویدہ حاضر شدند و گفتند یارسول اللہ
خدا تعالےٰ جل شانہ قول آنحضرت را (صلے اللہ علیہ وسلم) حق وثابت کرد
ایں شنیدہ سید العالمین صلے اللہ علیہ وسلم فرمود یا بلال قم فاذن
لا یدخل الجنة الا مومن وان اللہ لیؤید ھذا الدین بالرجل
الفاجر (رواہ البخاری)

یعنی اے بلال استادہ باش و اعلان بکن کہ در بہشت نہ رود
مگر مومن و بیشک خدا تعالے امداد کند و قوت دہد دین متین را با مردے
فاسق وفاجر ازیں حدیث مبارک ثابت شد کہ ہمہ کلمہ گویاں حقدار جنت نیستند
بلکہ مستحق جنت ہماں کس است کہ او صحیح العقیدہ مومن باشد وصحیح العقیدہ
آنست کہ مسلک او اہل سنت وجماعت بود پس بریں مقام چند
اقوال نافعہ سپرد قلم کنم تا مومناں را اطمینان حاصل شود و آنانکہ در دل
اوشاں شکوک وشبہات جائے گرفتہ باشد دل ایشاں ازایں عارضہ پاک
شود واللہ تعالی الھادی ونعم الوکیل۔

۱:۔ خواجہ ابوشکور سالمی کہ معاصر امام الاولیاء داتا گنج بخش لاہوری قدس سرہٗ
بود در تصنیف خود تمہید روایت نقل کرد لما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم

انہ قال ستفترق امتی من بعدی ثلاثۃ وسبعون فرقۃ کلھم فی النار الا واحدۃ وھی اھل السنۃ والجماعۃ

(تمہید ابوشکور سالمی صہ ۲۷)

یعنی آں شفیع عاصیاں رحمت عالمیاں صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بعد از وصال من امت من در سہ و ھفتاد گروہ متفرق شود و ہمہ در دوزخ روند مگر یک گروہے کہ نام او اہل سنّت وجماعت بود جنّت رود

۲:۔ فرمان غوث اعظم محبوب سبحانی قطب ربانی غوث اعظم قدس سرہٗ

آنجناب غوثیت مآب قدس سرہ در کتاب غنیۃ الطالبین کہ منسوب بسوئے اوست رضی اللہ تعالےٰ عنہ روایت سہ و ہفتاد گروہ نقل کردہ فرمود فاما الفرقۃ الناجیۃ فھی اھل سنت والجماعۃ (غنیۃ الطالبین صہ ۲)

یعنی آں گروہے کہ از سہ و ہفتاد گروہ نجات یابندہ (جنتی) است آں اہل سنت وجماعت است و نیز آنجناب غوثیت مآب قدس سرہ بعد ازیں ماہمہ را تاکید مزید کرد فعلی المؤمن اتباع اھل السنۃ والجماعۃ (غنیہ)

یعنی بر مومن لازم است کہ ہمہ را گذاشتہ اتباع اہلسنت وجماعت کند

۳:۔ پیر ما شیخ الجن والانس امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ

فرمود پیغمبر فرمود علیہ وعلےٰ الہ الصلوۃ والسلام بدرستیکہ بنی اسرائیل ہفتاد و یک فرقہ شدہ بودند کہ ہمہ ایشاں در نار ند مگر یکے از ایشاں و زود است

کہ امت من بر ہفتاد و سہ فرقہ متفرق شوند کہ ہمہ ایشاں در آتش باشند مگر یک فرقہ ناجیہ پرسیدند کہ آں فرقہ ناجیہ چہ کسانند فرمود علیہ و الہ الصلوۃ والسلام آنانکہ باشند بر مثل آنچہ من بر آنم واصحاب من بر آنند علیہ وعلی الہ الصلوۃ والسلام وآں یک فرقہ ناجیہ اہل سنت وجماعت اندکہ ملتزم متابعت آں سرور اند ومتابعت اصحاب آنسرور اند علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات اللھم ثبتنا علی معتقدات اہل السنۃ والجماعۃ وامتنا فی زمرتھم واحشرنا معھم۔ (مکتوبات امام ربانی مکتوب ص۶۷ دفتر دوم)

خط کشیدہ الفاظ رانگہ دارید تاما وشما دریں گروہ شامل گشتہ جنت رویم بفضلہ وکرمہ۔

۴:۔ ملا علی قاری علیہ رحمۃ الباری ایں حدیث مبارک رانقل کردہ

فرمود فلاشک ولاریب انھم ھم اھل سنت والجماعۃ (مرقاۃ شرح مشکوۃ ص۲۴۸)

یعنی دریں امر شک وشبہ نیست کہ نجات یابندہ گروہ اہلسنت وجماعت است دیگرے نے

۵:۔ در مخالفت اہلسنت وجماعت ناراضگی الٰہی است وغضب او

چنانچہ علامہ سید طحطاوی رحمہ اللہ تعالے فرمود فعلیکم معاشر المومنین باتباع الفرقۃ الناجیۃ المسماۃ باھل السنۃ والجماعۃ فان نصرۃ اللہ وحفظہ وتوفیقہ فی موافقتھم وخذلانہ وسخطہ ومقتہ فی مخالفتھم (المنحۃ الوھبیۃ ص۷)

یعنی اے اہل ایمان بر شما لازم است اتباع کردن نجات پابندہ گروہ کہ نام آں گروہ اہلسنت وجماعت است زیر آنچہ تائید وامداد الٰہی وحفاظت وتوفیق او تعالےٰ در موافقت ایں گروہ است وخذلان الٰہی وغضب وناراضگی او در مخالفت ایں گروہ است اللھم احفظنا من مخالفۃ اھل السنۃ والجماعۃ بجاہ من بعثتہ رحمۃ للعالمین وجعلتہ شفیعًا للمذنبین الخطائین الھالکین وعلی الہ واصحابہ اجمعین

۶:۔ بر ہر ولی لازم است کہ قبل از دخول در ولایت آگاہ باشد از عقائد اہل سُنت وجماعت

چنانچہ قطب ربانی امام عبدالوہاب شعرانی قدس سرہ علامات اولیاء ذکر کردہ فرمود علامت دیگر اینست کہ ولی قبل از دخول در طریق اولیاء آگاہ باشد از عقائد اہل سنت وجماعت (انوار قدسیہ ص۹۲)

۷:۔ خواجہ خضر والیاس علیہما السلام ودیگر ہمہ اولیا بر عقائد اہلسنت وجماعت اند

چنانچہ خواجہ یعقوب چرخی قدس سرہ فرمود۔

واضح بود کہ خواجہ خضر وخواجہ الیاس علیہم السلام ودیگر جملہ اولیاء کرام حاضر شوند یا غائب بر مذہب اہل سنت وجماعت ہستند (رسالہ ابرالیہ ص۳۰)

۸:۔ دعا خاتمہ بر مذہب حق مذہب اہل سنت وجماعت

محب رسول خواجہ محمد بن سلیمان جزولی قدس سرہ صاحب دلائل خیرات

بجناب الٰہی جل شانہٗ دعا کنند

اللھم امتنا علی السنۃ والجماعۃ والشوق الی لقائک یا ذوالجلال والاکرام (دلائل الخیرات کانپوری ص۲۳۸)

یعنی خداوندا اے ذوالجلال والاکرام مارا موت بدہ بہ مذہب اہل سنت وجماعت وبہ شوق ملاقات تو

۹:۔ مریداں ومعتقداں را برائے قائم ماندن بر مذہب اہل سنت وجماعت وصیت وتاکید اکید

عارف باللہ مفسر قرآن شیخ اسماعیل حقی رحمہ اللہ تعالےٰ در تفسیر خود فرمود پیشوائے ما روح اللہ روحہ یکروز قبل از وفات خود متوسلین ومریدین خود را طلبیدہ فرمود شنوید نزد ما از مال دنیا چیزے نیست تا من وصیت کنم ولکنی علی مذھب اھل السنت والجماعۃ شریعۃً وطریقۃً ومعرفۃً وحقیقۃً فاعرفونی ھکذا واشھدوا لی بھذا فی الدنیا والآخرۃ فھٰذہ وصیتی (روح البیان ص۱۰۱)

ولیکن من باعتبار شریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت از ہر اعتبار بر مذہب اہلسنت وجماعت ہستم پس مرا ہمچنیں بشناسید وگواہ باشید برایں امر در دنیا و آخرت وہمیں است وصیت من لاغیر۔

۱۰:۔ روز قیامت روہائے اہلسنت وجماعت درخشندہ و تاباں باشد و روہائے بد مذہباں سیاہ باشد

چنانچہ سیدنا عبداللہ بن عمر صحابی رضی اللہ عنہما از رسول خدا سید انبیاء

رحمۃ اللعالمین صلے اللہ علیہ وسلم روایت کرد عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال تبیض وجوہ اھل السنۃ وتسود وجوہ اھل البدع

(تفسیر مظہری آل عمران ص۱۱۱)

یعنی روز قیامت روہائے اہلسنت درخشندہ وتاباں باشد ورُہائے بدمذہباں سیاہ باشد العیاذ باللہ تعالی ولاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم۔

۱۱:- اہلِ سنت وجماعت درضمانت اولیاء کرام اند

شیخ الاسلام خواجہ بہاؤالدین ذکریا ملتانی قدس سرہ فرمود آنانکہ در سلسلہ من داخل شوند در ضمانت ماشوند ومراد از سلسلہ اتباع قرآن وحدیث اجماع صحابہ کرام واقوال مجتہدین واتباع اہل سنت وجماعت است۔

(خلاصۃ العارفین ص۴۸)

۱۲:- سوائے اہلسنت وجماعت ہیچ کس بمرتبہ ولایت ہرگز نتواں رسید

چنانچہ خواجہ عبدالعزیز دباغ رضی اللہ تعالےٰ عنہ فرمود انہ لایفتح علی العبد الا اذا کان علی عقیدۃ اھل السنۃ والجماعۃ ولیس للہ ولی علے عقیدۃ غیرھم ولو کان علیھا قبل الفتح لوجب علیہ ان یتوب بعد الفتح ویرجع الی عقیدۃ اھل السنۃ (الابریز ص۲۴)

یعنی برائے کسے در ولایت نہ کشادہ شود تا او پابند عقیدہ اہلسنت وجماعت نشود وہیچ ولی از اولیاء اللہ چناں نیست کہ او عقیدہ غیر داشتہ باشد آرے اگر

کسے قبل از ولایت بر عقیدہ غیر باشد برو واجب شود کہ بر عقیدہ اہل سنت وجماعت رجوع نماید وقتیکہ او را از ولایت مشرف کنند

۱۳ :۔ از انکہ از دنیا رفتند نزد اوشاں اہمیت عقیدہ اہلسنت وجماعت چہ باشد

خواجہ اسمٰعیل بن ابراہیم در خواب امام ابو احمد حاکم رحمہما اللہ تعالیٰ را دید از اوشاں پرسید اے خواجہ نزد شما گروہے اکثر نجات یابندہ کیست در جواب فرمود اہلسنت وجماعت (شرح صدور ص ۱۱۹)

۱۴ :۔ اگر از اہلسنت وجماعت کسے را در عقیدہ او فتور راہ یابد او از گروہے اولیاء خارج کردہ شود

چنانچہ مخدوم اولیاء خواجہ باقی باللہ فرمود مدار کار در طریقہ ما بر سہ چیز است (۱) ثابت شدن بر عقائد اہلسنت وجماعت (۲) دوام آگاہی (۳) عبادت لہذا اگر کسے را ازیں سہ چیز فتور واقع شود پس او از طریق ما خارج شود ۔

(حالات مشائخ نقشبندیہ ص ۱۸۵)

۱۵ :۔ اولین چیز درست کردن عقائد مطابق عقائد اہلسنت وجماعت است باز حدیث وفقہ خواندن

چنانچہ خواجہ ما مرزا جان جاناں دہلوی قدس سرہ فرمود پابند عقیدہ اہلسنت وجماعت شدہ حدیث وفقہ حاصل باید کرد ۔ (حالات مشائخ نقشبندیہ ص ۲۹۳)

۱۶:- بزرگان دین و مشائخ کرام خلفائے خود را چہ نصیحت کنند

خواجہ نور محمد بدایونی رحمۃ اللہ علیہ خلیفہ خود سیدی مرزا جان جاناں قدس سرہٗ
را نصیحت کرد عقیدہ اہل سنت و جماعت را لازم بگیر (حالات مشائخ نقشبندیہ ص۲۷)

۱۷:- شیخ و مرشد مرید خود را چہ نصیحت کنند

شیخ الجن والانس امام ربانی مجدد و منور الف ثانی قدس سرہٗ فرمود
شیخ مرید خود را نصیحت کند کہ او عقائد خود را موافق آرائے ناجی گروہ یعنی اہلسنت
و جماعت کند و تاکید اکید کند کہ او علم احکام ضروریہ فقہ را حاصل کردہ مطابق
او عمل کند زیرا آنچہ دریں راہ بے ایں دو پر یعنی عقائد و عمل پریدن محال است
(مبدا و معاد ص۹)

۱۸:- کسے را کہ عقیدہ اہلسنت و جماعت حاصل شد او را ہمہ حاصل شد و کسے او ایں عقیدہ را نیافت او از ہمہ خیر محروم ماند

خواجہ ما خواجہ عبید اللہ احرار قدس سرہٗ فرمود اگر ہمہ احوال و مواجید ما را عطا
کنند و ما را از عقیدہ اہل سنت و جماعت پیراستہ نکنند ما ایں را سوائے بدنصیبی
ہیچ نے دانیم و اگر بر ما ہمہ فساد و خرابی ہا را جمع کنند و ما را از عقیدہ اہلسنت و جماعت
سرفراز کنند پس ما باکے ندانیم (تذکرہ مشائخ نقشبندیہ ص۱۵۲)

۱۹:- پیر ما امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہٗ فرمود

شکر ایں دولت عظمیٰ بجا باید آورد کہ از کمال کرم و فضل ما را داخل فرقہ ناجیہ ساخت

کہ ایشاں اہل سنت وجماعت اند و از فرق اہل ہوا و بدعت نگردانید و باعتقادات فاسدہ ایشاں مبتلا نہ کرد۔ (مکتوبات مجددیہ مکتوب ص۶۷ دفتر دوم)

۲۰: نیز سیدنا امام ربانی قدس سرہ

فرمود شریعت دو جز دارد اعتقادی وعملی اعتقادی از اصول دین است وعملی از فروع دین فاقد اعتقاد از اہل نجات نیست وخلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نہ وفاقد عمل احتمال نجات دارد (مکتوب ص۱۷/۲)

۲۱: نیز سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالےٰ عنہ

فرمود پس باید کہ مدار اعتقاد بر آنچہ معتقدات اہلسنت وجماعت است دارند وسخنان زید وعمرو را در گوش نیارند مدار کار را بر افسانہائے دروغ ساختن خود را ضائع کردن است تقلید فرقہ ناجیہ ضروریست تا امید نجات پیدا شود و بدونہ خرط القتاد۔ (مکتوب ص۲۵۱ دفتر اول)

۲۲: نیز خواجہ خواجگان امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ

فرمود فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقاید است بموجب آرائے صائبہ اہلسنت و جماعت شکر اللہ سعیھم کہ فرقہ ناجیہ اند (مکتوب ص۲۶۶/۱)

۲۳: سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالےٰ عنہ

بہ بارگاہ الٰہی دعا میکنند اللھم ثبتنا علی معتقدات اھل السنة والجماعة وامتنا فی زمرتھم واحشرنا معھم (مکتوب ص۶۷/۲)

الٰہی ما را بر عقائد اہل سنت وجماعت قائم دار و ما را در گروہ اہلسنت وجماعت موت بدہ وحشر ما با ایشان کن۔

۲۴: نیز سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ

فرمود طریق النجات متابعة اهل السنة والجماعة (کثرهم الله سبحانه) فی الاقوال والافعال وفی الاصول والفروع فانهم الفرقة الناجیة وما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال وشرف الهلاك علمه الیوم احد اولم یعلم اما فی الغد فیعلم کل احد ولاینفعه اللهم نبهنا قیل ینبهنا الموت ه (مکتوب ۶۹/۱)

یعنی راہ نجات متابعت اہل سنت و جماعت است در اقوال و افعال و در اصول و فروع زیرا آنچہ ہمیں گروہ نجات یابندہ است و ماسوا ایناں ہمہ گروہا در معرض الزوال بر کنار ہلاکت اند امروز ایں امر را کسے بداند یا نہ داند بہر حال روز قیامت ہر کس ایں را بداند ولیکن آنجا دانستن سودے ندہد، خداوندا مارا بیدار کن بیشتر ازیں کہ مارا موت بیدار کند

۲۵: نیز سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ فرمود

آدمی را از تصحیح عقائد بموجب آرائے فرقہ ناجیہ اہل سنت و جماعت رضوان اللہ تعالےٰ علیہم اجمعین کہ سواد اعظم و جم غفیر اند چارہ نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود و خبث اعتقاد کہ مخالف معتقدات اہل سنت و جماعت ست سم قاتل است کہ بموت ابدی و عذاب سرمدی برساند مداھنت و مساہلت در عمل امید مغفرت دارد اما مداھنت اعتقادی گنجائش مغفرت ندارد۔

(مکتوب ۶۷/۲)

۲۶: شیخ الاسلام سیدنا امام غزالی رضی اللہ تعالےٰ عنہ فرمود

آنچہ غذائے جملہ جہانست یعنی عقائد اہل سنت وجماعت آنرا بیان کنم تاہر کس ایں را در دل خود جا دہد زیرہ آنچہ عقائد اہل سنت وجماعت سعادت است (کیمیائے سعادت)

۲۷: قطب وقت سیدی امام عبدالوہاب شعرانی

فرمود المواد بالسواد الاعظم هم من كان اهل السنة والجماعة ولو واحداً فاعلموا ذالك (میزان شریعت کبری ص۵۱)

یعنی مراد از سواد اعظم اہل سنت وجماعت است اگرچہ آں یک بود ایں نکتہ را بدانید۔ ازیں فرمان ذیشاں اطمینان حاصل شود کہ قریب قیامت بدمذہباں بسیار شوند کما قیل لا یزالون یخرجون حتی یکون آخرهم مع الدجال پس دراں ایام ایں فرمان درست شود المواد بالسواد الاعظم هم من كان اهل السنة ولو واحداً

۲۸: اہمیت عقائد اہلسنت وجماعت نزد شاعر مشرق علامہ اقبال

ڈاکٹر اقبال مرحوم پسر خود جاوید اقبال را نصیحت کرد کہ دامن اہل سنت و جماعت را محکم بگیر و محبت با اہل بیت مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم راشعار کن۔

۲۹: ہمچنیں امام الاولیاء سید علی ہجویری داتا گنج بخش لاہوری قدس سرہ

امام ہمام امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ را ذکر بایں اسلوب کرد حضرت امام اعظم

ابوحنیفہ امام اماماں و پیشوائے و مقتدائے اہل سنت وجماعت بود (کشف المحجوب)

۳۰۔ چہ خوش نصیب است آنکہ اور اعقیدہ اہلسنت وجماعت حاصل شد

سیدی مولانا خالد کردی خلیفہ مجاز قطب زماں شاہ غلام علی دہلوی قدس سرہما روزے در مسجد نبوی علی صاحبہا التحیۃ والثنا با گروہے محبوباں نشستہ بودند پس یکے از آناں گفت چہ خوش نصیب است آں کس کہ عقیدہ اہلسنت وجماعت دارد و در حدیث مبارک سند حاصل کردہ باشد و از طریقہ نقشبندیہ استفادہ کردہ بود مولانا خالد کردی ایں قول شنیدہ گفت اے یاراں من عقیدہ اہل سنت وجماعت دارم و در حدیث رسول سند ہم حاصل کردہ ام و برائے امر سوم دعا بکنید کہ خدا تعالیٰ بوسیلہ حبیب خود صلی اللہ علیہ وسلم مرا از فیض نقشبندیہ مستفیض کند ہمہ یاراں دعا کردند پس مولانا خالد کردی در خواب از دیدار مصطفیٰ مشرف شدند و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مولانا خالد کردی را امر فرمودند کہ دہلی بروو از غلام علی دہلوی اکتساب فیض بکن پس مولانا خالد کردی بخدمت قطب موصوف حاضر شد و در نہ ماہ از خلافت عامہ مشرف شد

(حالات مشائخ نقشبندیہ ص ۳۵۲)

اے عزیز من مذکورہ بالا سطور برائے تو نوشتہ ام تا تو دریں گروہے خوش نصیب کہ ناجی گروہ است شامل شوی و دامن اکابر اہلسنت وجماعت اولیاء کرام گرفتہ جنت روی فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی وگرنہ مسخرہ شیطان شوی الحذر الحذر ہوشیار باش ہوشیار باش دریں ایام بسیارے ذیابٌ فی ثیاب لبادہ بزرگاں زیب تن کردہ جبہ و دستار استوار کردہ انتساب با قادریاں وچشتیاں وسہروردیاں و نقشبندیاں

ظاہر کنند ولیکن درحقیقت گروہِ بے ادباں وگستاخاں اند گویند خواستہ رسول ہرگز نہ شود
وگاہ گویند آنکہ نام او محمد یا علی است ہیچ اختیار ندارد وگاہ گویند رسول خدا مردہ شد
ودر خاک رسیدہ است وغیر ذالک من الخرافات وبا ایں دعوے کنند کہ ما
اہل سنت وجماعت ایم ولیکن عزیزمن لیبل شربت روح افزا اگر بر آوند پیشاب
آویزاں کنند آزاں لیبل آں پیشاب شربت روح افزا نہ شود ہمچنیں از دعوے
اہل سنت وجماعت اہلسنت نہ شوند تا آنکہ عقائد خود را با عقائد اہلسنت موافق
نہ کنند فاعتبروا یا اولی الابصار ولا تکونوا من الممترین ان ارید الا
اصلاح ما استطعت وما توفیقی الا باللہ العلی العظیم وصلی اللہ
تعالی علی حبیبہ ورسولہ الذی بعثہ اللہ رحمۃ للعالمین وعلے آلہ
واصحابہ اجمعین الی یوم الدین والحمد للہ رب العالمین ٥

فقیر ابوسعید محمد امین غفرلہ ولوالدیہ
۱۹ر جمادی اولی ۱۴۰۷ھ

بسم الله الرحمن الرحیم

بحضور دوست عالی مقام و قابل احترام و مجاهد راه حق غیاث الاسلام و مغیث المسلمین حضرت مولانا صاحب سید حسین «حلمی» ابن سعید «استانبولی» السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ؛ بعد از تقدیم سلام های گرم و بلا نهایه نگاشته میشود اینکه بعض کتاب های که برای برادر های ما ارسال نموده ائید ؛ آن کتاب ها را ما مطالعه نمودیم دیدیم که سخن های باریکی نوشته شده است بسیار مسروریت های در دلم حاصل گردید چراکه کتاب های که شما ارسال میکنید از بهر لحاظ جامع و مانع بوده برای رد فرقه های نو برآمده از کتاب های شما بسیار جواب های قطعی و دندان در یافته میشود از خداوند جل شأنه خواهانم که شما را صحت کامل عطاء فرموده و به وظیفهٔ مقدس تان کامیاب و فائز گرداند آمین ثم آمین، وازین اسلام دوستی به حضور شما خراج عقیدت پیش میکنم که خداوند توانا شما را وسائر برادران اسلام را که آنها برضد کفار و فرقه های ضالین جهاد میکنند خواه آن جهاد جانی باشد خواه مالی خواه قولی باشد یا قلمی کامیابی و جان جوری عطاء فرمائید آمین ؛ برادر محترم چونکه درین زمان ها فرقه های ضالین خیلی ها زیاده شده در هرجا کمی ازین ها پیدا شده است ودر وطن های مختلفه تبلیغات میکنند :-

خصوصاً در وطن ما زیاده پیدا شده است ما بربالای اینها غالب هستیم خدا کند در آینده نیز آنها را مغلوب کرده غالب شویم ؛ وبرای غالب شدن بالای این فرقه کتاب های شما بسیار مفید میشود چراکه در کتاب های شما ضد این فرقه ها نوشته شده است

والسلام مع الاکرام از طرف دوست شما محمد یوسف «خانتی»

ضلع ایبٹ آباد، هرسوره، هزاره پاکستان ۴/۱۱/۱۳۶۹ هـ ش - ۲۴/۱/۱۹۹۰ ع

مکتوب شصت و نهم ۶۹

نیز بخانخانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه نجات وابسته بمتابعت اهل سنت و جماعت است که فرقهٔ ناجیه اند الحمد للّٰہ والصلوٰة و السلام علی رسول اللّٰہ التفات نامهٔ گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم اللّٰہ سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب فقرا نموده اند و بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع للّٰہ رفعه اللّٰہ این تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع درمیان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انابت بردست درویشی از درویشان واقع شده است مترصد نتائج و ثمرات آن باشند اما حقوق آنرا باید که مهما امکن مرعی دارند و از وصایا و نصائح چه نویسد از علوم و معارف چه انماید که علماء مجتهدین و صوفیهٔ محققین شکر اللّٰہ تعالٰی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهراً بعضی از یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجملة طریق النجاة متابعة اهل السنة والجماعة کثرهم اللّٰہ سبحانه فی الاقوال والافعال وفی الاصول والفروع فانهم الفرقة الناجية وما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال وشرف الهلاك علمه الیوم احد اولم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد ولا ینفع اللّٰهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی بآن آستانهٔ علیه دارد و در سلک دعاگویان منتظم است بر ذمهٔ کرم لازم است که دستگیری فرمایند که او آن فقر و پیری را با اهل و عیال خود بفراغ خاطر گذرانند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول باشد

ای خدا هوشیار کن ما را پیش از آنکه هوشیار کند ما را موت ۱۲

جزوی از مکتوب ٦٧ از جلد دویم

مکتوب شصت و هفتم (٦٧)

بخان جہان صدور یافتہ در بیانِ عقائدِ اہل سنت و جماعت رضوانُ اللہِ تعالیٰ علیہم اجمعین

سعادت و نجابت آثارا آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آرائے فرقۂ ناجیۂ اہل سنت و جماعت رضوانُ اللہِ تعالیٰ علیہم اجمعین کہ سوادِ اعظم و جمِ غفیر اند چارہ نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود و خبثِ اعتقاد کہ مخالفِ معتقداتِ اہل سنت ست سمِ قاتل ست کہ بموتِ ابدی و عذابِ سرمدی برساند مداہنت و مساہلت در عمل امیدِ مغفرت دارد اما مداہنتِ اعتقادی گنجایشِ مغفرت ندارد اِنَّ اللّٰہَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِہٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَّشَآءُ

دفتر اول

مکتوب دو صد و سیزدہم (٢١٣)

بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافت در بیانِ مواعظہ و نصائح و در ترغیب بر متابعتِ علمائے اہل سنت و جماعت کہ فرقۂ ناجیہ اند و اجتناب از صحبتِ علمائے سوء کہ علم را وسیلۂ حطامِ دنیوی ساختہ اند عصمکم اللہ سبحانہ عما لا یلیق بجنابکم بحرمۃ جدکم الامجد علیہ و علیٰ آلہ

الصلوات والتسلیمات قال اللہ سبحانہ وتعالیٰ ھل جزاء الاحسان الا الاحسان
نمیداند کہ احسان شمارا بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکہ در اوقات نیک بدعائے سلامتی
دارین رطب اللسان باشد الحمد للہ سبحانہ والمنۃ کہ این معنی بجواست میسر ست و احسان
دیگر کہ لائق مکافات است موعظۃ و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چہ نعمتی است نقابت
و نجات دستگاہا خلاصہ مواعظ و زبدہ نصائح اختلاط و انبساط با اہل تدین و ارباب تشرع است تدین
و تشرع مربوط بسلوک طریقہ حقہ اہل سنت و جماعت است کہ فرقہ ناجیہ اند در میان سائر فرق اسلامیہ
نجات بمتابعت این بزرگواران محال است و فلاح بے اتباع آرای اینہا ممتنع و دلائل عقلی و
نقلی و کشفی برین معنی شاہد است کہ احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود کہ شخصے برابر دانہ خردلہ از صراط مستقیم
این بزرگواران جدا افتادہ است صحبت او را سم قاتل باید دانست و مجالست او را زہر افعی باید
انگاشت طالب علمان بیباک از ہر فرقہ کہ باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت اینہا نیز از ضروریات
است این ہمہ فتنہ و فسا دکہ در دین پیدا شدہ است از شومی این جماعت است کہ بواسطہ حطام
دنیوی آخرت خود را برباد دادہ اند اولئک الذین اشتروا الضلالۃ بالھدی فما ربحت
تجارتھم وما کانوا مھتدین ابلیس لعین را شخصے دید کہ آسودہ و فارغ البال نشستہ است و دست را
از اغوا و اضلال کوتاہ کردہ سر آن را پرسید لعین گفت کہ علماء سوء این وقت کار مرا کفایت کردہ
اند و متکفل اغوا و اضلال گشتہ از طلبہ آنجائے مولانا عمر نیک نہاد است بشرط آنکہ او را ول مند بد
و در اظہار حق دلیر سازند حافظ امام نیز مجنون اسلام دارد کہ در اسلام از ان مجنون چارہ نبود لن یومن
احدکم حتی یقال انہ مجنون معلوم شریف است کہ این فقیر بگفتن و نوشتن در تحریض بر
صحبت نیک تقصیر نکردہ است و در مبالغہ نمودن از اجتناب از مصاحب سوء خود را معاف
نداشتہ کہ آن از اصل عظیم سید اند والقبول عندکم بل کل من عند اللہ فطوبی لمن جعلہ اللہ سبحانہ

مکتوبات امام ربانی

مظهر الخیر تذکرا احسانہائے شما برین گفتگوے می آرد و ملاحظہ تصدیع و ملال را از میان بر می اندازد والسلام۔

دفتر اول

مکتوب پنجاہ و ہفتم

نیز بہ سید محمود صدور یافتہ در بیان آنکہ آدمی را از سہ چیز چارہ نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکہ نجات بی اتباع اہل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکہ علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریق صوفیہ ست و در بیان آنکہ اخلاص عمل مراولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بر جادۂ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ استقامت کرامت فرمودہ بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفاوضۂ شریفہ و مراسلۂ لطیفہ و رود یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و اخلاص بہ این طائفۂ علیا بوضوح انجامید اللّٰہم زد طلب فوائد رفتہ بود مخدوما آدمی را از سہ چیز چارہ نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است علمی است کہ مقصود ازان عمل است کہ علم فقہ متکفل آنست و علمی است کہ مقصود ازان مجرد اعتقاد و یقین قلبی است کہ در علم کلام بتفصیل ذکر یافتہ است بمقتضای آرائے صائبۂ اہل سنت و جماعت کہ فرقۂ ناجیہ اند و نجات بی اتباع این بزرگواران متصور نیست و اگر سر مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح والہام صریح نیز بیقین پیوستہ است احتمال تخلف ندارد

فطوبی لمن وفق لمتابعتہم و شرف بتقلیدہم وویل لمن خالفہم واعتزل عنہم ورفض عن اصولہم وخرج عن زمرتہم فضلوا واضلوا فانکروا الرؤیۃ والشفاعۃ وخفی علیہم فضیلۃ الصحبۃ	پس خوشحالی است مر کسی را کہ بمتابعت اہل سنت موفق گردید و بتقلید شان مشرف گشت و وائے بر آنکہ خلاف آنان ورزید و انحراف و یک سوی از ایشان گزید و قوانین آنہا را گذاشت و از گروہ شان بر آمد پس این چنین کسان ہم خود گمراہ شدند و ہم دیگران را گمراہ کردند



باب الاعتصام بالکتاب والسنة

فی الصراح الاعتصام چنگ درزدن وچنگ درزدن بکتاب وسنت واعتقاد آوردن بحقیت آں وعمل کردن ست بانچہ دراں واقع شدہ ودور بودن از بدعت ومذاہب اہل ہوا ومراد بکتاب قرآن مجید ست وسنت یعنی سیرت وطریقہ مسلوکہ دردین آمدہ ویعنی آنچہ مواظبت کردہ برآں حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بے وجوب وبعد او انبیا آنچہ امر ونہی کردہ شدہ است بداں در غیر کتاب بتقدیر مقابلت۔ الفصل الاول عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ۔ گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من احدث فی امرنا ہذا کسے کہ نو پدید کرد در دین ما کہ این دین روشن وہویدا است۔ مالیس منہ۔ چیزے را کہ نیست از دین یعنی احداث کرد چیزے کہ نیست در کتاب وسنت صریحاً ونہ مستنبط از وے ونہ حکم کرد بصحت وے کتاب پس شامل شد اجماع وقیاس را ومراد چیزیست کہ مخالف ومغیر آں باشد۔ فہو رد پس آں چیز یا آں کس باطل ومردود ست متفق علیہ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبہ بعد از حمد وصلوۃ چنانکہ سنت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود اما بعد فان خیر الحدیث کتاب اللہ بہترین سخنان کتاب خدا است کہ فرقان مجید ست۔ وخیر الہدی ہدی محمد۔ وبہترین طریقہا وسیرتہائے نیک طریقہ وسیرت محمد است صلی اللہ علیہ وسلم۔ وشر الامور محدثاتہا۔ وبدترین چیزہا چیزیست کہ نو پیدا کردہ شدہ است در دین کہ بدعت عبارت از انست۔ وکل بدعۃ ضلالۃ۔ وہر بدعت سبب گمراہی است رواہ مسلم۔ بدانکہ ہرچہ پیدا شدہ بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بدعت است وازانچہ موافق اصول وقواعد سنت اوست وقیاس کردہ شدہ است برآں آنرا بدعت حسنہ گویند وآنچہ مخالف آں باشد بدعت ضلالت خوانند وکلیت کل بدعۃ ضلالۃ محمول برایں است وبعض محدثات است کہ واجب است چنانچہ تعلم وتعلیم صرف ونحو کہ بداں معرفت آیات واحادیث حاصل گردد وحفظ غرائب کتاب وسنت ودیگر چیزہائیکہ حفظ دین وملت برآں موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بنائے رباطہا ومدرسہا وبعض مکروہ مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخی در طعامہائے لذیذہ ولباسہائے فاخرہ بشرطیکہ حلال باشند وباعث طغیان وتکبر ومفاخرت نشوند ومباحات دیگر کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبودند چنانکہ بیری وغربال ومانند آں وبعض حرام چنانکہ مذاہب اہل بدع واہوا بر خلاف سنت وجماعت وآنچہ خلفائے راشدین کردہ باشند اگرچہ بآں معنی کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبودہ بدعت است ولیکن از قسم سنت حسنہ خواہد بود کہ در حقیقت سنت است زیرا کہ آنحضرت فرمودہ است برشما باد کہ لازم گیرید سنت مرا وسنت خلفائے راشدین را رضی اللہ عنہم اجمعین۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابغض الناس الی اللہ ثلثۃ دشمن داشتہ شدہ ترین مردم از گروہ مسلمانان بسوے خدا سہ کس اند۔ ملحد فی الحرم اول الحاد کنندہ در زمین حرم والحاد در لغت بمعنی میل است وبایں معنی لحد گویند آں حفرہ را کہ در یک جانب قبر بکنند ودر شرع میل کردن از حق بباطل ومراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزے را کہ نہی کردہ شدہ است ازاں در زمین حرم چنانچہ کشتن وجنگ کردن وشکار کردن یا مطلق گناہاں چنانکہ مذہب ابن عباس است کہ ہمچنانکہ طاعت درین زمین مضاعف میشود معصیت نیز ہمیں حکم دارد زیرا کہ اساءت ادب در مقام قرب

شنیع تر و قبیح تر است و لہذا وے رضی اللہ عنہ اقامت مکہ را مکروہ داشتہ از جہت نگاہداشت حرمت و تعظیم ایں مکان شریف
پس رفت و در طائف سکونت ورزید و مبتغ فی الاسلام سنۃ الجاھلیۃ ۔ دوم طلب کنندہ در اسلام طریقہ جاہلیت را و شعار
آنرا چنانکہ نوحہ کردن و بر روے زدن و گریبان چاک کردن بر سر مردہ و فال بد گرفتن از طیور و امثال آں و مطلب
دم امرئٍ بغیر حق سوم طلب کنندہ خون مردے را بناحق لیہریق دمہ ۔ بہر مجرد آنکہ بریزد خون او را نہ برائے غرضے
دیگر اگرچہ خون ریختن مطلقاً مذموم و ممنوع ست و لیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر و قبیح تر ست گویا مقصود نفس
معصیت و ذات وست و باید یافت کہ چوں طلب کنندہ و خواہندہ معصیت را ایں حال ست حال فاعل
آں چہ خواہد بود رواہ البخاری **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل امتی یدخلون
الجنۃ ۔ ہمہ امت من می در آیند بہشت را ۔ الا من ابی ۔ مگر کسے کہ سرکشی کرد ۔ قیل و من ابی ۔ گفتہ شد و پرسیدہ شد
از آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرکشی کرد یعنی مراد با آنکہ سرکشی کرد کیست پس آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب
آنکہ سرکشی کرد و آنکہ نہ کرد ہر دو قسم را ذکر کرد از برائے زیادت ایضاح و بیان ۔ قال ۔ گفت من اطاعنی دخل الجنۃ
کسیکہ فرمان برداری کند مرا و چنگ در زند بکتاب و سنت در آید بہشت را ۔ و من عصانی فقد ابی و کسیکہ نافرمانی کند و
بدعت ورزد و تابع ہوائے نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و در نیاید بہشت رواہ البخاری ۔ **وعن جابر** ۔ رضی اللہ
عنہ ۔ قال جاءت ملائکۃ الی النبی ۔ گفت جابر بسماع از آنحضرت کہ آمدند جماعہ از فرشتگان بسوئے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
وھو نائم ۔ و حال آنکہ آنحضرت خوابیدہ بود ۔ فقالوا ۔ پس گفتند آں فرشتگان بیکدیگر ان لصاحبکم ھذا مثلاً ۔ بدرستیکہ
مر یار شما را کہ اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم قصہ و حال عجیبے ست و اطلاق صاحب
بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بملائکہ باعتبار صحبتے ست کہ الآن حاصل است ۔ فاضربوا لہ مثلاً ۔ پس ذکر
کنید و بیان نمائید مر او را آں قصہ و حال را تا بداند و امت را بداں خبر دہد ۔ قال بعضھم انہ نائم ۔ گفتند بعضے از اں فرشتگان
کہ وے در خواب است بیان کردن مر او را چہ فائدہ کند کہ نمی شنود ۔ قال بعضھم ان العین نائمۃ والقلب یقظان و گفتند
بعضے از انہا کہ چشم او در خواب است و لیکن دل بیدار ست و ایں حال دائمی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود
کہ در خواب چشم مبارک وے بستہ بودے و آنچہ بچشم توان درک کرد در نیافتے و لیکن قلب شریف وے بیدار بودے
و آنچہ در حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم مذکور شدے بشنیدے چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ تنام عینای ولا ینام
قلبی ۔ فقالوا ۔ پس ذکر کردند آں قصہ و حال عجیب را و گفتند مثلہ کمثل رجل بنی داراً ۔ قصہ و حال عجیب آں حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مانند ایں قصہ و حال عجیب است کہ مردے بر آورد سرائے را ۔ وجعل فیھا مادبۃ ۔ و ساخت دراں سرا مأدبہ را
و مأدبہ بہمزہ و ضم دال مہملہ طعامے ست کہ مردم را براں بخوانند و فتح دال نیز آمدہ است و در حدیث آمدہ است کہ
القرآن مادبۃ اللہ ۔ و بعث داعیاً ۔ و بفرستاد آں مرد کسے را کہ بخواند مردم را براں طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار و اکل من المأدبۃ
پس کسیکہ پاسخ داد آں خوانندہ را در آمد در سرا و خورد از اں طعام و من لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یأکل
من المأدبۃ ۔ و کسیکہ اجابت نکرد آں خوانندہ را در نیامد سرا را و نخورد از اں طعام فقالوا اولوھا لہ یفقھھا ۔ پس

گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت ایں قصہ و ایں مثل را برائے وے تا فہمد کہ مراد چیست۔ قال بعضهم انہ نائم۔ در یں
مرتبہ نیز گفتند بعضے از ایشاں کہ وے در خواب ست۔ وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان۔ وگفتند بعض
کہ چشم در خواب ست و دل بیدار است۔ فقالوا پس بیان کردند تاویل آں را و گفتند۔ الدار الجنة۔ مراد بسرائے کہ بنا کردہ
شدہ بہشت است والداعی محمد۔ و خوانندہ مردم را بآن طعام محمد است صلی اللہ علیہ وسلم وطعامے را کہ ساختہ
شدہ و مردم را بداں خواندہ شد کہ آں نعمتہائے بہشت است ذکر نہ کرد از جہت ظہور آں و مردے را کہ بنا کردہ سرائے
را نیز ذکر نہ کرد از جہت سوئے ادب باطلاق مرد بر حق تعالیٰ و تقدس اگرچہ بطریق تشبیہ است فمن اطاع محمدا۔ و چون
محمد بفرمودہ خدائے تعالیٰ می خواند پس کسے کہ فرمانبرداری بکند محمد را صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقد اطاع اللہ۔
پس بہ تحقیق فرمانبرداری می کند خدائے را۔ ومن عصی محمدا فقد عصی اللہ۔ وکسے کہ بے فرمانی کند محمد را صلی اللہ علیہ
وسلم بے فرمانی می کند خدا را۔ ومحمد صلی اللہ علیہ وسلم فرق بین الناس۔ ومحمد فرق و تمیز کنندہ است میان
مردم کافر و مومن و عاصی و مطیع ہر کہ تصدیق وے کرد مومن شد و ہر کہ تکذیب وے نمود کافر گشت و ہر کہ امتثال کند بفرمودہ وے مطیع باشد
و ہر کہ امتثال نکند عاصی و فرق بفتح فا و سکون را بمعنی فارق و بعض تشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کردہ اند و یکے از نامہائے
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در توریت فارق نیطا است یعنی فرق کنندہ میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار
المصطفیٰ ذکر کردہ کہ ابن قتیبہ روایت کردہ است کہ مسیح مر حواریین را گفت کہ من میروم و بعد از من فارقلیط می آید کہ روح حق
است کہ تکلم نمیکند از نزد نفس خود و نمیگوید مگر آنچہ گفتہ میشود بوے و وے گواہی میدہد بر صدق من و ہر آنچہ آمادہ گردانیدہ است خداوند
تعالیٰ برائے شما خبر میدہد شما را بداں و در حکایت یوحنا کہ یکے از حواریین است آمدہ کہ مسیح گفت فارقلیط نمی آید شما را تا آنکہ نروم
من و چون می آید توبیخ میکند عالم را بر گناہاں و نمیگوید سخن را از پیش خود سیاست میکند شما را بحق و خبر میدہد شما را بحوادث
و غیوب کہ می آید شما را باسرار و بیان میکند شما را ہر چیز را و وے گواہی میدہد برائے من چنانکہ گواہی میدہم من برائے او و
می آرم من برائے شما مثلہا را و می آرد وے تاویل و تفسیر آنرا۔ رواہ البخاری۔ وعن انس۔ قال جاء ثلثة رهط الی ازواج
النبی گفت انس آمدند سہ تن از صحابہ بسوئے زنان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یسألون عن عبادة النبی۔ در حالیکہ می پرسند
ایشاں از عبادت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ مقدار بود۔ فلما اخبروا بها پس چون خبر دادہ شدند بعبادت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و بیان کردند ازواج مطہرہ کہ عبادت ایشاں اینقدر بود کانهم تقالوها۔ بتشدید لام گویا کہ ایں
سہ تن کم پنداشتند آں عبادت را و گمان ایشاں آں بود کہ چوں قدر و مرتبہ آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزرگ تر
و بلند تر ست طاعت و عبادت او بیشتر خواہد بود و لیکن ادب ورزیدند و جناب عزت او را منسوب بہ تقصیر نداشتند
فقالوا پس گفتند۔ این نحن من النبی۔ کجائیم ما از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی ما را بجناب وے چہ نسبت اگر عبادت کم کند او را
میرسد۔ وقد غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ وما تاخر۔ وحال آنکہ بہ تحقیق آمرزیدہ است خدائے تعالیٰ مر او را آنچہ پیش گذشتہ
است از گناہان او و آنچہ پس آمدہ او را گنجائش دارد کہ کم کند عبادت بخلاف ما کہ محتاجیم با مرزیدہ شدن گناہاں و ندانستند
آن عزیزان و نیک ننگریستند کہ اندک عبادت از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم بیشتر از بسیار ست از جہت کمال معرفت

ووقوف حضور وتمام احسان وے در عبادت ونیز آن از جہت وفور رحمت وکمال شفقت اوست بر امت ودرس تعلیم
ورعایت حقوق نفس واہل عیال ست ونیز استقامت در رعایت اعتدال وادامت عمل است وبسا باشد کہ تکثیر وافراط
در عمل مفضی بفتور وملال گردد ودر توجیہ غفران ذنوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ قرآن مجید بدان ناطق است اقوال
است بہترین اقوال آنست کہ این کلمہ تشریف ست مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی بے آنکہ ذنب وجود داشتہ باشد
چنانکہ صاحب مر بندہ خود را بگوید کہ گناہان ترا بخشیدم تو فارغ البال باش وہیچ اندیشہ مکن اگرچہ آن بندہ گناہ نداشتہ
باشد وتوجیہ مشہور انیست کہ حسنات الابرار سیئات للمقربین + فقال احدہم اما انا فاصلی اللیل پس گفت یکے از ان سہ کس اما من
پس عہد کردم کہ نماز بگزارم در شب ابدا۔ ہمیشہ یعنی تمام عمر یا تمام شب۔ وقال الآخر انا اصوم النہار ابدا۔ وگفت دیگرے
من روزہ میدارم روز ہمیشہ۔ ولا افطر ونمی کشایم روزہ را۔ وقال الآخر انا اعتزل النساء۔ وگفت دیگرے من گوشہ میگیرم از
زنان۔ فلا اتزوج ابدا پس نکاح نمیکنم ہمیشہ اگر این مرد زنے نداشتہ است مراد ظاہر ست واگر داشتہ باشد مراد از اعتزال طلاق
بود وترک نکاح بعد از ان۔ فجاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہم فقال پس آمد آن حضرت بسوے ایشان پس گفت انتم الذین
قلتم کذا وکذا شمائید کہ گفتید چنین چنین اما واللہ انی لاخشاکم للہ آگاہ باشید بخدا سوگند بدرستیکہ من بتحقیق ترسکار ترین شمائم
مر خدا را۔ واتقاکم لہ۔ وپرہیزگارترین شمائم مر خدائے تعالی را لکنی اصوم وافطر۔ ولیکن من روزہ میدارم ومیکشایم نیز روزہ را
یعنی گاہے میدارم وگاہے نمیدارم۔ واصلی وارقد۔ ونماز میکنم وخواب نیز میکنم۔ واتزوج النساء۔ ونکاح میکنم زنان را
وجماع میکنم با ایشان فمن رغب عن سنتی فلیس منی پس کسیکہ اعراض کند از سنت من پس نیست آنکس از تابعان من۔
متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت صنع رسول اللہ۔ گفت عائشہ کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شیئا۔
عملے را۔ فرخص فیہ پس آسانی کرد در وے وساہلہ نمود یعنی عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود مر امت را ورخصت در لغت
آسانی وفراخی در کار وترخیص رخصت دادن وآسانی کردن۔ فتنزہ عنہ قوم پس تنزہ کردند ودوری جستند از ان عمل گروہے
یعنی نیک ندانستند کہ برخصت عمل کنند۔ فبلغ ذلک رسول اللہ پس رسید این خبر بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فخطب فحمد اللہ ثم
قال پس خطبہ خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت۔ ما بال اقوام یتنزہون عن الشیء اصنعہ۔ چیست حال قومہائے کہ تنزہ می
کنند از عملے کہ می کنم من آن را ومی فرمایم بآن۔ فواللہ انی لاعلمہم باللہ پس بخدا سوگند بدرستیکہ من ہر آئینہ داناترین
ایشانم بخدا۔ واشدہم لہ خشیۃ۔ وسخت ترین ایشانم از روے ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال تقوی وترسکاری
رخصت عمل میکنم ایشان کیانند وچہ کس باشند کہ نکنند ودر حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتہاست از ترفیہ نفس واظہار
عجز وضعف بشریت ومشاہدہ تخفیف وترخیص پروردگار کہ بانضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد ولہذا فرمودہ اند کہ
خدائے تعالی دوست میدارد کہ عمل کردہ شود برخصتہائے وے چنانکہ دوست میدارد کہ عمل کردہ شود بعزیمتہائے او۔
متفق علیہ۔ وعن رافع بن خدیج۔ بہ ذن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جہت صغر وحاضر شد
احد وخندق را وسائر مشاہد را در احد رسید او را تیر وگفت آنحضرت گواہی میدہم من ترا روز قیامت وشکست جراحت
وے در زمان عبد الملک بن مروان سنۃ ثلث وسبعین وبود عمر وے ہشتاد وشش وبعض گفتہ

اند در زمان معاویہ وفات یافت۔ قال قدم نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ۔ قدوم آورد آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
مدینہ را۔ وہم یابرون النخل۔ وحال آنکہ اہل مدینہ گشنی میدادند خرما را و اصلاح میکردند و آبستن میگردانیدند
آں را وآن چنیں باشد کہ شگوفہ نر را در شگوفہ مادہ در آرند تا باذن خدا آبستن گردد ویابرون بفتح یا وسکون ہمزہ
وکسر با وضم او ست وبضم یا وفتح ہمزہ وکسر بای مشدد ہ نیز روایت ست۔ فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بطریق استفہام انکار ما تصنعون۔ برائے چہ میکنید شما ایں عمل را۔ قالوا کنا نصنعہ گفتند بودیم ما از قدیم وعادت داشتیم کہ
میکردیم ایں عمل را وایں عمل بارور میگرداند خرما را۔ قال۔ فرمود لعلکم لولم تفعلوا کان خیرا۔ شاید کہ اگر نکنید شما ایں کار را باشد
بہتر چون عمل جاہلیت ست ومر آنرا تاثیرے ظاہر نیست ناکردن او اولیٰ باشد۔ فترکوہ پس گذاشتند آں کار را فنقصت
پس کم آورد خرما بار را یا کم شد بار خرما۔ قال گفت راوی فذکروا ذلک لہ پس گفتند ایں واقعہ مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را
فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ انما انا بشر نیستم من مگر بشر۔ اذا امرتکم بشیء من امر دینکم چوں بفرمایم شما را
بکارے از کارہاے دین شما۔ فخذوا بہ پس بگیرید آں فرمودہ را وکار بندید آں را۔ واذا امرتکم بشیء من رائی وچوں بفرمایم
شما را چیزے از رای واجتہاد خود۔ فانما انا بشر پس نیستم من مگر بشر شاید کہ خطا نیز بکنم ہمچنیں آمدہ است صریحا در روایت احمد
حال آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجتہاد خود ازاں منع کردہ بود بے آنکہ وحی کردہ شود بسوے وے دریں باب
چیزے زیرا کہ دید آنرا از امور جاہلیت وعادات آں وتاثیر آنرا در زیادت ونقصان معقول نیافت بے آنکہ نظر فرماید
دراں یا آنکہ شاید آنرا خاصیت باشد دراں بجریان عادت الٰہی تعالیٰ ولہذا جزم نکرد بمنع بلکہ فرمود اگر نکنید بہتر
باشد ودر حدیث دلالت ست بر آنکہ مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم التفاتے نبود بامثال ایں از امور دنیاویہ ومتعلق
نبود غرض وے بداں از جہت عدم تعلق سعادت دنیا وآخرت بداں واہتمام وے نبود مگر بہ بیان امور متعلق بدین چون
دید کہ مر آنرا خاصیتے ہست بجریان عادت الٰہی ومنعے نیز دریں باب وارد نشدہ سکوت فرمود واغماض نمود وانیست معنی آنچہ
در بعض روایات ہمدریں قضیہ آمدہ کہ فرمود (انتم اعلم بامور دنیاکم) شما داناترید بکارہاے دنیاے خود یعنی مرا کارے
والتفاتے بداں نیست والا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم داناتر ست از ہمہ در ہمہ کارہاے دنیا وآخرت۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی
موسیٰ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی اللہ بہ۔ جز ایں نیست کہ قصہ وحال من وقصہ و
چیزیکہ فرستادہ است مرا پروردگار تعالیٰ بداں چیز از دین وشریعت وآنچہ خبر میدہم از عذاب دنیا وآخرت بر عدم ایمان وطاعت۔
کمثل رجل اتی قوما فقال۔ مانند قصہ وحال مردیست کہ آمد قومے را پس گفت آں مرد۔ یا قوم انی رأیت الجیش بعینی۔ اے قوم بدرستیکہ
من دیدہ ام لشکر را بدو چشم خود۔ وانی انا النذیر العریان۔ وبدرستیکہ من خبر خوف رسانندہ برہنہ ام معنی ایں سخن آں ست کہ
عادت عرب بود کہ چوں یکے لشکرے را میدید کہ بغارت می آید برہنہ میشد وجامہ را بدست میگرفت وبلند میداشت وگرد
سر خود میگردانید وبقوم خود می آمد واعلام میکرد کہ لشکرے بغارت می آید یا دیدبان کہ برائے خبرداری دشمن میگذاشتند
چون دشمن را می دید جامہ را از بدن میکشید وبلند میگردانید بایں جہت برہنہ می ماند بعد ازاں مثل شد در
امر ناگہانی کہ ترسیدہ میشود ازاں وغرض بیعت دراں ایں ہر دو معنی در ذات آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروجہ اتم پیدا وہویدا است

از جہت ظہور صدق در خبر وے و وجود کمال خوف از وقوع عذاب کہ خبر میدہد بداں۔ فالنجاء النجاء بمد وقصر ہر دو آمدہ و معنی وے
شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت۔ فاطاعہ طائفۃ من قومہ پس فرمانبرداری کردند او را و داشتند
خبر آنمرد را بعضے از قوم او۔ فادلجوا پس رفتند و گریختند شبا شب وادلجوا بفتح ہمزہ و سکون دال و بکسر ہمزہ و تشدید دال
ہر دو وجہ خواندہ اند و اول بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اوکد است فانطلقوا علی مہلہم
پس رفتند بر آہستگی و نرمی و آرام خود و مہلہم بفتح میم و ہا و بسکون ہا نیز روایت است و طیبی از نودی در کتاب مسلم علی مہلتہم
بضم میم و سکون ہا و بتا بعد از لام نیز روایت کردہ۔ فنجوا پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند۔ وکذبت طائفۃ منہم۔
و تکذیب کردند آن مرد خبر رسانندہ را و باور نداشتند خبر او را طائفہ دیگر از قوم وے۔ فاصبحوا مکانہم پس صبح کردند و بایستادند
بجاے خود و نگریختند۔ فصبحہم الجیش پس صبح کرد ایشان را لشکر و در آمد بر سر ایشان وقت صبح فاہلکہم واجتاحہم پس ہلاک
گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ بر کند ایشان را۔ فذلک مثل من اطاعنی پس آن قصہ و حال کسے است
کہ فرمان برداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا۔ فاتبع ما جئت بہ پس پیروی کرد چیزیرا کہ آوردہ ام من آنرا از دین و
شریعت۔ ومثل من عصانی وکذب ما جئت بہ من الحق۔ و حال کسے کہ بیفرمانی کرد مرا و دروغ دانست چیزیرا کہ آوردہ ام
من آنرا از حق۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثلی کمثل رجل استوقد
نارا حال من ہمچو حال مردے ست کہ افروخت آتشے را۔ فلما اضاءت ما حولہا پس ہرگاہ کہ روشن شد آتش دیگر
مکانہا کہ گرد اوست یا روشن کرد آتش مکانہا را کہ گرد اوست یا روشن شدند مکانہا کہ گرد آتش اند و در روایت بخاری
حولہ آمدہ پس ضمیر راجع برجل است جعل الفراش وہذہ الدواب التی تقع فی النار۔ در ایستادند پروانہا و این جنبدہا
و کرمکہا کہ عادت ایشان است کہ می افتند در آتش یقعن فیہا۔ می افتند دران آتش کہ افروختہ است آنمرد۔ وجعل یحجزہن
و در ایستاد آن مرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش۔ ویغلبنہ۔ و چیرہ میشوند آن دواب
بر آن مرد و باز نمی آیند از افتادن در آتش فیتقحمن فیہا۔ بفتح یا و تا و قاف و حاے مہملہ مشددہ پس ازدحام میکنند و می
افتند آن دواب در آتش بیفکر و اندیشۂ ہلاک۔ فانا آخذ بحجزکم عن النار پس من گیرندہ ام جاے بند ازار شما را باز دارندہ
ام شما را از آتش وانتم تقحمون فیہا و شما ازدحام میکنید و می افتید دران و حجز بضم حا و فتح جیم و سکون آن نیز گفتہ اند و
زاے در آخر جمع حجزہ بالضم و سکون جاے بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چہ
ہر کہ خواہد کہ یکے را باز دارد از حرکت چنگ در زند و وے بگیرد جامہ او را خصوصاً چون بند ازار بگیرد مجال جنبیدن
بروے تنگ گردد از جہت خوف کشادہ شدن بند ازار و انکشاف عورت ہذہ روایۃ البخاری۔ و این روایت
بخاری است۔ ولمسلم نحوہا۔ و مر مسلم را مانند اوست باختلاف در بعض الفاظ۔ وقال فی آخرہا۔ و گفتہ است مسلم در
پایان روایت خود این عبارت را کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فذلک مثلی ومثلکم۔ پس آن مذکور
حال من و حال شما است کہ حدود الٰہی را کہ محارم و نواہی او ست ہدایت و احتناب با بد کرد و دور باید بود از آنہا روشن و واضح
بیان کردہ ام چنانکہ کسیکہ آتش افروزد و شما در وے می افتید و باز میدارم من شما را از آن چنانکہ فرمود انا آخذ بحجزکم عن النار

من گیرنده ام جامے بندہاے ازار شمارا از آتش و مکر دیکوہم یلم عن النار بیایید بسوے من و دور شوید از آتش فتغلبونی
پس غالب می آئید مرا و چیرہ میشوید بر من ۔ وتقحمون فیہا ۔ و می افتید در آتش و تغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعدۂ نحو
ہر دو درست است ولیکن روایت بتشدید نون است متفق علیہ ۔ وعن ابی موسیٰ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ما بعثنی
اللہ بہ من الہدیٰ والعلم کمثل چیزے کہ فرستادہ است مرا خدا بآن چیز کہ ہدایت و علم است کمثل الغیث الکثیر ہمچو مثل باران بسیار است
کہ اصاب ارضا رسید آن باران زمینے را فکانت منہا طائفۃ طیبۃ ۔ پس بود از آن زمین قطعۂ نظیف پاک و طیب از اضل آنچہ
بر ویاند گیاه را ضد خبیث و طائفۃ طیبہ ہر دو برفع اند در روایت قبلت الماء ۔ پذیرفت آن قطعۂ زمین و فرو برد آب را فانبتت الکلاء
والعشب الکثیر ۔ پس برویانید گیاه بسیار را و کلا بہمزہ مقصورہ بر وزن ملا گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک دارند
و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر ۔ و کانت منہا اجادب ۔ و بود بعضے از آن زمین زمین سخت کہ نگاہ دارد آب را و فرو نبرد آنرا و
نرویاند و اجادب بجیم و دال مہملہ جمع جدب و ہمین است صحیح از روے روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفتہ ہمچنین
روایت کردہ شدہ ایم ما در صحیحین بخلاف و در قاموس آوردہ است این لفظ را از حدیث در مادۂ جیم و دال مہملہ و بعض این لفظ را
اخاذب بذال معجمہ و احازب بجاے مہملہ و زاے و اجارد براء و دال روایت کردہ اند و بعض اخاذات بکسر ہمزہ و خاے معجمہ مخففہ و ذال معجمہ مخففہ
در آخر تا جمع مؤنث نیز روایت کردہ و معانی این الفاظ در شرح مبین شدہ است و صحیح ہمان اول است واللہ اعلم امسکت الماء نگاہ داشت
آن زمین آب را فنفع اللہ بہا الناس پس سودمند گردانید خداے تعالیٰ بآن زمین بسبب آبے کہ نگاہ داشت مردم را و در بعض نسخ
فنفع اللہ یعنی نفع داد بآبے کہ در آن زمین ایستادہ شد فشربوا پس نوشیدند مردم ۔ وسقوا و نوشانیدند آن آب را و زرعوا و زراعت
کردند بآن آب و در بعض روایات بجاے زرعوا و رعوا آمدہ از رعی بمعنی چرانیدن ۔ واصاب منہا طائفۃ اخریٰ ۔ و رسید آن باران طائفۂ دیگر
از زمین انما ہی قیعان نیست آن طائفہ از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین ہموار فراخ و بعض گفتہ اند
زمین ریگ دار کہ نرویاند گیاه را و نگاہ ندارد آب را چنانکہ فرمود ۔ لا تمسک ماء ولا تنبت کلاء فذلک مثل من فقہ فی دین اللہ پس
آن مجموع مذکور مثال کسے است کہ فقیہ و عالم و دانا و زیرک شد در دین خدا و نفعہ ما بعثنی اللہ بہ و نفع کرد و را چیزے کہ
فرستاد مرا خداے تعالیٰ بآن چیز فعلم و علم ۔ پس دانست دین را و دانانید دیگر را و فقہ در لغت بمعنی فہم و ماضی وے فقہ بکسر قاف
آید و در شرع بمعنی علم دین و ماضی وے فقہ بضم قاف و در حدیث ہر دو وجہ روایت آمدہ و ثانی اکثر و اشہر است ۔ ومثل من لم یرفع
بذلک رأسا و حال کسیکہ سر برنداشت بآنچہ فرستادہ است مرا خداے تعالیٰ بآن کنایت است از تکبر و عدم توجہ و اقبال بدان
ولم یقبل ہدی اللہ الذی ارسلت بہ ۔ و نہ پذیرفت ہدایت خدا را کہ فرستادہ شدہ ام من بآن متفق علیہ ۔ بدانکہ از آدمیان
دو قسم ذکر کرد قسمے منتفع بدین و غیر منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب و غیر منتفع بدان
و منتفع نیز دو قسم آمد منبت و غیر منبت ہمچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکے عالم عابد متفقہ معلم بر مثال زمین پاک کہ خورد
از آب و سودمند گردید از آن در ذات خود و برویانید گیاه را و سودمند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد کہ بنوافل و زیادت
عمل نکرد و در آنچہ جمع کرد از علم تفقہ ننمود بلکہ بمثل زمینے کہ آب در وے قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکہ سر بدانست
و توجہ و التفات بجانب علم نکرد قطعاً نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خواه در دین در آمد یا نہ در آمد

وکافر شد ایں در رنگ شورہ زمینے است کہ قبول نکرد آب را و نگاہ نداشت آنرا و نرویانید چیزے را ایں حاصل سخنے ست کہ بعضے از شراح صحیح بخاری ذکر کردہ اند و ممکن ست کہ گفتہ شود کہ قسم اول عبارت ست از کسیکہ تعلم کرد و اجتہاد نمود دراں و استنباط کرد ازاں معانی و نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آنرا چنانچہ فقہائے مجتہدین و علمائے متقنین و محققین مثل گیاہہا کہ از زمین بر آید و ثمرات و نتائج بر آرد و ثانی عبارت ست از کسے کہ تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاہداشت آنرا و جنس ایں امانت را ادا کرد و باہل آں رسانید چنانکہ محدثین و حفاظ احادیث و رعاۃ آن واللہ اعلم **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا قالت تلا رسول اللہ گفت عائشہ خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایں آیت را ھو الذی نزل علیک الکتاب منہ آیات محکمات و قرأ الی و خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ ایں آیت را تا آنجا کہ فرمودہ است و ما یذکر الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت اینست کہ آن خدائیکہ فرستادہ بر تو کتاب را بعضے ازاں کتاب آیتہاست محکم کہ واضح ست معانی آن بے شک و شبہہ در لفظ و در معنی ہن ام الکتاب ایں آیتہا اصل و عمدہ کتاب اند کہ نزد اشتباہ و احتمال رجوع بآنہا است و آخر متشابہات و آیتہائے دیگر است متشابہات بر خلاف محکم کہ در الفاظ و معانی آن اشکالے و اشتباہے ہست و ایں دو قسم ست یکے آنست کہ بوجہے مشکل و مشتبہ است و بوجہے مبین و محکم و قسمے دیگر ہست کہ متشابہ ست علی الاطلاق بہیچ وجہ مبین نشود و غالب اطلاق متشابہ بریں قسم است فاما الذین فی قلوبھم زیغ پس آن کسانیکہ در دلہائے ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فیتبعون ما تشابہ منہ پیروی میکنند چیزے را کہ متشابہ ست از کتاب بجانب ہماں وجہ میروند کہ اشکال و اشتباہ دارد ابتغاء الفتنۃ وابتغاء تاویلہ از برائے طلب کردن فتنہ تا مردم را در شک و شبہہ بیندازند و از برائے طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن وما یعلم تاویلہ الا اللہ و نمیدانند حقیقت معنی آنرا کہ مآل و بازگشت باں ست مگر خدا والراسخون فی العلم یقولون آمنا بہ و آنہائیکہ قوی و استوار اند در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابہ کہ ہر چہ مراد حق تعالی ست حق ست اگر چہ فہم ما بدرک آن نرسد کل من عند ربنا ہمہ از نزد پروردگار ماست چہ محکم و چہ متشابہ و بفہم محکم ما را راہ دادہ اند نہ بمتشابہ و او را دریں حکمتہاست کہ عمدہ آن اظہار عجز و شکستگی علماست کہ بکمال حرص دارند بحصول علم و درک حقائق اشیا وما یذکر الا اولوا الالباب و پند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول اللہ گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاذا رأیت در بعض روایات بکسر تا آمدہ خطاب بعائشہ یعنی چوں بینی تو اے عائشہ و لیکن در اکثر روایات بفتح تاست بلفظ خطاب عام یعنی چوں بینی تو اے مخاطب قبو بدایں روایت ست انچہ گفت کہ و عند مسلم رأیتم و نزد مسلم رأیتم آمدہ بصیغہ جمع یعنی چوں بہ بینید شما اے مسلمانان الذین یتبعون ما تشابہ منہ آن کسانے پیروی میکنند چیزے را کہ متشابہ ست از کتاب فاولئک الذین سماہم اللہ پس آن کسان آنانند کہ نام بردہ و ذکر کردہ است ایشانرا خدائے تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبھم زیغ چنانکہ در تفسیر آیت معلوم شد فاحذروہم پس بپرہیز کنید از ایشان و صحبت مدارید با ایشاں و بیزار باشید از راہ و روش ایشان متفق علیہ **وعن عبد اللہ بن عمرو** قال ہجرت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیم روز وقت سختی گرما بسوئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزے قال گفت عبد اللہ فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیۃ پس شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آوازہائے دو مرد کہ اختلاف میکردند و جدال و نزاع مینمودند در آیتے از آیات قرآن فخرج علینا رسول اللہ پس بیروں آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعرف

فی وجهه الغضب در حالیکه شناخته میشود در روے مبارک وے خشم۔ فقال۔ پس فرمود۔ انما هلک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب۔ هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افگند و بفتنه و خصومت کشد و مؤدی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست در وے اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومیکه مبادی و مقدمات آں باشد زیراکه ایں اختلاف رحمت ست و باعث توسیع دائره دین و ملت و همیشه بودند سلف براں و نهی کرده نشده اندازاں بلکه مامور اند بداں۔ رواه مسلم۔ وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکے از عشره مبشره است جمله از احوال وے در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما۔ بدرستیکه بزرگ ترین مسلمانان در میان مسلمانان از روے گناه من سال عن شیء لم یحرم علی الناس کسے ست که پرسید از شارع از چیزے که حرام کرده نشده است بر مردم۔ فحرم من اجل مسئلته پس حرام کرده شد آں چیز از جهت پرسیدن وے ایں تشدید و تغلیظ است از جهت بودن ضرر آں عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سوال بے حاجت ست و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد والا اگر محتاج بسوال گردد و بطریق تعلم و استفاده بود پس ایں حکم ندارد۔ متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون۔ میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعهٔ باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت علما و مشائخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغهاے خود را ترویج دهند و مردم را بمذهب باطله و آراے فاسده بخوانند و دجال مشتق از دجل ست بمعنی خلط و تلبیس۔ یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم می آرند شما را از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا عام تر ازاں شامل اخبار مردم نیز۔ فایاکم وایاهم۔ پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود۔ لا یضلونکم ولا یفتنونکم۔ تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصاً آنهاکه دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چوں بسے ابلیس آدم روے هست پس بهر دستے نشاید داد دست۔ حرف درویشاں بدزدد مرد دوں تا بخواند بر سلیمے آں فسوں۔ زانکه صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را آں مرغ گیر۔ کار مرداں روشنی و گرمی است۔ کار دوناں حیله و بیشرمی ست۔ رواه مسلم۔ وعنه از ابو هریره روایت است قال گفت۔ کان اهل الکتاب یقرؤن التورٰة بالعبرانیة۔ بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را بزبان عبرانی که لغت یهود بود و یفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام۔ و بیان میکردند معنی آنرا بزبان عربی براے مسلمانان۔ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب تصدیق مکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند ولا تکذبوهم۔ و تکذیب نیز مکنید ایشانرا در همه چیز شاید که راست می گفته باشند زیراکه توریت در اصل حق و صدق ست و لیکن ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هرچه نقل کنند صدق و کذب محتمل است۔ و قولوا آمنا بالله وما انزل الینا و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوے ما۔ الآیة۔ تا آخر آیت آنجاکه فرموده است وما اوتی موسی و عیسی۔ رواه البخاری۔ وعنه سوم از ابو هریره است۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا۔ بس ست مرد را

از روی دروغ گفتن ان یحدث بکل ما سمع بانکہ حدیث کند وبگوید ہر چیزی را کہ شنیدہ است یعنی اگر کسے ہیچ دروغ
نگوید ولیکن ہر چہ بشنود بے تحقیق وتفتیش روایت کند ہمین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا کہ ہر کسرا حال این بود البتہ
در دروغ افتد چہ غالب آنست کہ ہمہ آنچہ شنیدہ است راست نخواہد بود مقصود زجر ومنع از تحدیث بچیزیست کہ معلوم نیست
صدق آن۔ رواہ مسلم۔ ودر بعض نسخ رواہ البخاری ودر جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب بمسلم وابی داؤد آوردہ
واللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من نبی بعثہ اللہ فی امتہ قبلی نیست ہیچ پیغمبر
کہ برانگیختہ است او را خدائے تعالی در امت وے پیش از من ودر بعض روایات فی امۃ قبلی۔ الا کان لہ من امتہ حواریون مگر
آنکہ بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان واصحاب یاخذون بسنتہ ویقتدون بامرہ۔ وبودند او را یاران کہ اخذ میکردند وعمل
می نمودند بسنت وطریقہ وے وپیروی میکردند بحکم وے وحواری مرد محب ومخلص وناصر ومعین را گویند کہ خالص وپاک باشد از کذب
وخلاف ونفاق مشتق ست از حور بمعنی بیاض خالص ویاران ومخلصان عیسی را علیہ السلام کہ حواری گویند نیز بہمین معنی است
واکثر بر آنند کہ اصل در تسمیہ ناصر ومخلص بحواری اصحاب عیسی ع اند کہ حرفت ایشان گاذری بود وگاذر را حواری گویند زیرا کہ
وے سفید وپاک میکند جامہ را وچون ایشان از میان سائر ناس بصدق واخلاص ونصرت واعانت عیسی ع ممتاز بودند
مشتہر بحوارئین گشتند ہر محب مخلص را باین علاقہ حواری گفتند وبعض گفتہ اند کہ تسمیہ اصحاب عیسی ع بحوارئین بجہت
آنست کہ ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جہل ومعصیت بعلم وطاعت پس زان غیر ایشان را
نیز حواری گفتند پوشیدہ نماند کہ برین تقدیر در تسمیہ مخلص وناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حوارئین عیسی حاجت نیست
بلکہ تسمیہ آنہا وہر کہ باین صفت ست برابر است باعتبار معنی حور کہ بمعنی بیاض خالص ست چنانکہ گفتہ شد فافہم۔ ثم انہا تخلف من بعدہم
خلوف۔ بعد از ان بدرستیکہ قصہ اینست کہ پیدا میشوند بعد از رفتن ودر گذشتن مخلصان ومحبان وانصار واعوان انبیا جماعۂ دیگر کہ نہ طریقہ
اصل اند وخلوف جمع خلف است بسکون لام وجمع خلف بفتح لام اخلاف آید وخلف در اصل لغت آنکہ پس از کسے بیاید وجانشین
او بود ولیکن غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر وفساد آید وبفتح لام در خیر وصلاح چنانکہ گویند فلان خلف صدق
پدر خود است وفلانی خلف سوء پس میفرماید کہ ہر پیغمبرے را اصحاب باشند مخلص ومحب وناصر ومعین بعد از ایشان جماعۂ آیند خلوف
کہ صفت ایشان اینست کہ یقولون ما لا یفعلون میگویند بمردم چیزیکہ خود نمی کنند۔ ویفعلون ما لا یؤمرون ومیکنند چیزیرا کہ امر کردہ نشدہ
اند چنانچہ صفت علمائے سوء وامرائے سوء است اعاذنا اللہ من ذلک فمن جاہدہم بیدہ فہو مومن پس کسیکہ کارزار کند ایشانرا بدست
خود وتغییر دہد ودرہم شکند کارخانہ ظلم وفساد ایشانرا پس وے مومن کامل ست۔ ومن جاہدہم بلسانہ فہو مومن۔ وکسیکہ کارزار
کند ایشانرا از زبان ومنع کند ودشنام کند وبد گوید ونصیحت کند ایشانرا از زبان خود او نیز مومن ست کہ حصہ از کمال دارد۔
ومن جاہدہم بقلبہ فہو مومن۔ وکسیکہ کارزار کند ایشانرا بدل خود وانکار داشتہ باشد بر ایشان ومحزون ومتالم ومتغیر
شود دل وے بمشاہدہ افعال واحوال ایشان او نیز مومن است در درجۂ پایان از ایمان ولیس وراء ذلک من الایمان
حبۃ خردل۔ ونیست پس ازین مرتبہ از ایمان بمقدار دانۂ خردل ودر حدیثے دیگر وارد شدہ است کہ وذلک اضعف الایمان واین
مرتبہ ضعیف تر وسست تر از مراتب ایمانست۔ رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من دعا الی ہدی کسیکہ بخواند کسے را بسوے راہ راست و ارشاد کند بآن خواہ بفعل یا بقول۔ کان لہ من الاجر مثل اجور من تبعہ
باشد مر او را از مزد و ثواب بمقدار مزدہا و ثوابہاے کسانیکہ پیروی میکنند او را و عمل میکنند بہدایت او۔ لاینقص ذلک من اجورہم
شیئا۔ کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مر او را از اجرہاے ایشان چیزیرا یعنی با وجود آنکہ آن کسان را اجرہا و ثوابہا بتمام و کمال
حاصل میشود این شخص دعوت کنندہ را نیز ثابت میگردد زیراکہ اجرہاے ایشان بسبب عمل و کسب ایشان ست و اجرہاے
این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد او ست کہ عمل وے ست۔ ومن دعا الی ضلالة کان علیہ من الاثم مثل
آثام من تبعہ۔ و کسیکہ بخواند کسے را بگمراہی باشد بروے از بزہ بجہت گمراہ گردانیدن او ایشان را مقدار بزہہاے کسانیکہ
پیروی کنند او را و گمراہ شوند بگفتہ او۔ لاینقص ذلک من آثامہم شیئا۔ کم نمیکند آن ثبوت آثام مر او را از آثام ایشان
چیزیرا۔ رواہ مسلم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدأ الاسلام غریبا۔ پیدا شد دین اسلام در آغاز کار
غریب و تنہا و بیکس۔ وسیعود کما بدأ۔ و سرانجام است کہ باز گردد غریب و تنہا و ہمچنان شود کہ در ابتداے حال بود در شرح
این کلام دو وجہ است یکے آنکہ مراد باسلام حقیقت او ست کہ دین و ملت ماست و برین تقدیر مقصود تشبیہ وست بغربا
کہ در شہر بیگانہ باشند تنہا و دور از اہل و اصحاب خود از جہت کمی مسلمانان کہ اعوان و انصار او باشند یا مراد باسلام مسلمانان باشند
بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشد در ابتداے اسلام کہ از اوطان بر آمدند و ہجرت نمودند و جز تنے چند
معدود نبودند و باز گشتن ایشان در آخر غریب و قلیل ہمچنانکہ در ابتدا بودند و ظاہر قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ
فرمود فطوبی للغرباء۔ ناظر در معنی ثانی ست یعنی مژدہ باد خوشی و خرمی باد مر غریبان را کہ در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند و تمسک
بکتاب و سنت نمایند چنانکہ در فصل ثانی از حدیث عمرو ابن عوف بیاید۔ رواہ مسلم وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان
الایمان لیأرز بہمزہ و تقدیم را بر زاے۔ الی المدینة۔ بدرستیکہ ایمان ہر آئینہ گرد می آید و جمع شود و باز میگردد بسوے مدینہ کہ موطن
اصلی او ست و در حدیث دیگر کہ در فصل ثانی بیاید بسوے حجاز گفتہ کہ شامل مکہ و مدینہ است و توجیہ آن ہم آنجا کنیم۔ کما تأرز الحیة
الی جحرہا۔ چنانکہ باز میگردد و میرود مار بسوے سوراخ خود جحر بتقدیم جیم مضمومہ بر حاے مہملہ ساکنہ سوراخ مار و مانند آن
و تخصیص مار بتشبیہ بجہت آنست کہ این دابہ در گرد آمدن و فراہم شدن در رفتار سخت ترست از رفتار دیگر دواب نیز بر آوردن
وے بعد در آمدن در سوراخ دشوار ست ہمچنین دین مسلمانی بعد از ہجرت میگردد بجانب مدینہ و می در آید و قرار میگیرد دران چنانکہ
بر آوردن وے ازان ممکن نباشد و بعض گفتہ اند کہ این اشارت ست از احوال آخر زمان کہ دین مسلمانی و وجود مسلمانان کم شود
و جز در مدینہ وجود آن نادر باشد و اصح آنست کہ این اخبار ست از زمان خروج دجال کہ جز در مدینہ مطہرہ علم و دین دران ماں
موجود نباشد چنانکہ از احادیث مفہوم میگردد متفق علیہ و سنذکر حدیث ابی ہریرة و سرانجام است کہ ذکر کنیم حدیث ابی ہریرہ
را کہ اولش اینست۔ ذرونی ما ترکتکم فی کتاب المناسک۔ در کتاب مناسک حج۔ و حدیثی معاویہ و جابر۔ و ذکر کنیم دو حدیث
معاویہ و جابر را کہ در اول یک حدیث اینست لایزال من امتی و الآخر۔ و حدیث دیگر کہ در اول او۔ ولایزال طائفة من امتی است
فی باب ثواب ہذہ الامة۔ در باب ثواب این امت کہ در آخر کتاب مذکور است۔ انشاء اللہ تعالی پوشیدہ نماند کہ آنچہ مذکور کردہ
است دریں باب جز حدیث معاویہ نیست و حدیث جابر مذکور نشدہ

الفصل الثانی عن ربیعة الجرشی بضم جیم و فتح را و شین معجمه دمشقی اختلاف ست در صحبت وے و بود فقیه ناسک و در زمن
معاویه روایت میکند از عائشه و سعد و ابی هریره و روایت میکند از وے پسر وے ابو هشام و عطیه بن قیس و جز ایشان۔ قال اُتی نبی الله
گفت آمده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی آمد او را فرشته فقیل له پس گفته شد مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم
بر زبان فرشته لتنم عینک۔ باید که خواب کند دیدهٔ تو۔ ولتسمع اذنک۔ و باید که بشنود گوش تو۔ ولیعقل قلبک۔ و باید که بداند
دل تو مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن شود که چشم اگرچه
در خواب ست لیکن گوش شنوا است و دل بیدار پس بیان کنید برائے وے مثل که میشنود و می فهمد۔ قال۔ گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم۔ فنامت عینی وسمعت اذنای وعقل قلبی۔ پس خواب کرد چشم من و شنیدند هر دو گوش من و دریافت
دل من۔ قال فقیل لی سید بنی دارا۔ پس بیان کرده شد مثل و گفته شد مرا که مهترے بنا کرد سرائے را فصنع مادبة۔
پس ساخت طعامے را برائے مردمان۔ و ارسل داعیا۔ و فرستاد آن سید کسے را که بخواند مردم را برائے طعام فمن اجاب
الداعی دخل الدار۔ پس کسیکه پاسخ داد و پذیرفت گفته خواننده را در آمد سرائے را۔ واکل من المادبة۔ و خورد از آن طعام که ساخته
شده بود۔ ورضی عنه السید۔ و خوشنود شد از وے آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکه دعوت محض از برائے فائده
آنکس ست و سید را در آن نفعے و غرضے نه۔ ومن لم یجب الداعی۔ و کسے که اجابت نکرد داعی را۔ لم یدخل الدار و لم یاکل
من المادبة۔ در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام۔ وسخط علیه السید۔ و خشم کرد و ناراض شد از وے سید۔ قال گفت آن
فرشته یا راوی۔ فالله هو السید۔ پس خدائے تعالی بمثابه آن سید ست که بنا کرد دار را۔ ومحمد الداعی۔ و محمد صلی الله علیه
وسلم بمثابه آنکس ست که مردم را بطعام میخواند۔ والدار الاسلام۔ و سرا که بنا کرده شده مشبه باسلام است۔ والمادبة الجنة
و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم اوست در حدیث سابق دار را بهشت گفت و مادبه نعیم او و چون اسلام سبب در آمدن
بهشت ست اینجا او را مشبه دار ساخت و مادبه خود هر دو جا نعیم بهشت ست فافهم۔ رواه الدارمی۔ وعن ابی رافع مولے
آنحضرت اول از عباس بود پس بخشید او را بآن حضرت و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آن حضرت صلی الله
علیه وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود و حاضر نشده بدر را اگرچه بود اسلام او پیش از بدر
نام وے ابراهیم بود بر قول مشهور غالب آمد بر وے کنیت او و مات فی خلافة علیؓ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا الفین
بضم همزه و سکون لام و کسر فا۔ احدکم متکئا علی اریکته۔ باید که نیابم من هیچ یکے شما را تکیه کننده بر تخت آراسته خود کنایت ست
از تکبر و سلطنت و آسائش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث۔ یاتیه الامر من امری۔ در آن حال که می آید
یکے از شما را حکمے از احکام من۔ مما امرت به او نهیت عنه۔ از آنچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده ام از آن۔ فیقول لا ادری
پس میگوید آن یکے نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکنم جز آن را۔ ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه۔ چیزیکه می یابیم در کتاب
خدا پیروی میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضے از اهل جهل و فراغت و تکبر که متقاعد و متکاسل اند
عمل کردن بحدیث در حکمے که یافته نمی شود در قرآن و گمان می برند که احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاهل اند بآنکه در
احادیث بسے احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت ست حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را

قرآن عطا کردہ اند احادیث نیز دادہ اند و ہر دو وحی است چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید۔ رواہ احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ والبیہقی فی دلائل النبوۃ ۔ **وعن المقدام** بن معدیکرب بکسر اصحابی کندی نزول کرد حمص را آمد در وفد کندہ شمار کردہ میشود اور او اہل شام حدیث وے در ایشان ست مات بالشام سنۃ سبع وثمانین ولہ احدی وتسعون سنۃ۔ **قال قال** رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انی اوتیت القرآن۔ داناو آگاہ باشید بدرستیکہ من دادہ شدہ ست مرا قرآن و مثلہ معہ و دادہ شدہ ست مرا مانند قرآن با قرآن کہ احادیث باشد و مماثلت در بودن وے ست از وحی چنانکہ قرآن وحی ست منزل از جناب قدس الٰہی ہمچنین احادیث نیز وحی ست وارد از جانب حق غایت آنکہ وحی جلی ست و خفی متلو و غیر متلو متلو آنکہ بہ الفاظ و عبارات وے نیز احکام متعلق باشد چنانکہ صحت نماز و حرمت مس محدث و جنب و اعجاز نظم و آں قرآن ست و غیر متلو آنکہ نہ ایں چنیں باشد و آں احادیث ست و تواند کہ مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکہ از حدیث آیندہ معلوم شود۔ الا یوشک رجل شبعان علی اریکتہ یقول۔ آگاہ باشید کہ نزدیک ست کہ مردے سیر و مستغنی بر تخت خود بفراغت افتادہ میگوید علیکم بہذا القرآن۔ لازم گیرید بر خود ایں قرآن را۔ فما وجدتم فیہ من حلال فاحلوہ۔ پس چیزے کہ بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آنرا و بکنید۔ وما وجدتم فیہ من حرام فحرموہ۔ و چیزے کہ بیابید در وے از حرام پس حرام گردانید آں را و نکنید و وصف شبعان کنایت از بلادت و سوء فہم ست کہ شبع و شرہ طعام سبب آن ست یا از کبر و حماقت کہ تنعم و ترفہ موجب آن میگردد۔ وان ما حرم رسول اللہ کما حرم اللہ۔ و بدرستی چیزے کہ حرام گردانیدہ ست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل چیزے ست کہ حرام گردانیدہ ست خدا و در بعض نسخ انما ست کہ بمعنی ما والا ست بعد ازاں مثال چند ذکر کرد در بیان آنچہ ثابت شدہ بہ سنت رسول اللہ و مذکور نیست در کتاب اللہ فرمود۔ الا لایحل لکم الحمار الاہلی آگاہ باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اہلی کہ در خانہا میباشد احتراز کرد از خر وحشی کہ آنرا گورخر گویند کہ آں حلال ست ولا کل ذی ناب من السباع۔ و حلال نیست ہر خداوند نیش از درندہا مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن ولا لقطۃ معاہد۔ و حلال نیست لقطہ معاہد لقطہ بضم لام و فتح قاف مال برداشتہ شدہ از زمین و بسکون قاف نیز آمدہ و فتح افصح واکثر ست و معاہد بکسر و فتح ہا ہر دو جائز ست کسیکہ میان تو و میان او عہد بود و مراد بوے در حدیث ذمی ست پس میفرماید کہ مال ذمی کہ در راہ افتادہ یافتہ شدہ باشد حلال نیست زیراکہ وے معصوم ست چنانکہ حکم مال مسلمانان ست۔ الا ان یستغنی عنہا صاحبہا۔ مگر آنکہ بی نیاز باشد ازاں لقطہ مالک وے کہ معاہد ست ایں را دو معنی گفتہ اند یکے آنکہ مالک بگذارد آنرا و ببخشد مر کسے را کہ یافتہ ست دوم آنکہ شی قلیل خسیس باشد کہ در عادت نیاز مندی بآن نباشد و گفتہ اند کہ چوں لقطہ چیزے حقیر باشد تصرف لاقط دران اگر محتاج باشد جائز است و احکام لقطہ بتفصیل در باب وے بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ ومن نزل بقوم فعلیہم ان یقروہ۔ و یکے از احکام کہ بحدیث ثابت شدہ و در کتاب اللہ ذکر آن نیست اینست کہ کسے کہ نزول کند بر قومے و فرود آید بر ایشان پس لازم ست بر آں قوم کہ مہمانی کنند آن کس را و ایں بطریق سنت و استحباب ست نہ بسبیل فرضیت و ایجاب زیراکہ مہمانی کردن واجب نیست بلکہ سمت ارباب مروت و سیرت اہل ایمان ست ولہذا ایں حکم را در صورت نہی نیاوردہ و نہ گفت حلال نیست مر قوم

راکہ مہمانی نکنند مرکسے راکہ نزول کند برایشاں چنانکہ در قرای او گفت۔ فان لم یقروہ فلہ ان یعقبہم بضم یا و سکون عین
وکسر قاف بمثل قراہ پس اگر مہمانی نکنند این قوم مر آں کس را پس میرسد مر او راکہ جزاے فعل ایشان دہد بمقدار
مہمانی خود و بگیرد از ایشان بدل انچہ فوت شد او را یعنی جاے آں دارد کہ بگیرد و ایشاں مستحق و مستاہل آن شدہ اند
کہ تواں گرفت اگرچہ واجب نیست قرا بکسر قاف و برا مقصور و بظاہر این کلام ناظر در وجوب ضیافت ست پس بعض گویند
کہ این حکم در کسے ست کہ مضطر ست و اگر نگیرد خوف ہلاک دارد چنانکہ در حالت مخمصہ می باشد و بعض گفتہ اندکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم لشکرے میفرستاد و سکان بوادی و مفاوز بازارے برپا نمیکردند کہ از انجا چیزے بخرند و بخورند
پس سخت گرفتہ شد کار بر اہل قری کہ براے غازیاں مہمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشاں این باشد کہ بگیرند از ایشان غازیاں
مقدار ضیافت خود بسبیل زجر چنانکہ حکم بود کہ ہر کہ از غنیمت بدزد متاع او را بسوزند و ہر کہ منع زکوۃ کند
نصف مال او را بگیرند و بعض گفتہ اندکہ مہمانی کردن مرکسے راکہ نزول کند در ابتداے اسلام واجب بود پس
ازاں منسوخ گشت بفرضیت زکوۃ واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد تا اینجا۔ وروی
الدارمی نحوہ وکذا ابن ماجۃ الی قولہ کما حرم اللہ۔ و روایت کرد دارمی و ہمچنیں روایت کرد ابن ماجہ تا قول
وے کما حرم اللہ و ایشاں این کلام راکہ الا لا یحل الی آخرہ ذکر نکردہ اند۔ وعن العرباض بکسر عین مہملہ و سکون را
و بموحدہ و ضاد معجمہ بن ساریہ بسین مہملہ و را و یاے تحتانیہ صحابیست از اہل صفہ و از گریہ کنندگاں کہ فرود آمدہ در باب ایشان
آیہ کریمہ ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الایۃ نزول کرد بشام و سکونت بحمص کرد مات سنۃ خمس و سبعین رضی اللہ
عنہ قال قام رسول اللہ عرباض بن ساریہ گفت استاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خطبہ خواند۔ فقال پس گفت آنحضرت
ایحسب احدکم متکئا علی اریکتہ آیا گمان میبرد یکے از شما تکیہ زدہ بر تخت آراستہ خود یظن ان اللہ لم یحرم شیئا الا ما فی ہذا القرآن گمان
میبرد کہ خداے تعالی حرام نگردانیدہ ست چیزے را مگر چیزے کہ دریں قرآن ست۔ الا وانی واللہ قد امرت۔ آگاہ باشید و بدرستیکہ من
بخدا سوگند بتحقیق امر کردہ ام۔ ووعظت۔ و پند کردہ ام۔ ونہیت عن اشیاء و باز داشتہ ام مردم را از چیزہا انہا لمثل القرآن بدرستیکہ
انچہ امر و نہی و وعظ کردہ ام من ہر آئینہ مقدار قرآنست۔ او اکثر۔ بلکہ بیشتر ست ازاں پس ازاں بیان کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم احکامے چند از انچہ نہی کردہ است و در قرآن نیست بقول خود۔ وان اللہ لم یحل لکم ان تدخلوا بیوت اہل الکتاب
الا باذن۔ و بدرستیکہ خداے تعالی حلال نگردانیدہ ست مر شمارا کہ در آئید خانہاے اہل کتاب را مگر باذن۔ ولا ضرب
نسائہم۔ و حلال نگردانیدہ ست مر شمارا زدن زناں ایشاں را در گرفتن جزیہ و خراج و مانند آں و لا اکل ثمارہم۔ و
حلال نگردانیدہ ست خوردن میوہ ہاے ایشاں را۔ اذا اعطوکم الذی علیہم۔ وقتیکہ بدہند اہل کتاب شمارا چیزے کہ
بر ایشاں ست از جزیہ و خراج۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد۔ وفی اسنادہ۔ و در اسناد وے
این شخص ست کہ نام وے اشعث بن شعبۃ المصیصی است۔ قد تکلم فیہ بتحقیق سخن کردہ شدہ ست در وے کہ ثقہ
ست یا نہ و مصیصی بکسر میم و تشدید صاد مہملہ اولی و بفتح و خفت صاد ثانیہ گفتہ اند نسبت ست بشہرے کہ نام آن مصیصہ
است و در قاموس گفتہ کہ مصیصہ بروزن سفینہ نام شہریست بشام و تشدید دادہ نمی شود صاد را۔

وعنہ۔ وہم از عرباض بن ساریہ روایت ست۔ قال۔ گفت صلی بنا رسول اللہ۔ نماز گزارد با یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم ذات یوم یکروزے ثم اقبل علینا بوجہہ۔ پس توجہ کرد بر ما بروے مبارک خود۔ فوعظنا موعظۃ بلیغۃ۔ پس کرد مارا
پند کردنی سخت رسان و موثر و قول بلیغ آنکہ مدلول وے بمقصود برسد و بالغ نیکو و سرہ و بلیغ و فصیح کہ بعبارت خود کنہ
ضمیر را برسد۔ ذرفت منہا العیون۔ اشک ریخت ازاں موعظہ چشمہا ذرف بذال معجمہ رفتن اشک از چشم۔ ووجلت منہا القلوب
وترسید از وے دلہا۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول اللہ کان ہذہ موعظۃ مودع۔ گویا کہ ایں پند کسے
ست کہ وداع کنندہ است چہ شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت ہرچہ کرد نبست چیزے فرو نگذارد
و ہرچہ گفتنی ست بگوید و دل ما از تصور وداع و رحلت تو گرفتہ می شود و محزون میگردد۔ فاوصنا۔ پس وصیت کن
مارا یعنی اندرزے بکن نرم و آسان تا دل بیاسا ید و از جا نرود۔ فقال اوصیکم بتقوی اللہ۔ پس گفت
وصیت میکنم شمارا بہ پرہیزگاری و ترس از خدا۔ والسمع والطاعۃ۔ وبقبول کردن حکم امرا و فرمانبرداری ایشان در انچہ
موافق حکم شرع بود و بتقوی جمع شود۔ وان کان عبدا حبشیا۔ واگرچہ فرضاً حاکم غلام حبشی بود و ایں مبالغہ است در
طاعت امرا و الا بندہ امیر نبود کہ یکے از شرائط امارت آزادیست و ایں چنانست کہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ مسجدے بنا کند
او را در بہشت خانہ بنا کنند اگرچہ آن مسجد ہمچو آشیانہ گنجشک بود و مسجد ہرگز ہمچو آشیانہ گنجشک نباشد ولیکن مقصود مبالغہ است در
خردی و تنگی و تواند کہ بندہ حبشی نائب سلطان کبیر بود در یں تقدیر اطاعت وے بفرمودۂ سلطان واجب گردد پس از اں
علت سمع وطاعت امرا بیان فرمود بقول خود۔ فانہ من یعش منکم بعدی۔ زیرا کہ بدرستیکہ کسے میزید از شما بعد از من فسیری
اختلافا کثیرا۔ پس سرانجام ست کہ بہ بیند اختلاف بسیار را در مردم و در سمع وطاعت امرا امن ست از فتنہ کہ پیدا
گردد از اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوی بقول خود۔ فعلیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین المہدیین۔ پس لازم گیرید بر خود
سنت مرا و سنت خلیفہا سے مرا کہ اہل رشد در شاد و راہ یافتگانند و رشد و رشاد بہ بودن خلاف غی و مراد بخلفاے
راشدین خلفاے اربعہ داشتہ اند و ہر کہ بر سیرت ایشاں بود و موافق سنت عمل کند حکم ایشاں دارد نہ ہر کہ بہواے نفس خود بدعتے پیدا
کند و بتحقیق سنت خلفاے راشدین رضی اللہ عنہم ہمان سنت پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
شہرت نیافتہ بود و بعد از وے در زمان ایشاں رواج یافتہ و مشہور گشتہ و مضاف بایشاں شدہ و چوں مظنہ آن بود کہ آنرا
بجہت اضافت بایشاں بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس ہرچہ خلفاے راشدین بداں حکم کردہ
باشند اگرچہ باجتہاد و قیاس ایشان بود موافق سنت نبوبست و اطلاق بدعت براں نتواں کرد چنانکہ فرقہ زائغہ کنند پس از اں مبالغہ کرد
در وصیت باتباع سنت و فرمود تمسکوا بہا چنگ در زنید بہ سنت من و سنت خلفاے راشدین۔ وعضوا علیہا بالنواجذ۔
و سخت بزنید بر سنت دندانہا را و محکم گیرید آنرا و عض گزیدن و نواجذ چہار دنداں در اقصاے دنداں کہ آنہارا اضراس حلم و اضراس
عقل گویند و گفتہ اند بمعنی مطلق اضراس نیز آید۔ وایاکم ومحدثات الامور۔ و دور دارید خود را از کارہاے نو پدید شدہ کہ در زمان آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و زمان خلفاے راشدین نبودہ اند۔ فان کل محدثۃ بدعۃ۔ زیرا کہ ہر خصلت احداث کردہ شدہ بدعت ست
وکل بدعۃ ضلالۃ۔ و ہر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت ست رواہ احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ ایں حدیث را ایں چہار

کس روایت کردہ اند۔ الا انہما لم یذکرا الصلوٰۃ مگر اینست کہ ترمذی و ابن ماجہ ذکر نہ کردہ اند قصہ نماز گزاردن را یعنی نگفتہ اند صلی بنا رسول اللہ بلکہ افتتاح حدیث از وعظنا موعظۃ کردہ اند۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال خط لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطا گفت ابن مسعود کشید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برائے تفہیم ما خطے راست تا راہ راست را مثال نماید۔ ثم قال ہذا سبیل اللہ پس تر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این خط را کہ راست کشیدم راہ خداست ثم خط خطوطا عن یمینہ وعن شمالہ پس تر کشید خطہائے دیگر از جانب راست آں خط و از جانب چپ آں۔ وقال ہذہ سبل و گفت ایں راہہاست علی کل سبیل منہا شیطان یدعوا الیہ۔ بر سر ہر راہ ازیں راہہا شیطانیست کہ میخواند مردم را بآں راہ و بیروں میبرد از راہ راست۔ وقرأ۔ و خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایں آیت را۔ وان ھذا صراطی مستقیما فاتبعوہ الآیۃ۔ پروردگار عالم میفرماید کہ این راہ من ست راست کہ نمودم شما را پس پیروی کنید آنرا و آخر آیت اینست کہ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ۔ و پیروی مکنید راہہا را کہ چپ و راست میروند یعنی ادیان مختلفہ و طرق زائغۃ تا پریشان نگردانند آں راہہا شما را و دور نبرند از راہ راست۔ رواہ احمد والنسائی والدارمی۔ بدانکہ دریں حدیث و در احادیث دیگر کہ دریں معنی ورود یافتہ در کتب احادیث عدد ایں خطوط در نظر نیامدہ جز آنکہ در مدارک در تفسیر ایں آیت حدیث روایت کردہ است کہ کشید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطے مستوی و فرمود ایں سبیل رشد ست و راہ خداست پیروی کنید آنرا پس تر کشید در ہر جانب شش خط مائل و فرمود ایں راہہاست بر سر ہر راہ شیطانیست کہ میخواند بسوے آں سبل اجتناب کنید ازاں و خواند ایں آیت را و گفت صاحب مدارک پس تر میگردد ہر یکے ازیں دوازدہ راہ شش راہ پس میگردد ہفتاد و دو راہ پوشیدہ نماند کہ افتراق امت بہفتاد و سہ فرقہ در حدیث صحیح وارد شدہ است لیکن نہ بایں طریق کہ در مدارک گفتہ بلکہ در مواقف گفتہ است کہ کبار فرق اسلامیہ ہشت ست معتزلہ و شیعہ و خوارج و مرجیہ و نجاریہ و جبریہ و مشبہہ و ناجیہ بعد ازاں معتزلہ را بست فرقہ ساختہ و شیعہ را بست و دو فرقہ و خوارج بست و مرجیہ را پنج و نجاریہ را سہ و جبریہ و مشبہہ را تفریق نکردہ و فرقہ ناجیہ اہل سنت و جماعت اند و مجموع ہفتاد و سہ فرقہ شد انتہی اگر گویند چگونہ معلوم شود کہ فرقہ ناجیہ اہل سنت و جماعت اند و این راہ راست ست و راہ خداست و دیگر ہمہ راہہائے نارست و ہر فرقہ دعوی میکند کہ براہ راست ست و مذہب وے حق جوابش آنکہ ایں چیزے نیست کہ بمجرد دعوی تمام شود برہان باید و برہان حقانیت اہل سنت و جماعت آنست کہ این دین اسلام بنقل آمدہ است و مجرد عقل بآں وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شدہ و بہ تتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشتہ کہ سلف صالح از صحابہ و تابعین باحسان و من بعدہم ہمہ بریں اعتقاد و بریں طریقہ بودہ اند و ایں بدع و اہواء در مذاہب و اقوال بعد از صدر اول حادث شدہ و از صحابہ و سلف متقدمین ہیچ کس براں نبودہ و ایشاں متبری بودہ اند ازاں و بعد از حدوث آں رابطہ صحبت و محبت کہ بآں قوم داشتند قطع کردہ و رد نمودہ و محدثین اصحاب کتب ستہ و غیرہا از کتب مشہورہ معتمدہ کہ مبنی و مدار احکام اسلام برآنہا افتادہ و ائمہ فقہائے ارباب مذاہب اربعہ و غیرہم ازانہا کہ در طبقہ ایشاں بودہ اند ہمہ بریں مذہب بودہ اند و اشاعرہ و ماتریدیہ کہ ائمہ اصول کلام اند تائید مذہب سلف نمودہ و بدلائل عقلیہ آنرا اثبات کردہ و آنچہ سنت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و اجماع سلف براں رفتہ بودہ موکد ساختہ اند و لہذا نام ایشاں اہل سنت و جماعت افتادہ اگرچہ این نام حادث ست

اما مذہب و اعتقاد ایشاں قدیم ست و طریقہ ایشان اتباع احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاہر ست مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر عقول و آرا و اہواے خود بخلاف دیگران مثل معتزلہ و شیعہ و آنہا کہ در اعتقادات بر طریقہ ایشا نند تشبث بفلسفہ و استرسال بآرا و اوہام ایشاں نمودہ و مشائخ صوفیہ از متقدمین و محققین ایشاں کہ استادان طریقت و زہاد و عباد و مرتاض و متورع و متقی و متوجہ بجناب حق و متبری از حول و قوت نفس بودہ اند ہمہ برین مذہب بودہ اند چنانکہ از کتب معتمدۂ ایشان معلوم گردد و در تعرف کہ معتمدترین کتابہاے این قوم ست و شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی در شان او گفتہ ست لو لا التعرف ما عرفنا التصوف عقائد صوفیہ کہ اجماع دارند بران آوردہ کہ ہمہ عقائد اہل سنت و جماعت ست بے زیادت و نقصان و مصداق این سخن کہ گفتیم آنست کہ کتابہاے حدیث و تفسیر و کلام و فقہ و تصوف و سیر و تواریخ معتبرہ کہ در دیار شرق و غرب مشہور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز کتابہا را بیارند تا ظاہر شود کہ حقیقت حال چیست و بالجملہ سواد اعظم در دین اسلام مذہب اہل سنت و جماعت ست عرف ذلک من انصف بالانصاف و تجنب عن التعصب والاعتساف واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل ـ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون ہواہ تبعا لما جئت بہ ایمان نمی آورد یکے از شما تا آنکہ باشد ہواے نفس او تابع و پیرو مر چیزے را کہ آوردہ ام من آنرا از دین و شریعت اگر مراد متابعت ست در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات بروجہ کمال و تسلیم و رضا باحکام وے صلی اللہ علیہ وسلم در وقت معارضہ داعیۂ حق و باعثہ ہوی پس مراد نفی ایمان کامل ست و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت اوست مراد نفی اصل ایمانست و فرمود ہوا تابع شود و نگفت منتفی و منعدم گردد زیرا کہ انتفا و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب کمال آنست کہ ہوا باشد و تابع حق و منقاد مر باشد ـ رواہ فی شرح السنة ـ روایت کرد این حدیث را محی السنة در شرح السنة ـ وقال النووی فی اربعینہ ـ و گفتہ است امام نووی در چہل حدیث خود ـ ہذا حدیث صحیح رویناہ فی کتاب الحجة باسناد صحیح ـ وعن بلال بن الحارث المزنی بضم میم و فتح زاے و کسر نون صحابی ست آمد بر آن حضرت در وفد مزینہ در سال پنجم از ہجرت مات سنة ستین ولہ ثمانون سنة ـ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احیی سنة من سنتی کسیکہ زندہ گرداند و ترویج دہد سنتے از سنتہاے مرا کہ قد امیتت بعدی تحقیق میرانیدہ شدہ و ضائع کردہ شدہ است پس از من ـ فان لہ من الاجر مثل اجور من عمل بہا پس بدرستیکہ مر آنکس راست از اجر و ثواب مقدار اجرہا و ثوابہاے کسانیکہ کار میکنند بآن سنت من غیر ان ینقص من اجورہم شیئا بے آنکہ کم کردہ شود بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرہاے این کار کنندگاں چیزے یعنی ہم آن عاملان را اجرہا بکمال و تمام حاصل میشود و ہم این احیاے سنت کنندہ و رواج دہندہ را مقدار اجرہاے ایشاں ثابت میگردد ـ ومن ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاہا اللہ ورسولہ کسیکہ بدعتے پیدا کند بدعت ضلالت کہ راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف بدعت حسنہ کہ در وے مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد کان علیہ من الاثم مثل آثام من عمل بہا لا ینقص ذلک من اوزارہم شیئا ـ باشد بران کس از بزہ مقدار بزہہاے کسیکہ عمل کند بآن بدعت کم نمی کند آن از بزہہاے ایشاں چیزے را شرح این حدیث و سخن دران در آخر فصل اول در حدیث ابی ہریرہ از روایت مسلم گذشت ـ رواہ الترمذی ورواہ ابن ماجة عن کثیر بن عبد اللہ بن عمرو عن ابیہ عن جدہ ـ وعن عمرو بن عوف

انصاری ست حاضر شد بدر و سکونت کرد مدینہ را رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الدین لیأرز الی الحجاز
کما تأرز الحیۃ الی جحرہا۔ ترجمہ این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکہ آنجا الی المدینۃ گفت و اینجا
الی الحجاز کہ شامل مکہ و مدینہ ہر دو ست چنانکہ آنجا نیز بدان اشارت کردہ شد مانا کہ سبب ورود دراں مقام بیان فضیلت
مدینہ مطہرہ بود و دریں مقام اخبار بفضیلت حرمین زادہما اللہ تعظیما و تشریفا واللہ اعلم۔ ولیعقلن الدین من الحجاز و ہر آئینہ
پناہ بجوید دین از زمین حجاز و میگیرد او را ملجا و مسکن و باز میگردد بسوے او وقتیکہ ظاہر شود فتن و مستولی گردند اہل کفر و فساد
یا در آخر زماں در وقت خروج دجال چنانکہ گذشت معقل الاروتۃ من راس الجبل ہمچو پناہ جستن بزکوہی از سر کوہ
و بر آمدن او آنجا اروتہ بضم ہمزہ و سکون را و کسر واو و تشدید یا بزکوہی و بعض مخصوص بمادہ دارند وان الدین بدأ غریبا و
سیعود کما بدأ۔ بدرستیکہ دین پیدا شدہ است غریب و تنہا و سر انجام ست کہ باز گردد چنانکہ بود فطوبی للغرباء پس خوشی و خنکی باد
مر غریباں را۔ وہم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی۔ و غربا آنکسانے اند کہ نیکو میسازند چیزیرا کہ بد ساختہ اند
مردم بعد از من از سنت من۔ رواہ الترمذی وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ لیأتین علی امتی
کما اتی علی بنی اسرائیل۔ ہر آئینہ بیاید بر امت من مانند آنچہ آمدہ و گذشتہ بر بنی اسرائیل۔ حذو النعل بالنعل موافق و مطابق
با یکدیگر و اصل این ترکیب آنست کہ چون نعلین بدوزند طاقات آنہا بر یکدیگر اندازہ کردہ ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت
النعل بالنعل۔ و حذو بمعنی اندازہ کردن و بریدن نعل را و طابق النعل بالنعل نیز گویند پس از ان مثل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر
حتی ان کان منہم من اتی امہ علانیۃ۔ تا آنکہ اگر بود از بنی اسرائیل کسیکہ آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وے آشکارا لکان فی امتی من یصنع
ذلک۔ ہر آئینہ باشد در امت من کسیکہ میکند آن فعل شنیع را و گفتہ اند کہ مگر مراد بمادر زوجہ پدر ست یعنی چہ صورت دارد کسیکہ با مادر حقیقی خود
این فعل کند کہ مانعے طبعی با نہی شرعی ہمراہ ست اما در زوجہ پدر کہ مادر او ست صورت امکانے دارد از جہت عدم مانع طبعی وان
بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین ملۃ۔ و بدرستیکہ بنی اسرائیل جدا شدند بر ہفتاد و دو مذہب وتفترق امتی علی ثلث
وسبعین ملۃ۔ و جدا میشوند امت من از انہا کہ ایمان آوردہ اند و رو بقبلہ دارند بر ہفتاد و سہ مذہب در اصول عقائد۔ کلہم
فی النار۔ ہمہ ایشاں مستحق در آمدن دوزخ باشند بجہت سوء اعتقاد و الا بجہت عمل شاید کہ فرقۂ ناجیہ نیز در آیند
قول بآنکہ ذنوب فرقۂ ناجیہ مطلق مغفور ست سخن بے دلیل ست۔ الا ملۃ واحدۃ۔ مگر یک اہل امت قالوا من ہی۔
گفتند صحابہ کیست آن یک اہل ملت یا رسول اللہ قال ما انا علیہ واصحابی فرمود اہل ملتے ست کہ من بر آنم و اصحاب من بر آنند۔
رواہ الترمذی وفی روایۃ احمد وابی داؤد عن معاویۃ۔ و در روایت امام احمد و ابی داؤد از معاویہ ایں چنیں آمدہ
است کہ ثنتان وسبعون فی النار وواحدۃ فی الجنۃ وہی الجماعۃ۔ اہل ہفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند
و اہل یک ملت در بہشت و آں اہل یک ملت مسمی بجماعت ست از جہت اجتماع ایشاں بر کلمۂ حق بر انچہ
اجماع کردند براں سلف کہ براہ راست بودہ اند و ایں عبارت نیز دریں روایت آمدہ است کہ وانہ سیخرج فی امتی
اقوام۔ و بدرستیکہ شان انیست کہ بیرون خواہند آمد در امت من گروہہا کہ تتجاری بہم تلک الاہواء روان میشود با ایشاں یعنی
سرایت میکند در رگ و پے ایشاں آں اہوا کہ متفرق شدند بآنہا و اہوا جمع ہوی بمعنی ارادۂ نفس و شہوت او کہ خواندہ بسست

ایشاں را بآں مذاہب. کما تیجاری الکلب بصاحبہ. چنانکہ سرایت میکند کلب در صاحب خود کلب بفتح لام علتے ست کہ عارض میشود
آدمی را از گزیدن سگ دیوانہ و مستولی میگردد بروے شبہ مالیخولیا و سرایت میکند از وے بدیگرے و نمی تواند کہ بجانب آب نگاہ
کند و اگر بکند فریاد کند و بے طاقتی آرد و بسا کہ از تشنگی بمیرد و نتواند کہ آب بخورد و ایں علتے ست کہ میرسد مادۂ آں بتمامۂ بدن
او و متولد میگرداند وے اعراض ردیہ و سرایت میکند در رگ و پے چنانکہ فرمود. لایبقی منہ عرق ولا مفصل الا دخلہ. باقی نمیماند از
صاحبش ہیچ رگے و بندے مگر آنکہ در می آید آں علت دراں و تشبیہ اہل ہوا بصاحب ایں علت بجہت آنست کہ بر صاحبش مستولی گردد
و اعراض ردیہ از وے متولد شود و ضرر آں از وے بدیگرے تجاوز کند چنانکہ علت بدعت و ہوی در اہل ہوا و چنانکہ صاحب علت
کلب از آب بگریزد و نتواند آنرا خورد و تشنہ بمیرد ہمچنیں اہل ہوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شوند و محروم از آں بمیرند و در بادیۂ
جہل و بادیۂ بدعت جان دہند نسأل اللہ العافیۃ. وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما. قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان اللہ لا یجمع امتی. بدرستیکہ خدائے تعالی گرد نمی آرد امت مرا. او قال امۃ محمد. شک راویست کہ بجائے امتی امت محمد گفت
علی ضلالۃ. بر گمراہی و ایں خاصیت و منقبتے ست کہ پروردگار تعالی ایں امت مرحومہ را بداں مخصوص گردانیدہ است کہ ہرچہ
براں اتفاق کنند جز حق و صواب نبود. و ید اللہ علی الجماعۃ. و دست قدرت و احسان الہی بر جماعت ست و ایں کنایت ست
از حفظ و نصرت حق تعالی اہل حق را از ایذائے خلق و خوف اعدائے دین و توفیق وے سبحانہ مر ایشاں را از برائے استنباط احکام و
اطلاع بر دریافت حق و چوں اختلاف کنند و متفرق شوند زائل گرداند حفظ و عصمت و سکینہ را و بفرستد عذاب او فاسد
گرداند احوال را و بیروں آرد از انچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب او رضی اللہ عنہم براں بودند. ومن شذ شذ فی النار. و کسیکہ تنہا
افتد از جماعت و بیروں آید از سواد اعظم انداختہ میشود در آتش دوزخ شذ اول بصیغہ معلوم ست و دوم مجہول و بمعلوم نیز آمدہ
و ہمچنیں در حدیث آیندہ. رواہ الترمذی. وعنہ. قال قال رسول اللہ. و ہم از ابن عمر روایت ست کہ گفت گفت پیغمبر خدا.
صلی اللہ علیہ وسلم اتبعوا السواد الاعظم. پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاہی ست و بمعنی جمہور و اکثر از مردم نیز بیاید
چنانکہ سیاہی لشکر گویند کثرت و زیادت آنرا و مراد حث و ترغیب ست باتباع انچہ اکثر علما دراں جانب اند. فانہ من شذ شذ
فی النار رواہ ابن ماجہ من حدیث انس. و در بعض نسخ درینجا بیاض ست و ایں عبارت در حاشیہ نوشتہ و در بعض و
ابن ابی عاصم فی کتاب السنۃ نیز زیادہ کردہ. وعن انس قال قال لی رسول اللہ. گفت انس کہ گفت مرا پیغمبر خدا.
صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح و تمسی. ای پسرک من اگر توانی کہ صبح کنی و شام کنی. ولیس فی قلبک غش لاحد.
و حال آنکہ نیست در دل تو کینہ و عداوت مر ہیچ یکے را. فافعل. پس بکن کہ کارے عظیم ست ثم قال. پس گفت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم برائے مدح و ترغیب ایں کار یا بنی و ذلک من سنتی. ای پسرک من و آں کار از سنت سنیہ و طریقۂ مرضیۂ من ست. و من
احب سنتی فقد احبنی. و کسیکہ دوست دارد سنت مرا پس بتحقیق دوست میدارد مرا چہ دوست داشتن طریقہ و سیرت
کسے را ناشی از محبت او و باعث بر آنست. ومن احبنی کان معی فی الجنۃ. و کسیکہ دوست دارد مرا باشد با من در بہشت
چنانکہ وارد شدہ است کہ المرء مع من احب و در حدیث اشارت ست بانکہ دوست داشتن سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
مورث محبت آں حضرت و مرافقت اوست صلی اللہ علیہ وسلم چہ جائے عمل بداں رزقنا اللہ. رواہ الترمذی. وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ

عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی کسیکہ چنگ زند وعمل کند بسنت من نزد فساد امت
من وبیروں آمدن ایشاں از سنت وتقصیر کردن دراں۔ فلہ اجر مائۃ شہید پس مراورا ست مزد وثواب صد شہید
کنایت ست از یافتن غایت جہد ومشقت دران وحصول کمال فضیلت وثواب برآں۔ رواہ البیہقی فی کتاب الزہد لہ
من حدیث ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما ودر اینجا نیز در بعض نسخ بیاض ست ودر حاشیہ ایں عبارت نوشتہ۔ وعن
جابر عن النبی۔ روایت ست از جابر از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین اتاہ عمر۔ وقتیکہ آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را
عمر رضی اللہ عنہ۔ فقال پس گفت عمر۔ انا نسمع احادیث من یہود تعجبنا۔ بدرستیکہ ما می شنویم حدیثہا وحکایتہا را از یہود کہ
خوش می آید مارا آں احادیث وحکایات۔ افتری ان نکتب بعضہا۔ آیا می بینی ورائے میزنی کہ بنویسیم ازاں احادیث
را۔ فقال پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق زجر وانکار۔ امتہوکون انتم۔ آیا متحیر اید شما در دین اسلام
ودر بودن شے دینے تام وکامل کہ محتاج بدینے دیگر نباشد تا از اہل کتاب چیزے بگیرید واستفادہ نمائید۔ کما تہوکت
الیہود والنصاری چنانکہ متحیر شدند یہود ونصاری وافتادند در تیہ حیرت ووادی اشتباہ۔ لقد جئتکم بہا۔ بتحقیق آوردہ ام
من ملت وشریعت را بیضاء نقیۃ سفید وپاک وصاف وروشن وخالص از شک وشبہہ ودور از اشتباہ
والتباس۔ ولو کان موسی حیا ما وسعہ الا اتباعی۔ واگر می بود موسی زندہ گنجایش نداشت او را مگر پیروی چہ جائے
قوم او وتمامہ مردم غیر ایشاں زیراکہ شرائع ہمہ منسوخ شد بشریعت من۔ رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان۔ وعن ابی سعید
الخدری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اکل طیبا کسیکہ بخورد حلال را۔ وعمل فی سنۃ۔ وکارے کند
از جہت بودن او سنت اگرچہ قلیل باشد۔ وامن الناس بوائقہ۔ وایمن باشند مردم از شرہائے او یعنی از وے بکسی شرے
نرسد یعنی گمراہ نگرداند وکسے را از راہ نبرد کذا قیل وظاہر آنست کہ مراد عام تر ازیں باشد وبوائق جمع بائقہ است بمعنی سختی وبد در
حدیث آمدہ است کہ در نیاید بہشت را کسیکہ ایمن نباشد ہمسایۂ او بوائق او ولو تفسیر کردہ اند آنرا بالظلم وغش وسختی وشر۔ دخل الجنۃ۔
میدرآید بہشت را۔ فقال رجل پس گفت مردے یارسول اللہ ان ہذا الیوم لکثیر فی الناس۔ بدرستیکہ ایں کار امروز در زمان ما
بسیار ست در مردم بعد ازیں چہ حال خواہد بود۔ قال وسیکون فی قرون بعدی۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
آرے دریں زمان بسیار ست وسرانجام ست کہ می باشد در جماعتہا کہ پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نمی شود خیر
از امت من مطلقاً اگرچہ تفاوت کند بقلت وکثرت ودر آخر زمان نیز جماعہ خواہند بود کہ بطریقہ تقوی وسنت اقامت
خواہند نمود۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم فی زمان من
ترک منکم عشر ما امر بہ۔ بدرستیکہ شما در زمانے ہستید کہ ہر کہ ترک کند از شما دہ یک آنچہ امر کردہ شدہ است بداں۔ ہلک۔
ہلاک میشود وعقاب کردہ میشود او را برآں۔ ثم یاتی زمان من عمل منہم بعشر ما امر بہ نجا۔ پستر می آید زمانے کہ ہر کہ بکند از ایشاں
دہ یک آنچہ امر کردہ شدہ است بداں نجات می یابد از عذاب وثواب دادہ میشود براں وایں در سنن ونوافل خیرات خواہد بود والا
در فرائض وواجبات ترک چہ صورت دارد وبعض گفتہ اند کہ مراد امر معروف ونہی منکر ست کہ در زمان نبوت وقریب
بداں زماں بجہت حق ظاہر بود ودولت اسلام قوی وامداد واعانت از مسلمانان حاصل واستماع وقبول حق متوقع کہ باوجود آن ترک امر ونہی

مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زماں کہ کار بنقیض آنست اگر اندکے ازاں ہم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد۔ رواہ الترمذی۔
وعن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما ضل قوم بعد ہدی کانوا علیہ گمراہ نشد ہیچ قومے پس از ہدایتے کہ بودند
براں الا اوتوا الجدل مگر آنکہ دادہ شدند جدل را و جدل بفتحتین شدت در خصومت و عناد و ستیزہ و تعصب تا ترویج کنند مذہب باطل را
و باطل سازند بنائے حق را ثم قرأ رسول اللہ پس تر خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہذہ الآیۃ این آیت را کہ در بیان جدل و خصومت
کافران وارد ست۔ ما ضربوہ لک الا جدلا بل ہم قوم خصمون رواہ احمد والترمذی وابن ماجۃ۔ و سبب نزول
ایں آیت آنست کہ چوں نازل شد قول خداوند تعالیٰ انکم وما تعبدون من دون اللہ حصب جہنم تحقیق شما و چیزیکہ می
پرستید شما جز حق ہیمۂ دوزخ اند مشرکان خوشحال شدند و فریاد برآوردند و گفتند بتان ما احتراز عیسیٰ نیستند و اگر عیسیٰ کہ معبود
نصاری است بحکم ایں آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم کہ بتان ما نیز با وے باشند اینجا میفرماید کہ ما ضربوہ لک الا جدلا
بل ہم قوم خصمون یعنی ایں بحث کہ با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چہ ما تعبدون شامل عیسیٰ علیہ السلام
نبود زیرا کہ کلمۂ ما عبارت از غیر عقلا میباشد بمعنی چیز چنانکہ من برائے عقلا است بمعنی کس و ایشاں میدانند کہ لغت عرب اینچنیں
است باوجود آں بعض جنگ و جدل و تعصب ایں سخن میگویند و آوردہ اند کہ ایں زبعری بکسر زا و فتح با و سکون عین و فتح را در آخر
الف کہ یکے از مشرکان بود ایں بحث کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را گفت وائے بر تو چہ خوش جاہل بودہ تو بزبان قوم خود۔
وعن انس ان رسول اللہ۔ و روایت ست از انس بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول۔ بود کہ میگفت۔ لا تشددوا
علیٰ انفسکم سخت نگیرید بر نفسہائے خود بارتکاب ریاضات و مجاہدات شاقہ کہ نفس طاقت آں ندارد و التزام آں بر نفس خود و حرام
گردانیدن آنچہ مباح گردانیدہ است آنرا پروردگار تعالیٰ و آسان کردہ است کار را بر شما فیشدد اللہ علیکم تا سبب آں شود
کہ سخت گیرد خدائے تعالیٰ بر شما و فرض گرداند آنرا و شما را طاقت باداے حق آں نباشد و در ماسید و باز بر گردید فان قوما
شددوا علیٰ انفسہم فشدد اللہ علیہم پس بدرستیکہ قومے سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشاں فتلک بقایاہم
فی الصوامع والدیار پس آں سخت گیرندگاں بر نفس خود باقیماندگان ایشا اند در صومعہ او دیرہا صومعہ بفتح میم عبادت خانہ
نصاری و دیر کلیسا ای رہبانان۔ رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم رہبانیتے کہ پیدا کردند ایشاں آنرا فرض نگردانیدیم ما آنرا
بر ایشاں و مراد برہبانیت مبالغہ در عبادت و ریاضت و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرہا در گردن
و بریدن آلت مردی و گریختن بکوہ و بیاباں و امثال آں کہ راہبان و زاہدان اہل کتاب میکردند پس میفرماید کہ ایشاں ایں چیزہا
را از پیش خود اختراع و ابتداع نمودند بے آنکہ ما بر ایشاں فرض گردانیم و در آخر آیت میفرماید فما رعوہا حق رعایتہا پس رعایت
نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آں آوردہ اند کہ آمد احمد بن ابی الحواری نزد استاد خود ابو دارانی رح وگفت ریاضت
کشیدند بنی اسرائیل تا آنکہ خشک شدند مثل مشکہائے کہنہ و زہائے کماں و ما نخوریم و بیشتر و آسائش می کنیم در ایں
اندیشہ جان میکاہد کہ ایں چہ حیثیت و چہ راست ابو سلیمان دارانی گفت میدانستم کہ تو تازہ خواہی آورد بداں اے احمد
کہ از ما صدق میخواہند و اخلاص نہ سوختن و گداختن اگر دہ روز عمل کردی و اخلاص ورزیدی بہتر از دہ سالہ است
کہ سوختی و گداختی رضائے حق مطلوب است نہ کمال۔ ومن لم یکن للوصال اہلا فکل احسانہ ذنوب۔ رواہ ابوداؤد۔

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل القرآن علی خمسۃ وجہ۔ فرود آمدہ است قرآن بر پنج قسم۔ حلال وحرام ومحکم ومتشابہ وامثال معنی حلال وحرام ظاہر ست ومعنی محکم ومتشابہ در فصل اول در حدیث عائشہ رض معلوم شد ومراد بامثال قصص ومواعظ ست۔ فاحلوا الحلال۔ پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان واعتقاد کنید حلیت آنرا۔ وحرموا الحرام۔ وحرام گردانید حرام را۔ واعملوا بالمحکم۔ وکار کنید بمحکم۔ وآمنوا بالمتشابہ۔ وبدانید کہ انچہ کہ مراد حق تعالی ست ازان حق ست اگرچہ ما بدان نرسیم۔ واعتبروا بالامثال۔ وعبرت گیرید وپند پذیرید بامثال۔ ہذا لفظ المصابیح۔ اینکہ ذکر کردہ شد لفظ مصابیح ست۔ وروی البیہقی فی شعب الایمان۔ وروایت کردہ است بیہقی در کتاب شعب الایمان۔ ولفظہ۔ ولفظ بیہقی اینست۔ فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم پس عمل کنید بحلال وپرہیز کنید از حرام وپیروی کنید محکم را وقول او۔ وآمنوا بالمتشابہ واعتبروا بالامثال بحال خود ست ولفظ مصابیح در نیمعنی وبیہقی یکے ست۔

وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الامر ثلثۃ۔ احکام شرع سہ نوع ست۔ امر بین رشدہ۔ حکمے ست کہ ظاہر وہویدا است براہ بودن او۔ فاتبعہ۔ پس متابعت وپیروی کن آنرا۔ وامر بین غیہ۔ وحکمے ست کہ پیدا است ناراہ بودن او۔ فاجتنبہ۔ پس پرہیز کن ازان ویکسو شو ازاں۔ وامر اختلف فیہ۔ وحکمے دیگر ست کہ اختلاف کردہ شدہ است واشتباہ ست در رشد وغی او۔ فکلہ الی اللہ۔ پس بسپار او را بخدا وتوقف کن دران وطلب کن رشد وہدایت دراں۔ رواہ احمد

الفصل الثالث عن معاذ بن جبل۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان ذئب الانسان۔ بدرستیکہ شیطان گرگ آدمی ست میرباید ومیبرد آنرا کہ از جماعت بر آید پس ہلاک میکند۔ کذئب الغنم۔ مانند گرگ گوسفید۔ یاخذ الشاذۃ۔ میگیرد گوسفندے راکہ گریزندہ است وانس ناگیرندہ است بگلہ۔ والقاصیۃ۔ ومیگیرد گوسفندے راکہ دور روندہ است از گلہ بے نفرت۔ والناحیۃ۔ وگوسپندے راکہ بیک جانب افتادہ است اگرچہ نگریختہ ودور نرفتہ است وآنکہ در درون گلہ است ایمن وبسلامت ست۔ وایاکم والشعاب۔ ودور دارید خود را از راہ ہامیان دوکوہ مقصود نہ بر آمدن از میان جماعت وبیرون نیفتادن از راہ سلوک است چنانکہ فرمود۔ وعلیکم بالجماعۃ والعامۃ۔ وبر شما باد کہ لازم گیرید جماعۃ را واکثر را اشارت است بآنکہ معتبر اتباع اکثر وجمہور ست چہ اتفاق کل در ہمہ احکام واقع نہ بلکہ ممکن نیست۔ رواہ احمد۔ وعن ابی ذر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعۃ شبرا۔ کسے کہ جدائی کرد جماعت را مقدار یک دست فقد خلع ربقۃ الاسلام عن عنقہ۔ پس تحقیق کشید ربقۂ اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد کہ شاید از قید اسلام وبند احکام آن بر آید وربقہ بکسر را وفتح آن نیز آمدہ ریسمانے کہ در وے چند حلقہ سازند وہر حلقہ در گردن گوسفندی اندازند وہر حلقہ را ربقہ گویند۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ وعن مالک بن انس مرسلا۔ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بہما۔ گذاشتہ ام من در میان شما دو چیز کہ البتہ گمراہ نمی شوید مادام کہ چنگ در میزنید بآن دو چیز مادام ست۔ کتاب اللہ وسنۃ رسولہ۔ کتاب خدا وسنت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ فی الموطا۔ روایت کردہ است این حدیث را امام مالک در موطا کہ نام کتاب امام مالک ست وموطا مقصور ومہموز ہر دو آمدہ بدانکہ

مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکہ در مقدمہ گذشت پس گفتہ نشود کہ مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نگردد و اولی آنست کہ بجائے مرسلا تعلیقا گوید کہ بمعنی حذف اول اسناد ست وعن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین بن الحارث الثمالی بضم ثاء مثلثہ و تخفیف میم رضی اللہ عنہ شامی و در صحبت وے اختلاف ست ابن ابی حاتم و پدرش و ابو زرعہ گفتہ اند کہ صحابی ست و عجلی گفتہ کہ تابعی ثقہ است و ابن سعید او را در طبقہ اولی از تابعین ذکر کردہ و ابن حبان در کتاب ثقات آوردہ و وے گفتہ کہ من در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودم و با وے بیعت کردہ و مصافحہ نمودہ ام واللہ اعلم و بعض بلفظ غطیف بدل ضاد گفتہ اند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما احدث قوم بدعۃ۔ نو پدید نکرد ہیچ قومے بدعت را۔ الا رفع مثلہا من السنۃ۔ مگر آنکہ برداشتہ شد مانند آن در مقدار و مرتبہ از سنت و چوں احداث بدعت رافع سنت باشد ہمیں قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواہد بود۔ فتمسک بسنۃ خیر من احداث بدعۃ۔ پس چنگ در زدن بسنت اگرچہ اندک باشد بہتر ست از نو پدید کردن بدعت اگرچہ حسنہ بود زیرا کہ باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلاً رعایت آداب خلا و استنجا بروجہ سنت بہتر ست از بنائے رباط و مدرسہ چہ سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام قرب و بترک آں تنزل کند از آں و ایں معودی میگردد بترک افضل از آں تا بمرتبہ قساوت قلب کہ آنرا رین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ باللہ من ذلک۔ رواہ احمد۔ وعن حسان رضی اللہ عنہ۔ قال۔ و روایت ست از حسان بن ثابت کہ شاعر و صحابی مشہور ست و احوال وے در جائے دیگر ذکر کردہ شدہ است کہ گفت ما ابتدع قوم بدعۃ فی دینہم۔ پیدا نکردند ہیچ قومے بدعتے را در دین خود۔ الا نزع اللہ من سنتہم مثلہا۔ مگر آنکہ کشید خدائے تعالی از سنتے کہ در دین ایشان ست مانند آن۔ ثم لا یعیدہا الیہم الی یوم القیمۃ۔ پستر باز نمیگرداند و نمی فرستد آں سنت را بسوی ایشان تا روز قیامت۔ رواہ الدارمی۔ وعن ابراہیم بن میسرۃ۔ تابعی ثقۃ صحیح الحدیث ست بے نظیر زمان خود بود در حدیث و از اہل مکہ است۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابراہیم بن میسرہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم من وقر صاحب بدعۃ۔ کسے کہ تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را۔ فقد اعان علی ہدم الاسلام۔ پس بتحقیق مدد می کند بہ ویران کردن دین اسلام چہ در توقیر وے استخفاف و استہانت سنت ست و ایں میکشد بویران کردن بنائے اسلام و بہمین قیاس در توقیر و تبجیل متسنن آبادانی بنائے اسلام خواہد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ قال من تعلم کتاب اللہ ثم اتبع ما فیہ۔ کسیکہ بیاموزد قرآن را پستر پیروی کند احکامے را کہ درو ست۔ ہداہ اللہ من الضلالۃ فی الدنیا۔ راہ راست نماید او را خدائے تعالی و برہاند از گمراہی در دنیا۔ ووقاہ یوم القیمۃ سوء الحساب۔ و نگاہدارد او را روز قیامت از بدی و سختی حساب و فی روایۃ قال۔ و در روایتے اینچنیں آمدہ است من اقتدی بکتاب اللہ لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرۃ۔ کسیکہ پیروی کند بکتاب خدا گمراہ نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرۃ۔ ثم تلا ہذہ الآیۃ۔ پستر خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایں آیت را۔ فمن اتبع ہدای فلا یضل ولا یشقی۔ پس کسیکہ پیروی کند کتاب مرا کہ سبب ہدایت ست گمراہ نشود و بدبخت نگردد حاصل آنکہ دولت و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دیں و شریعت ست بیت زہے سعادت اگر خدمتت توانم کرد۔

کہ نیکبختی دنیا و دین از خدمت تست۔ رواه رزین۔ **وعن ابی مسعود رضی اللہ عنہ**۔ ان رسول اللہ۔ روایت است از ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت ضرب اللہ مثلاً صراطاً مستقیماً۔ گردانیدہ است خدائے تعالیٰ قصہ و حال دین را یا آنچہ درو ست از محارم و حدود و احکام قرآن قصہ و حال راہ راست۔ وعن جنبتی الصراط سوران و از ہر دو جانب آن راہ راست دو بارۂ شہر ست۔ فیہما ابواب مفتحۃ۔ دران دو بارۂ شہر درہا ست کشادہ۔ وعلی الابواب ستور مرخاۃ۔ و بر درہا پردہ ہا ست فروہشتہ۔ وعند راس الصراط داع۔ و بر سر راہ شخصے ست کہ خوانندہ است مردم را۔ یقول استقیموا علی الصراط میگوید راست بروید بر راہ۔ ولا تعوجوا۔ و کج نروید۔ وفوق ذلک داع۔ و بالائے آن خوانندہ دیگر است۔ یدعو میخواند مردم را۔ کلما ہم عبد ان یفتح شیئاً من تلک الابواب۔ ہر گاہ کہ قصد میکند بندہ از بندگان کہ بکشاید درے را از آن درہا و بردارد پردہ را۔ قال میگوید آن داعی۔ ویحک لا تفتحہ۔ وائے بر تو مکشا این در را۔ فانک ان تفتحہ تلجہ۔ پس بدرستیکہ اگر میکشائی تو آن در را میدرائی کو را و اگر میدرآئی عذاب الیم میکشی در وے۔ ثم فسرہ۔ پستر بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این مثل را کہ مراد از آن چیست۔ فاخبر ان الصراط ہو الاسلام۔ پس خبر داد و گفت کہ مراد بصراط طریق اسلام ست کہ بدان راہ بہشت جاوداں میرسند۔ وان الابواب المفتحۃ محارم۔ و خبر داد کہ درہائے کشادہ کہ پردہ ہا بران فروہشتہ افعالے ست کہ حرام گردانیدہ است خدائے تعالیٰ آنہا را بر بندگان۔ وان الستور المرخاۃ حدود اللہ۔ و بیان کرد کہ پردہ ہائے فروہشتہ حدہائے خدا ست کہ میان بندہ و محارم بستہ است کہ از آنہا نگذرد و فاصل و باز دارندہ است بندہ را از آن و آن عبارت ست از احکام وے سبحانہ۔ وان الداعی علی راس الصراط ہو القرآن۔ و بیان کرد کہ مراد بداعی کہ بر سر راہ ست قرآن ست کہ میخواند مردم را براہ راست۔ وان الداعی من فوقہ۔ و آنکہ خوانندہ است بالائے قرآن۔ ہو واعظ اللہ فی قلب کل مومن۔ آن پند دہندہ از جانب خدا ست در دل ہر مومن و طیبی آنرا تفسیر بلمۂ ملک کردہ کہ الہام خیر میکند و تا این نباشد قرآن سود نمیدہد کار قرآن آنست کہ راہ می نماید و نشانہائے راہ بیان میکند اما قبول افتادن آن و پند پذیر شدن بران و رفتن راہ و رسیدن بمقصود بتوفیق الٰہی و ہدایت اوست کہ بندہ را بدان الہام می کند و در دل وے پیدا آرد رزقنا اللہ۔ رواه رزین۔ روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود۔ ورواه احمد والبیہقی فی شعب الایمان۔ و روایت کرد آنرا احمد در مسند خود و بیہقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون و تشدید واو۔ بن سمعان بکسر سین و فتح آن صحابی ست ساکن شام۔ وکذا الترمذی عنہ۔ و ہمچنین روایت کرد ترمذی از نواس بن سمعان۔ الا انہ ذکر اخصر منہ۔ ولیکن این ست کہ ترمذی ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچہ روایت کردند احمد و بیہقی۔ **وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ**۔ قال من کان مستنا۔ کسیکہ میخواہد کہ برود راہ راست را فلیستن بمن قد مات۔ پس باید کہ برود راہ را و اقتدا کند بکسانیکہ بتحقیق از عالم گذشتہ اند۔ فان الحی لا تؤمن علیہ الفتنۃ۔ پس بدرستیکہ زندگان ایمن کردہ نمی شود بر ایشان از فتنہ و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردہا صحابہ را داشت و بزندگان اہل زمان خود را جز صحابہ چنانکہ گفت اولئک اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم کانوا افضل ہذہ الامۃ۔ آن مردہا یاران محمد اند کہ بودند فاضل تر از ہمہ

جز ایشانست درین امت۔ وابرہا قلوبا۔ ونیکترین امت اند از روے دلہا۔ واعمقہا علما۔ ودوراندیشہ تر از روے علم۔ واقلہا تکلفا۔ وکمتر از روے تکلف وتصنع وریا ومراعات رسوم وعادات کہ متعارف ست میان مردم وبہ تکلف آنرا بر خود بنہند وتکلف در لغت بخود گرفتن کارے بے فرمودن ورنج بر خود نہادن ومتکلف پیش آیندہ بکارے کہ فزون باشد از حاجت وبیرون از طاقت۔

اختارہم اللہ لصحبۃ نبیہ ولاقامۃ دینہ۔ برگزید ایشان را خداے تعالیٰ از برائے صحبت پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم وبرائے برداشتن دین وے این دلیلیست بر افضلیت واکملیت صحابہ یعنی چون پروردگار تعالیٰ از میان تمامہ خلائق ایشانرا برگزید ویاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد کہ ایشان بہترین خلق واخیار امت بودہ اند وجواہر نفوس ایشان برائے انعکاس انوار ہدایت وایمان قابل تر ولائق تر چنانکہ در قرآن مجید میفرماید۔ (والزمہم کلمۃ التقوی وکانوا احق بہا واہلہا) وبودند سزاوار تر ولائق تر بکلمۃ تقوی ومستحق تر مر آنرا در آثار آمدہ است کہ پروردگار تعالیٰ نظر کرد در تمامہ دلہاے بندگان ویافت دل محمد را صلی اللہ علیہ وسلم روشن تر وپاک تر پس بنہاد نور نبوت را دران ویافت دلہاے صحابہ را صاف تر ولائق تر پس برگزید برائے صحبت او ایشان را واین خود ظاہر چنانکہ ہیچ عاقل نپسندد کہ آنہا کہ یاران پیغمبر باشند ومریدان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ورضی اللہ عنہم وعمرہا در سایہ تربیت او بودہ وخدمت کردہ باشند وہنوز پاک وصاف نہ شدہ وبدرجہ کمال نرسیدہ باشند مریدان مشائخ را ببینید کہ در خدمت ایشان بچہ درجہ میرسند آخر این منقصت بحضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم عائد میگردد مگر منافق باشد ومنافقان خود بعد از نزول سورۃ توبہ متعین شدہ از میان مخلصان جدا گشتہ وفضیحت ورسوا شدہ بودند نعوذ باللہ من سوء الاعتقاد فاعرفوا لہم فضلہم۔ پس بشناسید براے ایشان فضل ایشان را۔ واتبعوہم علی اثرہم۔ وپیروی کنید ایشان را وبروید بر نشان پاے ایشان۔ وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقہم وسیرہم۔ وچنگ در زنید بانچہ توانید از خوہا وروشہاے ایشان۔ فانہم کانوا علی الہدی المستقیم۔ پس بدرستیکہ بودند ایشان بر راہ راست در غایت راستی سبحان اللہ ابن مسعود با آن بزرگی وعلو شان در دین کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حق وے فرمود رضیت لامتی مارضی بہ ابن ام عبد راضی شدم براے امت خود بدانچہ راضی شد ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفضیل وتعظیم صحابہ کند چہ جاے سخن ست نسأل اللہ العافیۃ۔ رواہ رزین وعن جابر ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ اتی رسول اللہ۔ روایت ست از جابر کہ آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بنسخۃ من التورٰۃ نسخہ را از توریت۔ فقال پس گفت عمر یا رسول اللہ ہذہ نسخۃ من التورٰۃ۔ این نسخہ ایست از توریت۔ فسکت پس خاموش شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فجعل یقرأ پس در ایستاد عمر کہ میخواند پس خواندن گرفت۔ ووجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تتغیر۔ وحال آنکہ روے مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حالے بحالے میگشت از غضب۔ فقال ابوبکر رضی اللہ عنہ ثکلتک الثواکل پس گفت ابوبکر عمر را بگریند تر از نان گریہ کنندگان یعنی بمیری تو وتحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت۔ ما تری ما بوجہ رسول اللہ نمی بینی حالتیکہ در روے مبارک پیغمبر خدا پیدا است صلی اللہ علیہ وسلم فنظر عمر الی وجہ رسول اللہ۔ پس نگاہ کرد عمر بسوے روے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ ودید اثر غضب بروے۔ فقال۔ اعوذ باللہ من غضب اللہ وغضب رسولہ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ بطریق اعتذار واستغفار پناہ میجویم بخدا از خشم خدا وخشم رسول خدا رضینا باللہ ربا راضی شدیم بخدا۔

بایں کہ وے پروردگار ماست۔ وبالاسلام دینا۔ وراضی شدیم باسلام کہ وے دین ماست۔ وبمحمد نبیا۔ وراضی شدیم بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ پیغمبر ماست۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ۔ سوگند بخدائیکہ بقاے ذات محمد در دست قدرت اوست۔ لو بدا لکم موسیٰ۔ اگر ظاہر شود مر شمارا موسیٰ پیغمبر۔ فاتبعتموہ وترکتمونی۔ پس متابعت کنید اورا وبگذارید مرا۔ لضللتم عن سواء السبیل۔ ہر آئنہ گمراہ می شوید ودوری افتید از راہ راست۔ ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی۔ واگر می بود موسیٰ زندہ ودرمی یافت زمان پیغمبری مرا ہر آئنہ پیروی میکرد مرا۔ رواہ الدارمی۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلامی لاینسخ کلام اللہ۔ کلام من نسخ نمیکند کلام خدارا۔ وکلام اللہ ینسخ کلامی وکلام خدا نسخ میکند کلام مرا۔ وکلام اللہ ینسخ بعضہ بعضا۔ وکلام خدا نسخ میکند بعضا وبعض را نسخ تغییر وتبدیل حکم شرعیست بحکمے دیگر برائے صلاح کار دین وملت وآں درحقیقت بیان مدت حکم ست وبیان آنکہ این حکم تا ایں مدت مشروع بودہ است ودر واقع تغییر وتبدیلی نیست ولیکن چوں حکم اول در ظاہر مطلق بود از بیان وقت چناں نماید کہ گویا تغییر شد ونسخ بر چہار قسم ست نسخ کتاب بکتاب ونسخ حدیث بحدیث ونسخ کتاب بحدیث ونسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاہر این حدیث دلالت دارد کہ نسخ کتاب بحدیث جائز نباشد یارب مگر مراد بکلامی آں باشد کہ بطریق راے واجتہاد فرمودہ باشد نہ بوحی یا این حدیث منسوخ ست۔ واللہ اعلم۔

وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضہا بعضا کنسخ القرآن۔ بدرستیکہ حدیثہاے ما منسوخ میگرداند بعض آں بعض را ہمچو منسوخ گردانیدن قرآن بعض آن بعض را واگر مراد از قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را ہر چہار قسم مذکور درست گردد وایں حدیث ناسخ سابق باشد۔

وعن ابی ثعلبۃ الخشنی۔ بضم خا وفتح شین منسوب ست بیکے از اجداد خود صحابی ست نام او جرہم ونام پدر او ناشب مشہور شد بکنیت ودر نام او ونام پدر او اختلاف بسیار ست مشہور آن ست کہ ذکر کردہ شدہ واز اہل بیعت رضوان ست نزول کرد در شام ووفات یافت دراں سال قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض۔ بدرستیکہ خدائے تعالی فرض گردانید بعض اشیا را کہ فرائض ست۔ فلا تضیعوہا۔ پس ضائع نگردانید فرائض را۔ وحرم حرمات فلا تنتہکوہا۔ وحرام گردانید بعض چیزہا را پس نہ بشکنید حرمت آنرا ومبالغہ نہ کنید درپارہ کردن حرمت آن۔ وحد حدودا فلا تعتدوہا۔ وبست حدہا را پس نگذرید وتجاوز نکنید از آنہا۔ وسکت عن اشیاء من غیر نسیان۔ وسکوت کرد از بعض چیزہا وبیان نفرمودہ آنہا را بے آنکہ فراموش کردہ باشد کہ فراموشی بر وے روا نبود بلکہ رحمت کرد وآسان ساخت کار بر شما۔ فلا تبحثوا عنہا۔ پس کاوش نکنید ونپرسید از آنہا۔ روی الاحادیث الثلثۃ الدارقطنی۔ روایت کرد ایں سہ حدیث را دارقطنی ودارقطن محلہ ایست از بغداد دارقطنی نسبت باوست وتمام شد کتاب الایمان والحمد للہ علی ذلک

کتاب العلم

مراد علم دین ست کہ متعلق ست بکتاب وسنت وآن دو قسم ست مبادی ومقاصد مبادی علومے کہ موقوف ست معرفت کتاب وسنت بران مثل لغت ونحو وصرف وجز آن از علوم عربیت ومقاصد آنچہ متعلق ست باعمال اخلاق وعقا

وانہا ہمہ علم معاملت ست وعلم مکاشفہ نوریست کہ بعد از سلوک طریق حق وصدق معاملت در دل افتد کہ بداں معرفت حقائق اشیا چنانکہ ہست منکشف گردد ومعرفت ذات وصفات وافعال حق سبحانہ وتعالی رونماید واین را علم حقیقت وعلم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثہ اللہ علم مالم یعلم ہر کہ عمل کند بانچہ دانستہ وخواندہ است از علم ظاہر روزی گرداند وبخشد او را خدائے تعالی علم انچہ ندانستہ ونخواندہ وکریمہ واتقوا اللہ ویعلمکم اللہ نیز اشارت باین معنی ست وعلم ظاہر وباطن کہ گویند این معنی دارد ونسبت ہر دو بہمدیگر نسبت تن وجان وپوست ومغز ست واحادیث وآیات کہ در شان علم وفضیلت آں وارد شدہ شامل ہمہ این اقسام ست بر تفاوت مراتب ودرجات آں

الفصل الاول عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلغوا عنی ولو آیۃ۔ برسانید بامت از جانب من دین وشریعت را اگرچہ آیتے باشد ظاہر از آیت آیات قرآنست ولیکن دلالت بر سانیدن احادیث نیز دارد چہ قرآن باوجود آنکہ منتشر ومشتہر ست وحاملان او بیشمار اند وحق سبحانہ متکفل حفظ او شدہ است ہرگاہ امر کردہ شدہ باشیم بر سانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم وبعضے از آیت کلامے مراد دارند کہ مفید ست فائدہ شریفہ را وعلامت ست بر عظم معنی کہ مراد داشتہ شدہ است بداں چنانکہ احادیث کہ از قبیل جوامع الکلم اند بلکہ تمامہ احادیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل اند پس معنی آں شود کہ برسانید از من اگرچہ یک حدیث باشد ووجہ تخصیص حدیث بہ تبلیغ آں بود کہ قرآن را احتیاج بہ تبلیغ نیست بجہتے کہ مذکور شد۔ وحدثوا عن بنی اسرائیل۔ وحکایت کنید وخبر دہید بانچہ بشنوید از بنی اسرائیل۔ ولا حرج۔ ونیست گناہے در حدیث کردن از ایشاں یا مراد آں ست کہ نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط ورعایت اتصال سند بنقل از عدل ثقہ ضابطہ چو سابقا از خواندن توریت ونوشتن آں منع کردہ وفرمودہ بود کہ مگر متحیرید شما در کار دین خود وکتاب خود کہ دست بتوریت میزنید چنانکہ در فصل ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس ازاں وفرمود کہ اگر قصص ومواعظ وامثال کہ از ایشاں بشنوید وبداں تحدیث کنید نہ شرائع واحکام کہ منسوخ ست مانعے نیست ودر کتاب ایشاں آیات غریبہ ووقائع عجیبہ بسیار ست کہ بتوں نقل کرد واگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل وسند مساہلہ رود نیز غم نیست چہ مقصود عبرت وایقاظ ست واین باب وسعتے دارد بر قیاس آنکہ گفتہ اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست کذا قالوا۔ ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعدہ من النار۔ وہر کہ دروغ بر بندد بر من وانچہ نگفتہ ام بمن اسناد کند پس باید کہ بگیرد جائے نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغہ است در منع از وضع حدیث ودروغ بربستن بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ برائے ترغیب وترہیب باشد حرام است واز جملہ کبائر ست باتفاق وامام محمد جوینی والد امام الحرمین آں را داخل کفر داشتہ وبر قائل حکم بخلود نار کردہ وقومے بوضع حدیث بقصد ترغیب وترہیب تجویز کردہ واین مذہب خطا ست وحق آں ست کہ وضع حدیث وروایت موضوع حرام ست مگر بہ بیان وضع۔ رواہ البخاری۔ وعن سمرۃ بن جندب والمغیرۃ بن شعبۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمرہ ومغیرہ کہ دو صحابی مشہور اند گفتند کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من حدث عنی بحدیث یری انہ کذب فہو احد الکاذبین کسیکہ حدیث کند از من بحدیثے کہ گمان میبرد کہ آں حدیث دروغ ست پس آنکس یکے از دروغ گویندگان ست در حکم ایشان ست